

مجموعہ آثار تالیف و ترویج شجاع الدین

مجموعہ کامل

مجموعہ کامل

آثار تالیف و ترجمہ

شجاع الدین شفا

سجلد اول این مجموعه در چاپخانه ۲۵ شهریور و بیست و یک جلد بقیه در سازمان چاپ کیهان  
بچاپ رسیده . صحافی و تجلید همه کتابها در صحافی کیهان انجام گرفته است .  
تاریخ انتشار چاپ اول مردانماه ۱۳۴۸ و تاریخ انتشار چاپ دوم اسفندماه ۱۳۵۱  
شماره ثبت دوره کتاب در کتابخانه ملی از ۳۵۹ تا ۳۸۱ بتاریخ ۱۳۴۸ر۵ر۱۱

این مجموعه را که برای من عزیزترین  
حاصل عمر است ، به خاطره گرامی  
مادر شادروانم اهداء میکنم .

# مجموعه آثار تالیف و ترجمه شجاع‌الدین شفا

## قسمت اول: ترجمه آثار شعری بزرگ

جلدهای ۱ و ۲ و ۳: کمدی الهی دانته

جلد ۴: دیوان شرقی کوتاه - بهترین اشعار بایرن - بهترین اشعار لامارتین

جلد ۵: بهترین اشعار ویکتور هوگو - بهترین اشعار هاینریش هاینه - بهترین اشعار

آلفرد دومو - بهترین اشعار نیچه - بهترین اشعار کنتس دونوآی

جلد ۶: ترانه‌های بیلیتیس - نغمه‌های یونانی - نغمه‌های چینی - نغمه‌های ایرانی

جلد ۷: منتخبی از شاهکارهای شعر جهان

جلد ۸: بهترین اشعار امریکائی - شاعرها - اوراق زرین ادبیات جهان

جلد ۹: ایران در ادبیات جهان

## قسمت دوم: نمایشنامه‌ها و نمایشنامه‌ها

جلد ۱۰: بریتانیکوس (راسین) - آندروماک (راسین) - رنه (شاتوبریان) -

افسانه‌های راز و خیال (ادگار آلن پو)

جلد ۱۱: کونینگسمارک (پیربوا) - داستان یک مومیائی (تئوفیل گوتیه)

جلد ۱۲ : پل سزلوئی ( نورتنن وایلدر ) - برفهای کیلیمانجارو ( ارنت  
همینگوی ) - کاندیدا ( برنارشاو ) - مرد تقدیر ( برنارشاو )

## قسمت سوم: داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ

جلدهای ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ :

## قسمت چهارم: تالیفات و ترجمه های سفرد و محالا

جلد ۲۱ : افسانه خدایان - خود را شناس ( ژان فینو ) - افکار و اندیشهها  
( گوستاولوبون )

جلد ۲۲ : مجموعه داستانها - مقالات تاریخی

جلد ۲۳ : مقالات ادبی - بهشت گمشده میلتن ( ترجمه سه کتاب اول )

## قسمت پنجم: فهرست ها

جلد ۲۴ : فهرست مطالب بر حسب اسامی شعرا و نویسندگان - فهرست مطالب بر حسب  
کشورها - فهرست مطالب بر حسب ترتیب چاپ آنها در مجموعه

## سخنی چند درباره این مجموعه

کتابهای پنجاه‌گانه‌ای که اکنون مجموعه آنها در یک دوره ۲۳ جلدی و در قریب ۱۲۰۰۰ صفحه انتشار مییابد ، در طول بیست‌وپنج سال از ۱۳۱۷ تا ۱۳۳۲ تدریجاً توسط مؤسسات مطبوعاتی مختلف پایتخت بچاپ رسید و با اینکه بسیاری از آنها بکرات تجدید چاپ شده بود در آذرماه سال‌گنشته که شروع بچاپ مجموعه حاضر شد ، تقریباً تمام آنها نایاب بود . بدین جهت تصمیم گرفتم همه آنها را یکجا تجدید چاپ کنم تا در آینده مجموعه این کتابها بآسانی در دسترس خوانندگان عزیز من قرار داشته باشد .

با همه علاقه‌ای که به تجدید نظر در متن این نوشته‌ها برای چاپ در این مجموعه داشتم ، متأسفانه بهیچوجه وقت کافی برای چنین تجدید نظری در اختیار من نبود ، بدین جهت بکلی از دست بردن در آنها خودداری کردم، و آنچه اکنون منتشر میشود عین متن چاپهای قبلی این کتابها است . از طرف دیگر در چاپهای گنشته گاه ترجمه‌هایی از آثار یک شاعر بمناسبت‌های مختلف در یک یا چند جا بطور مکرر بچاپ رسیده بود . در مجموعه حاضر چون دخل و تصرفی در هیچیک از مواد کتب قبلی نشده ترجمه این قبیل قطعات نیز که البته تعدادشان زیاد نیست بهمان صورت مکرر بچاپ رسیده است و اسامی این قطعات را در فهرست آخر کتاب بآسانی میتوان یافت .

داستانهای کوتاه این مجموعه که تعدادشان به ۱۵۰ بالغ میشود ، قبلاً در دوازده کتاب که هر یک نام جداگانه‌ای داشت چاپ شده بود و برخی از آنها نیز فقط در مجلات هفتگی چاپ شده و در مجموعه مستقلی منتشر نشده بود . در چاپ حاضر همه این داستانها در یک سری هشت جلدی که رویهم چهار هزار صفحه را شامل میشود پشت‌سرهم قرار داده شده‌است .

چهار ترجمه تازه نیز در این مجموعه چاپ شده که قبلاً انتشار نیافته بود . این چهار ترجمه عبارتند از جلد دوم « ایران در ادبیات فرانسه » که قبلاً فقط جلد اول آن بچاپ رسیده بود ، « بریتانیکوس » و « آندروماک » راسین و قسمتی از « بهشت گمشده » میلتن که من پس از ترجمه کم‌دی الهی دانت با علاقه تمام به ترجمه آن پرداخته بودم ، ولی در آن موقع فقط ترجمه سه کتاب از کتابهای دوازده‌گانه

این اثر انجام شد ، و برای اینکه لااقل همین اندازه از کتاب منتشر شده باشد ،  
این قسمت به پایان مجموعه حاضر افزوده شد .

امیدوارم در آینده فرصتی دست دهد که از یکطرف مطالب مجموعه حاضر  
مورد تجدید نظر قرار گیرد ، و از طرف دیگر آنچه ناقص مانده است بصورت  
کامل انتشار یابد .

مردادماه ۱۳۴۸ - شجاع‌الدین شفا





## چند نظر درباره این مجموعه

در مقابل ترجمه معروف «پیتی» از شاهنامه فردوسی به ایتالیایی ، باید از ترجمه «کمدی الهی» داتته بفرسی توسط شجاع‌الدین شفا نام برد .  
از نطق رسمی اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران ،  
خطاب بحضرت رئیس جمهوری ایتالیا .  
در ضیافت شام کاخ مرمر ، ۱۷ شهریور ۱۳۳۶

ترجمه استادانه شما از کمدی الهی داتته و خدمتی که از این راه به نزدیکی معنوی دو فرهنگ کهنسال ایران و ایتالیا کرده‌اید ، در ما حس احترام عمیق‌تری نسبت بدین کار با ارزش شما برانگیخته است .

حضرت جوانی گسرونگی  
رئیس جمهوری اسبق ایتالیا

من کار با ارزش فرهنگی شما را که عمرخویش را وقف آن کرده‌اید صمیمانه میستایم . فرهنگهای کهن ما بما آموخته‌اند که پیشرفت مادی فقط وقتی برای بشر ارزش می‌تواند داشت که با پیشرفت معنوی و فکری هم‌زمان باشد . بنابراین کاری که شما کرده‌اید و می‌کنید سعی در تحقق آن اصلی است که مصالح واقعی بشریت با آن ارتباط دارد .

حضرت ذاکر حسین  
رئیس جمهوری سابق هند

تجلیل از شجاع‌الدین شفا برای من کاری بسیار مطبوع است ، زیرا به ارزش آثار او که جنبه بین‌المللی دارد کاملاً واقف هستم  
آندره مالرو **André Malraux**

کار ادبی شجاع‌الدین شفا ، چه از نظر خدمت بفرهنگ و ادب چند هزارساله ایران و چه از لحاظ تقویت پیوندهای تفاهم و نزدیکی معنوی ایران و فرهنگ بین‌المللی کاری بسیار پرارزش است . مخصوصاً فرهنگ فرانسه از این لحاظ بدو مدیون است .

ژول رومن **Jules Romains**

من با دیگر کسانی که خدمت پرارزش شفا را بفرهنگ فرانسه در ایران و فرهنگ ایران در فرانسه مورد تجلیل قرار میدهند ، صمیمانه همزبان هستم . کار ادبی آقای شفا بهمان اندازه که در ایران مورد توجه و تقدیر است در نزد ادب‌دوستان فرانسه نیز هست . من از تقویت روزافزون پیوندهای معنوی دو کشور خودمان بسیار خوشوقتم ، و میدانم که آقای شفا در این نزدیکی معنوی نقش مؤثری داشته است و خواهد داشت .

### آندره موروا André Maurois

با کمال خوشوقتی به اثر ادبی وسیع و پرارزش شما که قسمت اعظم آن اختصاص به شناساندن آثار برجسته ادبیات جهانی بملت ایران یافته است درود میفرستم . مساعی شما در این راه روابط فرهنگی و تفاهم معنوی دو کشور ما و شما را تقویت میکند . امیدوارم سالهای دراز همچنان به فعالیت ثمربخش خویش نه تنها در خدمت به ادب ایران و آشنائی بیشتر ایرانیان با ادبیات جهانی ، بلکه در توسعه نزدیکی معنوی ملت ایران با دیگر ملل جهان براساس تفاهم بین‌المللی که در دنیای کنونی ضرورتی حیاتی یافته است توفیق‌یابید .

### تئودور بوت Th. H. Bot

وزیر فرهنگ و هنر و علوم هلند

من نیز مانند فرانسویان دیگری که با آقای شفا آشنا هستم ، نمیتوانم آشنائی عمیق او را با زبان و ادب و فرهنگ فرانسه و احاطه شایان وی را بامور ادبی و همچنین لطف سخن و صمیمیت فطری او را فراموش کنم . ما فرانسویها مخصوصاً آرزو مندیم که فعالیت زاینده و ثمربخش او که همواره نفع فرهنگی هر دو کشور ما را در برداشته است همچنان ادامه یابد .

### هانری ماسه Henri Massé

من به شجاع‌الدین شفا بعنوان یک دوست ، بعنوان یک نویسنده و مترجم عالی‌قدر ، و بعنوان یک رابط معنوی فرهنگ ایران و سایر ملل جهان از صمیم قلب درود میفرستم ، و این پیام خویش را واسطه ابلاغ درود گرم و آرزوهای قلبی خود از پراگ به تهران قرار میدهم .

### یان رپکا Jan Rypka

علاقه و احترام خاص ما نسبت به شفا از این جهت است که وی از جمله آن کسانی است که به مأموریت واقعی ارباب ادب و خادمین فرهنگ در عصر آشفته و پر اضطرابی که ما در آن زندگی میکنیم پی برده‌اند . در دورانی که پیشرفتهای روزافزون تکنیک و صنعت باعث رهایی نیروهائی شده که آدمی همیشه قدرت تسلط بر آنها یا حتی تعدیل آنها را ندارد ، فرهنگ واقعی از راه کمک بما بشناسائی بیشتر و بهتر خودمان زمینه را برای تفاهم بشری و برابری جهانی آماده میسازد و بما امکان آن میدهد که با تسلط بیشتری در راه پررنج تاریخ پیش رویم ... در این کوشش خطیر ، آن دسته از مردان علم و ادب که به پناه بردن در زندان طلائی رؤیایها

واندیشه های خویش اکتفا میکنند سهم مؤثری ندارند ، بلکه این سهم را آنهایی دارند که عملاً برای بشمرسانیدن این تلاش و نیل بدین هدف یعنی استقرار پیوندهای استوار تفاهم میان آنهاست که بایجاد دنیای آینده‌ای براساس دوستی و همکاری و تفاهم اعتقاد دارند ، کوشش میکنند . من صمیمانه معتقدم که شفا یکی از این افراد است ، بدین جهت است که با تجلیل او در واقع ما یک طرز فکر وایدآل عالی بشری را تجلیل میکنیم .

### **Giuseppe Tucci** جوزیه توجی

هر کوششی که در راه توسعه روابط ادبی و فرهنگی ملل صورت گیرد کوششی واقعاً شایان احترام است ، زیرا در عصری که سرزمینهای مختلف جهان پیوسته بیکدیگر نزدیکتر میشوند و روزبروز لزوم تفاهم بین‌المللی بصورت بارزتری احساس میشود ، فعالیت نویسندگان و ارباب فکر و ادب از عوامل اساسی تحقق این نزدیکی و تفاهم است . ما بسیار خوشوقتیم که ادبیات سوئدی واسطه‌ای چون ذوق و قریحه برجسته آقای شفا برای شناساندن خود ب مردم ادب پرور ایران یافته است .

آکادمی سلطنتی سوئد

### **Kunglige Vitternets Historie och Antikvitetens Akademien**

تجلیل صمیمانه از کار ادبی شجاع‌الدین شفا وظیفه‌ی مطبوعی است که انجمن «داتنه‌آلیگیری» اختصاصاً برای خویش قائل است ، زیرا این دوست عالیقدر ادبیات ایتالیا قسمت مهمی از کار پرارزش ادبی خویش را صرف معرفی آثار بزرگ نظم و نثر ادبیات ایتالیایی بملت ایران و توسعه روابط فرهنگی ایران و ایتالیا کرده است . ولی آنچه برای ما اهمیت خاص و استثنائی دارد ، ترجمه کامل و عالی او از کمدی الهی داتنه و تفسیر استادانه وی بر این کتاب است . مسلم است که ترجمه هیچ اثر دیگری مانند شاهکار جاودانی داتنه نمیتوانست روابط معنوی دولت ما را چنین استوار کند و تفاهمی چنین عمیق از نظر فکری و روحی میان ما پدید آورد . ما با استمانت از خاطرۀ پرافتخار داتنه ، فعالیت ممتد و پرحاصلی را در راه توسعه تفاهم و نزدیکی معنوی دو ملت خودمان در زمینه آن ایدآل عالی بشری که داتنه نیز مانند متفکران بزرگ ایران از مشطداران آن بود ، برای آقای شفا آرزو میکنیم .

انجمن «داتنه» ، رم

### **Società Dante Alighieri**

کار ادبی شجاع‌الدین شفا در طول مدت بیش از بیستسال ، چه از حیث کمیت و چه از لحاظ کیفیت کاری واقعاً شایان تحسین است . دوستان ایران در فرانسه بخوبی بارزش سلسله ترجمه‌های استادانه آقای شفا از بزرگان نظم و نثر فرانسه بزبان فارسی که صحت و اصالت و زیبایی و لطافت شاعرانه این ترجمه‌ها آنها را از هر جهت مقامی خاص بخشیده است واقفند . آقای شفا سهم بزرگی در توسعه روابط معنوی و فرهنگی ایران و فرانسه دارد ، و این شایستگی توأم با ظرافت و اصالت خاص سبک

نویسندگی وی احترام جامعه ادب‌هر دو کشوری را که وی از طریق چنین عالی‌بدانی خدمت کرده برانگیخته‌است .

انجمن آسیائی فرانسه  
**Société Asiatique de Paris**

ما به شما بعنوان يك مظهر فعالیت فرهنگی ایران نوین درود میفرستیم . فعالیت و شکفتگی فرهنگی و معنوی ایران ، امروزه مورد توجه و علاقه خاص همه محققان ایران شناس امریکائی و سایر محققانی است که در سراسر جهان بمطالعه در تمدن و فرهنگ ایرانی اشتغال دارند . امیدواریم خداوند به شما عمری دراز و نیروئی بسیار برای ادامه کوششی که ما بهم خود خویش را مدیون آن میدانیم عنایت فرماید .

دانشگاه هاروارد  
**Harvard University**

اثر ادبی شجاع‌الدین شفا مقام ممتازی در ادبیات معاصر ایران دارد ، و برای ما اختصاصاً از آن جهت اهمیت دارد که شفا مترجم زبردست بسیاری از آثار شعر و ادب امریکا بفارسی واز عاملین برجسته توسعه تفاهم فرهنگی و معنوی دو ملت ما است.

دانشگاه پرینستون  
**Princeton University**

ما همواره از علاقمندان و ستایشگران فعالیت های ادبی و تحقیقی شجاع‌الدین شفا بخصوص سهم برجسته او در شناساندن ادب و فرهنگ امریکا به مردم ایران بودیم . خوشوقتیم که با فرهنگ عالی و خارق‌العاده چندین هزار ساله ایران آشنا هستیم و در انتشار تبعات مربوط بدین فرهنگ و تمدن کمابیش سهمی داشته‌ایم .

دانشگاه شیکاگو  
**University of Chicago**

تمام اشخاصی که تماس قلبی با تمدن و ادبیات ایران دارند با کار ادبی شجاع‌الدین شفا آشنا هستند . امیدواریم آقای شفا سالیان دراز همچنان بفعالیت خود ادامه دهند و سپاس کلیه دوستان تمدن ایرانی در تمام دنیا همواره هم‌طریق ایشان باشد .

دانشگاه وین  
**Universität Wien**

دانشگاه پاریس سمیمانه فعالیت‌های پرارزش شما را در خدمت بفرهنگ و ادب ایران تجلیل میکند ، و مخصوصاً امیدوار است اثر تحقیقی بزرگ شما بنام جهان شناسی هر چه زودتر انتشار یابد . این اثر جایی را که اکنون در این‌زمینه

خالی است پرخواهد کرد و به توسعه روابط ایران و مراکز فرهنگی جهان در زمینه تمدن و فرهنگ ایران کمک خواهد نمود .

دانشگاه پاریس

**Université de Paris**

ما فراموش نمیکنیم که شفا نه تنها یک محقق برجسته ایرانی و یک مشوق خستگی ناپذیر فعالیت‌های مربوط به فرهنگ و ادب ایران در خارج از کشور خویش است، بلکه در عین حال وی مترجم زیر دست «کمدی الهی» ما بزبان فارسی است ، وبخصوص حقی است که مقدمه عالی او براین ترجمه از بهترین کارهای تحقیقی مربوط بایران شمار آید . شفا را از راه کوششهای او برای شناساندن متقابل ادبیات ایرانی و خارجی بیکدیگر ، میباید یکی از حلقه‌های زنجیر برادری و تفاهم معنوی مال دانست که امروز خوشبختانه روزبروز نیرومندتر میشود . برای ما این دوست دانشمند ایرانی خودمان از کسانی است که خودرا وقف هدف مقدس وحدت و تفاهم معنوی مردم جهان کرده‌اند ، و این است آنچه احترام عمیق ما را باو ایجاب میکند .

دانشگاه رم

**Università degli  
Studi di Roma**

تجلیل از کار ادبی آقای شفا و فعالیت‌های فرهنگی او در طول یکربع قرن ، بما فرصت میدهد که یکبار دیگر درخشندگی معنوی ایران و تجلیات عالی فرهنگ و هنر آن را در طول تاریخی بسیار دراز مورد تجلیل و تکریم قرار دهیم . ما مردم غرب باید بیش از پیش بدین حقیقت توجه کنیم که تمدن ما تا بجه اندازه مدیون ایران است ، و چگونه فلسفه و اخلاقی که از این سرزمین سرچشمه گرفته در صف بالاترین اخلاق‌ها و فلسفه‌هایی که بشریت شناخته و پدید آورده است جای دارد .

دانشگاه بروکسل

**Université Libre  
de Bruxelles**

آقای شفا تاکنون بهترین سالها و بهترین جزء وجود و شخصیت معنوی خویش را صرف خدمات صادقانه به فرهنگ کشور خویش چه از نظر ملی و چه مخصوصاً از لحاظ بین‌المللی آن کرده است . از میان آثار متعدد و پرارزشی که ما بوی مدیون هستیم ، بجا است که اختصاصاً به تالیف اثر گرانبهای «جهان ایران‌شناسی» درود بفرستیم . این مجموعه که حاصل کوششهای ممتد و رنج بسیار است از این پس وسیله ضروری واجتناب‌ناپذیر کار هر محقق و منتسبی است که بخواهد در رشته فرهنگ ایران کار کند .

دانشگاه گان (بلژیک)

**Université du Gand**

بین ایران و لهستان فاصله زیاد است ، اما این گونه مسافت را تخیل خلاقه باسانی میگذرانند، همچنانکه در ایام رمانتیزم شاعران اروپائی برای اینکه بتوانند فکر واحساسات خود را ابراز دارند روی به سرزمین شرق میگردند و ایدآل خود را در آنجا مییافتند . آثار خلاقیت یک کشور باید در دسترس کشورهای دیگر نیز قرار گیرد ، ومحصول یکربع قرن فعالیت ادبی آقای شجاعالدین شفا مسلماً سهم بزرگی در این شناسائی و تفاهم معنوی دارد . درمقابل اختلافات بسیاری که در دنیا وجود دارد یاد آنان که با ایمان کامل به نزدیکی جهانیان کمک میکنند از خاطرها فراموش نخواهد شد .

دانشگاه ورشو

**Warszawski Uniwersitet**

کار ادبی و علمی آقای شفا و کوششهای خستگی ناپذیر او در راه توسعه وتقویت پیوند های فرهنگی ایران با دیگر کشورها شایان تحسین است و ما برای کارهای تحقیقی وادبی او در زمینه فرهنگ ایران وارتباط آن با فرهنگ جهانی ، ارزش بسیار قائلیم . این کوشش حاصل عشق وعلاقه ای واقعی است که وی همواره در مورد امور فرهنگی ومعنوی نمونه آن بوده است .

دانشگاه بوداپست

**Eötvös Lorand**

**Tudomány Egyetem**

ما از دیر باز با کارهای آقای شجاعالدین شفا در زمینه ادبیات ایران آشنائی داریم. شاید باسانی نتوان شرح داد که درطول بیست و پنج سال ، این دانشمند و ادیب ایرانی چه اندازه برای توسعه ادب ایران وتزدیک کردن آن با ادبیات جهان کار کرده است . آثار وی هم زیاد وهم کلا پرارزش است . ولی علاوه برخدمتی که از راه نشر این آثار صورت گرفته ، مساعی آقای شفا در تقویت روابط فرهنگی بینالمللی ایران وتشویق دائمی خدمتگزاران ایرانی وخارجی این فرهنگ کهن و عالی ، خدمت بزرگ دیگری است که دوستداران ایران و ادب ایران آنرا با دیده تقدیر و تحسین مینگرند . بدیهی است ما دوستداران ایران و زبان و ادب ایران درپاکستان حق داریم اخصتاً در این ستایش وتقديرشريك باشیم ، زیرا مساعی خاص آقای شفا در تقویت و توسعه مطالعات مربوط بزبان وادب ایران در پاکستان و خدمتی که ایشان ازین راه به افزایش دوستی و برادری معنوی دو ملت ایران و پاکستان کردهاند هیچوقت ازخاطر ما فراموش نخواهد شد .

دانشگاه کراچی

**University of Karachi**

ما آقای شفا را نخستین بار از ترجمه شیوایشان از کتاب « دیوان شرقی » ، گوتته شناختیم که میدانیم چه احترام و علاقه عمیقی به حافظ شیراز داشت. از آن پس ما علیالدوام با آثار تازه ای از آقای شفا آشنا شدیم که مجموعه آنها خدمت بی نظیری بادبیات گرانقدر فارسی است. ما فعالیت ثمربخش ایشان را با

نظر توقیر و تکریم می‌بینیم و بایشان بخاطر تألیف و تصنیفاتشان تبریک می‌گوئیم ،  
و آرزو مندیم که بعد از این نیز ایران شناسان و دوستداران ادب ایران از علم و  
تحقیق ایشان از راه تألیفاتشان بهره‌ور گردند .

دانشگاه سند

**University of Sind**

شجاع‌الدین شفا با ترجمه‌ها و نوشته‌های دلنشین خود در صف آن دسته از  
نویسندگانی قرار گرفته‌است که با شناساندن آثار فکری و ادبی ملت‌ها بیکدیگر  
در راه تفاهم بین‌المللی و صلح و دوستی جهانی خدماتی ارزنده انجام می‌دهند ،  
زیرا امروز دیگر در این امر تردیدی نیست که یکی از مؤثرترین راه‌ها برای حصول  
تفاهم بین ملت‌ها و پیشرفت دانش و فرهنگ بشر در سایه دوستی و همکاری ، آن است  
که ملت‌های جهان با طرز فکر و اندیشه و عواطف و احساسات و امیدها و آرزوهای  
ملی و اجتماعی یکدیگر آشنا شوند و یکدیگر را بهتر و بیشتر بشناسند و بمزایای  
روحی و خصائص معنوی واقف گردند و سهمی را که هر یک در پیشرفت تمدن بشر  
داشته‌اند تشخیص دهند تا بدینوسیله بتدریج افق دید آنها گسترش یابد و رفته رفته  
جهان‌بینی و انسان دوستی جای خودخواهی و خویش‌تن بینی را بگیرد . از آنجا  
که نویسندگان بزرگ و گویندگان توانای هر ملت بیان‌کننده احساسات و اندیشه‌های  
آن ملت هستند ، میتوان دریافت که ترجمه شاهکارهای ادبی از یک زبان بزبان  
دیگر تا چه اندازه شناسائی ملت‌ها بیکدیگر و به ایجاد روح همکاری بین  
آنها کمک میکند ، و کسانیکه واسطه و عامل شناسائی ملت‌ها بیکدیگر از راه ادب  
و فرهنگ و شاهکارهای علمی و هنری آنها هستند چه وظیفه سنگین و خطیری را  
برعهده گرفته‌اند .

دانشگاه لبنان

( الجامعة اللبنانية )

ترجمه «کمدی الهی» بزبان فارسی برای ما گرانبهاترین ارمغانی است که  
از سرزمین حافظ رسیده است .

کوریره دل‌سرا (ایتالیا)

**Corriere della Sera**

آقای شفا با ترجمه «کمدی الهی» بفارسی بیش‌از هر سفیری بنزدیکی  
معنوی ایتالیا و ایران کمک کرده است .

ایل مساجرو (ایتالیا)

**Il Messaggero**

ترجمه فارسی کمدی الهی که سنگین‌ترین و دشوارترین اثر ادبی اروپائی  
است از جمله کارهای برجسته‌ای است که توسط این نویسنده با استادی تمام انجام  
گرفته است .

اوسکادا گبلادت (سوئد)

**Svenska Dagbladet**

برای معرفی اهمیت کار آقای شفا درعالم ادب کشور خود ، کافی است گفته شود که یکی از آثار ادبی متعدد او ترجمه فارسی استادانه‌ای از « کمدی الهی » داتته آلیگیری است .

برلینگکه تیدنده ( دانمارك )  
**Berlingske Tidende**

جای تعجب است که نویسنده‌ای درین مدت کوتاه قریب پنجاه کتاب تالیف و ترجمه کرده باشد ، ولی اهمیت کار او بیشتر ازینجا معلوم میشود که مثلا یکی از این کتابها ترجمه کامل و شیوائی از « کمدی الهی » داتته بزبان فارسی باشد .

داس کوریر ( اتریش )  
**Das Kurier**

هیچ خبری برای ما مطبوع‌تر از خبر ترجمه فصیح و شیوائی از « کمدی الهی » بزبان فارسی نیست .

جورناله دیتالیا (ایتالیا)  
**Giornale d'Italia**

بهترین دوست ادبیات ما در ایران ، باترجمه کمدی الهی یکی از برارزشتترین کارهای ادبی معاصر را انجام داده است .

مجله تمپو (ایتالیا)  
**Tempo**

مترجم « کمدی الهی » نه فقط بگردن ادبیات ایران ، بلکه بگردن ادبیات ایتالیا حق دارد .

ایل جورنو (ایتالیا)  
**Il Giornno**

آقای شفا همان کارفرهنگی بزرگی را که با ترجمه بهترین آثار ادبیات فرانسه در کشور خود کرده با ترجمه « کمدی الهی » داتته از ایتالیائی بفارسی انجام داده است .

لوموند (فرانسه)  
**Le Monde**



دانتہ

کدی الہمی

دانتہ آلیگیری

Dante Alighieri

---

کمدی الہی

La Divina Commedia

---

\*

دُوش

INFERNO

---

ترجمہ از متن ایتالیائی ، با مقدمہ و شرح و حواشی

با یک تابلو از رافائل Raffaello ، یک تابلو از بوتیچلی Botticelli ،  
۵۴ تابلو از گوستاو دورہ Gustave Doré ، دو نقشہ و دو تصویر

تصویر مقابل

دانته آلیگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱)

تصویر از گوستاو دوره نقاش فرانسوی



# فهرست مطالب

## صفحه

۹	چند نظر از بزرگان ادب جهان درباره «کمدی الهی»
	<b>مقدمه:</b>
۱۴	کمدی الهی در ادبیات جهان
۲۰	شخصیت دانته
۲۲	زندگی دانته
۳۰	آثار دانته
۳۱	کمدی الهی
۴۳	سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب
۴۷	نگاهی به سفر «دوزخ»
۵۱	«دوزخ» در اساطیر یونان
۵۴	«ویرژیل» و «انئیس» «ارداویراف نامه»، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال
۵۷	پیش از دانته
۶۳	«سیرالعباد الی المعاد» سنائی غزنوی
۶۵	«رسالة الغفران» ابوالعلاء معری
۶۶	کلامی چند درباره ترجمه «کمدی الهی»
۶۹	منابع مقدمه و سرودها و حواشی کتاب

صفحه

**دوزخ :**

۷۹	سرود اول : مقدمه کلی کمدی الهی
۸۱	متن سرود
۹۵	سرود دوم : مقدمه «دوزخ»
۹۶	متن سرود
۱۰۶	سرود سوم : طبقه مقدماتی دوزخ : ابن الوقتها
۱۰۹	متن سرود
۱۲۲	سرود چهارم : طبقه اول دوزخ (اعراف) : بزرگان دوران کهن
۱۲۳	متن سرود
۱۳۶	سرود پنجم : طبقه دوم دوزخ : شبهوتارانان
۱۳۷	متن سرود
۱۵۵	سرود ششم : طبقه سوم دوزخ : شکمپرستان
۱۵۶	متن سرود
	سرود هفتم : طبقه چهارم دوزخ : خسیسان و مسرفین
۱۶۸	طبقه پنجم دوزخ : ارباب غضب
۱۷۰	متن سرود
	سرود هشتم : طبقه پنجم (بقیه) : ارباب غضب
۱۸۵	شهر شیطان (دیته)
۱۸۶	متن سرود
۱۹۸	سرود نهم : طبقه ششم دوزخ : زندیقان
۱۹۹	متن سرود
۲۱۲	سرود دهم : طبقه ششم دوزخ (بقیه) : زندیقان
۲۱۵	متن سرود
۲۲۶	سرود یازدهم : طبقه ششم دوزخ : زندیقان
۲۲۷	متن سرود
	سرود دوازدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۳۷	منطقه اول : متعدیان بدیگران
۲۳۸	متن سرود
	سرود سیزدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
۲۵۲	منطقه دوم : متعدیان بنفس (خودکشی کنندگان)
۲۵۳	متن سرود
	سرود چهاردهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران
	منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۶۶	گروه اول : کفر گویان

۲۶۷	متن سرود سرود پانزدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۷۹	گروه دوم : اهل لواط
۲۸۰	متن سرود سرود شانزدهم : طبقه هفتم دوزخ تجاوز کاران منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۲۹۱	گروه دوم اهل لواط
۲۹۲	متن سرود سرود هفدهم : طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران منطقه سوم : متجاوزین به خداوند
۳۰۰	گروه سوم : رباخواران
۳۰۱	متن سرود سرود هیجدهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه اول : قوادان و ناموس دزدان
۳۱۳	گروه دوم : چاپلوسان
۳۱۵	متن سرود سرود نوزدهم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه سوم : فروشندگان اموال و مناصب روحانی
۳۲۶	گروه سوم : فروشندگان اموال و مناصب روحانی
۳۲۷	متن سرود سرود بیستم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه چهارم : رمالان و غیبگویان
۳۳۸	گروه چهارم : رمالان و غیبگویان
۳۳۹	متن سرود سرود بیست و یکم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۴۹	گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۵۰	متن سرود سرود بیست و دوم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۶۰	گروه پنجم : سوداگران نادرست
۳۶۱	متن سرود سرود بیست و سوم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه ششم : رباکاران
۳۷۱	گروه ششم : رباکاران
۳۷۲	متن سرود سرود بیست و چهارم : طبقه هشتم دوزخ : حيله کران گروه هفتم : دزدان
۳۸۸	گروه هفتم : دزدان

۳۸۹	متن سرود
۴۰۰	سرود بیست و پنجم : طبقه هشتم دوزخ : حبله کران گروه هفتم : دزدان
۴۰۱	متن سرود
۴۱۲	سرود بیست و هشتم : طبقه هشتم دوزخ : حبله کران گروه هشتم : مشاوران مزور
۴۱۳	متن سرود
۴۲۴	سرود بیست و هفتم : طبقه هشتم دوزخ : حبله کران گروه هشتم : مشاوران مزور
۴۲۵	متن سرود
۴۳۴	سرود بیست و هشتم : طبقه هشتم دوزخ : حبله کران گروه نهم : نفاق افکنان
۴۳۵	متن سرود
۴۴۸	سرود بیست و نهم : طبقه هشتم دوزخ : حبله کران گروه دهم : جاعلین دسته اول : کیمیا کران
۴۴۹	متن سرود
	سرود سی ام : طبقه هشتم دوزخ : حبله کران گروه دهم : جاعلین دسته های دوم و سوم و چهارم : سکه سازان و قلب کنندگان
۴۶۱	افراد و سخنان
۴۶۲	متن سرود
۴۷۵	سرود سی و یکم : ظفیرتان
۴۷۶	متن سرود
۴۹۴	سرود سی و دوم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران منطقه اول : خائنین به ارحام و نزدیکان
۴۹۵	متن سرود
	سرود سی و سوم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران منطقه دوم : خائنین بوطن منطقه سوم : میهمان کشان
۵۱۲	متن سرود
۵۱۳	سرود سی و چهارم : طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران منطقه چهارم : خائنین به ولینعمتها
۵۲۵	خروج از دوزخ
۵۲۷	متن سرود



# فهرست تصاویر

صفحه	مقدمه کتاب
۷	دANTE آلیگیری
۳۷	پارناس : دانتE در بزم خدایان (تابلو رافائل)
۵۵	ویرژیل (موزائیک قدیمی رومی ، مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش)
۷۱	نقشه جغرافیائی ایتالیا
۷۵	نقشه دوزخ فرضی دانتE
متن کتاب	
	(۵۴ تابلو از «گوستاودوره» نقاش و مجسمه ساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه)
۸۳	در نیمه راه زندگانی ما ، خویشتن را در جنگلی تاریک یافتم . . .
۹۳	. . . آنوقت ویرژیل برای افتاد ، و من در دنبالش روان شدم .
۱۰۷	« شما که داخل میشوید ، دست از هر امیدی بشوئید» .
	. . . و پیرمردی سپیدموی سوار بر زورقی بسوی ما آمد ، و بانگ زد :
۱۱۵	«وای بر شما ، ای ارواح تباهاکار !»
۱۱۹	. . . زادگان تباهاکار آدم خویشتن را از کرانه بدرون رود افکندند .
	. . . شاگردان مکتب این خداوندگار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم
۱۲۹	گرد آمده بودند .
۱۳۹	مینوس پاسدار دوزخ در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید .
	. . . ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم ره میسپرنند
۱۴۷	و در میان باد چنین سبکوزن مینمایند گفتگو کنم . <
۱۵۳	. . . و چونانکه جسدی بر زمین افتد ، از پهای در افتادم .

- ... راهنمای من ، کفی دوخاک برداشت و آنرا درپوزه‌های این‌سکه‌حریص  
 ۱۵۹ فرو ریخت .
- ... واو بمن گفت : «شهر آکنده ازحدتو ، درزندگانی آن‌جهانی‌مکن  
 ۱۶۳ من بود .»
- ... و گفت : «ای گرگ‌ملمون ، خاموش‌شو و خشم‌خویش را فروخور . . . .  
 ۱۷۱ » . . . زیرا هم‌مطلانی که درزیرماه است ، وازین پیش‌بوده ، حتی یکی‌ازاین  
 ۱۷۷ ارواح بلاکش‌را آرامش نمیتواند داد .»
- ... اینجا ارواح کج‌خلفانی را می‌بینی که درزندگانی خودزیرسلطه خشم  
 ۱۸۳ و غضب بودند . . . .»
- استادمن بدوررش راندو گفت : «گمشو وبادیکر سکان ره‌خویش گیر!»  
 ۱۹۱ نتوانستم آنچه‌را که وی با شیطانها میگفت بشنوم .
- ... بمن گفت : «شیطان‌های درنده‌خوی را ببین . . . .»  
 ۲۰۳
- بسوی دروازه رفت و آنرا با يك اشاره چوبدست خود بگشود .  
 ۲۰۷
- ... واو بمن گفت : «اینان زندیقانند ، وبدعت گزاران‌دین‌وپيروانان آنان . . . .  
 ۲۱۱ به پشت‌سنگ‌گوری پناه بردیم . . . .»
- ... برنوک صخره فروریخته ، غول‌جزیره کرت برزمین خفته بود . . . .  
 ۲۳۹ بدین‌دوان چالاک نزدیک شدیم .
- ... آربی‌های ترشروی دراینجا آشیان کرده‌اند وازبالای درختانی‌عجیب  
 ۲۴۵ ناله میکشند .
- ... و درخت فریاد برآورد : «چرا مرا میکشی؟»  
 ۲۶۳ کله‌هائی بیشمار ازارواح برهنه‌تن را دیدم که برسر آنها اخگرهای درشت  
 آتشین فرومیریخت . . . .
- ... سر برونتو ، شمائید که اینجائید ؟  
 ۲۹۱
- ... اینست آن صفریت تیزدم که جهان‌را پربلا میکند . . . .»  
 ۳۰۲
- خویش‌را ازهرجانب درمیان‌فضا دیدم وهمه‌چیز را بجز صفریت از دیدگان خود  
 ۳۰۹ پنهان یافتم .
- ... این «تائیس» روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که : «آیا حق‌عشقبازی  
 ۳۲۳ رابجای می‌آورم؟» جوابش داد : «اجاز میکنی!»
- در کف پاهای اینان آتش شعله میکشید . . . .  
 ۳۲۹
- ... سپس بیش‌از صدقلاب درتنش فرو بردند . . . .  
 ۳۵۵
- شیطان در دنبال او بال‌گشود وفریاد زد : «گرفتمت !»  
 ۳۶۹ هنوز پا بر کف این‌گودال ننهاده بودیم که ابلیس‌انرا گشوده‌بال بالای‌سرخویش  
 ۳۷۵ یافتیم . . . .
- ... «ای آنکه پای‌بمجمع ریاکاران ترشرو نهاده‌ای . . . .»  
 ۳۷۹ «این صلیب‌شده فریسیان را گفت که حق‌است اگر مردی را درراه قومی‌بشکنجد  
 ۳۸۳ سپارند .»

- ۳۹۳ میان این تودهٔ موخش ماران وافعیان ، برهنه‌تنانی میدویدند که امیدپناهگاهی  
یا نوشداروئی نداشتند . . .
- ۴۰۶ آن‌دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، وهریک از آنان مینالید که: «وای، آن بلو،  
چرا اینطور دگرگون شده‌ای؟»
- ۴۱۷ . . . وراهنمای من که این‌توجه مرادید، گفت : دردل هریک ازاین  
شعله‌ها که می‌بینی ، روحی خانه دارد،»
- ۴۳۹ . . . دوزخی شکاف سینۀ خود را گشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشن‌را  
پاره پاره میکنم !»
- ۴۴۴ . . . سربریدهٔ خویش‌را چون فانوسی ازدست فروآویخته بود ، وبما مینگریست.  
ومیکفت: «وای برمن» !
- ۴۵۱ . . . و ویرژیل بمن گفت: «چه مینگری؟ چرا بدین ناقص‌تنان افسرده‌دل  
خیره شده‌ای؟»
- ۴۵۵ . . . ناله‌هایی عجیب، دل‌هرا سخت بدرد آوردند . . .  
. . . وبمن گفت: «کار این‌زوج دیوانه همین‌است که با چنین درنده‌خوئی دیگران  
را بیازارد»
- ۴۶۹ . . . « این‌زوج کهن میرای تباهاکار است که هم‌خوابۀ پدر خویش شد . . . »  
هرگز اورلاندو چون این‌عفریتان بانگی چنین موخش از شیپور خویش برنیاورده بود  
(طرح از بوتیچلی)
- ۴۸۳ عفریتانی موخش، نیمی از تن‌های خویش‌را چون برج وباروهائی برافراشته بودند . . .  
راهنمای من گفت: «این‌عفریت مغرور را سر آن بود که بارب‌الارباب بالانشین  
پنجه درافکند . . .»
- ۴۹۱ . . . ومارا در آن درک‌اسفل نهاد که شیطان اعظم ویهودا را در کام خویش دارد . . .
- ۴۹۹ . . . کسی‌را شنیدم که میگفت: «چرا ما تیره‌روزان را لگدمیکنی؟»
- ۵۰۵ . . . گفتم: «بهر تقدیر باید نام‌ترا بمن بگوئی، وگرنه موئی بسرت نمیکذارم»
- ۵۰۹ . . . دندان‌درسرا و فرو برد و همچون سگی که استخوانی خاید، بجویدن آن پرداخت
- ۵۱۷ « . . . بچشم خویش دیدم که آن‌سه‌تای دیگر نیز یکایک جان سپردند . . . »
- ۵۲۹ سلطان دیار رنج نیمی از سینۀ خود را از یخ بدر آورده بود .
- ۵۳۳ . . . این‌یهودای اسخریوطی است که سر در کام شیطان وهای در بیرون دارد .
- ۵۴۱ سر بر آوردم تا ستارگانرا بازبینیم .

## چند نظر از بزرگان ادب جهان درباره «کمدی الهی»

نظریاتی که در اینجا نقل میشود نمونه هائی معدود از نظریات تحسین آمیز و غالباً پراز مبالغه‌ایست که در عرض ششصدسال اخیر از طرف بزرگان هنر و ادب جهان غرب درباره دانته و اثر او ابراز شده است، و اینجانب با آنکه بعضی را بسیار مبالغه آمیز میدانم آنها را بعنوان نمونه نقل کرده‌ام تا روشن شود که دنیای ادب مغرب‌زمین نسبت به «کمدی الهی» چه نظر دارد. باید تذکر داد که در میان کسانی که عقایدشان در اینجا نقل شده، دو نفر یعنی «ولتر» و «لامارتین» اصولاً نظر مساعدی نسبت بدین کتاب ندارند و با این وجود مطالب ستایش آمیزی درباره آن گفته‌اند که در اینجا قسمتی از آنها ترجمه شده است.



از آغاز پیدایش ادبیات در جهان، تا با امروز «کمدی الهی» بزرگترین محصول قریحه و نبوغ انسانی و بزرگترین درجه فروجلال هنر بشری است.

اوست گنت Auguste Comte

فیلسوف معروف قرن نوزدهم فرانسه (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷)

از میان مجموعه‌ای ازرنجها و شادبها، نومیدبها و امیدها، غمگاریها و اشکها، از میان فریادهای پرازهیجان روحی اسیر دردوغم، این «حماسه عظیم زمین و آسمان» سر برزده است که باید آنرا اعجاز قرون وسطی شمرد.

لافلو Longfellow

شاعر بزرگ امریکائی، مترجم کمدی الهی بشعر انگلیسی (۱۸۰۷ - ۱۸۸۲)

از زمان همر تاکنون اثری بدین عظمت پدید نیامده است، و چطور میتواند بعداز این پدید آید؟

بوکاجیو Boccaccio

نویسنده بزرگ ایتالیائی، معاصر دانته (۱۳۱۳ - ۱۳۷۵)

در این کتاب اشعاری چنان زیبا و عالی وجود دارد که از چهارصد سال پیش تاکنون کهنه نشده و ازین پس نیز هرگز کهنه نخواهد شد. عجب اینست که کرسی های مخصوص علمی و دوره های مذهبی بحث و قرائت برای درک و تفسیر این نویسنده کلاسیکی ایجاد شده باشد که در آن پاپ هارا در جهنم جای داده اند.

#### ولتر Voltaire

نویسنده و فیلسوف بزرگ فرانسه (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)

از این توده در آمیخته و درهم فشوده استعارات و تمثیلات قرون وسطائی، که با مقیاس ذوق امروزی ما بنظر ثقیل و غیر قابل هضم می آید، قاعدتاً میبایست اثری خسته کننده و ملال انگیز پدید آمده باشد. ولی از همین مجموع با دست دانته یکی از بزرگترین شاهکارهای کلیه ادوار و کلیه ادبیات جهان، پدید آمده است.

#### شاتوبریان Chateaubriand

نویسنده بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹)

چنین اثری، شاید اگر بدست شعرای عادی و در سرزمینی عادی پدید آمده و فقط جنبه محلی و ملی و زمانی محدود این کتاب را داشته باشد، خیلی زود فراموش شود. ولی وقتی که گوینده آن شاعری چون دانته باشد، شعرا و الی الابد زنده میماند. دانته يك خلاق بزرگ سخن، يك «زبان آفرین» توانا است که گوئی شعرا و بجای اینکه نوشته شده باشد، با دست این «میکل آنژ» دنیای نظم جاری شده است.

#### لامارتین Lamartine

شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹)

در محراب مقدسی که مظهر ترکیب «مذهب و شعر» است، دانته در بلندترین نقطه ای که متصور میتواند بود ایستاده است و هنر دنیای نورا یکسره در زیر پای خود دارد. «کمدی الهی» او اثری «منزوی» نیست که از میان تاریکی قرون وسطائی سر برآورده باشد، بلکه مظهر تمام شعر و هنر دنیای جدید است، و با این وصف چنان عظمتی دارد که جز با کلمات «منحصر بفرد» و «خارق العاده» آنرا وصف نمیتوان کرد.

#### شلینگ Schelling

فیلسوف و نویسنده بزرگ آلمانی (۱۷۷۵ - ۱۸۵۴)

سراسر این مجموعه از جهات مختلف سیاسی، تاریخی، فلسفی و مذهبی، تابلو کاملی از بشر و جنبه های معنوی و روحی و فکری و اجتماعی يك دوره است، و ازین نظر است که بحق «کمدی الهی» را يك دائره المعارف نام داده اند. هیچ اثری در نزد قدما و در نزد معاصرین، دردنیای کهن و دردنیای نو، نیست که بتوان آنرا با این کتاب برابر نهاد.

#### لامنه Lamennais

نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۸۲ - ۱۸۵۴)

این اثر فقط محصول کار دانته نیست، زیرا چنین اثری را یک نفر تنها پدید نمیتواند آورد. «کمدی الهی» زاده ده قرن خاموشی مسیحیت است که بالاخره توانسته است زبان

بگشاید و سخن بگوید! عصاره هزار سال زندگی بشری است که دانته کلمه «تمت» را در آخر آن گذاشته است.

#### کارلایل Carlyle

نویسنده و محقق معروف انگلیسی، مترجم انگلیسی «کمدی الهی»

تمام کوشش میلتن در وصف دوزخ صرف این شده که آن را بصورتی نامشخص در آورد. تمام هنر دانته بالعکس در این راه بکار رفته است که دوزخ را صورتی مشخص و قطعی بدهد. اثر دانته اثر سحر آمیزی است که حاصلش بازبان قرون وسطائی اینست: «کمال آدمی، در طریق الهی».

#### راسکین Ruskin

نویسنده و منقد معروف انگلیسی (۱۸۱۹ - ۱۹۰۰)

هنر بزرگ قرن چهاردهم این بود که این مردی را که میبایست با آتش سپرده شده باشد! بیست سال پس از مرگ مقدر زنده نگاهدارد تا بدست او اثری پدید آید که باید همیشه زنده بماند.

#### جیمز راسل لاول J. R. Lowell

شاعر و ادیب بزرگ امریکائی (۱۸۱۹-۱۸۹۱)

هیچ اثر ادبی، نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادبیات جهانی، از حیث عظمت و اهمیت با «کمدی» دانته برابری نمیتواند کرد. هر خانه ایتالیائی که نسخه‌ای از این شعر که بعد از دانته آنرا «الهی» لقب دادند در آن نباشد، از بزرگترین فروغی که تا امروز در زیر آسمان ایتالیا درخشیده، محروم است.

#### پاسکولی Pascoli

شاعر بزرگ ایتالیائی، صاحب اثر تحقیقی مفروقی درباره دانته (۱۸۵۵-۱۹۱۲)

دانته و شکسپیر دنیا را میان خود تقسیم کرده‌اند و سومی ندارند. دانته بیشتر از آنکه شاعری باشد پیغمبری است، و کتاب آسمانی او کتابی است که کمدی آسمانی نام دارد. فی. اس. الیوت T.S. Eliott

شاعر بزرگ معاصر انگلستان، برنده جایزه ادبی نوبل (متولد در ۱۸۸۸)

«کمدی الهی» اودیسه جهان مسیحیت است؛ سفر نوع انسان است بدینارابدیت؛ راهی است که از آدمی شروع میشود و بخداوند پایان مییابد.

#### اومار کینه Edgar Quinet

فیلسوف و مورخ معروف فرانسوی (۱۸۰۳ - ۱۸۷۵)

من هروقت که به «کمدی الهی» میاندیشم، بیاد آتشی فروزان میافتم که در دل ظلمت بدرخشد و از برای تاریکیها نور بیفشاند

#### پرینس یوهان P. Johann

پادشاه «ساکسونی» آلمان، و

مترجم «کمدی الهی» بزبان آلمانی

کار صبیبی است که کسی از آخرین طبقه دوزخ به اعلی طبقه افلاک بالا رود ؛ دریک اثر واحد مجموعه زشتیها و زیباییها را گرد آورد و از منتهای حقارت به منتهای جلال سفر کند؛ همزمان را شامل شود و هم ابدیت را ؛ هم فرشته را و هم انسان را ، هم سرمنشاء جمله تبهکاریها را و هم منبع جمله پاکبهارا، هم شیطان را و هم خدا را دریک مجموعه جای دهد، و این مجموعه ایرا با زبانی بنویسد که از پانصدسال پیش تا کنون شهرت و مقام آن ، چون امواجی که از زمین لرزه های قوی پدید آید و پیوسته دوزخ رود ، دائماً رو با افزایش رفته است .

#### ریوارول Rivarol

نویسنده معروف فرانسوی (۱۷۵۳ - ۱۸۰۱)

از ترکیب زیباییها و نواقص این کتاب ، اثر شاعرانه صبیبی پدید آمده است که به هیچ اثر دیگری که تا کنون دیده شده شباهت ندارد ؛ روزی که هم ادبیات و هم مذاهب گذشته و حال از میان بروند ، « کمدی الهی » چون بنای با عظمتی در میان ویرانهها ، همچنان پای بر جا خواهد ماند .

#### گنتی دو شوازول Comtesse de Choiseul

خانم نویسنده فرانسوی ، مترجم «برزخ» و بهشت بزبان فرانسه ، ۱۹۱۵  
> . . . دیروز هزاران نفر در کلیسای «سن سورن» گرد آمدند ، زیرا دانته در سفر خود بیاری در چنین روزی در این کلیسا دعا کرده بود . امروز خاطره این مرد مورد بزرگترین تجلیل مذهبی و معنوی قرارداد که تا کنون درباره کسی صورت گرفته است . شاعر دیگری را بیابید که مراسم یادبود او تحت ریاست بزرگترین مرجع و مقام عالم مسیحیت آغاز شده باشد ، و تعدادی چنین کثیر از رؤسای بزرگترین دموکراسی های دنیای کهن و دنیای نو سرپرستی این مراسم را بعهده گرفته باشند . در این لحظه که مادر اینجا گرد آمده ایم ارواح جمله بزرگان گذشته پیرامون این مردی حلقه زده اند که زبان ویرچم عالم مسیحیت است .

#### موریس بارز Meurice Barrès

نویسنده معروف فرانسوی ؛ عضو آکادمی فرانسه (۱۸۶۲ - ۱۹۲۳)

( از سخنرانی او در مراسم شصدمین سال مرگ دانته ، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ ، در دانشگاه سوربن ، پاریس ) .

دانته یکی از بزرگترین نوابغی است که عالم بشریت با خود دیده است . « کمدی الهی » او در حقیقت دائره المعارف با عظمتی است که از لحاظ قدرت و وسعت دامنه فکر آنرا با هیچ اثر دیگری برابر نمیتوان نهاد . شش قرن است که این مجموعه دائماً در معرض تحقیق و مطالعه و تفسیر است ، و با این وصف هنوز نتوانسته اند کاملاً بمق آن برسند .

لاروس قرن بیستم

# مقدمه

کمدی الهی در ادبیات جهان - شخصیت دانته - زندگی دانته - آثار دانته - کمدی الهی - سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب - نگاهی به سفر «دوزخ» - دوزخ در اساطیر یونان - ویرژیل و انئیس ارداویراف‌نامه ، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانته - سیرالعباد الی المعاد سنائی غزنوی - رسالة الغفران ابوالعلاء المعری - کلامی چند درباره ترجمه کمدی الهی - منابع مقدمه و حواشی کتاب.





## «کمدی الهی، در ادبیات جهان»

در تاریخ هنر و ادب جهان، بعضی آثارند که دنیا آنها را از شاهکارهای مسلم نبوغ بشری بشمار آورده است. اینها بخلاف آن دسته آثاری که خاص یک عصر یا سرزمین معینند و بهمین جهت با گذشت زمان جلوه و فروغ خود را کمایش از دست میدهند، یا مرور زمان تابنده تر و پر جلوه تر میشوند، و هر قدر روزگار بیشتر میگردد عظمت و جلالی فزونی پیدا میکنند. «ونوس» میلو و «موسی» میکل آنژ و «ژو کوند» لئوناردو داونچی و «ایلیاد» همر و «جمهوریت» افلاطون و «شاهنامه» فردوسی و بسیار از بیسای شکسپیر و «فاوست» گوته ازین قیلند. «کمدی الهی» دانتته نیز اثری است که دنیا آنرا یکی از بزرگترین آثار قریحه بشری دانسته است. تاکنون متفکرین و ادبا و هنرمندان درجه اول دنیا آنقدر از این اثر تجلیل و ستایش کرده اند که مجموعه سخنان آنها درین باره خود یقین از قطر «کمدی الهی» افزون میشود.

اگر از نظریات مبالغه آمیزی که بیشتر زاده فرط جذب و اشتیاق گویندگان آنهاست بگذریم، میتوان با اطمینان خاطر گفت که از بعد از انتشار «کمدی الهی»، یعنی در شش قرن اخیر، هیچ اثر ادبی در مغرب زمین مقام این کتاب را بدست نیاورده است. ارقامی که درباره نفوذ این کتاب در دنیا از طرف «دانتته شناسان» (۱) برجسته تنظیم و تدوین شده، چنان است که گاه باور کردن آنها دشوار بنظر میرسد، و من نیز که چند نای آنها را بعنوان نمونه نقل میکنم هر گونه مسئولیتی را درین باره بعهده گویندگان آنها میگذارم، هر چند که اینان شخصیت های ادبی و علمی برجسته ای هستند که از شایسته مبالغه بدورند.

«الکساندر ماسرون» A. Masseron استاد زبان و ادبیات ایتالیائی دانشگاه پاریس، که دو کتاب او بنام «عماهای کمدی الهی» و «برای درک کمدی الهی» از طرف آکادمی فرانسه مورد تقدیر قرار گرفته و یک کتاب دیگرش بنام «دانتته» از جانب انجمن دانتته شناسی ایتالیا از عالیترین آثار خارجی مربوط به دانتته شناخته شده است، حساب کرده که تاکنون درباره دوزخ دانتته که مجموعاً شامل ۴۷۲۰ مصرع است، نزدیک به صد هزار تفسیر و

۱- از سالهای پیش «دانتته شناسی» در عالم تحقیق و ادب بصورت رشته تخصصی خاصی در آمده است که بدان dantologia (دانتولوژی) میگویند. در حال حاضر تقریباً در تمام کشورهای غربی استادان و ادیبان بزرگی وجود دارند که متخصص دانتته و «کمدی الهی» هستند و بسیاری از نشریات مربوط به دانتته، و محافل ادبی دانتته شناسی و مجالس بحث و تفسیر کمدی الهی از طرف اینان اداره میشود.

شرح و تحقیق. بصورت کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات تحقیقی بزبانهای مختلف جهان نوشته شده است. طبق حساب همین استاد، تا با امروز نزدیک به ده هزار جلد کتاب درباره دانت و کمدی الهی منتشر شده، و رویهم رفته قریب هشتصد ترجمه مختلف ازین اثر صورت گرفته، منجمله تنها در زبان انگلیسی بیش از صد ترجمه جداگانه ازین کتاب منتشر شده و فقط در ده ساله آخر قرن نوزدهم ۳۸ ترجمه مستقل از «کمدی الهی» در انگلستان و امریکا و سایر کشورهای انگلیسی زبان انتشار یافته است. در زمره مترجمین این صدواندی ترجمه بزبان انگلیسی میتوان کسانیرا نام برد که از بزرگترین شخصیت‌های ادب امریکا و انگلستانند، از قبیل: لانگفلو، کالریج، کارلایل، کاری، نورتن، لارنس بینان و غیره.

بطور کلی از همان زمان بعد از دانت، یعنی پیش از اختراع فن چاپ، به ترجمه «کمدی الهی» پرداختند و فهرست نسبتاً جامعی از این ترجمه‌ها را در یک کتاب تحقیقی معروف ایتالیائی بنام *Bibliografia dantesca* میتوان یافت. نخستین زبانی که «کمدی الهی» بدان ترجمه شد زبان اسپانیائی بود، و از آن پس این کتاب تقریباً بتمام زبانهای مهم جهان ترجمه شده است. ممکن است آخرین ترجمه این کتاب ترجمه‌ای باشد که به شعر انگلیسی توسط *John Ciardi* در نیویورک در اواخر سال ۱۹۵۴ منتشر شده، و البته این ادعا در صورتی صحیح میتواند بود که در چند ماه اخیر ترجمه تازه‌ای از این کتاب در اروپا و امریکا انتشار نیافته باشد، و این بسیار بعید بنظر میرسد.

از زمان دانت بعد علاوه بر محققین و ادبا و دانشمندان بزرگی که به شرح و تفسیر و ترجمه این کتاب پرداختند، و علاوه بر «دانت‌شناسان» برجسته‌ای که در شهرهای مختلف ایتالیا رسماً مأموریت یافتند که هفته‌ای یکبار «کمدی الهی» را در کلیساها و مراکز عمومی و میدانهای شهر برای مردم معنی و تفسیر کنند، نقاشان و مجسمه‌سازان بزرگ نیز به خلق آثار برجسته هنری بر اساس این کتاب پرداختند. در زمره مهمترین نقاشان «کمدی الهی» میتوان از بوتیچلی *Botticelli* نقاش بزرگ قرن پانزدهم ایتالیا و ویلیام بلیک *William Blake* شاعر و هنرمند بزرگ انگلیسی قرن

۱- عنوان کامل این کتاب چنین است:

P. C. De Batines: *Bibliografia dantesca, ossia catalogo delle edizioni, traduzioni, manoscritti e commenti della Divina Commedia e delle Opere minori di Dante*; 2 vol.

هجدهم واز نقاشانی چون دلاکروا Delacroix ، شفر ، گلز ، دلابرد ، هامان ، مورانی ، منیان ، کورتوا ، کرنلیوس ، و مجسمه‌سازانی چون تریکتی ، الفرد شرون ، سن‌مارسو ، اوبه و غیره و بخصوص از گوستاو دوره Gustave Doré نقاش و حجار معروف قرن نوزدهم فرانسه نام برد. علاوه بر آثار این نقاشان ، بسیاری از کلیسا های اروپا و بناهای مختلف تاریخی دارای تابلوها و مجسمه‌هایی هستند که توسط نقاشان و حجاران مختلف بر اساس مطالب « کمدی الهی » بخصوص « دوزخ » پدید آمده ، حتی در کلیسای جلفای اصفهان تابلومی ازدوزخ هست که با احتمال قوی ازدوزخ‌دانه الهام گرفته است .

### مجموعه‌ای موسوم به Catalogue of the Dante Collection

که از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ در نیویورک انتشار یافته، و ظاهر آکملترین فهرست مربوط به آثار دانتی است ، شامل بیش از ۶۰۰ صفحه بزرگ است که ۱۸۰ صفحه آن به دانتی و آثار او ، و بیش از ۴۲۰ صفحه به اسامی آثار تحقیقی و کتابها و رساله‌هایی که درباره « کمدی الهی » نوشته شده اختصاص یافته است و هر یک ازین ۴۲۰ صفحه که با حروف ریز و بصورت دو ستونی چاپ شده ، شامل نامهای متعدد مختلف با توضیحات مربوطه است ، یعنی همین یک مجموعه بتنهائی شامل اسامی چندین هزار جلد کتاب است که درباره « کمدی الهی » نوشته شده . نسخه‌های این کتاب را در کتابخانه‌های ملی امریکا و اروپا میتوان یافت .

در سال ۱۹۲۰ مجموعه دیگری بعنوان مکمل این مجموعه بنام additions توسط « مری فوولر » دختر « ویلیام فوولر » ناشر مجموعه اصلی در نیویورک منتشر شد ؛ این مجموعه تکمیلی در حدود ۱۲۰ صفحه دارد که شامل اسامی کتابهایی است که در کاتالوک اصلی از آنها نام برده نشده و غالباً بعد از آن تاریخ انتشار یافته اند . از سال ۱۹۲۱ بعد این مجموعه هر ساله با « گزارش سالیانه انجمن دانتی » در امریکا تکمیل میشود .

### مجموعه دیگری بزبان ایتالیائی بنام Bibliografia

1030 - 1920 : dantesca که در سال ۱۹۳۲ در فلورانس منتشر شده ، حاوی اسامی ۳۷۵۳ کتاب و رساله و مقاله تحقیقی است که تنها درده ساله ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ درباره دانتی نوشته شده و بچاپ رسیده است ؛

در حال حاضر در غالب کشورهای بزرگ اروپا و امریکا « انجمنهای دانتی‌شناسی » وجود دارد که محققین و ادبای درجه اول آنکشورها در آن شرکت

دارند، و از طرف بسیاری از این انجمن‌ها مرتباً نشریه‌هایی دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر میشود که هر شمارهٔ آنها حاوی تازه‌ترین تحقیقات و مطالعات مربوط به دین کتاب است. مهمترین این نشریه‌های منظم (بغیر از کتابهایی که بطور مستقل منتشر میشود) تا آنجا که من اطلاع دارم چنین است:

**در ایتالیا: *Buletino della Società dantesca italiana*** که از سال ۱۸۹۰ تا سال ۱۹۲۱ بدین نام منتشر شده، و از آن پس نام آن تبدیل به *Studi danteschi* شده است.  
نشریهٔ *L' Alighieri* که از سال ۱۸۸۹ منتشر شده.

نشریهٔ *Il Giornale dantesco* که از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۸ بدین نام منتشر شده، و بعداً نام آن بدل به *Annuario dantesco* شده است.

نشریهٔ *Il nuovo Giornale dantesco* که از ۱۹۱۷ منتشر شده.  
**در آلمان: نشریهٔ *Deutsches Dante - Jahrbuch*** که از سال ۱۹۱۹ منظم در شهر «وایمار» منتشر میشود.

**در آمریکا: نشریهٔ *The Annual report of the Dante Society*** که از سال ۱۸۸۳ تا کنون منظم در شهر کمبریج در *Massachussetts* منتشر میشود.

**در فرانسه: نشریهٔ *Bulletin italien*** که از ۱۹۰۱ در بر دو منتشر شده، و نشریهٔ *Etudes italiennes* که از ۱۹۱۹ در پاریس انتشار یافته، و این دو مجموعه با آنکه بخلاف نشریه‌های فوق‌الذکر منحصر به دانته و «کمدی الهی» نیست، عملاً بدانها اختصاص دارد.

علاوه بر آنچه گفته شد، مجموعه معروف *Lectura Dantis* که از سالها پیش بصورت مجلدات مستقلی از یک سری کامل در فلورانس منتشر میشود شایان ذکر است. هر یک از این کتابها که بطور متوسط شامل چند صد صفحه میشود، به شرحها و تفسیرهای مربوط به یکی از سرودهای کمدی الهی تخصیص دارد، و تازه بعد از انتشار هر کتاب تدریجاً چندین «ضمیمه» و «جزوه» مربوط بدان منتشر میشود که در آن نظریات تکمیلی مربوط بدان سرود نقل شده است.

ولسی این مجموعه منحصر به فلورانس نیست، زیرا تقریباً تمام شهرهای بزرگ ایتالیا دارای چنین مجموعه‌هایی هستند که خودمستقلاً انتشار

میدهند، و از مجموعه فلورانس گذشته، مهمترین آنها در شهر جنوا تحت عنوان **Lectura Dantis genovese** منتشر میشود؛ در این مجموعه اخیر، هر کتاب شامل شرح و تفسیر چندسرود است. مجموعه‌ای نیز بنام: **Biblioteca storico-critica della letteratura dantesca** از سال ۱۸۹۹ تاکنون مرتباً در شهر «بولونیا» در ایتالیا انتشار می‌یابد.

در انگلستان مجموعه عالی و کاملی از طرف **Paget Toyndee** که بزرگترین «دانته شناس» اروپا در قرن کنونی بشمار میرود، بنام: **Britain's tribute to Dante in literature and art - a chronological record of 540 years (1380 - 1620)** در سال ۱۹۲۱ در لندن منتشر شده که فقط شامل اسامی ترجمه‌های انگلیسی «کمدی الهی» و فهرست تحقیقات و مطالعاتی است که درباره این کتاب در انگلستان شده است، و در آن ۱۶ صفحه بزرگ تنها به «فهرست» اختصاص دارد. از آن پس نیز در هر چاپ اطلاعات و اسامی تکمیلی مربوط بمدت فاصله بین دو چاپ بدین مجموعه افزوده میشود.

مجموعه‌ای بنام **Studies in Dante** که از سال ۱۸۹۶ توسط **E. Moore** و فرزندانش او در اسکندریه منتشر شده است، از منابع موثق مطالعات مربوط به کمدی الهی بشمار میرود.

شاید ذکر از «دائرة المعارف دانتی» نیز که کاملترین اثر مربوط به دانتی در ایتالیا است بی‌مورد نباشد. این مجموعه که موسوم است به **Enciclopedia danresca** در دو جلد در میلان منتشر شده، و یک جلد سوم در سال ۱۹۰۵ بدان افزوده شده است، و در هر چاپ تازه این سه جلد جدیدترین اطلاعات درباره دانتی، بشیوه معمول دائرة المعارف‌ها اضافه میشود. همچنین مجموعه هفت جلدی فرهنگ دانتی **Dizionario dantesco** که در سال ۱۸۸۵ در شهر «سینا» **Sienna** در ایتالیا منتشر شده و در ۱۸۹۲ یک جلد هشتم بدان افزوده شده و در هر چاپ تازه کاملتر میشود.

با این همه، شاید بهترین دیکسیونر مربوط بدانتی فرهنگی باشد که بزبان انگلیسی توسط **Toynbee** فوق‌الذکر انتشار یافته است و عنوان آن چنین است:

**A dictionary of proper names and matters in the works of Dante - Oxford, 1868**

دو «دانته‌شناس» ایتالیائی بنام «پاسرینی» و «ماتسی» در سال ۱۹۰۰ کتابی بنام فهرست نشریات ده ساله مربوط به دانته - *Un decen nio di bibliografia dantesca* منتشر کردند که مربوط به دهه ساله ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ بود و اسامی کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات راجع به دانته را که فقط در آن ده ساله منتشر شده بود شامل میشد. این کتاب شامل ۵۹۴ صفحه بزرگ است، و تعداد اسامی مندرج در آن به ۴۳۹۲ بالغ میشود.

با این حساب، در نیمه اول قرن بیستم تعداد این قبیل کتابها و رسالات و مقالات به ۲۲۰۰۰ رسیده است که نهمین ازین رقم، یعنی قریب به بیست هزار آن مربوط به «کمدی الهی» است، و تازه برای نشریات بیشمار سال ۱۹۲۱، یعنی شصدمین سال مرگ دانته، که از تمام اروپا و آمریکا در آن شرکت جستند و بزرگترین تجلیل جهانی را از یک شخصیت دنیای ادب بعمل آوردند، در این رقم جانی خاص منظور نشده است، در صورتیکه در آنسال روزنامه و مجله‌ای در سراسر اروپا و قسمت اعظم از کشورهای جهان نبود که در آن مقاله و تحقیقی درباره دانته و کمدی الهی منتشر نشده باشد، و هیچ کشور اروپائی نبود که در آن کتب متعدد درین باره انتشار نیافته باشد، چنانکه آن سال را در عالم ادب اروپا «سال دانته» لقب دادند. تعداد کنفرانسهایی که درین سال در ایتالیا، فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا، بلژیک، هلند، اسپانیا، چکوسلواکی و غیره درباره «کمدی الهی» ایراد شد، به حساب یک دانته‌شناس معاصر فرانسوی، «ماسوون»، از هزار متجاوز بود.

طبق محاسبه همین دانته‌شناس فرانسوی، تنها در ده ساله آخر قرن نوزدهم یعنی از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ شش «ترجمه» تازه از کمدی الهی بزبانهای محلی ایتالیائی، ۸ ترجمه تازه بزبان فرانسه، ۱۱ ترجمه تازه بزبان آلمانی، ۳۸ ترجمه تازه بزبان انگلیسی، ۶ ترجمه تازه بزبان اسپانیائی، ۲ ترجمه تازه بزبان چک ازین کتاب منتشر شده - در همین مدت بیش از صد کتاب و رساله و مقاله تحقیقی درباره سرود سی و پنجم دوزخ، چهل کتاب و رساله و مقاله درباره سرود سی و سوم دوزخ، چهل کتاب و رساله و مقاله درباره سرود یازدهم بهشت منتشر شده - ۱۷ تفسیر تازه درباره جمله «آن پا که بر زمین استوارتر بود» (رجوع شود به شرح ۴ صفحه ۶ این کتاب)، ۱۴ تفسیر تازه درباره اینکه «صدای ویرژیل بر اثر خاموشی ممتد ضعیف شده

بود» (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۱۱ این کتاب) ، ۲۳ تفسیر تازه درباره این جمله که «... شاید گوید وی‌شا دروی بچشم حقارت نگریسته بود» (رجوع شود به شرح ۱ صفحه ۱۴۳. این کتاب) و ۵۵ تفسیر تازه درباره «آنکس که از روی فرومایگی آن‌دریغ بزرگ را کرده بود» (رجوع شود بشرح ۱ صفحه ۱۴۷ این کتاب) انتشار یافته است. برای اینکه رقم متوسط یکصدساله اخیر در این باره بدست آید قاعدتاً باید هر یک از این ارقام راده برابر کرد.

### شخصیت «دانته»

برخی از بزرگان بسرزمین معینی تعلق دارند؛ برخی هستند که دامنه نفوذشان از سرزمین خودشان تجاوز میکند و سراسر عصر و دوره ایرا شامل میشود؛ بزرگان معدودی نیز هستند که با از عصر و دوران خود فراتر میگذارند و بر تاریخ جهان یعنی بر سراسر قرون بعد از خود سایه می‌افکنند. از این بزرگان در همه رشته‌های علم و ادب و فکر و هنر و سیاست و غیره. میتوان یافت، و شك نیست که در عالم ادب «دانته» یکی از این کسان است. تقریباً تمام محققین عالم ادب مغرب زمین دانته را یکی از سه شاعری شمرده‌اند که «اعظم شعرای تاریخ جهان» لقب دارند.

بدیهی است مقام «اعظم شعرای ایتالیا» برای دانته بقدری مسلم و معزز است که هیچکس تا کنون در این باره تردیدی نکرده است. دانته در ایتالیا مقامی دارد که با احتمال قوی نظیر آنرا هیچ شاعر دیگر در هیچ کشور دیگر ندارد، زیرا در ایران ما این مقام میان فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ مشترک است، و در اروپا نیز، گوته در آلمان، ولتر و هوگو در فرانسه، کالدرون در اسپانیا، کامونیس در پرتغال و پوشکین در روسیه با همه عظمت خود این اولویت مسلم را که دانته در ایتالیا دارد ندارند. فقط مقام شکسپیر را در انگلستان میتوان با مقام دانته در ایتالیا برابر نهاد، با این تفاوت که نام دانته در ایتالیا با یکنوع «تقدس» روحانی در آمیخته که شکسپیر فاقد آنست، و از این حیث دانته را میتوان در کنار لسان‌الغیب ما جای داد.

چنانکه گفته شد تا کنون در اروپا سه نفر از شعرای جهان «اعظم شعرای تاریخ بشر» محسوب شده‌اند که عبارتند از: هرودانت و شکسپیر، و بیست سال پیش که مراسم هزاره فردوسی در جهان برپا میشد، غالباً اظهار عقیده

کردند که فردوسی نیز یکی ازین جمع است و باید از لحاظ تاریخ نفر دومین محسوب شود تا این چهار شاعر «ارکان اربعه» ادب جهان باشند.

دانشمند محترم آقای مینوی در شرح جامعی که چند سال قبل در باره دانته نوشته‌اند درین مورد نظر محققین اروپائی را بتفصیل تشریح کرده‌اند: «اروپائیان سه نفر از شعرا را در طبقه اول، و رأس شعرای بشر قرار میدهند، که همیروس ودانته و شکسپیر باشند، و ملاک ایشان اینست که این سه نفر از تمام عطایا و قوی و ملکات مخصوص شاعر بحد اعلی بهره‌ور بوده‌اند، و هر یک از ایشان عرصه بسیار وسیعی از علایق و احساسات و ممیزات تمامی نوع بشر را میدان جولان افکار خود و موضوع منظومات و نمایشها و اشعار خود قرار داده است. دانته از حیث سهولت الفاظ و سادگی کلام، از حیث افسونگری و گیرندگی سخن و سحر بیان برای عموم آدمیان و از حیث تنوع معانی بیای آن دو شاعر دیگر نیرسد، و آن لذت دائمی که اشعار همیروس و شکسپیر بخواننده و شنونده میدهد در شعر دانته کمتر است. از حیث جزالت و استحکام و قوت عبارت، و از حیث عمق فکر و قوه بی بردن بکنه صفات بشر و رسیدن بغورزندگانی، دانته با آندو نفر برابر است. ولی چیزهایی هم هست که دانته در آنها از آندو شاعر بالاتر است: منجمله اینکه دامنه موضوعات و عرصه جولانگاه افکارش وسیعتر است، و مجموعه کمالات و ممیزات انسانی، بملاوه طینت و گذشته و حال و آینده همه را بیشتر از آن دونفر دیگر مطمح نظر قرار میدهد و توجه او بمعارف بشری و جمع کردن و وفق دادن بین آنها، و اشتیاق او به اینکه جامعه بشری بطور کلی تمام هم و سعی خود را متحداً مصروف سیر در راه کمال بنماید مافوق توجه و اشتیاق سایرین است، و بهمین جهت است که او گوشت کنت فیلسوف بزرگ فرانسه گفته است که «کتاب کمدی الهی دانته حماسه بی مثل ومانندی است و هنوز هم بلندترین درجه فروجلال هنر و صنعت انسانی است.»

شاخصیت دانته در عالم ادب بقدری است که حتی مقام گوته آلمان را که بیشک از عجیبترین نوابغ تاریخ بشر است با او برابر ننهاده‌اند. میان شکسپیر و دانته نیز این تفاوت هست که شکسپیر اثری که بتنهائی با «کمدی الهی» دانته قابل قیاس باشد ندارد، و برابری ایندو، وقتی است که مجموعه آثار شکسپیر را که از افتخارات عالم انسانی است با «کمدی الهی» دانته در ترازوی سنجش گذارند.



از نظر غربیان ، مقام دانته چنان بلند است که غالباً پایان دوران قرون وسطی را زمانی می‌شمارند که «کمدی الهی» این شاعر نوشته شد ، زیرا معتقدند که در واقع با این اثر عصر جهالت و ظلمت پایان رسید و دوره فروغ رنسانس آغاز شد .

## زندگی دانته

دانته آلیگیری Dante Alighieri در ماه مه سال ۱۲۶۵ در شهر فلورانس بدنیا آمد .

فلورانس در آن زمان یکی از جمهوریهای متعدد ایتالیا بود که مانند شهرهای ونیز Venezia ، پیزا Pisa ، سینا Siena ، جنوا Genova ، راونا Ravenna و غیره ، برای خود استقلال داشت؛ این شهرها از لحاظ بازرگانی شهرهایی آباد و مرفه بودند ، ولی همه آنها دستخوش اختلافات و دسیسه‌بازیها و بند و بست های داخلی فراوانی بودند که در آن دوره تقریباً بر سراسر اروپا حکمفرما بود ، منتها در هیچ‌جا بیای ایتالیا نرسید .

از اوایل قرن سیزدهم مسیحی (قرنی که دانته در آن بدنیا آمد) ، فلورانس و غالب شهر های اطراف آن میدان زور آزمائی سیاسی دودسته‌ای بودند که گوتلفی Guelfi و گیبلینی Ghibellini نام داشتند . از لحاظ سیاسی «گیبلینو» ها طرفدار «امپراتوری مقدس روم و ژرمن» بودند که ریاست آن با امپراتور آلمان بود ، و «گوتلفو» ها که خاندان دانته از آنها بود بعکس هواخواه پاپ و آزادی ایتالیا از نفوذ آلمان بودند . برای آشنائی با جریان زندگی دانته و طرز فکر قرون وسطائی آن زمان که اساس شناسائی «کمدی الهی» است ، باید وضع کلی اروپای آن دوره را بنظر آورد .

در قرن دانته ، اروپا اواخر دورانی را میگذرانید که امروزه بطور کلی «قرون وسطی» نامیده میشود . این دوره قرون وسطائی از اوایل قرن ششم مسیحی که امپراتوری روم بر اثر حملات وحشیان شمالی اروپا و

- ۱- نام این شهر در زمان دانته فیورنتسا Fiorenza بود و به همین صورت نیز در «کمدی الهی» آمده است ، ولی امروزه در ایتالیا فیرنتسه Firenze خوانده میشود ، در این کتاب ، بنا به تلفظی که از مدتها پیش در ایران معمول بوده همه جا «فلورانس» آورده شده است .
- ۲- جمع گوتلفو Guelfo و گیبلینی Ghibellino که در حواشی این کتاب گوتلف و گیبلین آورده شده است ، (رجوع شود به صفحه ۱۶۱ این کتاب ، شرح ۲)

وحشیان زردپوست آسیای مرکزی و شرقی ازهم پاشید، تا سال ۱۴۵۳ که شهر قسطنطنیه بتصرف ترکان عثمانی درآمد ادامه داشت، و در سراسر این دوران، مغرب‌زمین بجز قسمت کوچکی از آن که امپراتوری بیزانس را شامل میشد، و اسپانیا که تحت استیلای مسلمانان بود، در جهل و پراکندگی و اختلافات خانگی میزیست. در این دوره تقریباً تمام اروپا تقسیم به سرزمینهای مستقل کوچک کوچکی شده بود که تحت تسلط فتودال‌ها قرار داشت، و فقط مذهب بود که تا حدی مشعل علم را در این ظلمتکده تابان نگاه میداشت.

قرنی که دانته در آن بدینا آمد نزدیک باوخر این دوران قرون وسطائی بود و تدریجاً مقدمات تحولات اجتماعی عظیمی که دوره «رنسانس» و در پی آن عصر جدید را پدید آورد آغاز شده بود. دانشگاه‌های متعدد در شهرهای بزرگ ایتالیا و فرانسه و آلمان و انگلستان و اتریش تأسیس شده و بسیاری از آثار برجسته فکر و ادب و علم یونانی و اسلامی بزبان لاتینی که زبان علمی اروپای آنروز بود ترجمه شده بود، و اندک‌اندک نویسندگان و شعرا و دانشمندان بزرگی از قبیل بتراک و سن تماس‌داکن و آلبرتوس - ماگنوس (البرت کبیر) و بیکن و غیره در اروپا پیدا شده بودند، و بر رویهم هنر و ذوق از خشونت و زندگی قرون وسطائی بدر می‌آمد. خیلی از تاریخ‌نویسان و متفکرین اصولاً بر این نظرند که ظهور «دانته» را با او شروع کرد.

در قرن سیزدهم یعنی در قرن دانته و د کمدی‌الهی، وضع کلی اروپا و دنیا بطور خلاصه بدین ترتیب بود: جنگ‌های چند صدساله صلیبی که از سال ۱۰۹۶ مسیحی شروع شده بود قریب باتمام بود؛ آخرین جنگ واقعی صلیبی، بین شرق و غرب، در اوایل قرن سیزدهم مسیحی تحت رهبری ونیزی‌ها و بکمک نیروی دریائی آنان صورت گرفته بود، و جنگ دیگری که اندکی بعد از آن علیه «مرتدین» آلبی انجام شد و جنگ صلیبی نام گرفت، بیشتر به شوخی شباهت داشت. این «مرتدین آلبی» که در جنوب فرانسه میزیستند پیروان فرقه خاصی از آئین عیسی بودند که بر اساس دوگانگی دین زرتشتی و معتقدات ایرانی تکیه داشت، و در حقیقت اینان مظاهر روح و فلسفه ایرانی در اروپای آنروز بودند.

مقارن این احوال، آسیا دچار بزرگترین طوفان سیاسی و اجتماعی تاریخ خود یعنی اسیر فتنه مغول بود. شصت سال پیش از تولد دانته،

چنگیز یورش و حشیانه خویش را از مغولستان بسوی مغرب شروع کرده و شمال چین و آسیای مرکزی و بعد ایران را بتصرف در آورده بود و اندکی بعد مغولان روسیه جنوبی را اشغال کرده و از راه لهستان بارو باسرازیر شده بودند. در اواسط این قرن (۱۲۴۱ مسیحی) ، نیروی مغول در جنگی تاریخی، قوای آلمانها و لهستانیها و مجارها را درهم شکست و پنج سال پیش از تولد دانتی بود که «قوبلای قاآن» ، خان کبیر ، فرمانروائی امپراتوری عظیمی را که از کناره دریای ژاپن تا قلب اروپا شامل میشد آغاز کرد .

در همین موقع در انگلستان نخستین « پارلمنت » واقعی تاریخ کشوده میشد ، و این واقعه درست در همان سال صورت گرفت که دانتی بجهان مینهاد ؛ و در این احوال ، در فرانسه وضع اجتماعی درست در مسیری مخالف با مسیر اجتماعی انگلستان یعنی بسوی استقرار قدرت مطلقه پادشاهان سلسله «والوا» و از میان رفتن تدریجی ملوک الطوائفی بنفع حکومت مرکزی پیش میرفت . آلمان و ایتالیا هنوز تحت حکمفرمائی واحد امپراتوران مقدس روم و ژرمن بودند ولی ایتالیا تلاش بسیار میکرد . که خود را از زیر نفوذ آلمانها بیرون آورد .

در این میان بزرگترین قدرت معنوی در سراسر اروپا قدرت پاپ و دستگاه منهبی و اتیکان بود که در همه جا حریف بزرگ و سرسختی برای پادشاهان و فرمانروایان بشمار میرفت ، بدین جهت بود که در آلمان و فرانسه و انگلستان و بسیار جاهای دیگر ، پاپها با حریفان سیاسی خود دست و پنجه نرم میکردند . تنها جایی که از نفوذ پاپ مصون بود ، قسمتی از اسپانیا بود که هنوز زیر فرمان مسلمانان بود ، ولی در آن زمان دیگر قدرت واقعی مسلمین در اسپانیا رو بزوال بود و آن شکوه و هیمنه قرون پیش را نداشت .

در تمام اروپا هیچ سر زمینی به پراکندگی ایتالیا نبود . قسمت جنوبی ایتالیا جزو حکومت «ناپل و سیسیل» و قسمت مرکزی آن قلمرو پاپ و واتیکان بود ، ولی از شمال رم تا بالای ایتالیا تقسیم به حکومتهای خودمختار کوچکی شده بود که چنانکه گفته شد از حیث فرهنگ و ذوق و صنعت و تجارت خیلی پیش رفته بودند ، ولی همه آنها مثل ایالات مختلف یونان قدیم ، از یکطرف اسیر اختلافات و دست بندیهای شدید سیاسی داخلی بودند و از طرف دیگر بایکدیگر در جنگ و جدال بسر میبردند . از نظر اخلاقی غالب این جمهوریهها دچار انحطاط فراوان بودند ، بطوریکه

دروغ و جبهه و ارتشاه و پیمان شکنی و خیانت و عدم توجه با اصول شرافت برای آنها امری رایج بود؛ بهمین جهت سرتاسر کمندی الهی پر است از شکایت‌هایی که شاعر از این فساد عمومی شهر و کشور خود میکند .

فلورانس که شهر بسیار آباد و متنوعی بود، در این زمان در آتش اختلافات شدید داخلی میسوخت . چنانکه گفته شد از اوائل قرن سیزدهم مسیحی (قرن تولد دانته)، دودسته سیاسی رقیب یعنی «گوتلف‌ها» و «گیلین‌ها» درین شهر باهم کشمکش داشتند و گاه اینان و گاه آنان بر توسن مراد سواره میشدند. در سال ۱۲۶۰ یعنی پنج سال پیش از تولد دانته بالاخره کار این اختلاف به خونریزی موحشی کشید، بدین ترتیب که دسته «گیلین‌ها» که چندی پیش از آن از فلورانس طرد شده بودند به فرماندهی «فاریناتا» با قوای شهر «سیه‌نا» پیمان اتحاد بستند و متفقاً بقوای فلورانس حمله بردند و آنها را در جنگ معروف «مونتاپرتی» *Montaperti* درهم شکستند که در «کمندی الهی» بارها بدان اشاره شده است . در نتیجه این پیروزی دسته «گیلینی» که طرفدار امپراتوری آلمان و روم و از لحاظ اجتماعی مدافع طبقه اشراف (آریستوکراسی) بود، در فلورانس روی کار آمد، ولی چندی بعد پس از مرگ فاریناتا، ورق برگشت و اینبار برای همیشه گیلین‌ها ازین شهر طرد شدند و «گوتلف‌ها» که خاندان دانته از آنها بودند حکمرانی شهر را در دست گرفتند .

اما اندکی گذشت که میان خود این گوتلف‌ها تفرقه افتاد، و بالاخره این تفرقه باعث تقسیم آنان به دودسته مختلف شد که «سیاه‌ها» *Neri* و «سفیدها» *Bianchi* لقب گرفتند . این دسته‌ها طبق روش کلی گوتلف‌ها طرفدار پاپ بودند، ولی پیش از پاپ خواهان آزادی فلورانس در مقابل هر گونه نفوذ سیاسی خارجی بشمار میرفتند، بدین جهت طولی نکشید که یکی از آندو، یعنی دسته سفیدها با پاپ از درستیز درآمد، و پاپ بکمک فرانسویان در صدد درهم شکستن آنها بر افتاد . شاید این حوادث، مثل دسیسه بازیهای سایر ادوار تاریخ ایتالیا و جهان، میبایست دیر یا زود فراموش شده باشد، ولی امروزه این تحولات سیاسی قرن سیزدهم اختصاصاً مورد توجه عمومی است، زیرا «کمندی الهی» دانته آنرا بصورت خاطره‌ای فراموش نشدنی در آورده است .

در چنین محیط آشفته و پردسیسه‌ای بود که دانته سالیان کودکی و جوانی خود را گذرانید . از تحصیلات اولیه او چندان اطلاعی در دست نیست،

ولی قطعی است که این تحصیلات وسیع و دامنه‌دار بود؛ ظاهراً وی در دانشگاه «بولونیا» که در آن عصر شهرت خاص داشت، و نیز در دارالتعلیم فرقه مذهبی «برادران کهنتر» *Frati Minori*<sup>۱</sup> در شهر سنا کروچه تحصیل کرد، ولی قسمت عمدهٔ رشدفکری و فلسفی خود را مرهون دانشمند بزرگی بنام «برونتو لاتینی» *Brunetto Latini* بود که چندین کتاب و یکنوع «دائرةالمعارف» علوم آن عصر را بر زبانهای فرانسه و ایتالیائی ولاتینی نوشته بود، و دانته در سرود پانزدهم «دوزخ» خود بتفصیل و با احترام از او نام میبرد.

در این دوران کودکی بود که عشق افسانه‌ای و معروف دانته به «بتاتریکس» آغاز شد. بتاتریکس<sup>۲</sup> دختر مردی بنام «پرتیناری» بود که نزدیکی خانوادگی با دانته داشت، و در یک پیمانی فامیلی بود که دانه برای اولین بار با دختر او ملاقات کرد. در آن هنگام «دانته» نه سال داشت و بتاتریس هشت ساله بود، ولی خود دانته معتقد است که عشق سوزان او به بتاتریس از همین هنگام آغاز شد، و چنانکه در کتاب «زندگانی نو» خود میگوید «ازین هنگام بود که با قلمرو سلطان عشق نهاد.»

ده سال بعد وی نخستین نغمه‌های عاشقانهٔ خود را بخاطر این دختر سرود. ولی این عشق تا آخر بصورتی افلاطونی باقی ماند، زیرا بتاتریس بمردی دیگر شوهر کرد و اندکی بعد یعنی در ژوئن سال ۱۲۹۰، در ۲۴ سالگی مرد. این مرگ نابهنگام روح دانته را تکان داد و او را که هنوز شاعری تازه‌کار و نایبخته بود، چنان آمادهٔ شاعری کرد که عاقبت بصورت یکی از بزرگترین شاعران تاریخ جهانش در آورد.

در ادبیات جهان ستایشی که دانته ازین زن کرده نظیر ندارد، زیرا هیچ شاعری هنوز محبوبه خود را تا بدین درجه الوهیت بالا نبرده است. دانته بدین بتاتریس در «کمدی الهی» مقام «مظهر حق» و «نمایندهٔ لطف الهی» داده، و او را تا بعد فرشتگان ملکوت بالا برده و در عالیتین طبقه فردوس، که آدمیان بدان راه نمیتوانند یافت جای داده است. خودش، پیش از سرودن «کمدی الهی» در کتاب معروف دیگرش بنام «زندگانی نو» *Vita Nuova* نوشته بود که: «... امید دارم دربارهٔ او آن چیزی را بگویم که تا کنون دربارهٔ هیچ زنی گفته نشده است»، و کم اتفاق افتاده که کسی تا بدین پایه بقول خویش وفا کرده باشد.

۱- دربارهٔ این فرقه مذهبی، به شرح اول سرود بیست و سیم این کتاب مراجعه شود.

۲- *Beatrice Portinari*؛ به شرح ۳ صفحه ۱۰۵ این کتاب مراجعه شود.

با اینوصف، عشق دانته به بئاتریس مانع از آن نشد که وی پس از مرگ محبوبه خود روی به عشقهای دیگر آورد و سراغ زیبارویانی دیگر رود.

شاید، چنانکه غالباً در شرح حال دانته نوشته‌اند، این گریز پائیهای شاعر بیشتر بخاطر سرگرم کردن او صورت گرفت تا برای تسلای خاطر و فراموشی. بالاخره در سال ۱۲۹۳، یکسال بعد از مرگ بئاتریس، وی با زنی بنام جما Gemma از خاندان دوناتی Donati یک خانواده محترم فلورانس ازدواج کرد، و این زن تا ده سال بعد از مرگ او نیز بزیست.

درین زمان دانته شاعر مشهوری شده بود و یکی از رهبران مکتب ادبی تازه‌ای بنام «سبک ملایم نو» Dolce Stil nuovo بشمار میرفت که درعالم ادب بوجود آمده بود. این مکتب، نظیر مکتب رماتیک قرن نوزدهم طرفدار بیان احساسات و عواطف قلبی بود، و اساس کار آن دوری از تصنع و سادگی بیان و توجه به الهامات شاعر بشمار میرفت، و ازین حیث نقطه مقابل مکتب ادبی رایج آن زمان بود که «مکتب ادبی سیسیل» نام داشت و اساس کارش سبک نویسندگی پیچیده و پر از سجع و قافیه‌ای بود که تا حد زیادی بکنت نظم‌هندی ما شباهت داشت.

در همین احوال دانته در چندین زدو خورد بین قوای فلورانس و همسایگان این شهر شرکت کرد که خاطره آنهاجا بجادر «کمدی الهی» آمده، و مهم‌ترین نشان نبرد «کامبالدینو» بود.

در حدود سی سالگی بفعالیت سیاسی پرداخت. در سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ بمضویت «شورای صد نفری» Consiglio dei Cento انتخاب شد و در سال ۱۳۰۰ بسمت سفیر فلورانس به «سن‌جینیانو» رفت؛ دو ماه نیز در سال ۱۳۰۱ سمتی نظیر «رئیس دیوان عالی کشور» را در شهر خود داشت، و در این سمت بود که لااقل ده نطق آتشین علیه پاپ بونیفاتسیوی هشتم ایراد کرد که تمام بدبختیهای بعدی او از آن سرچشمه گرفت؛ ولی دانته عملاً در «کمدی الهی» از او بطوری انتقام ستاند که این پاپ را بصورت یکی از منفورترین پاپهای تاریخ کلیسا در آورد.

در سال ۱۳۰۰، بین دودسته سیاسی «سفیدها» که نماینده تروتمندان و نوکیسگان شهر بودند، و دسته «سیاه‌ها» که از طبقات عامه هواخواهی میکردند، زدو خوردی شدید در گرفت که بر آتش کینه‌توزیهای گذشته دامن

زد. پاپ ظاهراً برای استقرار آرامش و در واقع برای توسعه نفوذ خود، کاردینال «آکوئاسپارتا» را به فلورانس فرستاد، ولی وی نتوانست کاری انجام دهد، و اینبار پاپ از شارل دووالوا برادر فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه کمک گرفت. مقام و قدرت این «مصلح» تازه فلورانسیان را سخت نگران کرد، و دسته سفیدها که در آنوقت روی کار بودند، سه نفر را بنمایندگی خود بعنوان «سفیر فوق العاده» بنزد پاپ فرستادند تا او را ازین فکر منصرف سازند و راه سازشی بدست آرند. دانه یکی از این سه نفر بود، ولی آن روزیکه بقصد سفر به واتیکان از شهر خود بیرون آمد خبر نداشت که دیگر تا آخر عمر خویش این شهر را بچشم نخواهد دید.

اندکی بعد از آغاز این سفر بود که «شارل دووالوا» و قوای پاپ پیروزمندانه وارد فلورانس شدند و دسته سفیدها را که با آنان مخالفت کرده بودند از آنجا راندند و زمام امور را بدست «سیاهها» سپردند. این تغییر حکومت مقدمه «تصفیه» دامنه داری شد که در نتیجه آن، بسیاری از اشخاص سرشناس و خاندانهای بزرگ شهر از میان رفتند؛ و از نظر تاریخی «دانه» معروفترین قربانی این تصفیه شد.

روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ نخستین حکم علیه دانه از طرف دادگاه فلورانس صادر شد. درین حکم بقصد بدنام کردن وی، سخنی از سیاست نرفته بود، بلکه ویرا متهم به «سوءاستفاده از اموال دولتی» کرده و بدین جرم بیرداخت پنج هزار «فیورینو» جریمه و دو سال تبعید از فلورانس و محرومیت ابد از حقوق مدنی محکوم ساخته بودند. دادرسی بطور غیابی صورت گرفت و دانه در آن حضور نیافت، زیرا همه میدانستند که در چنین دادگاهی رأی بچه صورت صادر خواهد شد. تقریباً چهل روز بعد از آن، حکم تازه ای درباره او صادر شد و اینبار وی محکوم بدان شده بود که اگر بدست مقامات تأمینیه و قضائی فلورانس بیفتد، زنده زنده در آتش سوزانده شود.

عدم موفقیت این «مقامات تأمینیه» در دستیابی به دانه، بیش از هر کس بنفع خود فلورانسیها تمام شد، زیرا ارزش قرن پیش بزرگترین افتخار این شهر اینستکه چنین مردی را بجهان داده است، و معلوم نیست که خیلی از تصفیه های دیگر این چنین اشخاصی را از میان نبرده باشد.

از آن پس يك دوران ممتد آوارگی و در بدری برای شاعر شروع شد که تا آخر عمر او ادامه یافت. نخستین ضربتی که دانه از این بابت خورد،

از دست دادن زن و فرزندانش بود. زیرا اینان اجازه نیافتند که از فلورانس خارج شوند، و بناچار شاعر از زن و از چهار فرزندش: «پیترو»، «پاکوپو»، «آنتونیا»، «بتاریچه» دور شد. ازین چهار، دوتای اولی پسر و دوتای دومی دختر بودند، و شاعر بدین دختر «بتاریکس» نام داده بود. ازین تاریخ دیگر تا آخر عمر زنش را ندید، و دوتن از فرزندانش فقط در اواخر زندگانی او توانستند بشهری که وی در آن بسر میبرد بروند.

دوران بیست ساله بازمانه عمر دانته، از اینس در شهرهای مختلف ایتالیا گذشت، و احتمال هم میرود که وی درین ضمن به فرانسه و آلمان و شاید هم انگلستان سفر کرد. بهر حال چندین دانشگاه فرانسه و آلمان، و دانشگاه آکسفورد انگلستان، مدعی آنند که این «شاعر بزرگ اروپا» را در زمره شاگردان خود داشته اند. تا آخر عمر، دانته همچنان امید داشت که روزی اجازه بازگشت به فلورانس بدو داده شود، ولی هر بار این اجازه را از وی مضایقه کردند، و بالاخره نیز مردی که ایتالیا او را از «بزرگترین نوابغ تاریخ خود» شمرد، دور از زادبوم خویش در غربت بخواب جاودان رفت.

یکی دو سال اول را وی در شهر سیه‌نا **Sienna** گذرانید. از آنجا به سن‌گودنتو و ورونا **Verona** و بعد به پادووا **padova** رفت. در همه جا از طرف بزرگان و زمامداران شهرها با او بگرمی تمام رفتار شد و همه جا در بارها و کاخها برویش گشوده بود. ولی خودش با تلخی بیکی از دوستان نزدیکش نوشت که: «نمیدانی نان دیگری چه تلخ است، و نمیدانی چه سخت است که آدم از پلکان دیگری بالا رود و پائین آید!»

چندی نیز، از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶، در شهر لوکا **Lucca** مقیم بود، ولی آخرین منزل این سفر غربت بیست ساله او، و مشهورترین این منزلها، شهر راونا **Ravenna** بود. این شهر درین زمان تحت حکومت «گویدونو لودا پولنتا» **Guido Novello da Polenta** بود که دانته نامش را جاودانی کرده است، و «فرانچسکاداریمینی»، زن زیبایی که جذابترین «قیافه» دوزخ دانته است<sup>۱</sup>، و بادست دانته نامش در فهرست عشاق بزرگ تاریخ جهان ضبط شده، خویشاوند این دوک بود.

دانته در این شهر تا سال ۱۳۲۱ میهمان «کان‌گرانده دلا اسکالا» **Can Granda della Scala** بود؛ و این همان کسیست که «کمدی الهی»

۱- به شرح ۴ صفحه ۱۴۵ این کتاب مراجعه شود.



شاعر بوی اهداء شده است . در تابستان این سال ، وی از طرف کنت داپولنتا ، زمامدار شهر ، بعنوان «سفير فوق العاده» بيك مأموریت خارج رفت . بازگشت ازین مأموریت بود که وی بناگهان دچار تبی شدید شد و این تب در شب ۱۴ سپتامبر سال ۱۳۲۱ او را بدست مرگ سپرد . درین هنگام ۵۶ سال داشت . در ساعت آخر گفت : «کاش در خانه خودم مرده بودم!»

در خانه او ، درین زمان زنی شکسته دل زندگی میکرد که حق دیدار شوهرش را نداشت . ولی مردم شهری که با او چنین رفتاری کرده بودند ، پس از مرگ وی ناگهان فهمیدند که این تبعیضی بزرگترین پرچمدار افتخار شهر آنان بوده است . آنوقت داد و فریاد راه انداختند تا جسد شاعر و نابغه بزرگ خود را پس بگیرند ، و این «نوشداروی پس از مرگ خواننده ایرانی را بی اختیار بیادشاعر بزرگ دیگری از سرزمین ما میاندازد که او نیز مثل دانته از بزرگترین مفاخر تاریخ بشر بود ، و او نیز مثل دانته زبان کشور خود را «بی افکند» ، و او نیز مثل دانته سالیان آخر عمر را بادلشکستگی و تلخکامی در گوشه ای گذرانید ، و اگر آنچه گفته شده راست باشد ، برای او نیز پس از مرگ «نوشدارو» فرستادند . مثل اینست که طبیعت از آنانکه تحمل عظمت نبوغشان را ندارد ، در همه جا یسکنوع و بایک روش معین انتقام میگیرد .

راونی ها حاضر به پس دادن جسد میهمان بزرگ خود نشدند ، و این بار فلورانس ها که از تطبیع نتیجه نگرفته بودند از راه تهدید درآمدند و لشکر آرائی کردند تا «خاک راونا را بتوبره کشند» و جسد دانته را پس بگیرند . اما این بار «برادران کهنتر» راونا دست بعیله زدند و فلورانسیان را فریب دادند ، و بالاخره نیز جسد بزرگترین میهمانی را که يك شهر ایتالیائی بخود دیده بود ، و خواهد دید ، در خاک خویش نگاه داشتند . و امروز آرامگاه این شاعر که مثل آرامگاهه خواجه آسمانی ما «بر آن میگذرند و همت میخوانند» در آن شهر است .

## آثار دانته

بجز «کمیدی الهی» که شاه اثر دانته است ، و در صفحات بعد از آن سخن خواهد رفت ، وی چندین اثر منظوم و منثور دیگر دارد که بعضی

۱- در برخی از شرح حال های دانته ، مقصد این مأموریت دربار پاپ و برخی دیگر و نیز ذکر شده ، بدینجهت در اینجا از ذکر نام این مقصد خودداری شده است .

از آنها به لاتینی و بعضی دیگر به ایتالیائی نوشته شده . اسامی آنها بدین قرار است :

«زندگانی نو» *Vita Nuova* ، بایتالیائی ؛ شامل نغمه‌های عاشقانه‌ای که دانه قسمتی از آنها را بغاظر بساتریس و قسمتی دیگر را برای زنان دیگری که شاعر با آنها در دورانی که بقول خود «راه راست را گم کرده بود» سری و سری داشته ، سروده است . قسمتی از این کتاب نیز به نثر نوشته شده .

«ضیافت» *Convivio* ، بایتالیائی ، مجموعه‌ای فلسفی شامل شرح و تفسیر الهیات ، ادبیات ، فلسفه و اخلاق ، بصورت درسهایی برای عامه ، که دانه ظاهراً آنها را در یک سلسله ضیافتهای فلسفی بیان میکند ، و درحقیقت این کتاب بر زمینه ضیافت افلاطون تنظیم شده است . وی در نظر داشت این کتاب را برپانزده فصل تقسیم کند ، ولی بیش از چهارفصل از آنرا ننوشت و کتاب ناقص ماند .

«سلطنت» *De Monarchia* ، به لاتینی ، اثری به نثر ، که بر اساس فکر «حکومت واحد جهانی» مرکب از تمام کشور های جهان و تحت حکومت یک پادشاه واحد تنظیم شده است . نظریه کتاب اینست که باید دنیا یک پادشاه دنیوی واحد ( که جانشین امپراتوران روم باشد ) و یک راهنمای معنوی واحد ( باپ ) داشته باشد .

آهنگها *Le Rime* ، بایتالیائی ، شامل اشعاری بسیار قوی و محکم ، که شاعر آنها را «سنگی» نامیده ، زیرا درباره زن ناشناسی سروده شده که بقول دانه دلش از سنگ بوده است .

دو اثر لاتینی دیگر بنام *Epistolae* و *Eclogae* و یک اثر لاتینی مربوط بآب و زمین بنام *Questio de aqua ET Terra* از او باقی مانده ، که اهمیت کمتری دارند . ولی تمام این آثار دانه ، که آنها را «آثار صغیر» او (*Opere minori*) مینامند ، بطوری تحت الشعاع عظمت «کمدی الهی» قرار گرفته اند که عادتاً از دانه فقط بعنوان «شاعر کمدی الهی» نام برده میشود .

## کمدی الهی

«کمدی الهی» *La Divina Commedia* ، که بزرگترین اثر دانه ، و بزرگترین شاهکار ادبیات ایتالیا ، و بزرگترین محصول ادبی و فکری

قرون وسطای مغرب زمین، و یکی از بزرگترین آثار ادبی تاریخ جهان بشمار آمده است، محصول دوران بیست ساله غربت و در بدری دانه است که شرح آن رفت.

شهرت خاص این اثر از همان زمان دانه شروع شد، ولی اختصاص عجیب آن در اینست که برخلاف سایر آثار بزرگ ادبی که هر يك دوران افتخاری کوتاه یا بلند دارند و بعد از آن اهمیتشان فرو مینشیند، این اثر، در تمام دوره ششصد ساله‌ای که از تدوین آن میگذرد، جز مدت کوتاهی در عصر رنسانس همواره در صدر آثار ادبی مغرب زمین جای داشته است.

هنوز چندسال از مرگ دانه نگذشته بود که این کتاب در ایتالیا صورت کلاسیک پیدا کرد. بزرگترین نویسندگان و محققین عصر، که در رأس آنها میتوان بوکاچچو **Boccaccio** نویسنده بزرگ ایتالیائی را نام برد که پس از دانه از «پی افکنان» زبان ایتالیائی بشمار میرود و دکامرونه **Decamerone** او شهرت جهانی دارد به شرح و تفسیر آن پرداختند، و جمعی چهل نفری از ادبا، محققین، ادب شناسان، تاریخ دانان، فقها، دانشمندان، با تفاق پسران دانه و دوستان و آشنایان او، مشغول حاشیه نویسی بر این کتاب شدند، که غالب اطلاعات مربوط باشخاص و وقایعی که در این کتاب بدانها اشاره میشود از برکت همین حواشی بدست ما رسیده است. در شهر فلورانس مجالس درس و بحث مرتبی تشکیل شد که کار آن تفسیر و تشریح منظومه دانه بود. اندکی بعد از مرگ دانه، بغیر از فلورانس در چهار شهر دیگر از شهرهای بزرگ ایتالیا، فرمان صادر شد که هفته‌ای یکبار، در یکی از کلیساها و میدانها، يك محقق و ادیب برجسته کمدی الهی را برای مردم تدریس کند و مضامین آنها را شرح دهد تا قابل درک عموم باشد. بسیاری ازین «شرحها» بعنوان «شرح بر کمدی دانه» در همان زمان تدوین شده و بعدها بچاپ رسیده است.

خود دانه این کتاب را فقط کمدی **Commedia** نامیده بود، و لقب «الهی» (**divina**) یا آسمانی، در حدود سه قرن بعد یعنی در قرن شانزدهم بدان داده شد. این لقب «الهی» مفهوم ارتباط این اثر را با دنیای ماوراء الطبیعه و آسمانی دارد، و هم حاکی از زیبایی و لطف «خدائی» این اثر است.

اطلاق عنوان «کمدی» بدین کتاب از طرف دانه، مربوط بدان مفهومی که امروزه کلمه «کمدی» برای مادارد نیست. خود او توضیح میدهد

که «تراژدی» یعنی اثری منظوم با سبک شعر خواص، «کمدی» یعنی اثری با سبک متوسط و ترانه یعنی اثری با سبک عامیانه، و او خود در مقابل «انتیس» Aeneis و پرژیل، که خود و پرژیل آنرا «تراژدی بلندپایه» خوانده است. این مجموعه را «کمدی» نام داده است، زیرا «کمدی» ماجرائی است که برخلاف تراژدی از بدشروع شود و بحسن عاقبت پایان یابد. اما این «کمدی» چیست، و جنبه های مختلفی که شهرت فوق العاده آنرا باعث شده، کدام است؟

«کمدی الهی»، در درجه اول يك اثر شاعرانه استادانه بسیار عالی است. دانتی با این مجموعه نه تنها بزرگترین اثر ادبی کشور خود را آفریده، بلکه «زبان» مملکت ایتالیا را بی ریزی کرده است. پیش از دانتی مردم هرایالت ایتالیا بلهجه ای خاص حرف میزدند که میان آن و زبان نواحی دیگر اختلاف بسیار بود؛ زبان علمی، زبان لاتین بود ولی این زبان فقط مورد استفاده خواص بود و بدرد مردم عادی نمیخورد، و چون مسلم بود که باید خواه ناخواه يك زبان «ایتالیائی» برای خواندن و نوشتن بوجود آید، ایتالیائیها بی آنکه خود متوجه باشند در انتظار زبان و زبان سازی بودند که میبایست مشکل آنرا حل کند. احتمال هم میرفت که زبان «پروونسال» جنوب فرانسه زبان رسمی ایتالیا شود، ولی وقتی که دانتی اثری بعظمت «کمدی الهی» بزبان ایالت «تسکانا» ساخت برای هیچکس تردیدی نماند که از آن پس این زبان، زبان رسمی ایتالیا خواهد شد، و چنین نیز شد.

خود دانتی حکایت میکند که روزی در خیابان زنی را دید که او را به زن دیگری که همراهش بود نشان داد و گفت: «این همان کسی است که به جهنم رفته و برگشته است» - و آن دیگری با تعجب بدو نگریست و جواب داد: «بین: هنوز هم در سرور ویش اثر دوده های جهنم پیدا است»؛ و دانتی مینویسد: «وقتی که این حرف را شنیدم، دانستم که بدانچه میخواسته ام رسیده ام، یعنی توانسته ام با بکار بردن زبان مردم بجای زبان لاتین، آنچه را که برای عامه قابل درک نبود در دسترس همه قرار دهم».

از بعد از انتشار «کمدی الهی» این اثر مقیاس و محک سخن بردازی زبان ایتالیائی است، همچنانکه زبان سعدی و حافظ ما «حد سخندان» فارسی بشمار میرود؛ زیرا هنوز هم کسی نتوانسته است در ایتالیا با از حد دانتی

فرا تر گذارد ، همچنانکه کسی نتوانسته است بهتر از سعدی ما سخن بگوید . شباهت زیادی نیز از این حیث میان سعدی و دانته است که گفته هر دو جنبه «سهل و ممتنع» دارد و این اختصاص که کار ترجمه از اینان را بسیار دشوار میکند اصل سخن آن دورا بصورت شاهکار هائی بی نظیر در میآورد .

شعر دانته شعری است بسیار موجز و منسجم ، بطوری که هیچ کلمه از آنرا نه میتوان پس و پیش و نه حذف کرد ، و این فشردگی عجیب باعث شده که غالباً مفهوم اشعار « کمدی الهی » بدون شرح و توضیح قابل درک نباشد . در سراسر این کتاب غالباً شاعر مطلبی مشروح را در یک یاد و جمله خلاصه کرده و این ایجاز در عین آنکه قدرت و تسلط عجیب او را در زبان و نظم میرساند ، اثر وی را بصورت یکی از پیچیده ترین آثار ادبی جهان در آورده است .

بسیاری از اشعار « کمدی الهی » امروز در ایتالیا و اروپا ضرب المثل شده اند ، و درست بهمان صورت که ما بهر مناسبت از حافظ و سعدی و فردوسی نقل قول میکنیم در ایتالیا از کمدی الهی شاهد میآورند . بعضی از این اشعار از ایتالیا فرا تر رفته و صورت بین المللی پیدا کرده اند و از آن جمله میتوان شعر بسیار معروفی را که بر سر در «دوزخ» نوشته شده است نقل کرد که: «ای آنکه داخل میشوی ، دست از هر امید بشوی .»

در درجه دوم ، « کمدی الهی » یک داستان استادانه بسیار عالی است که از قدرت داستانپردازی دانته حکایت میکند . طرز گفتار و شیوه نقل حوادث و وقایع و دقتی که در وصف جزئیات و ریزه کاری های «سفر» به دوزخ و برزخ و بهشت بکار رفته ، بدین داستان طولانی صورتی خاص میدهد و آنرا بشکل سفرنامه واقعی یک مسافر در میآورد ، بطوریکه از همان اول خواننده فراموش میکند که آنچه میخواند زاده خیالپردازی یک شاعر است ، و بالعکس چنین می بندارد که واقعاً یک نفر مسافر ، همچنانکه از شهری به شهری و از کشوری بکشوری سفر میکند ، در این جا بسفر دنیای دیگر رفته و این حوادث را عیناً بچشم دیده و جزئیات آنرا یادداشت کرده است تا برای دیگران نقل کند . حتی از روی مندرجات این مجموعه ، باسانی میتوان «نقشه جغرافیائی» دوزخ و طبقات مختلف آن و طول و عرض قسمتها و همواری و ناهمواری جاده ها و وضع رودها و برج و باروها و صخره ها و غیره را تعیین کرد ؛ این قدرت عجیب دانته را در جلب توجه خواننده «وجذب او» از راه بکار بردن کلمات و تشبیهات و استعارات و جملات خاصی که تأثیر آنها بدقت و

باتسلط کامل در روانشناسی حساب شده است بالاتفاق یکی از نوادر عالم ادب شمرده‌اند. يك نویسنده ودانته‌شناس معروف معاصر امریکائی «مک - ایستر» درین باره مینویسد: «ترکیب صداها، و آثار ترس، ترحم، وحشت، نفرت، اشتیاق، نگاه، گفتار، در سراسر این اثر بخصوص در «دوزخ» طوری است که هر کس بی اختیار خودش را در وسط آن صحنه‌ای احساس میکند که دانته برای او تجسم میدهد، چنانکه میتوان ویرا استاد واقعی «هنر سه بعدی دنیای امروزی دانست».

در درجه سوم، ومهمتر از این هر دو، «کمدی الهی» يك اثر عالی فکری وفلسفی است. این مجموعه در حقیقت عصاره ایست از علوم واطلاعات ونظریات وعقاید فلسفی چند هزار ساله بشری که در آن با ترکیب خاصی در آمیخته‌اند. در این کتاب چنانکه گفته‌اند «مجموعه کمالات ومیزان انسانی بلاوه طبیعت و گذشته وحال محصول خاصی پدید آورده که برای همه مردم جهان وهمة ادوار وقرون قابل درک واستفاده باشد».

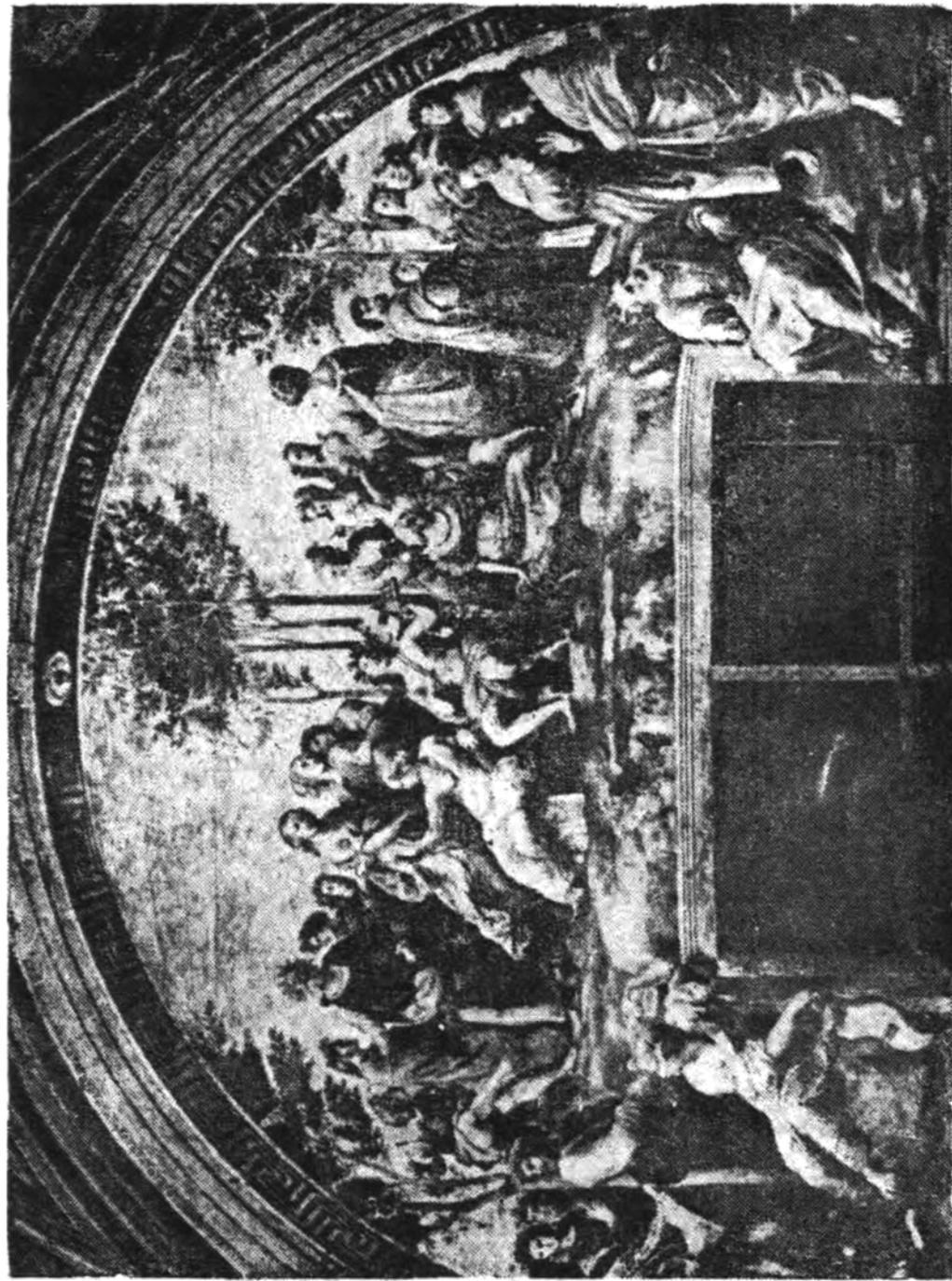
بدیهی است درین ترکیب باید دونکته را از هم کاملاً مجزا کرد، یعنی مفهوم کلی آنرا از صورت خاص مسیحی وکاتولیکی آن جدا نهاد. از نظر اخیر «کمدی الهی» يك اثر مسیحی است، وحتى در آن، تعصبها وغرض ورزیهای دیده میشود که خواننده امروزی را مخصوصاً اگر غیر مسیحی باشد ناراحت میکند. ولی ازین صورت ظاهری گذشته این مجموعه صورتی بسیار عمیق تر دارد که جنبه فلسفی وتمثیلی آن است واین آن صورتی است که بعکس جنبه اول برای «تمام ادوار وتام سرزمینها» یعنی برای «بشر» ساخته شده است خود دانته در یکجای «کمدی» میگوید: شما که دیده بصیرت دارید از ورای الفاظ به راز پنهان این اشعار مرموز پی برید».

ازین نظر سرتاسر «کمدی الهی» بر است از تمثیلها و اشارات و استعاراتی که با آنکه ششصدسال است محققین ومتبعین درباره آنها تحقیق و امعان نظر کرده‌اند باز بسیاری از آنها کاملاً روشن نشده است. تقریباً هر يك از حوادث و گفتگوها و اشارات این اثر به نکته‌ای پنهانی اشاره میکند که شاعر همه جا از توضیح صریح آن خودداری کرده ولی خوب پیداست که مفهوم ظاهری آنها منظور اصلی او نیست. حتی اشاره اینکه «به راست چرخید» یا «به چپ چرخید» همه جا مفهوم تمثیلی خاصی دارد؛ فقط وقتی که از این نظر بدین مجموعه نگریسته شود روشن میشود که راز عظمت واشتهار عجیب «کمدی الهی» چیست و چرا متفکرین و ادبای اروپا مقام

این اثر را تا بدین درجه بالا شمرده اند. بدیهی است تشریح کامل این موارد تمثیلی در یک ترجمه ساده این کتاب ممکن نیست و مستلزم آنست که مجموعه جداگانه‌ای درین باره تدوین شود، کما اینکه تا کنون نه یکی و دو تا بلکه صدها و شاید هزارها ازین مجموعه‌ها تدوین شده است. با این وجود در ترجمه حاضر سعی شده است هر جا که ضرور باشد، مفاهیم تمثیلی اشارات شاعر بطور خیلی خلاصه در حواشی صفحات ذکر شود تا مطلب از صورت ابهام فوق العاده خود بیرون آمده باشد.

یک اختصاص دیگر «کمدی الهی» اینست که در سراسر آن افسانه‌های اساطیری یونان و روم قدیم با معتقدات مسیحی در آمیخته و همه جا حوادث قدیم و جدید در کنار هم قرار گرفته است. این ترکیب که شاید در نظریک مسیحی متعصب کفر آمیز تلقی شود حاکی از آن علو روح و بزرگ بینی است که چنین ترکیبی را پدید آورده تا این مجموعه را تبدیل بیک اثر جهانی کرده باشد که مربوط به تمام «بشر» باشد نه خاص یک فکر و آئین و کشور خاص، و این کاری است که اروپائیان داتته را در آن اعظم شعرای عالم دانسته اند ولی برای من قبول این نکته دشوار است که در این راه داتته از حافظ مافرا تر رفته باشد.

چنانکه گفته شد، جنبه معنوی و تمثیلی «کمدی الهی» عالیت‌ترین جنبه‌ها و امتیازات آن است. درک این تمثیل‌ها از نظر مفهوم یکایک آنها کاری بس دشوار است، ولی درک مفهوم تمثیلی اساس کتاب بعکس خیلی آسان است: سراسر این مجموعه طولانی، شرح سفری است که از راهی دراز و پر از موانع و مشکلات از وادی گناهکاری به سر منزل رستگاری و صفای معنوی صورت میگیرد و بحقیقت «جهاد با نفس» نام دارد. راهی است صعب و جاده‌ای ناهموار که در آن قدم بقدم فریب و اغوا در کمین نشسته است تا مسافر را از ادامه آن سفر منصرف کند. و در چنین راهیکه «منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید» مسافر تنها و بیراهنما نمیتواند رفت، زیرا بقول حافظ ما: بکوی عشق منه بسی دلیل راه قدم که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید بدین جهت است که مسافر خطاکار این سفر را نخست برهنمائی عقل (ویرژیل) و بعد برهنمائی عشق (بئاتریس) انجام میدهد. نخستین شرط این سفر اقرار بگناهکاری و توجه به زشتی خطاست، زیرا هیچکس نمیتواند از گناهی دوری گزیند مگر آنکه واقماً متوجه گناهکاری خود بشود. این



بزم خدایان (Il Parnaso) - رافائل (Raffaello) - رم ، موزواتیکان ،  
( Stanze di Raffaello ) تالارهای رافائل < قسمت > آبولون خدای موسیقی و هنر ، در میان هیران الهام بخش نه گانه ( Muse ) و در سمت چپ تابلو  
< شاعر بزرگ یونان و > دانته < و در قسمت پایین سمت چپ ، > سافو < شاعرۀ نامی یونان دیده میشوند . > همر <



مرحله ایست که «دوزخ» کمدی الهی را تشکیل داده است که در آن مسافراز «وادی گناه» میگذرد و بمخافت خطای خود پی میبرد .

مرحله دوم مرحله پشیمانی و توبه، و بعد فراموشی گناه است، و این آن قسمتی است که «برزخ» را شامل میشود . مرحله سوم راه سر بالائی سخت ولی خوش عاقبت رستگاری است که در طی آن بخلاف آن دو مرحله دیگر فقط «عقل» راهنما نمیتواند بود، و راهنمای بزرگتری لازم است که «عشق» نام دارد .

دانته این سفر دراز را در «نیمه راه زندگانی خود» انجام میدهد و در بازگشت از آن «دفتر خاطرات سفر» خویش را برای ساکنان روی زمین بامغان میآورد، زیرا هم بناتریس، هم پترس مقدس، و هم یکی از اجداد او در بهشت بوی دستور داده اند که بکوشد تا دیگران را بسوی حقیقت راهنمایی کند .

ولی دانته در چه وقت بفکر این سفر افتاد، و این «دفتر سفر» را از لحاظ تاریخی در چه زمانی تنظیم کرد؟ این نکته ایست که هنوز کاملاً روشن نشده است . مسلم است که تدوین «کمدی الهی» در سالهای آخر عمر شاعر انجام گرفته؛ برخی عقیده دارند که اتمام این مجموعه بر رویهم هفت سال، یعنی از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۱ که چندماه بآخر عمر دانته مانده بوده بطول انجامیده است . برخی نیز از روی قرائن مختلف معتقدند که نخستین اشعار «کمدی» پیش از مرگ بناتریس سروده شده، یعنی اتمام این مجموعه بر رویهم سی سال و شاید بیشتر وقت لازم داشته است . چند نفر نیز بر این عقیده اند که تمام کمدی در مدت کوتاهی در اواخر عمر شاعر یکسره و بی وقفه سروده شده است .

این مجموعه بطور کلی شامل صد سرود است، بدین معنی که هر یک از قسمت‌های سه گانه آن: دوزخ، برزخ، بهشت به سی و سه سرود تقسیم می‌شود، باضافه سرود اول دوزخ که در حقیقت مقدمه‌ای برای تمام «کمدی الهی» بشمار میرود . هر سرود به بندهای «سه مصرعی» تقسیم شده و بتفاوت از صدوده تا صد و شصت مصرع را شامل میشود .

دوزخ و برزخ و بهشت هر کدام شامل ده طبقه اند که عبارتند از: طبقات نه گانه جهنم (باضافه طبقه مقدماتی آن)؛ طبقات هفت گانه برزخ (باضافه جزیره برزخ، و طبقه مقدماتی آن، و بهشت زمینی)؛ و طبقات نه گانه

بهشت (باضافه عرش اعلی) . بنابراین دانه بطور کلی ۳۰ طبقه را از اول تا آخر سفر خود طی میکند. اصولاً در سراسر این کتاب، دورقم ۱۰ و ۳ که اولی مظهر «تعلیت» مسیحی و دومی مظهر «واحد» مقیاس یعنی وحدت است اهمیت خاص دارد: کتاب به ۳ جلد تقسیم شده، هر جلد ۳۳ سرود دارد، و هر سرود بصورت بندهای سه بیتی تدوین شده، و از آنجا که «بئاتریس یعنی مظهر عشق یا بمبدان میگذارد تا آخر کتاب ۳۳ سرود فاصله است، و سفر آن جهانی دانه در عرض ده روز صورت میگیرد .

قسمت اول این سفر در زیر زمین، یعنی در ظلمات طی میشود . این آن قسمتی از سفر است که به «دوزخ» مربوط است، زیرا دوزخ دانه از زیر قشر زمین شروع میشود و به نقطه مرکزی کره خاک پایان میدهد که در آنجا «شیطان»، فرمانروای دیار رنج، مکان دارد و قلمرو عظیم خود را اداره میکند . این حفره عظیم که دوزخ نام دارد، خانه ظلمت و سرما و کینه و جهل و ترس و ضعف و زشتی یعنی همه آن آثار شر است که از جانب اهرمن میآید و باهرمن باز میگردد . ولی آنچه باماهیت دوزخ سرشته شده و در واقع تار و پود آن را ساخته است بی‌امیدی یعنی محرومیت ابدی از امید است . تمام گناهان و گناهکاران روی بدین دوزخ دارند . هر قدر گناهی سنگین تر باشد صاحب آن پائین تر می افتد، تا نوبت «یهودا» میرسد که از فرط سنگینی گناه در کام شیطان جای دارد . درین جهنم، گناهکاران بحسب انواع مختلف گناهان خود بدست انواع مختلف کیفرها و عقاب‌ها سپرده شده اند که سخت ترین آنها ظلمات مطلق و سرمای ابدی طبقه نهم، یعنی آنجاست که شیطان در وسط آن مکان دارد . این ظلمات و سرما مظهر انکار کامل عواطف انسانی و محبت و عشق از طرف گناهکارانی است که بدین ورطه افتاده اند تا طبق قانون «تاوان» که قانون کلی و اصلی جهنم دانه است مجازات بینند .

بدین ترتیب از لحاظ طبقه بندی کلی دوزخ دانه با ذوق ما بی شباهت نیست، با این تفاوت مختصر که دوزخ مسلمانان بجای نه طبقه هفت طبقه دارد . ولی از نظر عذاب و کیفر بین این دو تفاوت بارزی وجود دارد، بدین معنی که در جهنم ما وسیله عذاب فقط آتش است، در صورتیکه در جهنم دانه آتش یکی از وسائل مختلف عذاب بیش نیست و تازه در ردیف سخت ترین عذابهای دوزخ نیز بشمار نمیرود .

در سراسر دوزخ هر کیفری متناسب با نوع جرم است و این ارتباط گناه با مجازات و اشارات تشبیلی خاصی که در این موارد آورده شده از شاهکارهای دانتی در تدوین این کتاب بشمار میرود. چون در ترجمه حاضر در مقدمه هر سرود وجه این ارتباط بطور ساده توضیح داده شده، در اینجا توضیح بیشتری درین باره ضرورت ندارد.

طبقه بندی گناه‌ها در دوزخ طبق نظریه فلسفی ارسطو صورت گرفته است که گناهان را به «گناه های افراط‌کاری» و «گناهان بدخواهی» تقسیم میکند. گناه های طبقه اول آن‌هایی هستند که اگر جانب اعتدال نگاه داشته شود فی نفسه جرم نیستند، ولی همین که از این حد تجاوز کنند و بصورت اساس زندگی درآیند جرم میشوند. از این قبیل است: غریزه جنسی، شکمپرستی، خست، اسراف، خشم و غضب. گناه های طبقه دوم آن‌هایی هستند که با سوء نیت و بقصد اضرار صورت‌میگیرند و بدو دسته گناهان ناشی از زور گوئی و تعدی و گناهان ناشی از مکر و حيله تقسیم شده‌اند.

درین طبقه از گناهان بدترین انواع گناه گناه حيله و غدراست که از گناه زور گوئی و تجاوزکاری نیز نا بخشیدنی تر است، زیرا دانتی حتی گناه زنار (در طبقه پنجم دوزخ) بدلیل آنکه بخاطر عشق صورت گرفته است مستحق اغماض و تخفیف‌شمرده، و گناه زور گوئی و تعدی را در طبقات وسط جای داده، گناه مکر و حيله را در آخرین طبقات دوزخ مکان داده است که باید ساکنان آنها سخت‌ترین عذاب‌های جهنم را تحمل کنند.

بطور کلی پنج طبقه اول دوزخ که «دوزخ علیا» نامیده میشود و در آن گناهکارانی جای دارند که بار کمتری از خطا بردوش گرفته‌اند خاص دوزخیانی است که بجرم گناهان افراط‌کاری و آزمندی بدوزخ رفته‌اند، و اینان عبارتند از: بی تکلیفان<sup>۱</sup> (طبقه اول)، شهوترانان (طبقه دوم)، شکم پرستان (طبقه سوم)، خسیسان و اسرافکاران (طبقه چهارم)، تندخویان (طبقه پنجم):

از طبقه ششم، «دوزخ سفلی» آغاز میشود که شامل نوع دوم از گناهان است که قبلاً شرح آن داده شد. این گناهان بسیار سنگین تر از آن گناهان دسته اولند، زیرا که بجای افراط‌کاری بر اساس تجاوز و تعدی قرار دارند و با علم بر بدی و بر اساس سوء نیت صورت‌میگیرند. این نوع گناهکاران را در اصطلاح لاتین Ex Electione مینامند و اینان در

## مقابل گناهکاران دسته اول قرار دارند که گناهکاران Ex Passione هستند .

این دسته گناهکاران «دوزخ سفلی» که در درون حصارهای شهر «دبته» یعنی در مقر اصلی ابلیس جای دارند، خود بدودسته تقسیم میشوند که عبارتند از: اهل خشونت و ارباب حيله - طبقات ششم و هفتم دوزخ خاص «متعديان و متجاوزين» است که بنحوی از انحاء بحقوق خود یا دیگران یا خداوند تعدی کرده اما مکر و حيله‌ای بکار نبرده‌اند. اینان عبارتند از: زندیقان (طبقه ششم)؛ راهزنان، شاهان ستمگر، خودکشی‌کنندگان، کفرگویان، اهل لواط، ربا خواران (طبقه هفتم).

طبقات هشتم و نهم، یعنی سخت‌ترین طبقات دوزخ خاص اهل غدر و ربا است. در طبقه هشتم که پیچیده‌ترین طبقات دوزخ است و شرح آن قریب يك ثلث از تمام «دوزخ» را شامل میشود دسته‌ای از حيله‌گران جای دارند که گناهشان نسبت بدان دسته بعدی ساده‌تر است، و اینان عبارتند از: قوادان، ناموس‌دزدان، چابلوسان، مال‌وقف خواران، غیگویان، جادوگران، رشوه‌خواران، سوداگران نادرست، رباکاران، دزدان، ریزنان مزور، نفاق‌افکنان، جمالان.

طبقه نهم، یعنی طبقه ظلمات و سرمای مطلق، خاص بدترین دسته از تمام دوزخیان یعنی خیانتکاران است. اینان کسانی هستند که عواطف بشری را نادیده گرفته و پیوند محبت و اعتماد را که باید «وصل‌کننده» ابناء بشر باشد بریده و «فصل» کرده‌اند، بدین جهت جرم خیانت در دوزخ دانسه سنگین‌ترین تمام جرم‌ها است. این طبقه عبارتند از: خائنین باصل فرزندی و خویشاوندی، خائنین بوطن و هموطنان، خائنین باصول میهمان‌داری، خائنین بولینعت‌ها، در مرکز این طبقه نهمین است که شیطان اعظم، بزرگترین مظهر خیانت بولینعت (خدا) جای دارد و گناهکار شماره ۲. دوزخ یعنی یهودا که بولینعت خود (عیسی) خیانت کرد در کام اوست.

بعد از عبور از این قسمت، دانه و ویرژیل در طول بدن شیطان یعنی در طول پایه استوار گناه پائین میروند تا دوزخ را ترك گویند و بسوی منزل دوم سفر خود براه افتند که برزخ، یعنی مرحله حد فاصل گناه و طهارت است، و آن‌گاه در آنجا خود را با آب بشیمانی و توبه بشویند و با نیروی امبد دل قوی کنند و سبکبار، راه منزل سوم یعنی فردوس (مظهر صفا و رستگاری)

را در پیش گیرند . ازین دو قسمت اخیر در آغاز « برزخ » و « بهشت » بتفصیل سخن خواهد رفت .

### « سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب »

مجموعه‌ای بسا این عظمت طبعاً نمیتوانسته است ابتدا بساکن بوجود آید، یعنی مسبوق بسابقه‌ای نباشد، و همینطور هم هست، زیرا « کمدی الهی » هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ ساختمان و طرح کلی، و هم از لحاظ جزئیات، بسوابق فراوان مربوط میشود و هنر بزرگ دانته ابداع موضوع و طرح و اجزاء کلی این مجموعه نیست، بلکه ترکیب استادانه‌ایست که ازین اجزاء پراکنده کرده است . « کمدی الهی » بحقیقت بنائی است که در ساختمان آن همه گونه اجزاء و مصالح مورد استفاده قرار گرفته است و هنر معمار و بنا در آن بوده که هر یک از این اجزاء را در جای مناسب خود قرار دهد و از ترکیب کلی آنها بتواند بنائی بی‌عیب از کار درآورد « که از باد و باران نیابد گزند . »

بطور کلی فکر « سفر بدنای ارواح » فکری نیست که دانته مبتکر آن باشد، زیرا این فکر پیش از او وجود داشته و بارها موضوع آثار مختلف ادبی و هنری قرار گرفته است . قدیمترین نمونه‌ای که در ادبیات غربی درین باره میتوان یافت، ظاهراً کتاب اودیسه *Odysseus* اثر معروف « هر » است . در این اثر که ماجرای بازگشت پرحادثه « اولیس » پهلوان یونانی را از میدان جنگ ترویا به وطن او نقل میکند، اولیس و همراهانش در جزیره‌ای ناشناس بدست زن جادوگری می‌افتند و این زن همراهان او را سحر میکند و بصورت گراز در می‌آورد و یکسال بهمین حال نگاه میدارد، ولی خود اولیس از جادوی او مصون میماند<sup>۱</sup>، سپس این زن اولیس را بدنای زیرزمینی میفرستد تا در دوزخ ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و دختران ایشان ببیند و با آنها گفتگو کند، و اولیس بدین سفر میرود و از آن باز میگردد و دنباله سفر واقعی خود را در دریا میگیرد .

پس از اودیسه هر که همراه با ایلیاد بزرگترین اثر ادبی یونان کهن است، در یکی از بزرگترین آثار ادبی روم کهن یعنی درانتیس *Aeneis* اثر ویرژیل (ویرگیلیوس *Virgilius*) شاعر بزرگ لاتین نیز اشاره به

۱- اولیس خود در « کمدی الهی » ازین زن جادوگر سخن میگوید (رجوع شود به سرود بیست و ششم این کتاب)

سفر آدم زنده‌ای بدنای ارواح میشود. درین کتاب که اساس کار «کمدی الهی» بشمار میرود و دانتی خود پیوسته بدان اشاره میکند، «انتا» قهرمان ترویائی که پس از سقوط ترویا با همراهان خود آواره شهرها و دیارها شده به سرزمین لاسیوم (ایتالیا) میرسد و در آنجا زنی غیگویی را بسفر دوزخ میفرستد تا در آن ارواح گذشتگان و آیندگان منجمله ارواح پادشاهان روم را که باید از نسل او بدینا آیند بچشم ببیند و با آنها گفتگو کند. نظر بتأثیر خاصی که این کتاب در دانتی و «کمدی الهی» داشته در آخر این بحث بطور جداگانه درین باره سخن خواهد رفت.

پس از آن در انجیل از سفر زندگان بدنای دیگر سخن رفته است (کتاب اعمال رسولان - باب نهم) که در آن اشاره به سفر یواس رسول باسان و بهشت و در لفافه بدوزخ شده<sup>۱</sup>؛ همچنین سفر عیسی بدوزخ (رسالة اول پطرس رسول - باب سوم) که طبق آن عیسی پس از رستخیز خود به دوزخ رفته و ارواح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون آورده است.<sup>۲</sup>

در احادیث اسلامی و آثار ادبی عرب نیز سوابق متعدد برای این سفر بدان دنیادیده میشود. بطوریکه پروفیسور «جیرولی» دانشمند ایتالیائی و سفیر سابق این کشور در ایران تحقیق کرده، در زمان دانتی نسخه لاتینی داستان معراج پیغمبر اسلام وجود داشته و با احتمال قوی وی ازین نوشته بی اطلاع نبوده است.<sup>۳</sup> همچنین ترجمه لاتینی اثر معروف ابوالعلاء معری شاعر بزرگ عرب بنام «رسالة الغفران» که در آن شاعر بالحنی نیشدار از سفر مردی بنام ابن قارح بدوزخ و ملاقات وی با شیطان سخن گفته است و احتمال قوی میرود که دانتی ترجمه این رساله را نیز خوانده بوده است.

کتاب تحقیقی مهمی که آنرا پرسروصداترین اثر مربوط به دانتی در سی‌ساله اخیر دانسته‌اند، موسوم به *La escatologin musulmana en la Divina Comedia* که بزبان اسپانیائی توسط محقق بزرگ معاصر پرفیسور آسین پالاسیوس *M. Asin Palacios* در سال ۱۹۱۹ در مادرید انتشار یافته حاوی فهرست جامعی است از کلیه حوادث و وقایع نظیر

- ۱- به شرح ۲ صفحه ۹۸ این کتاب مراجعه شود.
- ۲- به شرح ۱ صفحه ۱۳۵ این کتاب مراجعه شود.
- ۳- در خود قرآن کریم نیز ازین واقعه سخن رفته است (سورة الاسری، آیه اول): «سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لتربیه من آیاتنا انه هو السميع البصیر».

«کمندی الهی» در ادبیات و اخبار و احادیث مسلمانان، یعنی از سفر زندگان بجهان دیگر و طبقه بندی های دوزخ و نوع گناهان و سایر آنچه ممکن است مورد استفاده دانته قرار گرفته باشد، و این کتاب خوب نشان میدهد که علوم و فرهنگ اسلامی تا چه اندازه در پیدایش آثار بزرگ فکری و ادبی اروپای بعد از قرون وسطی اثر بخشیده است.

ازین ها گذشته باید اختصاصاً بدو سابقه مهم «کمندی الهی» در ادبیات ایرانی اشاره شود که هر دو ازین نظر بسیار اهمیت دارند و در آن هر دو از سفر زندگان بدنیای دیگر و آنچه در آنجا دیده اند بطور مبسوط سخن رفته است: یکی اثر مذهبی و ادبی زرتشتی دوره پهلوی بنام «ارداویراف نامه» که داستان صعود روح ارداویراف یا ارداویراژ مصلح دین زرتشتی بعالم دیگر و شرح دیده ها و شنیده های او درین سفر است - دیگری کتاب معروف سنائی غزنوی بنام «سیرالعباد الی المعاد» که در آن شاعر بهدایت مرشد خود دنیای دیگر را بچشم می بیند و در بازگشت مشهودات خویش را نقل میکند.

از این دو، رساله «ارداویراف نامه» شباهت عجیبی با «کمندی الهی» دارد، بطوریکه جای تعجب است اگر دانته را از این اثر بی اطلاع بدانیم هر چند که چنین اطلاعی بعید مینماید. در میان تمام آثار ادبی شرق و غرب که با «کمندی الهی» نزدیک است و میتوان آنها را سابقه ای برای این کتاب فرض کرد، این اثری است که ظاهراً بیش از همه با این «کمندی» شباهت دارد: نوع سفر بدنیای دیگر، نوع گناهان، نوع عقاب ها و شکنجه ها و توصیفی که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود، و وجود کیفرهای گوناگون از قبیل آتش، تعفن، مار، طوفان، افعی آدمی شکل، تازیانه، حتی خوردن مغز گناهکاران، همه این جزئیات بصورتی مشابه در ارداویراف نامه و کمندی الهی دیده میشود، در صورتیکه در هیچ اثر دیگر قبل از «کمندی الهی» این نوع ریزه کاریها را نمیتوان یافت. بدین ترتیب میتوان گفت که هزار سال پیش از دانته نظیر کتابی که آنرا «بزرگترین اثر نبوغ ادبی اروپا» لقب داده اند در ایران زمین وجود داشته، منتها بخلاف «کمندی الهی» که از آغاز مورد بحث و تجلیل قرار گرفته این کتاب ایرانی گمنام مانده است (۱).

۱ - ترجمه این رساله بقلم مرحوم رشید یاسمی در چهار شماره اول تا چهارم مجله مهر درج شده است.

مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» سنائی غزنوی نیز اثر ادبی بزرگی است که مانند «کمدی الهی» براساس استعارات و تمثیلات و کنایه‌هایی که غالباً مثل اثر دانته محتاج بشرح و تفسیرند. این اثر که تقریباً دو قرن پیش از «کمدی الهی» بوجود آمده از قدیمترین آثار شعرای متصوف ایران است و بعدها بکرات مورد تجلیل و استفاده عرفا و شعرای بعدی چون عطار و جلال‌الدین بلخی قرار گرفته است (۱). مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» شامل ۷۷۰ بیت است و بر وزن «حدیقه الحقیقه» اثر بزرگ دیگر سنائی سروده شده است و نظر با اهمیت خاص این دو اثر ایرانی از هر دوی آنها قسمتهائی بعنوان نمونه در آخر این مقال نقل خواهد شد.

از فکر و «طرح» اصلی کمدی الهی که بگنندیم، پای منابع مطالب این کتاب بیان می‌آید. این منابع بسیار وسیع است و میتوان گفت که تقریباً تمام تورات و انجیل و تمام میتولوژی یونان و روم و تاریخ گذشته شرق و غرب تا زمان دانته، باضافه نظریات فلسفی و علمی دنیای کهن را شامل میشود.

دانته بطوریکه غالباً در شرح حال او گفته‌اند یکی از بزرگترین دانشمندان عصر خود بود و وسعت معلومات و مطالعاتش مورد تحسین و اعجاب معاصرینش قرار داشت. وی با فلسفه قدیم یونان و با الهیات و تاریخ و علوم هادیات و فنون جمیله آشنائی داشت، بدین جهت «کمدی الهی» او ترکیبی خاص است از تمام این علوم و اطلاعات که همه‌جا با صورتی بسیار استادانه در آمیخته و با سریشم ریزه‌کاریهای شاعرانه مثل شرح و توصیف آبشارها و رودخانه‌ها و کوه‌ها و آواز پرندگان و فصول سال و غیره بهم پیوسته است یکی از سخن‌شناسان ایتالیائی میگوید: «دانته هم شاعر و هم فیلسوفی کامل بود و از ترکیب این دو، سبک و شیوه‌ای پدید آورد که از آن عالتر در قوه زبان و بیان نیست» (۲).

در زمانی که «کمدی الهی» نوشته میشد دانشگاههای اروپا بیش از هر چیز سرگرم بحث و فحش درباره فلسفه و الهیات بودند. از لحاظ دانته این کتاب وسیله‌ای عالی برای بحث در باره این مسائل بود. ولی در ضمن این بحثها دانته نظر اصلی خود را که تخطئه این اعتقاد کامل به

۱- این مثنوی در سال ۱۳۱۵ شمسی با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی توسط آقای کوهی کرمانی بچاپ رسیده است.

۲- نقل از «پانزده گفتار» آقای مجتبی مینوی، نشریه دانشگاه تهران، صفحه ۴۴



فلسفه و منطق است اعمال کرده یعنی گفته است که منطق و فلسفه بی کمک روح و دل یعنی بدون مشکل گشای آسمانی عشق و محبت، قادر بعل مشکلات نمیتواند شد و بطور خلاصه معمای زندگی را تنها با استدلال و منطق حل نمیتوان کرد، و این نتیجه اصلی و کلی « کمدی الهی » همان گفته حافظ ماست که :

عاقلان نقطهٔ مکرر کار وجودند، ولی  
عشق داند که در این دایره سرگردانند !

### نگاهی به سفر «دوزخ»

سفر «دوزخ» دانه جالبترین قسمت از قسمتهای سه گانهٔ این سفر او بدنای دیگر است، زیرا از آن یکنواختی دو قسمت دیگر سفر برزخ و بهشت که گاه خواننده راخته میکند عاری است، بدین جهت از آغاز انتشار « کمدی الهی » همیشه کتاب «دوزخ» آن بیش از دو کتاب دیگر مورد توجه و علاقهٔ خوانندگان بوده و بهمین جهت این قسمت بتنهائی چندین برابر مجموع هر دو قسمت دیگر مورد ترجمه و نقل و تفسیر و اقتباس قرار گرفته و بیش از آن هر دوی دیگر توجه هنرمندان و محققین و خواص و عوام را بخود جلب کرده است، و این نظیر همان ترجیحی است که عموماً برای قسمت اول «فاوست» گوته نسبت بقسمت دوم آن قائل شده اند، زیرا در نیمهٔ اول مثل اینست که همیشه «شیطان» و «گناه» برای ابناء بشر جاذبه ای فراوانتر داشته اند.

این سفر دوزخ دانه پر است از اشارات و تمثیلاتی که نظیر آنها را بصورتی بارز در اشعار حافظ ما میتوان یافت، و اصولاً از لحاظ کنایاتی که دربارهٔ انسان و گناه و عقل و عشق و رستگاری و غیره در « کمدی الهی » بکار رفته، شباهت عجیبی بین حافظ و دانه وجود دارد. سفر «دوزخ» را صرف نظر از حوادث ظاهری آن میتوان چنین خلاصه کرد :

دانه (مظهر نوع بشر) که در شاهراه زندگی سرگرم حرکت است در نیمهٔ این راه ناگهان خود را در جنگلی تاریک و موحش میابد (ظلمت خطا و گناهکاری). احساس میکند که بی آنکه خود متوجه شده باشد از جاده بدور افتاده راه راست را گم کرده است. این آن وقتی است که آدمی چشم باز میکند و ناگهان خود را غرق در خطاها و آلودگیها می بیند. درین جنگل تاریک

از هیچ جانب فروغ خورشید (آرامش و پاکی) بدان رخنه نمیتواند کرد دانه خود را سخت پریشان و نومید مییابد. در جستجوی راه نجات با اطراف مینگرد و بزبان حال میگوید که:

در این شب سیاهم، گم گشت راه مقصود  
از گوشه ای برون آی، ای کوکب هدایت!

و در این حال که «سبکباران ساحلها» از این گمگشته «دریای هائل» خبر ندارند، وی ناگهان در پیش روی خویش ولی در فاصله ای دور دامنه تپه ای رامیبیند که با فروغ مهر جهان تاب روشن شده. این تپه کوه سعادت و رستگاری و این فروغ، فروغ صفای الهی است. گمگشته نومید، مشتاقانه روی بدان میآورد تا خود را از وادی ظلمت بصر منزل روشنی رساند، اما ناگهان پلنگی و بعد ماده شیری و بعد گرگی راه را براومیبیندند. این سه حیوان مظهر امیال و شهوات نفسانی هستند که همیشه آدمی را از نیل به معنویات باز میدارد و راه علو و طهارت را بروح او مبیند. آزمندی، هوسرانی، خشونت، زورگوئی و تعدی، حيله و ریا، دروغ و خیانتکاری، در قالب این حیوانات درنده او را که هوای رفتن بیالای تپه پر فروغ را دارد قدم بقدم بعقب باز میگرددانند (زیرا وی هنوز شهامت «جهاد بانفس» را ندارد) و کار بجائی میکشد که گناهکار گمگشته بناچار راه بازگشت بدرون وادی ظلمت را در پیش میگیرد. اما در آن لحظه ای که نزدیک است یکسره دست از امید بشوید نجات غیبی بیاریش میآید. این «نجات» پیرو مرشدی است که باید خضر راه گمگشتهگان شود و در این جا بصورت یک شاعر بزرگ دور کهن یعنی «ویرژیل» تجلی میکند. ویرژیل در «دوزخ» مظهر عقل و منطق بشری است که از آلاش هوی ها و هوسها پاک شده است و این عقل انسانی به گناهکار نومید پریشان و گمگشته هی میزند که خود را بدست ظلمت نسپارد و پای طلب فرانکشد، و او را قویدل میکند که درین راه زاهدانای وی خواهد بود، منتها بوی میفهماند که تا از بوته آزمایش بی غش بیرون نیاید و تا وقتی که از وادی گناه نگذشته و بصر منزل پشیمانی نرسیده باشد از کوه رستگاری بالا نمیتواند رفت، و برای اینکار باید خود را از راهی دورتر و پریچ و خم تر بدان کوهستان پرفروغ که مطلوب اوست برساند، زیرا:

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن

که در آئینه نظر جز بصفا نتوان کرد!

آنوقت عقل بشری دست این گناهکار پریشان را میگیرد و او را نخست از وادی ظلمانی گناه و عصیان (دوزخ) و بعد از سر منزل توبه و پشیمانی (برزخ)

میگذرانند و عاقبت بر منزل سعادت این جهانی (بهشت زمینی) میرسانند و آنگاه او را بدست راهنمایی شایسته تر و تواناتر از خود بتاتریس (مظهر عشق و صفای الهی) میسپارد تا وی از بهشت زمینی بیشت آسمانیش برد که مظهر تجرد و صفای مطلق است. این «انتقال اختیارات» برای ویرژیل ضروری است؛ زیرا عقل و منطق انسانی فقط تا آن حد که سعادت زمینی را برای بشر تأمین کند پیش میتواند رفت و از آن پس این بالا روی باید بدست «عشق» صورت گیرد؛ زیرا «حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است».

بدین ترتیب دانته راه سفری پیش میگیرد که در آن باید بسیار نادیده‌ها ببیند و این سفر را برهنمایی «خضر راهی» انجام میدهد که خود مسیحی نیست؛ اما:

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست، که سری ز خدا نیست؛

چنین سفری کار هر کس نیست؛ بهمین جهت از زمان مسیح تا آن وقت هیچکس

بجز مسیح نتوانسته است پا بدوزخ نهد و از آنجا سلامت باز گردد؛ ولی:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

در این «دیار ظلمت» دانته همراه با ویرژیل از منزلی بمنزلی واز

طبقه‌ای بطبقه‌ای میرود.

دسته‌های مختلف گناهکاران را از نظر میگذرانند و ناظر عذابهایی

میشود که گاه از فرط ترحم اشک در دیده او می‌آورد و گاه از وحشت مو

برتنش راست میکند. اما هر قدر در این ظلمتکده فروتر میرود، نسبت

بگناه اغماض کمتر و سنگدلی بیشتری احساس میکند، تا آنکه خود در

طبقه آخر دوزخ گناهکاری را شکنجه میدهد، زیرا حس بخشش در برابر

گناه، ضعیف است که مانع جدائی دل از گناهکاری میشود.

این دوزخ دانته شاهکاری است از تمثیل و استعاره، و در سراسر آن

هیچ نکته‌ای نیست که از آن مفهوم معنوی خاص و عمیقی مراد نباشد. دسته‌های

گناهکاران، هر یک بنوع خاصی کیفر می‌بینند که متناسب بانوع گناه ایشان

است، و این انواع عذاب و کیفر که در مقدمه و حواشی هر سرود از کتاب حاضر

بحد کافی درباره ارتباط آن با گناه و مفهوم تمثیلی و فلسفی آن توضیح داده

شده بسیار متعدد و متنوع است: محرومیت جاودانی از امید، طوفان ابدی،

گنداب و لجن‌زار، باران آتش، ماران و افعیان، ابلیسان تازیانه بردست، سگان

درنده، مرغان شوم، قطران گداخته، بیماریها و زخمهای گوناگون، و سرمای طاقت‌خیز، و همه‌جا دیوان و عفريتان و شياطين، و در آخر کار شيطان اعظم که فرمانروای کل دوزخ است و از اقامتگاه خود در نقطه مرکزی کره زمین این کشور عظیم ظلمات را اداره میکند، همه از مختصات این دوزخی هستند که دانه در سفری بیست و چهار ساعتی که آنرا «شبانروز جاودانی عالم ادب» نامیده‌اند سراسر آنرا طی میکند و در همه‌جای آن تناقض مشخص «خیر» و «شر» بیش از هر چیز نظریه اورمزد و اهریمن آئین کهن ما را بیاد می‌آورد.

در آغاز سفر، یکی از زادگان اهرمن که پاسدار بزرگ دوزخ است او را وسوسه میکند که بدرون جنگل خطا باز گردد و بیهوده بدین سفر نرود. ولی دانه گوش به‌دای دل خویش میدهد که:

در راه عشق و وسوسه اهرمن بسی است

پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن

و او همراه این سروش با بدان‌جا می‌گذارد که بر دروازه‌اش نوشته است: «ای آنکه با ازین در بدرون می‌گذاری، دست ازهرامیدی بشوی».

در این خانه گناه، گناهکاران قدم بقدم با این مسافر تازه‌وارد دنیای زندگان راز دل می‌گویند و همه بر حال زار خود می‌گیرند و شکایت پیش او می‌آورند. بسیار میشود که گناهکاری بجرم گناهی کیفر می‌بیند که در اختیار او نبوده است، ولی درین موارد شاید دانه را آن بسی پروائی و قلندری نیست که مثل حافظ ما راز ناگفته این دوزخیان بخت برگشته را بر زبان آورد و بگوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما، حافظ:

تو در طریق ادب گوش و گو گناه من است!

درین دوزخ تار، همه‌جا ویرژیل (عقل انسانی) بر موانع و مشکلات غلبه میکند، جز در یک جا که شيطانها راه را بر او و بر آنکس که همراه دارد می‌بندند و در برابرش سنگربندی میکنند تا از همان راه که آمده بود بازش گردانند. این جاست که دانه احساس میکند که عقل و منطق آدمی را دامنه قدرت محدود است و آنجا که پای خطاکاری واقعی میان آید سخن عقل مسوع نیافتد، و درین موقع است که کمکی بصورت فرشته نجات از آسمان میرسد و دروازه شهر شيطان را بروی مسافران می‌گشاید. این

کمک مظهر عشق است، زیرا از طرف ذبنا تریس، بیاری دانه فرستاده شده است. و در اینجا شاعر پی می برد که :

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست  
عشق میگفت بشرح آنچه براو مشکل بود!

درین سفر، دانه توجه خاصی به ریاکاران و مزوران نشان میدهد که از باپ گرفته تا سایر «ازرق لباسان دل سیه» در آن جرگه اند. عذاب اینان غذایی بس سنگین است که هیچ ترحمی را بر نمیانگیزد، زیرا برای دانه چون برای حافظ ما گناه ریا و تزویر بخشودنی نیست، و این جاست که او نیز بیدار عذاب روحانی نمایان و ظاخر الصلاحان آلوده دایمان بزبان حال میگوید :

گوئیا باور نمیدارند روز داوری  
کاین همه قلب و دغل در کارداور میکنند!

و بالاخره پس از طی نه طبقه دوزخ، این مسافر دیار ظلمت که از گناهی به گناه دگر رفته با دلی که دیگر در برابر گناه احساس ضعف و سستی نمیکند، در همراهی آن کس که در این «ظلمات» خضر راه او بوده پای از دوزخ بیرون مینهد تا کفی آب از جویبار فراموشی بنوشد و از دنیای ظلمت و عدم وارد برزخ که منزل مقدماتی دنیای عشق است شود و بگوید :

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم  
تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم!

## «دوزخ» در اساطیر یونان

چنانکه گفته شد در طرح «دوزخ» دانه بیش از هر چیز از میتولوژی یونان و روم قدیم الهام گرفته است. حتی قهرمانان این دوزخ نیز غالباً قهرمانان دوزخی یونان هستند که تا حدی تغییر مأموریت و بیشتر تغییر شکل داده اند.

در یونان قدیم «دوزخ» تنها اقامتگاه ارواح پس از مرگ بود، یعنی هر روحی پس از پایان دوران زندگانی زمینی خود بدانجا رهسپار میشد. در کتاب «ایلیاد» به اولیس گفته میشود که «دوزخ در آخر دنیا و آنسوی اقیانوس واقع است». در آن زمان معتقد بودند که دنیا مسطح و ثابت است و از اطراف با رود بسیار عریضی بنام اقیانوس احاطه شده که سر زمین خشک و شوم دوزخ در آن طرف آن قرار دارد. و درین سرزمین تاریک و سنگلاخ هیچ ذبیحیاتی زندگی نمیتواند کرد، زیرا خورشید که از آن بسیار

دور است نوری بدان نیافشانند، و تنها گیاهان آن درختان بیدو کاجهای سیاه و علف های گورستانند .

بعدها محل این دوزخ را در زیر زمین قرار دادند و راه ورود بدان را مغاره ها و تنگه های باریکی در گوشه و کنارهای زمین دانستند، و نیز برخی رودخانه های یونان زمین که قسمتی از مسیر آنها زیر زمینی بود مدخل دوزخ بشمار رفتند، از آن جمله رود «آکرون» (رودخانه رنج و غم) و رود کو کوتس (کوچیتو) (رودخانه ندبه و ناله) (که این هر دو رودخانه از رودخانه های دوزخ دانته اند).

در میتولوژی یونان اولین منزل، پس از ورود به قلمرو زیر زمین «منطقه مقدماتی دوزخ» است که از کاجهای سیاه رنگ و بیدهای بی بارو برک پوشیده شده است (طبقه مقدماتی دوزخ دانته، سرود سوم). آنگاه مسافر دوزخ به دروازه اصلی جهنم میرسد که مدخل قلمرو «هادس» رب-النوع دوزخ است (دروازه دوزخ، سرود سوم) - پاسدار این دروازه «کربروس» Cerberus سگ غول پیکری است که پنجاه سر (و بروایتی دیگر، که دانته از آن پیروی کرده، سه سر) دارد. غالباً این حیوان را بصورت سگی سه سر مجسم میکردند که از تنش بجای مو افعیان و ماران سر برزده اند (این حیوان، بهمین نام و با همین سرهای سه گانه، پاسدار طبقه ششم دوزخ دانته است). کربروس هر کسی را که قصد ورود بدوزخ داشته باشد اجازه دخول میدهد، ولی بهیچکس اجازه خروج نمیدهد، و همیشه در مقابل نان عسل آلوده که پیشش افکنند رام میشود. فقط یکبار هر کول که بدوزخ رفته بود با او بستیز درآمد و او را کشان کشان تا بروی زمین آورد و آنجا وی بعضی از گیاهان را با آب دهان خود زهر آگین کرد که از آن پس گیاهان مورد استفاده جادوگران قراردارند.

در داخل دوزخ «رودهای زیر زمینی» یعنی رودخانه های دوزخ جاری هستند که عبارتند از اکروس، کو کوتس، فلگتوس، استوس (و این هر چهار از رودهای دوزخ دانته اند). برای عبور از آنها ارواح باید برزورقی نشینند که توسط «کارون» قایق ران دوزخ رانده میشود (که عین همین وظیفه رانر دوزخ دانته «سرود سوم» بهمه دارد).

رودخانه استوس را یونانیان که شاعریشگی و خیال پردازی اساس اعتقادات مذهبی ایشان بود، پری زیبایی می شمردند که «دختر اقیانوس» بود و خود را تسلیم یکی از دیوان (بنام پالاس) کرد و از او چهار فرزند بزاد

که عبارت بودند از: حسد، پیروزی، قدرت بدنی، خشونت و بیاداش آنکه وی هنگام عصیان دیوان جانب‌خدایان اولمپرا گرفته بود، خدایان مقرر داشته بودند که سوگند بدین پری بزرگترین سوگند عالم خدایان باشد؛ و این رسمی بود که هیچوقت نقض نشد.

يك رودخانه دیگر در دوزخ بود که «لته آ» نام داشت و رود فراموشی بود، یعنی هر کس که کفی از آب آن مینوشید گذشته را بکلی از یاد میبرد. این رود با همین خاصیت در دوزخ دانه وجود دارد، منتها درست در خود دوزخ نیست، بلکه در بیرون از دوزخ و آغاز برزخ، یعنی در جایی است که باید گناهکاران بانوشیدن آب آن دوزخ و گناهانش را از یاد ببرند.

فرمانروای دوزخ «هادس» برادر خدای خدایان است که نامش معنی «ناییدا» میدهد. يك نام دیگر او «پلوتوس» است و در این نام اخیر وی خدای ثروت و گنجینه‌های پنهان شده است.

دانه وی را با همین نام در دوزخ خود آورده (سرود هفتم) و او را پاسدار طبقه پنجم دوزخ کرده که در آن تندخویان در مرداب «استیجه» بسر میبرند.

ملکه دوزخ «پرسفونه» زن هادس و دختر «دمتر» خواهر خدای خدایان است. این ملکه زیبا و شوهرش امور دنیای زیرزمینی را با قدرت مطلقه اداره میکنند و دانه در دوزخ، يكجا بدین بانوی حکمفرمای آن دیار اشاره میکند (سرود دهم).

ملائک عذاب دوزخ پریان سنگدلی هستند بنام «ارینی‌ها» که «دختران ظلمت» لقب دارند؛ این دختران، شیطان هائی سه‌گانه‌اند که بجای گیسوان مارانی بر سردارند و در هر دست خود تازیانه و مشعلی گرفته‌اند. این هر سه شیطان با همین مشخصات در دوزخ دانه (سرود نهم) دیده میشوند.

دراواتل، یونانیان «دوزخ» را بیشتر بنظر يك «خانه بازنشستگی» مینگریستند که در آن ارواح برای همیشه از نور و حرارت محرومند، اما عذابی نیز نمیینند، و بدین نوع «تقاعدخانه» «لیبوس» Limbos نام داده بودند (که عیناً با همین صورت و همین نام در دوزخ دانه دیده میشود: سرود چهارم، طبقه اول دوزخ)؛ بعدها دوزخ کاملتر شد و بصورت مکانی درآمد که در آن هر کس میبایست کیفر گناهان خود را ببیند، و قاضی

این محکمه «مینوس» بود که عیناً همین مأموریت را در دوزخ دانته دارد .  
(سرود پنجم) .

## ویرژیل و «انئیس»

راهنمای دانته درین سفر آن جهانی ، «ویرگیلیوس» شاعر بزرگ لاتین است که دانته سخت مرید او بود ، و تأثیر شاهکار معروف این شاعر «انئیس» در تمام مجموعه کمدی الهی دیده میشود . ویرگیلیوس که به - ایتالیایی ویرجیلیو خوانده میشود ، و در نزد ما بشیوه فرانسویان به ویرژیل معروف است ، چنانکه گفته شد در این حماسه بزرگ خود «انئا» قهرمان ترویائی را که بایتالیا رفته بود در دوره زندگی او بدوزخ میبرد تا در آنجا وی ارواح گذشتگان و آیندگان را ببیند و با پادشاهانی که بعداً از نسل او پدید خواهند آمد گفتگو کند . در «انئیس» نیز غالباً همان قهرمانان اساطیری دوزخ یونان ، همان مأموریت های یونانی را بعهدہ دارند . خلاصه این ماجرا چنین است :

پس از شکست و سقوط شهر ترویا ، انئا Aenea پسرى که از عشقبازی زهره ربه النوع عشق با «انکیزس» یکی از مردم ترویا پدید آمده است و سمت دامادی «پریام» پادشاه ترویا را دارد ، با تنی چند از هموطنان خود که از قتل عام یونان گریخته اند به کشتی مینشینند و در جستجوی زمینی که پناهگاه ایشان شود آواره آفاق میشوند . در سرود اول انئیس این عده در جزیره سیسیل هستند ، و چون خدایان بدیشان خبر داده اند که باید بسرزمین لاسیوم (ایتالیا) روند ، دوباره بر کشتی مینشینند تا بایتالیا روی آورند ، ولی طوفانی شدید آنها را به سرزمین کارتاژ (تونس) می افکند که «دیدون» ملکه زیبائی بر آنجا حکم میراند . ملکه دلدادۀ انئا میشود و مدتی در کنار او میگذرانند ، و بعد از آنکه انئا بخاطر ادامه سفر خود او را ترك میگوید ، از فرط رنج خویشتن را در آتش میسوزاند . پس از ماجراهای فراوان انئا و همراهانش به ایتالیا میرسند ، و در آنجا پدر انئا بخواب او میآید و وی را برای دیدار خود دعوت به دوزخ میکند ، و انئا پس از بیداری بر راهنمایى زن غیبگوی «کومس» از راه باریک و دشواری پا بدوزخ میگذارد ؛ در آنجا روح پدر خود و ارواح بسیار کسان دیگر را می بیند و خدایان اسرار آبنده و سرنوشت با عظمت شهر رم را که





ویرژیل شاعر بزرگ لاتین ، راهنمای دانته در سفر دوزخ  
و برزخ. موزائیک قدیمی رومی، کلاً تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش  
که در شهر Sousse ایتالیا بدست آمده است

باید بدست وی پی افکنده شود پیشاپیش بدو اطلاع میدهند ، و بدین ترتیب وی تمام تاریخچه رم و امپراتوری آنرا تا زمان او گوشت بچشم می بیند . این ماجرا سراسر سرود ششم انئیس را شامل میشود . آنگاه انا از دوزخ برون میآید و دوباره با بدنای زندگان میگردد و از آن پس سلسله دلاوریها و کشمکشهای او برای پی افکندن شهر رم که میبایست دروزی آقای جهان شود ، و انا پیشاپیش بر سرنوشت آن آگاه شده است ، آغاز می شود .

در سفر انا بدوزخ ، بسیاری از مأموریتها بعهده خدایانی است که عیناً همان وظایف را در دوزخ دانه بعهده دارند ، منتها در این دوزخ «مسیحی» این خدایان بصورت شیاطین و دیوانی در آمده اند ، زیرا در انجیل تصریح شده که همه آن خداها که بت پرستان می پرستند بحقیقت دیوانی هستند ، و چون وجود ایشان انکار نشده بدین جهت تمام میتولوژی یونان با تغییر ماهیت خدایان به شیاطین و دیوان ، در دوزخ دانه مورد قبول قرار گرفته است ، و این ترکیب چنان است که گاه بنظر خواننده «دوزخ» خیلی عجیب مینماید .

### ارداویراف نامه ، «گمدی الهی» ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانه

چنانکه قبلاً گفته شد ، در حدود ده قرن پیش از «گمدی الهی» شرح سفر يك آدم زنده بدنای ارواح در «ارداویراف نامه» که از آثار معروف زرتشتی است آمده است .

«ارداویراف» يك مصلح زرتشتی است که بدنای ارواح صعود می کند تا در آنجا حقیقت را از نزدیک ببیند و خبر آن را به خاک نشینان برساند . این مجموعه تا حدی مفصل است ، و ترجمه تمام آن قبلاً توسط مرحوم رشید یاسمی منتشر شده است . قسمت‌هایی از آن بعنوان نمونه چنین است :  
 ... چنین گویند که یکبار اهر و زرتشت دینی که از اهورامزدا پذیرفت اندر کیهان روانه کرد - تا پایان سیصد سال دین اندر پاکی و مردمان در بیگمانی بودند - پس اهریمن پتیاره ، اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت گران و ویرانی ایران شهر فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پایتخت خدائی را آشفته و ویران کرد ... و آن اهرمن پتیاره بدبخت گجسته بد کردار ... خود رفته بدوزخ افتاد .

پس بسیار آئین و کیش و گردش و بدگمانی و بیداد دزکیهان به -  
 بیدایش آمد .

پس موبدان و دستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنبخ  
 انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر آن شدند که ما را چاره باید  
 خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکان (ساکنان آن جهان) آگاهی آورد  
 که مردم دین اندرین هنگام بدانند که این پرستش و درون و آفرینگان و  
 نیرنگ و پایتایی که ما بجا آوریم بیزدان رسد یا بدیوان و بفریاد روان ما  
 رسد یا نه؟

پس آن هفت مرد بنشستند و از هفت سه و از سه یکی ویراف نام  
 بگزیدند . . . پس سروش اهر و آذر ایزد دست او گرفتند و گفتند که  
 بیا تا ترا نمایم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری - و بتو نمایم تاریکی و  
 بدی ورنج و ناپاکی و اناکی (عقاب) و درد و بیماری و سهمگینی و بیمگینی و  
 ریشگونی (جراحت) و کوردکی (تعفن) و باد افره گونه گونه دیوان و  
 جادوان و بزهاکاران که بدوزخ گیرند<sup>۱</sup>.

. . . جانی فراز آمدم؛ دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند .  
 پرسیدم از پیروزگر سروش و اهر و آذر ایزد که او شان که اند و چرا اینجا  
 ایستند؟ گفت که اینجا راهمستان خوانند (اعراف) و این روانان تا حشر اینجا  
 ایستند او شان را بتیارة دیگر نیست<sup>۲</sup>.

. . . پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آنجا فراز تر  
 رفتم - جانی فراز آمدم - رودی دیدم بزرگ و شرگین و دوزخ تر که بسیار  
 روان و فروهر در کنار آن بودند<sup>۳</sup>. پرسیدم که هستند که با رنج ایستاده اند؟  
 گفتند این رود اشک آن بسیاری است؛ که مردمان از پس گذشتگان از  
 چشم بریزند .

. . . دیدم روان گناهکاران را - و آنقدر بدی و زشتی بروانان آنان  
 آید که هرگز در گیتی چندان سختی ندیده اند . و بآنان سختی بسیار

۱ - گفته و بر ژیل به دانه ( سرود دوم )

۲ - وصف اعراف ( لیمبو ) در سرود چهارم دوزخ ، که دانه نیز مثل ایزد اویرا  
 در اولین منزل دوزخ با آن مواجه میشود .

۳ - رود « آکروته » در اول دوزخ دانه که ارواح گناهکار بدست قایقزان  
 دوزخ از آن میگذرد ( سرود سوم )

۴ - رودی دوزخ دانه نیز هر چهار از اشک چشم پدید آمده اند ( سرود ۱۴ )

رسد . پس بادی سرد گوری (متفن) با استقبال آید . آن روانان چنان دانند که از باخترزمین (شمال) و زمین دیوان آید . بادی متفن تر از آنها که در گیتی دیده است<sup>۱</sup> در آن باد بیند، دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و پشخته .

... پس فرازتر رفتم . چنان سرما و دمه و خشکی و کند دیدم . که هرگز در گیتی آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم . فرازتر رفتم دیدم مدش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه بتنگتر و بیمناک تر جای فرو برده شده بود<sup>۲</sup> . بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید و هر کس در آن بود چنین میاندیشید که تنهایم . و با اینکه سه روز و شبان آنجا بود میگفت که نه هزار سال پایان رسید ، مرا ببلند . همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها بیلندی کوه ایستاده بودند . از روان بدکاران چنان میگستند و در چنگ می گرفتند و خرد میکردند ، که سگ استخوان دا ... من باسانی از آنجا اندر گذشتم ، با سروش اهر و آذر ایزد .

... جانی فراز آمدم و دیدم مردی را که روانش بشکل ماری به نشیم اندر رفته و از دهانش بیرون می آمد و ماران بسیار همه اندام او را فروه می گرفتند<sup>۳</sup> . پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد ... گفتند این روان آن بدکیش مرد است که مردی را بر خویشتن هشت<sup>۴</sup> . اکنون روانش چنین بادافره برد .

... دیدم روان زنی را که به بستان درد دوزخ آویخته بود و جانوران موذی به همه تن او روی آورده بودند . پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه بادافره برد ... گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی شوی خویشتن هشت و تن بر روی بیگانه داد و روسپیکی کرد .

... دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و پنجاه دیو بامارچپیاک (افعی) پیش و پس تازیانه همی زدند<sup>۵</sup> . پرسیدم ... که این تن چه کرد که

- ۱ - طوفان جاودانی سرد و متفن: عذاب شهوت پرستان دوزخ (سرود پنجم)
- ۲ - عینا مانند دوزخ دانته ، که چون چاهی ژرف و ظلمانی و سهمگین از زیر - سطح زمین تا مرکز کره خاک فرو برده شده است .
- ۳ - مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرود بیست و پنجم).
- ۴ - دوزخیان طبقه هفتم : اهل لواط (سرودهای یازدهم و شانزدهم)
- ۵ - مجازات دوزخیان گودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم)

روانش اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی بدپادشاهی کرد و بمردم انامرز (بی گذشت) بود<sup>۱</sup> و بادافره بهمان آئین کرد.

۰۰ دیدم روان مردی را که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موذی همی گزیدند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی مردمان رایکی بادیگری بستیز واداشت<sup>۲</sup> و بدوزخ شتافت.

۰۰ دیدم روان مردی را که بر سروپایش شکنجه نهاده اند، و هزار دیو از بالا گرفته و به سختی همی زنند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی خواسته بسیار گرد کرد و خود نخورد و بنیکان نداد و بانبارداشت<sup>۳</sup>.  
 ۰۰ دیدم زنی که نسای خود را بدنندان همی ریخت و همی خورد - پرسیدم ... که این روان کیست که چنین بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی جادوئی کرد<sup>۴</sup>.

۰۰ دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان و دیگر تن بیمار همانند بود<sup>۵</sup> - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی نفاق افکند و بشکل مار کرپی بدوزخ شتافت.  
 ۰۰ دیدم روان مردی که مسترگ (جمجمه) مردمان بدست دارد و مغز نمی خورد<sup>۶</sup> - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت<sup>۷</sup> و خویشتن تنها بدوزخ باید برد.  
 ۰۰ دیدم روان مردی که باشانه آهنین از تنش همیکشیدند و بخودش سی دادند - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره

۱ - دوزخیان طبقه هفتم (سرود دوازدهم)

۲ - دوزخیان گودال نهم از طبقه هشتم (سرود های بیست و هشتم و بیست و نهم)

۳ - دوزخیان طبقه چهارم (سرود هفتم)

۴ - دوزخیان گودال چهارم از طبقه هشتم (سرود بیستم)

۵ - این عین وصفی است که از «جریونه» عفریت آدمی روی و مارتن طبقه هشتم دوزخ شده است (سرودهای هفدهم و هیجدهم)

۶ - یکی از معروفترین صحنه های دوزخ دانته (سرودهای سی و دوم و سی و سوم)

۷ - دوزخیان گودال هفتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و چهارم و بیست و پنجم)

برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی بیمان دروغ با مردمان کرد<sup>۱</sup> :

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فرا گرفتند و به برچکاتی وایتی زیر پل چنود آوردند و اندر زمین دوزخ را نمودند<sup>۲</sup> . اهر من و دیوان و دروغان و دیگر بسیار روان بدکیشان آنجا گریه و فریاد چنان بر میآوردند که من بآن گمان بردم که هفت کشور زمین لرزاندند<sup>۳</sup> - من که آن بانک و گریه شنیدم ترسیدم . به سروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که مرا بآنجا برید و باز برید . - پس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که مترس ، چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود<sup>۴</sup> - سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من بی بیم از پس بدان تو میتوم ( بسیار مه آلود ) دوزخ اندرون<sup>۵</sup> فراتر رفتم .

... دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیگین سهمگین بسیار در در پردی و متعفن ترین دوزخ را، پس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار وازین آن نیرسید .

... دیدم روان بدکیشان کشان بادافراه گونه گونه ، چون سقوط برف و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بدبوئی و سنک و خا کستر و تگرگ و باران و بسیار بدی بآن<sup>۶</sup> - برسدیم که این تنان چه گناه کردند که روانان آنگونه گران بادافره برند - گفتند که بگیتی گناه بسیار کردند و ناراست گفتند و گواهی دروغ دادند و بسبب شهوترانی و آزوری و خست

- ۱ - دوزخیان کودال هشتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و ششم و بیست و هفتم).
- ۲ - این صحنه « پل » و دوزخیانی که دز زیر آن جای دارند، در تمام سرود های مربوط بطبقه هشتم دوزخ ( سرودهای هیجدهم تا سی و یکم ) تکرار می شود .
- ۳ - صحنه شیطان اعظم و دیوان ( سرودهای سی و یکم تا سی و چهارم ).
- ۴ - صحنه های ترس دانه و تقویت روحی او توسط ویرژیل (سرودهای دوم ، هشتم بیست و دوم ، بیست و سوم ، سی و یکم)
- ۵ - سرود سی و یکم .
- ۶ - چاه عظیم بین طبقات هشتم و نهم دوزخ (سرودهای هیجدهم و سی و یکم)
- ۷ - انواع مجازاتهای دوزخ دانه ، بترتیب : سقوط برف ( سرود پنجم )؛ سرمای سخت ( سرودهای سی و دوم ، سی و سوم ، سی و چهارم ) آتش تیز سوزان (سرودهای نهم تا یازدهم ، چهاردهم تا هفدهم ، بیست و ششم و بیست و هفتم ، بدبوئی (سرودهای پنجم و هیجدهم ) ، تگرگ و باران ( سرود پنجم )

ویشرمی و خشم و حسد<sup>۱</sup> مردم بیگناه را بکشتند و بفریفتند .  
 ... پس دیدم روان آنان را که ماران گزند و چونند<sup>۲</sup> - پرسیدم ... که  
 این روانان از که اند؟ - سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن  
 بدکیشان است که در گیتی به یزدان و دین نکیرای بوده اند<sup>۳</sup> .

... دیدم روان مردی که ماران یژوک گزد وجود و بهردو چشم او مار  
 و کژدم همی رید و سیخی آهنین بر زبان بسته بود . پرسیدم که این تن چه -  
 گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش  
 مرداست که بسبب هوس و لولور کامگی زن کسان را بچرب زبانی خویش بفریفت  
 و از شوی جدا کرد<sup>۴</sup> .

... پس دیدم روان مردی که نگوئسار از داری او آویخته بود و همی  
 مرژید و منی او اندر دهان و گوش و بینی میافتاد . پرسیدم که این تن چه  
 گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد؟ - گفتند که این روان آن بدکیش  
 مرداست که بگیتی او اردن مرزشتی (زنا) کرد<sup>۵</sup> .

... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آن جای  
 سهمگین بیمگین تاریک بر آوردند و بانسروشن انجمن اهورا مزدا و  
 امشاسپندان بردند . چون خواستم نماز برد اهورا مزدا پیش و آسان بود گفت  
 نیک ننده ای هستی - هر چه دیدی و دانستی بر استی باهل گیتی بگوی<sup>۶</sup> - چون  
 اهورا مزدا این آئین بگفت من شکفت بماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم .  
 بانک شنیدم و دانستم که این هست اهورا مزدا .

پیروز بادافره به دین مزدیسنان - چنین باد - چنین تر باد .

۱- انواع گناهان مشخص دوزخ دانه؛ بترتیب نازاستگونی (سرودهای بیست و ششم و  
 و بیست و هفتم)؛ شهوترانی (سرود پنجم)؛ آزوری و خست (سرود هفتم)؛ خشم و  
 حسد (سرودهای هفتم و هشتم)

۲- مجازات دوزخیان کودال هفتم از طبقه هشتم (سرودهای بیست و چهارم  
 و بیست و پنجم).

۳- دوزخیان طبقه ششم (سرودهای نهم، دهم، یازدهم).

۴ و ۵- دوزخیان کودال اول از طبقه هشتم (سرود هیجدهم).

۶- دستوری که در «کمدی الهی» چندین بار به دانه داده میشود: از طرف  
 «کاجیا گویدا» جدبزرگ دانه (سرودهای پانزدهم تا هیجدهم بهشت)؛ از طرف پترس  
 رسول (سرودهای بیست و چهارم تا بیست و هفتم بهشت)؛ از طرف بتاتریس (سرودسی و  
 یکم بهشت).

## «سیر العباد الی المعاد» سنائی غزنوی

بجز ارداویراف نامه از یک مجموعه دیگر فارسی یعنی سیرالعباد الی المعاد سنائی غزنوی نیز ، بعنوان اثری مقدم بر کمدی الهی دانتی باید نام برد . درین باره مرحوم پرفسور نیکلسن مستشرق انگلیسی تحقیق جامع و جالبی کرده و سنائی را یک ایرانی پیشقدم بردانتی نامیده است . درین مجموعه نیز ، که از لحاظ پیچیدگی کمدی الهی دانتی را بخاطر میآورد ، سنائی همراه پیر پا بدیار ارواح میگذارد و در آنجا با مظاهر مختلف گناه و گناهکاران آشنا میشود ، و در بازگشت بدین جهان مشهودات خود را شرح میدهد . قسمتهائی ازین اثر که بعنوان نمونه نقل میشود چنین است :

مقصدم دور و راه نیک مخوف	... من بمانده درین میان موقوف
راه پر تیغ و تیرومن نامرد	خانه پر دود و دیدگان پردرد
عاشق راه و راهبر گشتم	زان چرا گاه راه بر گشتم
دیدم اندر میان تاریکی ۱	روز آخر بر راه باریکی
همچو در کافری مسلمانسی ۲	پیر مردی لطیف و نورانی
چست و تقز و شگرف بایسته	شرم روی و لطیف و آهسته
وی مسیحای این چنین تبها	گفتم ای شمع این چنین شبها
تو که ای ؟ گوهر از کجا آری ؟	بس گر انمایه و سبکیاری
.....	.....
او مرا چشم شد ، من اورا پای	هر دو کردیم سوی رفتن رای
بیکی خاک توده افتادیم	روز اول که رخ به ره دادیم
نیمی از آب و نیمی از آتش ۳	خاکدانی هوای او ناخوش
ساختش همچو چشم ترکان تنک	تیره چون روی زنگیان از زنگ
یکسرو هفت روی و چاردهن ۴	... افمی دیدم اندر آن مسکن
هر که را یافتی فرو خوردی	هر دمی کز دهن بر آوردی
گفت کاین نیم کار بویحیی	گفتم ای خواجه چیست این افمی
راه خالی ز بیم این ماسراست	زانکه این مار کاروان خوارست

۱ - اولین بند دوزخ ( سرود اول )

۲ - صحنه ملاقات دانتی با ویرژیل ( سرود اول )

۳ - صحنه ورود ویرژیل و دانتی به دوزخ ( سرود سوم )

۴ - عفریت دارای سه صورت و سه دهن ، پاسداز طبقه سوم دوزخ ( سرود هشتم )



نیز نوری تافتی بر تو  
 چون مر اورا بدیدافعی، زود  
 راه مارا بدم برفت و برفت<sup>۱</sup>  
 بیکی وادی اندر افتادیم<sup>۲</sup>  
 چشم در گردن و زبان در دل  
 تن چو کام نهنگ پر دندان  
 بدگر منزل وحش رفتیم<sup>۳</sup>  
 قومی از دود دوزخ اندوده  
 تیره رایان خیره چشم همه  
 روی پر دیده های روزی جوی  
 ز آتش و آب قلعه ای دیدم<sup>۴</sup>  
 و ندران جادوان صورتگر<sup>۵</sup>  
 لیک نشان بصورت مردم  
 اندرو سامری و گوساله<sup>۶</sup>  
 چون خدایش همی پرستیدند<sup>۷</sup>  
 راست خواهی چنان بترسیدم  
 دیده مانند رخ شد از یرقان  
 دره ای پیش چشم آمد، تنگ<sup>۸</sup>  
 و ندر و کوه کوه کژدم و مار<sup>۹</sup>  
 کژدم و مار و کوه از آتش بود  
 خیره خویان خیره کش دروی

بی من ار دست یافتی بر تو  
 این بگفت و بتوده رخ بنمود  
 چون سگان پیش او بخت و بخت  
 ... چون از آن کلبه رخ بره دادیم  
 دیو دیدم بسی در آن منزل  
 دل چو کام سهند پر دندان  
 چون از آن قوم بدکنش رفتیم  
 دیو لاهی بدیدم از دوده  
 گند بینان تیز خشم همه  
 دیده پر خشمهای حرمت شوی  
 ... پاره ای چون ز راه پیریدم  
 قلعه ای در جزیره ای اخضر  
 ازدها سر بدند و ماهی دم  
 بیش دیدم ز قطره ژاله  
 هرچه از سیم وزر همی دیدند  
 ... چون من آن کام و کام او دیدم  
 که تنم همچو دل شد از خفقان  
 ... آن شنیدم جدا شدم ز نهنگ  
 اندرو جادوان دیو نگار  
 دره ای بس مهیب و ناخوش بود  
 تیره رویان تیره هش در وی

۱ - صحنه ای که در بسیاری از سرودهای دوزخ: در بر خورد ویرژیل با پاسداران طبقات مختلف دوزخ تکرار می شود ( سرودهای سوم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم، بیست و یکم، سی و یکم).

۲ - طبقه کینه توزان (سرود هشتم)

۳ - طبقه ارباب طمع (سرودهای هفتم و نوزدهم).

۴ - قلعه شیطان (سرود هشتم).

۵ - طبقه شهوت پرستان (سرود پنجم).

۶ - طبقه آزمندان (سرود هفتم)

۷ - گفته دانت به پاپ نیکولوی سوم (سرود نوزدهم).

۸ - منقعه ارباب غضب (سرود هشتم).

بیر چون دید ترس و انده من  
 کوه را چون ز بقعه ره کردم  
 هرچه بود صد هزار دروی  
 ... کردم آخر ز نار گفتاری  
 لیکن ارچه شبست و تاریکست  
 این چو بر گفت بنگرستم خود  
 گفتم این راه چیست برچپوراست  
 آن زمین چون زمانه بنو شتم

گفت: هین، لانخف ولا تحزن<sup>۱</sup>  
 پیش آن که نکو نگه کردم  
 در و دیو و ستور مردم روی<sup>۲</sup>  
 که پس از نار تیره گفت آری  
 دل قوی دار، صبح نزدیکست  
 صبح دیدم ز کوه سر برزد<sup>۳</sup>  
 گفت حد زمانه تا اینجاست  
 تا ز حد زمانه بگذشتم<sup>۴</sup>.

### رسالة الغفران ابوالعلاء المعری

یک اثر شرقی دیگر، که آنرا نیز غالباً از منابع الهام دانته در سرودن کمدی الهی شمرده‌اند «رسالة الغفران» ابوالعلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ هـ. ق.) شاعر بزرگ عرب است.<sup>۵</sup> معری، که مثل همز و رودکی و میلتن نایبنا بود، بر اثر روشن‌فکری و آزادگی خود متهم بکفر و زندان شده بود. پیرمردی از اهالی حلب بنام «ابن قارح» رساله‌ای نوشت و برای او فرستاد تا او را متنبه کرده و براه راست آورده باشد.

بدینجهت اخبار و احادیث بسیار درباره‌ی الحاد و ملاحده درین رساله آورد. ابوالعلاء در جواب او رسالة الغفران را نوشت و برای وی فرستاد که حاکی از آن بود که ابن قارح بخاطر این امر بمعروف و نهبی ازمکر که کرده، آمرزیده شده است. ولی رساله که در ظاهر تصدیق گفته‌ی ابن قارح بود در باطن بقدری نیشدار بود که او را از گفته خود بشیمان کرد. در آن چنین فرض شده که خداوند ابن قارح را بخاطر این ثواب خودش به بهشت جاودان فرستاد تا در زندگی خود آنجا را ببیند، و ابن قارح بعد از دیدار بهشت بیدار دوزخ رفت. چند سطر از قسمت مربوط به دوزخ در این رساله چنین است:

«... ابلیس را دید که در آتش میسوزد و ملاتکه عذاب جمعی گرزهای

۱ - سخنی که بکرات در «دوزخ» از زبان ویرژیل به دانتی گفته می‌شود.

۲ - اسبان آدمی روی: «سنتورها» (سرود دوازدهم)

۳ - سرود اول دوزخ.

۴ - آخرین صحنه دوزخ.

۵ - این رساله توسط دانشمند محترم آقام دانا سرشت بفارسی ترجمه

شده است.

آتشین بر سر و رویش میزنند و دسته‌ای هم سیخهای نوک تیزی در تن او فرو میبرند ... دید گانش را در اعماق دوزخ گردانید و بشارشاعر را در دست فرشتگان عذاب دید که هرچه این بیچاره چشمپایش را برهم میگذارد تا روی منحوس این ملائک عذاب را نبیند اینان پلکهای چشمش را میگیرند و باز میکنند تا صورتهای زشت خود و انواع عذاب را برخ او بکشند . - این قارح جمعی زیاد از شعرای پیش از اسلام را که بت پرست و یا طبیعی مذهب بودند در ته دوزخ دید که در گردن هر یک غل و زنجیری گذاشته بودند و از هر جانب گرزهای آتشین بدیشان میخورد .»

### کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ «کمدی الهی»

چنانکه گفته شد «کمدی الهی» اثری است که در تدوین آن هم از سوابق فکری شرق و غرب الهام گرفته شده و هم منابع مختلف غربی و شرقی و قدیم و جدید (تازمان دانته) مورد استفاده قرار گرفته است، و از ترکیب این افکار و عقاید و اصول فلسفی و علمی و حوادث تاریخی و معتقدات مذهبی کاتولیک و اساطیر یونانی و رومی و آشنائی استادانه با روحیات و عواطف بشری است که مجموعهٔ بزرگ «کمدی الهی» که اکنون ترجمهٔ آن تقدیم خوانندگان فارسی زبان میشود پدید آمده است .

نمیدانم تاچه حد حق داشته‌ام دست بچنین کاری بزنم، و دور از هر گونه تصنع و فروتنی بیجا باید اعتراف کنم که در جائیکه بزرگترین شخصیت‌های ادب مغرب زمین جرئت نکرده‌اند ترجمه‌های خود را ترجمهٔ کاملی از این کتاب بشمارند، هر گونه ادعائی از طرف من بجز اینست که این اثر حاضر ترجمهٔ بسیار نارسائی از «کمدی الهی» است بيمورد است، بخصوص آنکه تفاوت بزرگ بین زبانهای غربی و زبان فارسی کار ترجمهٔ این کتاب را بیک زبان شرقی حتی از ترجمهٔ آن بیک زبان اروپائی دشوارتر میکند .

شاید با توجه با اهمیت و اشکال چنین کاری حق بود که اساساً از ترجمهٔ «کمدی الهی» صرف‌نظر شده باشد، ولی دو عامل مرا بدین «ناپرهیزی» واداشت که نمیدانم تاچه اندازه درین راه عنذرخواه من میتواند بود .

اول اینکه این کتاب بالاخره میبایست مثل همهٔ زبانهای مهم دیگر جهان بفارسی ترجمه شود، زیرا برای زبان اصیل و بزرگی که آثاری نظیر اشعار سحرآمیز ما را پدید آورده است، شایسته نیست که ترجمه‌ای از کتابی که شاهکار ادبیات مغرب زمین لقب گرفته بدان منتشر نشده باشد،

و این ترجمه اگر هم حق مطلب را ادا نکند لا اقل میتواند زمینه‌ای برای ترجمه یا ترجمه‌هایی کاملتر و بهتر شود، و این کاری است که نظیر آنرا در تمام کشورهای غربی کرده‌اند، یعنی همیشه ترجمه‌های پیشین این کتاب زمینه‌ای برای ترجمه‌های کاملتر و دقیق‌تر بعدی شده است و میشود، و اگر چنین نتیجه‌ای در کشور ما نیز حاصل شود من هر ایراد و ملامتی را که ازین راه متوجه خویش بینم با کمال میل میپذیرم.

عامل دیگر آشنائی کما بیش من با زبان ایتالیائی است که حقا یکی از شرایط دست‌زدن بترجمه «کمدی الهی» است، زیرا شایسته نیست که ترجمه چنین کتابی با آنهمه ظرافت و ریزه‌کاری زبان اصلی آن که در هیچ ترجمه‌ای قابل نقل نیست، از روی یکی از ترجمه‌های خارجی این کتاب صورت گیرد، و این مثل آنست که کسی حافظ یا خیام را از روی ترجمه آلمانی یا انگلیسی یا فرانسه آن بزبانی دیگر درآورد که در آن صورت بجای یکبار، دوبار این ضرب‌المثل معروف ایتالیائی که «traduttori traditori» مصداق پیدا میکند.

در ترجمه این کتاب با توجه بتعبیرات مختلف و گاه متناقض مترجمین فرانسه و انگلیسی این اثر، و با توجه به تفسیرهای مفسرین مختلف، همه‌جا سعی شده است که ترجمه فارسی تا حد امکان یعنی تا آن حد که ترکیب جمله بندی زبان فارسی اجازه میدهد کلمه بکلمه با اصل تطبیق کند، بدین جهت غالباً من روانی و زیبایی جملات فارسی را فدای این نظر کرده‌ام که از جملات اصلی چیزی کم و کاست نشده باشد. از طرف دیگر بجای ترجمه سطر بسطر، که در آن نظر بعدم امکان تطبیق جمله بندی فارسی با ایتالیائی، آوردن يك سطر در مقابل عین سطر ایتالیائی آن ممکن نیست، روش ترجمه بند به بند یعنی سه سطر به سه سطر را در دنبال هم انتخاب کردم، و خیلی از مترجمین خارجی «کمدی الهی» نیز پیش ازین همینکار را کرده‌اند. بدیهی است ازین راه باز اشکال تطبیق بند به بند کاملاً برطرف نشده و گاه اجباراً در ترجمه فارسی قسمتی از يك بند من اصلی بیند دیگر رفته است، ولی موارد این اشکال خیلی کمتر از آنست که در ترجمه سطر بسطر در پیش میآید.

در تلفظ کلمات خاص بطور کلی تلفظ ایتالیائی آنها را در متن ترجمه آورده و تلفظ‌های خارجی آنانرا بزبان اصلی و بصورت هائیکه در ایران معمول بوده است در حاشیه ذکر کرده‌ام، و فقط در چند مورد که تلفظ ایتالیائی برای فارسی زبانان بسیار نامأنوس بوده آن طرز تلفظی را که در ایران معمول است آورده‌ام، مثل «سزار» بجای «چزره» و «صلاح الدین» بجای «سالادینو»

و «یهودا» بجای «جودا» و «فلورانس» بجای «فیورنتسا» و اسامی مربوط به تورات و انجیل و نیز اسامی بزرگانی که در صفحه ۵۸ این کتاب نام برده شده اند. در پایان این مقال باید چند کلمه در باره حواشی این کتاب نیز بگویم. خود من موافق با حاشیه نویسی نیستم و اصولاً در خواندن کتبهای ادبی نیز کمتر به حواشی مراجعه میکنم، زیرا در یک اثر ادبی وجود حواشی همیشه باعث میشود که توجه خواننده از اصل به حاشیه معطوف شود؛ ولی در کتاب «کمدی الهی» اختصاصاً نه میتوان از حاشیه نویسی صرف نظر کرد و نه میتوان بدین حواشی جای مجزائی در آخر کتاب داد، زیرا «کمدی الهی» بدون تفسیر و توضیح درباره کسانی که سطر بسطر نام برده میشوند و حوادث مختلفی که بدانها اشاره میشود و استعارات و کنایاتی که اساس کلیه مطالب آن بشمار میرود برای هیچ خواننده‌ای در هیچ جای جهان حتی در خود ایتالیا قابل درک نیست، بخصوص در ایران که حتی بسیاری از اشارات مذهبی این کتاب نیز که برای مسیحیان ساده و معمولی است برای ما تا زگی دارد، از قبیل اشاراتی که بتورات و انجیل شده و اشارات مربوط روحانیون و کلیسا و پاپ‌ها و سنن مذهبی مسیحی و غیره. بدین جهت کمتر چاپ و ترجمه‌ای از این کتاب در دنیا هست که از تفسیر و توضیح عاری باشد؛ معنای در این چاپ فارسی با آنکه گاه اجباراً حاشیه‌زاند بر متن شده، سعی کرده‌ام که حتی الامکان جز از آنچه باید برای روشن شدن مطلب توضیح داده شود، ذکر در حاشیه نرود. و چون احتمال میرفت که خیلی از خوانندگان مقدمه را نخوانند، هر جا که ضرورت داشته مطالب مقدمه در حواشی نیز آورده شده است. در مقدمه هر سرود نیز توضیح مختصری در تشریح کلی مضمون آن سرود مخصوصاً از نظر روشن شدن جنبه‌های تمثیلی و مفهوم اشارات و کنایات آن داده شده که برای درک مفهوم مطلب ضرورت داشته است.

تابلوهائی که از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی در این کتاب نقل شده، عالمتربین تابلوهای مربوط به «کمدی الهی» است که تاکنون از طرف نقاشان ساخته شده است. این تابلوها که اختصاصاً برای چاپ در کمدی الهی تهیه شده، محصول سه سال کار نقاش بزرگ فرانسوی است و درین کتاب از روی چاپ نفیس ایتالیائی کمدی الهی که سال گذشته در میلان انتشار یافته نقل شده است.

امیدوارم با ترجمه و نشر این کتاب قدمی دیگر برای شناساندن فکر و ادب مغرب‌زمین بفارسی‌زبانان برداشته شده باشد، و اگر این قدم ناقص برداشته شده لااقل مقدمه‌ای باشد برای آنکه در آینده در این راه قدمهایی

کاملتر و اساسی‌تر برداشته شود.

شجاع‌الدین شفا

در تدوین مقدمه و تفسیر سرودها و شرح حواشی این کتاب ،  
منابع زیرمورد استفاده قرار گرفته است :

- Dante Alighieri : La Divina Commedia; Collezione «Salni», Firenze, 1924 ; Prefazione e commenti di Enrico Bianchi .
- Dante Alighieri : La Divina Commedia ; con 100 illustrazioni di Gustavo Dorè ; Arnoldo Mondadori Editore; Mileano .
- Dante : La Divine Comédie ; traduction, introduction et notes d'Alexandre Masseron , en 4 Volumes . Edition Albin Michel, Paris. 1948-1951
- Dante : The Inferno ; « averse rendering for the modern reader » by John Ciardi ; with an Introduction by A . T Mac Allister ; Published by the New American Library ; New -York, 1954 .
- Francesco Flora : Storia della Letteratura Italiana ; Arnoldo Mondadori Editore ; Milano .
- A . Masseron : Les Enigmes de la Divine Comédie (Art catholique) ; Paris .
- A. Masseron : Pour comprendre la Divine Comédie (Desclée) ; Paris.
- A. Masseron : Dante (Edit . Franciscaines;) Paris.
- J.M.J.A. de Nantes : Littératures étrangères - J. de Gigord Editeur ; Paris.
- Chronology of world History , Edited by George H . Gallop; Pocket Book Edition; New York 1955 .
- Renè Gouast : Anthologie de la Poésie latine ; Stock; Paris.

Philippe Pouillain : La Littérature latine ; Sésie «pue  
sai-je?» ; Presses universitaires de Franca ; Paris.  
Mythologie Générale ; Pubtiè sous la direction de Fèlix  
Guirand ; Editions Larousse , Paris.

جھیم دانٹی ، ترجمہ عربی دوزخ دانته، از «امین ابو شعر المجامی» ،  
با مقدمه و حواشی چاپ بیت المقدس ، «مطابع الارض المقدسه» ، سال ۱۹۳۸ .  
«کتاب المقدس» : عهد عتیق و عهد جدید ( تورات وانجیل ) ،  
ترجمہ فارسی ، چاپ لندن ، سال ۱۹۱۴ - «بریتیش وفورن بیبل سوسائیتی  
دارالسلطنہ لندن» .

سیر العباد الی المعاد از حکیم سنائی غزنوی۔ با مقدمہ آقای سعید  
نفیسی، چاپ تهران سال ۱۳۱۶ .

ارداویراف نامه ، ترجمہ مرحوم رشید یاسمی - مجله مهرسال  
چهارم (شماره های ۱ تا ۵) .

رسالة الغفران ابوالعلاء المعری ، ترجمہ آقای اکبر دانا سرشت .  
چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰

پانزده گفتار ، از آقای مجتبی مینوی ، نشریة دانشگاه تهران ،  
۱۳۳۳ .

دائرة المعارف انگلیسی ( Encyclopeda Britannica ) و  
لاروس قرن بیستم (Larousse du vingtième siècle) قسمتهای :  
«دانته» و «کمدی الهی» .





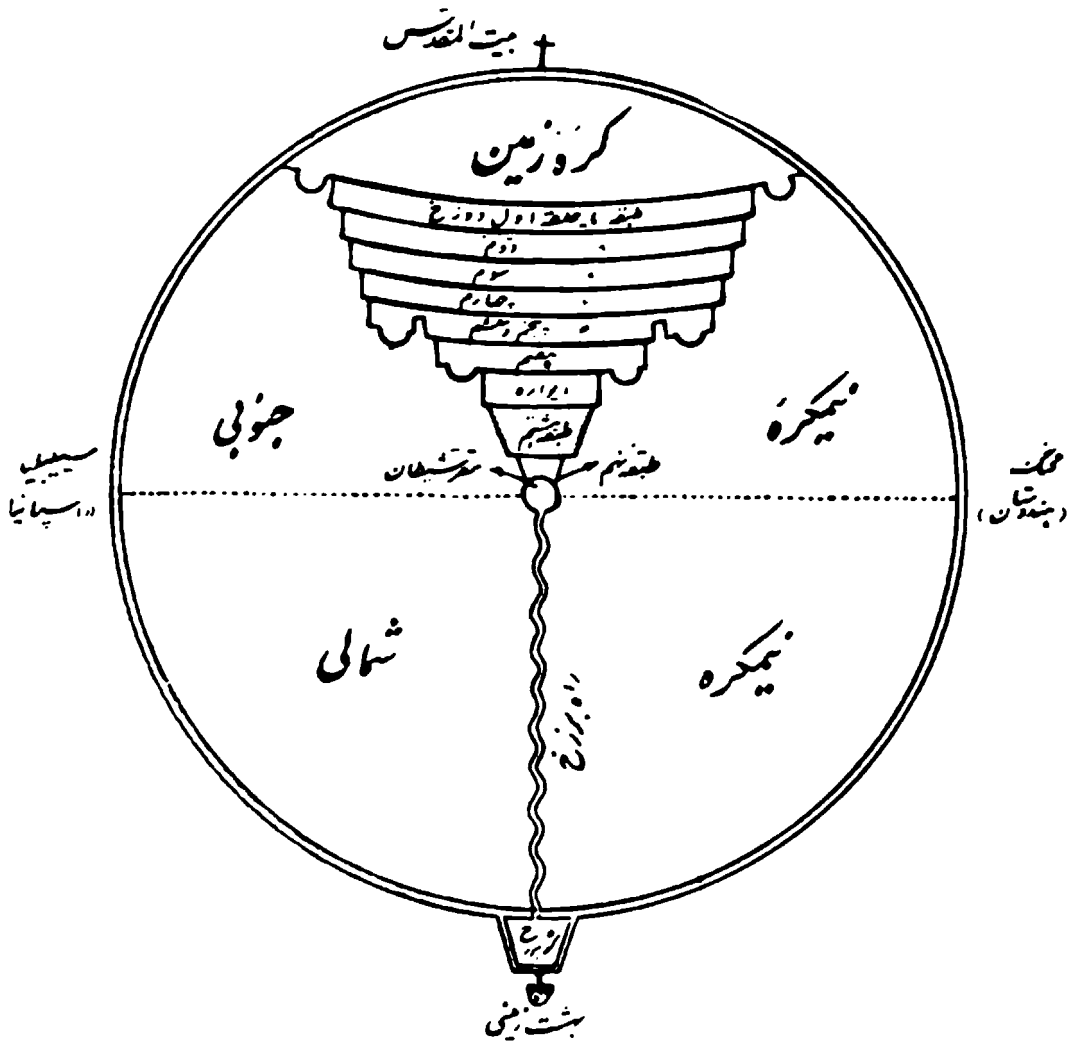
### نقشه جغرافیائی ایتالیا

درین نقشه فقط شهرها و نقاطی نموده شده است که در «دوزخ» بدانها اشاره میشود.



دوزخ

INFERNO



### «نقعه جغرافیائی» دوزخ فرضی داتنه

در زمان داتنه ، شهر بیت المقدس که عیسی در آن شهادت رسید بلندترین نقطه کرهٔ ارض و «کنگه» در هندوستان منتها حد شرقی آن و «سویلا» در اسپانیا منتها حد غربی آن تصور میشد ، و دوزخ طبق عقاید قدیمی اساطیری یونان و روم در زیر زمین قرار داشت . دوزخ داتنه بشکل مخروط عظیمی است که قاعدهٔ آن در جانب محیط زمین و رأس آن درست در نقطهٔ مرکزی کره قرار دارد و این مخروط شامل نه طبقه است که انواع گناهکاران در آن بسر میبرند و هر طبقه از طبقهٔ قبلی کوچکتر است . در نقطهٔ مقابل بیت المقدس ، در آن سوی کرهٔ ارض ، جزیره و کوه عظیم «برزخ» قرار دارد که به «بهشت زمینی» منتهی میشود . این دوزخ و برزخ و بهشت ، در حقیقت مراحل مختلفی از تحول روحی بشر ، از گناهکاری به پشیمانی و از فراموشی گناه به صفای روحی بشمار میروند

Incipit Comedia  
Dantis ALAGHERII  
Florentini natione,  
non moribus .

چنین است «کمدی» دانته آلاگری  
که اهل فلورانس است، اما فلورانسی  
خوی نیست<sup>۱</sup>.

---

۱- سر آغاز «کمدی الهی»، بزبان لاتینی - دانته ما این جمله کتاب خود را به  
«کان کرانده دلا سکا اهداء کرده است».

# سرود اول

## با مقدمه کلی « کمدی الهی »

در نیمه راه زندگی ، یعنی در ۳۵ سالگی ( توضیح در صفحه ۸۱ . شرح ۱ ) دانته خود را در جنگلی تاریک سرگردان مییابد ، « زیر راه راست را کم کرده است » در جستجوی راه نجات ، نگران و اندیشناک به پیرامون خویش مینگرد و ناگهان در بالای تپه ای پیش روی خود ، نخستین انوار خورشید را می بیند که نتوانسته است بچنگل تاریک رخنه کند . شب آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ ، یعنی پیش از شب عید رستاخیز مسیح است ، فصل بهار و طلوع آفتاب و عید پاک ، دانته را امیدوار می کند ، و وی بقصد خروج از جنگل مشتاقانه بسوی تپه بر ارمی اقداما ناگهان سه حیوان درنده يك پلنگ يك شير و يك كرك ، یکی بعد از دیگری را بر او می بندند ، و بالاخره ماده كرك آخری و ادارش میکند که راه بازگشت بدرون جنگل را در پیش گیرد اما درین هنگام ، کمکی غیبی صورت ویرزیدل شاعر بزرگ لاتین فرا میرسد و ویرزیدل پیشنهاد می کند که درین راه راهنمای او باشد ، منتها تذکر میدهد که چون دانته توانائی طی این سربالائی را بطور مستقیم ندارد ، او را از راهی دورتر بدانجا خواهد برد . سپس توضیح میدهد که در قسمت اول ونیمی از قسمت دوم این راه طولانی او خود را هنمای وی خواهد بود و از آن پس « کسی شایسته تر » او را راهنمائی خواهد کرد ، دانته این نظر را میپذیرد و با او بر ارمی افتد ، و بدین ترتیب سفر دوزخ او آغاز میشود ، این سفر در شب جمعه هشتم آوریل سال ۱۳۰۰ صورت می گیرد و تا آنوقت که از دوزخ بیرون میآیند ۲ ساعت بطول میانجامد ، در آغاز سفر ، ماه صورت بدر دارد . دانته جامعه فلورانس بلندی بر تن کرده که به زمین میرسد و با دیدن آن هموطنان دوزخی وی پی میبرند که او اهل فلورانس است ، این خلاصه تظاهراتی سرود اول دوزخ است .

اما مفهوم واقعی آنچه گفته آمد ، و زمینه این سرود را که مقدمه کلی تمام « کمدی الهی » و پیچیده ترین سرودهای صدگانه این کتاب است تشکیل میدهد ، چنین است :

دانته ( مظهر نوع انسان ) ناگهان بخود میآید و احساس میکند که خطاهای زندگی گذشته وی ، او را از راه راست ( حقیقت ) بدور رانده

---

## دوزخ

---

ودر جنگل تاریک «گناه وخطا» سرگردان کرده است . نظرش رادری  
پی‌راه نجات بی‌الامیدوزد و نخستین اشعه خورشید (جمال و جلال خداوندی)  
راهی بیند که بردامنه تپه ای کوتاه ( کوه سعادت ازلی ) میتابد . در  
خود احساس امید میکند و برای میافتد تاخویش را از این ظلمت خلاص کند  
و مستقیماً بالای تپه رود، اما تقریباً بلافاصله ، سه حیوان درنده : پلنگ  
(مظهر بدخواهی و حيله گری ) ، شیر (مظهر غرور و زور گوئی ) ، ماده  
گرك (مظهر آزمندی و افراطکاری ) راه را بر او سد میکنند ، و کار  
بجائی میرسد که ماده گرك او را بیازگشت بدرون جنگل ظلمانی گناه  
و امیدارد (زیرا حدود قدرت ماده گرك وسیعتر است ، و تمام افراطکاریها  
را ، از حرص مال ، و مقام ، و شهوترانی و غیره شامل میشود) .

درین حال یأس، که او خود را بکلی گم شده و از دست رفته احساس  
میکند ، ناگهان شیخ ویرزیل در برابر او نمودار میشود . ویرزیل در کمدی  
الهی ، مظهر عقل و خرد بشری است که از آرایش هوسها و تمایلات نفسانی  
پاک شده باشد .

ویرزیل بدو توضیح میدهد که وی از جانب بانوئی آسمانی برای  
کمک بدو فرستاده شده . این بانو ، که درسرودهای بعد وصفش خواهد  
آمد «بآتریس» است که مظهر بخشش و لطف الهی است ، و در «دوزخ»  
روشن میشود که بدون کمک او (عشق و صفای الهی ) ویرزیل (عقل انسانی)  
در طی جاده ظلمانی دوزخ (گناه) در مقابل موانع بزرگ عاجز می ماند ،  
زیرا قدرت عقل و منطق بشری محدود به حدود معینی است . ویرزیل  
بدو میگوید که باید وی را بالای تپه ببرد ، اما چون او هنوز آماده طی  
این راه بطور مستقیم نیست ، باید مسیری دورتر را در پیش گیرد که از جهنم  
(مرحله اعتراف بگناهکاری ) وبرزخ (مرحله ترك گناه ) میگذرد تا به  
تپه سعادت ازلی و بعد بفروغ خداوندی میرسد . اما کمک ویرزیل در این  
راه محدود به جهنم و قسمتی ازبرزخ است ، یعنی تا آنجا که عقل و منطق  
انسانی بتنهائی پیش میتواند رفت ، و از آن پس راهنمایی دانه بابآتریس  
(مظهر عشق) خواهد بود .

## سرود اول

در نیمه راه زندگانی ما<sup>۱</sup>، خویشتن را در جنگلی تاریک یافتیم،  
زیرا راه راست را گم کرده بودم<sup>۲</sup>.  
و چه دشوار است وصف این جنگل وحشی و سخت و انبوه، که یادش  
ترس را دردل بیدار میکند!  
چنان تلخ است که مرگ جز اندکی از آن تلخ تر نیست؛ اما من،  
برای وصف صفائی که در این جنگل یافتیم<sup>۳</sup>، ازدگر چیزهائی که در آن  
جستم سخن خواهم گفت<sup>۴</sup>.  
درست نمیتوانم گفت که چگونه پای بدان نهادم<sup>۵</sup>، زیرا هنگامی  
که شاهرآه<sup>۶</sup> را ترك گفتم سخت خواب آلوده بودم.

- 
- ۱ - *Nel mezzo del cammino di nostra vita* - این مصرع را که  
که دی الهی با آن شروع میشود، زیبا ترین مطلع در آثار شاعرانه ایتالیا  
شمرده اند. - در تورات (زبور داود، مزبور نمود، دعای موسی مرد خدا) ذکر شده  
که دوره طبیعی عمر انسان هفتاد سال است: «... زیرا که تمام روزهای ما درخشم تو  
سپری شده، و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده ایم - ایام عمر ما هفتاد سال است: که  
بزودی تمام شده پرواز میکنیم، بنابراین نیمه عمر آدمی ۳۵ سال میشود، و چون دانته در  
۱۲۶۵ متولد شده، میتوان حساب کرد که این سفر خیالی او بدان دنیا در سال ۱۳۰۰ صورت  
گرفته است. (رجوع بمقدمه این کتاب شود)
- ۲ - مقصود زندگی گناه آلوده است. دانته احساس کرد که از روشنی فضیلت  
دور افتاده و «راه راست را گم کرده است»
- ۳ - مقصود بیداری وجدان است، زیرا دانته در اینجا پی بلزوم اصلاح خود برده  
است، برخی از مفسرین این «صفا» را که عاید دانته شده، آشنائی با ویرژیل می دانند  
که او نیز در حقیقت در اثر دانته «سمبول» خیر، یعنی عقل و منطق بشری است.
- ۴ - اشاره به سه حیوانی که بعداً از آنها سخن خواهد رفت.
- ۵ - مفهوم واقعی این گفته اینست که آدمی بی آنکه خود متوجه شود، با  
گناهکاری و فساد خومی گیرد.
- ۶ - *La verace via* «راه ضمیمی»، یعنی راه تقوی را.

## دوزخ

اما چون بیای تپه‌ای در آخر آن دره که دلبر چنین بو حشت افکنده  
بود رسیدم

روی ببالا کردم و دامنه‌های تپه را دیدم که جامه‌ای از انوار آن سیاره<sup>۱</sup> که  
در همه کوزه راه‌ها راهنمای کسانست، بر تن کرده بود.

آنوقت هراس من که در تمام مدت شب دریاچه دلما دستخوش  
چنین تلاطمی کرده بود اندکی تسکین یافت،

و همچون کسی که نفس زنان از چنگ امواج دریا نجات یافته و  
بساحل افتاده باشد و روی بسوی موجهای خروشان بگرداند و بنگرد،

روح من نیز که هنوز اسیر سستی و پریشایی بود، به پشت سر خود  
نگریست تا گذر گاهی را که هرگز کسی زنده از آن بدر نرفت<sup>۲</sup>، بازبیند.

چون تن خسته را اندکی آرامش بخشیدم، راه خویش را در سر بالائی  
بیحاصل باز گرفتم، چنانکه پیوسته آن پا که بر زمین استوار تر بود، در  
سراشویی بیشتری جای داشت<sup>۳</sup>.

---

۱ - مقصود از تپه، علو روح و پاکدامنی است که آدمی را بی‌الامیبرد، و منظور  
از دره، فساد و گناه است که او را فرود می‌آورد. این تغییر از مزامیر داود (تورات-  
زبور داود، مزمو صدونیت و یکم) گرفته شده: «... چشمان خود را بسوی کوهها  
برمی‌افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید، اعانت من از جانب خداوند است».

۲ - اشاره بخورشید، زیرا در علم هیئت دوره دانه، خورشید را یکی از سیارات  
میشمردند. از نظر تمثیلی، در این گفته دانه، خورشید مظهر خداوند است.

۳ - اشاره بچنگل تاریک (گناه و فساد)

۴ - این بند یکی از مبهم‌ترین بندهای «کمدی الهی» است، چنانکه تا کنون  
شاید چندین برابر صفحات کمدی الهی در باره معنی این یک شعر تفسیرهای مختلف  
و غالباً متناقض نوشته اند. علت آن است که در اینجا مفهوم کلمه Piaggia (ساحل، کناره)  
که دانه بکار برده روشن نیست. با احتمال قوی منظور شاعر آن بوده که چون با تردید و  
نگرانی پیش میرفته، همیشه آن قدمی که وی بجلو بر میداشته ست تر و آن پائی که بر  
زمین میمانده استوار تر بوده است.





## سرود اول

و تقریباً در آغاز این بالا روی بود که پلنگی سبکپا و چالاک را که پوستی پر لکه داشت پیش روی خویش یافتم<sup>۱</sup> ؛  
پلنگ از فرا روی من رد نمیشد، و چنان راه را بر من بسته بود که چندین بار به عقب برگشتم تا از همان راه که آمده بودم باز کردم<sup>۲</sup> .  
نخستین ساعات بامداد بود و خورشید دوشادوش این اخترانی که لطف خداوندی در آغاز آفرینش این اشیاء زیبا<sup>۳</sup> همراه او بحر کتشان درآورد، رو بسوی بالا داشت<sup>۴</sup> .  
بدین جهت بخود امید میتوانستم داد که این حیوان خوش خط و خال، نشان فرارسیدن روز و فصل دلپذیر است<sup>۵</sup> ؛  
اما این امید من، چندان نبود که دیدار شیری که در برابر خویش یافتم بهر اسم نیفکند<sup>۶</sup> .

۱ - مفهوم حقیقی این «پلنگ»، شهوات و تمایلات نفسانی است، و مفهوم سیاسی آن در شعر دانته، شهر فلورانس است که آن زمان غرق در فساد بود و دسته های مختلف سیاسی بر آن حکومت می کردند، و از این جهت است که پلنگ پوستی پر لکه دارد. در اینکه مراد از lonza که شاعر آورده همان پلنگ است یا خیر، نیز از طرف مفسرین بکرات بحث و گفتگو شده است .

۲ - یعنی : چندین بار سعی کردم از دست هوی و هوس بگریزم، و نتوانستم .

۳ - اشیاء زیبا : ستارگان .

۴ - اشاره به برج حمل . عقیده رایج دوره دانته این بود که دنیا وقتی آفریده شد که خورشید در برج حمل ( اول سال شمسی - نوروز ) قرار داشت . از لحاظ سمبولیک دانته در اینجا هنر نمائی بسیار بخرج داده ، بدین معنی که زندگانی نازده خود را وقتی آغاز کرده که خورشید در برج حمل ( مظهر آفرینش ) بوده ، و تازه صبح سر بر میزده ( مظهر حیات نو ) و روز عید فصیح ( رستاخیز ) نزدیک بوده است . ولی چنانکه حساب کرده اند، در شب جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ ماه نمیتوانسته است صورت بدر تمام داشته باشد .

۵ - فصل دلپذیر : بهار . قبلاً گفته شد که دانته سفر دوزخ خود را در جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ انجام داده ، و این روز که مقدم بر عید پاک است گاه در اوایل اردیبهشت و گاه در اواخر فروردین قرار دارد .

۶ - مفهوم شیر : از لحاظ استعاری « غرور » و غشونت است ، و ظاهراً مفهوم سیاسی آن در اینجا خاندان سلطنتی فرانسه است که مغرورانه بناواحی مختلف ایتالیا حمله می برد .

## دوزخ

چنین مینمود که این شیر دوشا دوش من در حرکت بود . سر بالا گرفته بود و چنان گرسنه و خشم آلود مینمود که پنداشتی فضا از خشمش بلرزه افتاده بود .

و ماده گرگی<sup>۱</sup> که با همه لاغر اندامی خود کوئی تمام شهوات نفسانی را که تا کنون بسیار کسان از آن بینوا شده اند در خویش گرد آورده بود<sup>۲</sup> ،

چنان پریشانم کرد و چندان از نگاه خود بهراسم افکند که امید رسیدن به بالای تپه را از کف دادم .

و همچو آن کس که با خرسندی فراوان مالی اندوخته باشد، و چون زمانه اتلاف گر آنرا از دستش بگیرد عنان اندیشه را بدست پریشانی سپارد، من نیز در برابر آن حیوان آرامش ناپذیر<sup>۳</sup> که بدیدارم آمده بود و قدم بقدم بدان جانب که خورشید روی فرو میکشد عقب میراند، چنین شدم.

---

۱ - ماده گرگ : از نظر تمثیلی : لثامت ، نفس پرستی ، افراط کاری ؛ از نظر سیاسی : درباریاب .

۲ - این گفته ، خوب میفهماند که این سه حیوان در نظر دانته مفهوم «سمبولیک» دارند ، زیرا در غیر این صورت وی نمی توانسته است بر آنچه سابقاً این ماده گرگ کرده و قوف داشته باشد . بطور کلی این سه حیوان طبق مناهیمی که باید از آنها در نظر گرفت نماینده طبقه بندیهای سه گانه دوزخ هستند .

اصل فکر بطور یقین از تورات گرفته شده . « کتاب از میاء نبی ، باب پنجم ، آیه های پنجم و ششم ) : « پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود ، زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدا را خود را میدانند ، لیکن متفقاً یوغراشکسته و بندهارا گسیخته اند . ازین جهت شیری در جنگل ایشان را خواهد کشت ، و گرگ ، بیابان ایشان را تازاج خواهد کرد ، و هیلنک بر شهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد .»

۳ - اشاره بدانکه هوی و هوسها را آرامشی نیست .

۴ - بداخل جنگل ، که نور خورشید بدان رخنه نمیکند . مفهوم این گفته اینست که تمایلات و هویها ، شاعر را دوباره بسوی زندگی فساد آمیز باز میگردانند ، و تنها حاره او اینست که دستی از غیب بکمش برسد

## سرود اول

در آن دم که در این ورطه‌ازپای در میافتادم ، آدمیزاده‌ای که گوئی  
صدایش بر اثر خاموشی ممتد نارسا شده بود ، در برابر دیدگانم  
هویدا شد<sup>۱</sup> .

وقتیکه او را دروادی پهناور دیدم بانگ بر آوردم : « هر که باشی ،  
خواه شبی و خواه انسانی ، بر من ترحم آور ! »  
بمن جواب داد : « انسانی نیستم<sup>۲</sup> ، اما پیش از این انسانی بودم ، و  
پدر و مادرم اهل لمباردیا<sup>۳</sup> بودند ، و وطن هر دوی آنها مانتوا<sup>۴</sup> بود .  
در دوران حکومت « سزار »<sup>۵</sup> بدنیا آمدم ، هر چند تولدم در اواخر  
این دوره روی داد . در زمان او گوست نیکنهاد<sup>۶</sup> ، در دوره خدایان دروغین  
و دروغزن<sup>۷</sup> ، در زمیستم .

۱- درین جا ویرژیل که تا آخر جهنم و قسمتی از برزخ با دانته همراه است ،  
پابمیدان میگذارد . « ویرژیل » ، چنانکه گفته شد ، در کمدی الهی مظهر « عقل انسانی »  
است . اما چطور دانته تنها بدیدن او ، و پیش از آنکه وی لب بسخن گشوده باشد ،  
تشخیص داده که صدای او بر اثر خاموشی ممتد ضعیف شده ؟ درین باره مفسرین بحث  
بسیار کرده‌اند . شاید نظر واقعی دانته تذکر این نکته باشد که از مدت‌ها پیش صدای عقل  
بگوش دل دانته گناهکار نمیرسیده است .

۲- یعنی : فقط روحی هستم .

۳- Lombardia ایالت معروف شمال ایتالیا .

۴- Mantova شهر معروف شمال ایتالیا ، در لمباردیا ، که زادگاه ویرژیل بود .  
دانته در سرود بیستم دوزخ از زبان ویرژیل بتفصیل شرح میدهد که این شهر چگونه  
ایجاد شد .

۵- Sub Julio ، « در دوران یولیوس » یعنی در زمان حکومت ژول سزار .  
این دو کلمه در اصل کتاب بهمین صورت لاتینی آورده شده است . ویرژیل در سال ۲۱  
پیش از میلاد مسیح ، در دوره حکومت سزار بدنیا آمد ، و هنگامی که سزار بقتل رسید  
فقط ۲۶ سال داشت .

۶- Augustus (به لاتینی اوگوستوس) امپراطور معروف روم و  
جانشین سزار ، که مسیح در زمان وی متولد شد ، و ویرژیل در دوران حکومت طیلانی  
وی زیست .

۷- اشاره به ارباب انواع رومی .

## دوزخ

شاعر بودم، و در اشعار خود وصف پسر داد گستر «انکیز» را کردم  
که پس از سوختن «ایلیون» مغرور، از ترویا آمد<sup>۱</sup>.  
اما تو، برای چه بدین وادی پریشانی باز میگرددی؟ چرا از این  
کوه سعادت ازلی که اصل و منبع جمله شادمانیهاست بالانمیروی؟  
شرمنده بدو جواب دادم: «پس تو ویر جیلیوهستی<sup>۲</sup>؟ همان سرچشمه‌ای  
که رودی چنین پهناور از فصاحت و بلاغت از آن روان شده؟»  
«ای افتخار فروغ دیگر شاعران، کاش آن دوران درازی که بخواندن  
گفته‌های تو گذراندم و علاقه فراوانی که در طلب دیوان تو نشان دادم<sup>۳</sup>  
اکنون مرا بکار آید.

- ۱- Anchise قهرمان داستانی یونان، که در جزیره سیسیل مرد، و شاهکار  
معروف ویرژیل، Aeneis (به مقدمه این کتاب رجوع شود) به شرح دلیریهای پسر  
او Aeneas اختصاص یافته است. انسا، پس از آنکه شهر ترویا Troia در آتش سوخت  
از این شهر بجانب ایتالیا براه افتاد و در آنجا شهر رم را بنا نهاد، بدین جهت رومیان  
اورا قهرمان بزرگ خود می‌شمردند.  
Iliön - صخره‌ای که شهر ترویا بر آن ساخته شده بود، و نام آن را مجازاً  
بخود این شهر نهاده بودند.  
Troia - شهر نیمه واقعی و نیمه افسانه‌ای آسیای صغیر، که چنانکه افسانه  
خدایان یونان حاکی است، «پاریس» پسر پادشاه آن. «هلنا» زن زیبای پادشاه اسپارت  
را ربود و بخاطر این زن جنگی بین یونانیان و تروئیاییان در گرفت که نه سال بطول  
انجامید و در آن علاوه بر آدمیان، خدایان نیز نیمه بظرفداری این دسته و نیمه  
بهواخواهی آندسته دیگر شرکت جستند. شرح این جنگ موضوع «ایلیاد» حماسه  
معروف هومر است که عالیتزین اثر ادبی دنیای کهن بشمار می‌آید.  
۲- Virgilio (به لاتینی Virgilius) که در حواشی این کتاب نام او طبق آنچه  
در فارسی معمول است ویرژیل ذکر شده است. وی قهرمان بزرگ دوزخ و برزخ دانته  
و راهنمای او در سفر خیالی بدنیای دیگرست، و در حقیقت مظهر عقل انسانی بشمار میرود  
که از سیطره هوا و هوسهای نفسانی آزاد و مجرد شده باشد؛ ویرژیل یکی از بزرگترین  
شعراى لاتین است که از ۷۱ تا ۱۹ پیش از میلاد م- میح میزیست، و «انثیس» او از  
عالیتزین آثار ادب دنیای کهن بشمار می‌آید. دانته بدین شاعر از ادب بسیار داشت و  
بیشتر بهمین جهت است که اورا در سفر بدنیای دیگر، مرشد و پیر خود شمرده است.  
(رجوع به مقدمه این کتاب).  
۳- اشاره به Aeneis ویرژیل.

---

## سرود اول

---

تو استاد من و نویسنده بر گزیده منی ، زیرا من ان شیوه زیبای نگارش را که مایه افتخارم شده ، تنها از تو بعاریت گرفتم .  
ای خردمند نامی ، حیوانی را که وادار به بازگشتم کرده است  
بین<sup>۱</sup> واز گزند او در امانم دار ، زیرا این حیوان جمله شریانها و وریدهای  
مرا بلرزه آورده است .»

وقتی که گریانم دید ، پاسخ داد : « اگر میخواهی از این تنگنا  
خلاص یابی ، باید راهی دیگر درپیش گیری ،

زیرا این حیوان که از دستش بفریاد آمده ای ، هیچکس را  
اجازت عبور از راه خود نمیدهد و چندان مانع در سر راهش پدید میآورد  
که عاقبت نابودش میکند .

و طبعی چنان فاسد و ستمگر دارد که هرگز آتش هوس سیری  
ناپذیرش فرو نمینشیند ، و پس از هر غذا کرسنگی بیشتری احساس  
میکند<sup>۲</sup> .

بسیارند حیواناتی که وی با آنها جفت میشود<sup>۳</sup> ، و ازین پس نیز

---

۱- اشاره به ماده گرك ، ده چنانکه گفته شد ، مطهر نفس پرستی و خست و  
افراطکاری است ، ودانته که درباریاب و کلیسای کاتولیک را نماینده برجسته این حرص  
و آرز میدانند ، عمداً از توجه به شیر (غرور) و پلنک (شهوت) صرف نظر کرده است تا تمام  
تکیه خود را به گرك (آزمندی) داده باشد .

۲- یعنی: هر قدر مال بیشتر میاندوزد ، بیشتر حرص مال اندوختن دارد . این  
مصرع را یکی از عالیترین اشعار کمدی الهی دانسته اند :  
«E dopo il pasto ha più fame che pria»

۳- مقصود مفاسدی است که در دنبال حرص و طمع میآیند . اصل فکر از انجیل  
گرفته شده ( رساله اول پولس رسول به تیموتائوس - باب ششم ) : « . . . زیرا که  
طمع ریشه هغه بدبهاست که بعضی چون درهی آن میکوشیدند از ایمان گمراه گشته خود  
را باقسام دردها سفتند » .

## دوزخ

فراوانتر خواهند بود ، تا عاقبت آن تازی شکاری که باید این حیوان را با عذاب بسیار از میان ببرد ، بای بمیدان نهد<sup>۱</sup> .

غذای این تازی نه خاك خواهد بود و نه قلع سوده<sup>۲</sup> ، بلکه خرد و عشق و تقوی ، و سرزمین او جائی خواهد بود میان «فلترو» و «فلترو»<sup>۳</sup> . وی نجات بخش ایتالیای سرافکنده<sup>۴</sup> خواهد بود که بخاطر آن ، کامیلابی دوشیزه ، و اوربالو، و تورنو، و نیسو ، زخم خوردند و جان سپردند<sup>۵</sup> . در همه شهرها ماده گرگ را دنبال خواهد کرد تا وقتی که اورابه

۱- تازی : «Veltro» اشاره به پیشوا یا قهرمانیکه باید ایتالیا و شاید دنیا را از آرز و طمع فرمانروایان خود ، بخصوص از مفسد د: باریاپ آزاد کند . تصور نمیروند که دانتی نظر بر شخص معینی داشته ، معیذا از زمان او تا کنون بسیار کسان را داوطلب این عنوان کرده اند که چندتن از سرداران ایتالیائی، چند نفر از پاپها، لوتر، گاریبالدی... و موسولینی از آن جمله اند .

۲- یعنی : او را نه باخاك و آب میتوان فریفت ، نه با زرو گوهر .

۳- Tra Feltro e Feltro مفهوم واقعی این جمله هنوز درست روشن نشده است . ظاهراً اشاره بفاصله میان «فلتره» در منطقه ترویزی و «موتته فلترو» در رومانیاست که در دوسوی ایتالیا قرار دارند .

بعضی از مفسرین نیز Feltro را بمعنی اهم آن که نمند باشد گرفته اند و چون اخذ آراء عمومی در صندوق های نمیدین صورت می گرفته ، این جمله را «شخصی که از طرف مردم برگزیده خواهد شد» معنی کرده اند . رو بهم رفته بیشتر احتمال میروند که مفهوم این کلام ، شخصی میانجی باشد که « نه جانب پولداران و نه جانب طبقه سوم را بگیرد » ، بلکه بفتح همه کار کند .

بمقیده چندتن از دانتی شناسان جدید ، منظور دانتی از «نجات بخش ایتالیا» «کان گرانده دلا سکا» Can Grande della Scala (۱۲۹۰-۱۳۲۹) است که معاصر دانتی بود و در شهر «ورونا» که میان دوشهر فلترو و موتته فلترو واقع است متولد شده بود ، و دانتی «کمدی الهی» خود را بدو اهداء کرده است (رجوع بمقدمه این کتاب) ۴- اصل اصطلاح از ویرژیل است (انثیس، کتاب سوم): Humilemque Videmus

Italiam

۵- Niso , Turno , Eurialo , Camilla ، همه از قهرمانان «انثیس» ویرژیل هستند که در جنگ میان تروئیاییها و ایتالیاییها کشته شدند . بنا بگفته ویرژیل انشا ، بازماندگان ترویارا باخود بایتالیا برد و در آنجا با دوپادشاه ولسکها و روتولها جنگید . درین جنگ اوربالوس و نیسوس از تروئیاییها ، و کامیلا دختر سلحشور پادشاه ولسکها و تورنوس پادشاه روتول از ایتالیاییها بقتل رسیدند . دانتی يك در میان از قهرمانان تروئیایی و ایتالیائی نام برده است .

---

## سرود اول

---

دوزخ، که در آغاز کار غبطه و حسد از آنجا بیرونش آورد باز افکند<sup>۱</sup>.  
لاجرم صلاح ترا چنین می بینم و در این تشخیص میدهم که بدنبال  
من آئی؛ و من راهنمای تو خواهم بود؛ و ترا از آن مکان سرمدی خواهم  
گذرانند<sup>۲</sup>

که در آن بس غریب‌های نومیدی خواهی شنید و ارواح نالان و شاکی  
کهن<sup>۳</sup> را خواهی دید که هر کدام با فریادهای خود تمنای مرگی دومین<sup>۴</sup>  
میکند؛

سپس آنهایی را خواهی دید که در میان آتش خرسندند<sup>۵</sup>، زیرا  
امید آن دارند که روزی پابرجا<sup>۶</sup> ارواح مسعود گذارند<sup>۷</sup>.  
و اگر بعد از آن خواسته باشی که خود بنزد این ارواح روی، روحی  
شایسته تر از مرا راهنمای خویش خواهی یافت<sup>۷</sup>، و من هنگام عزیمت  
خود، ترا بدست او خواهم سپرد:

---

۱- یعنی: از دوزخ بیرونش آورده بود تا بروی زمین بفرستد.

۲- اشاره بجهنم.

۳- ارواح کهن: دوزخیانی که از بدو خلقت تا زمان دانت بجهنم رفته‌اند.

۴- مقصود اینست که دوزخیان در عذاب بسر میبرند تا آنکه روز رستاخیز فرا  
رسد و در دادگاه الهی حکم محکومیت قلمی آنان صادر شود، یعنی بمرگ دومین برسند  
اصل این اصطلاح از «مکاشفه یوحنا رسول» گرفته شده است (انجیل، مکاشفه یوحنا،  
باب بیستم): «... و موت و عالم اموات بدریاچه آتش انداخته شد - اینست مودت ثانی  
یعنی در دریاچه آتش - و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد بدریاچه آتش افکنده گردید»  
و «باب بیست و یکم»: «... لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران  
و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان دریاچه آفرخته شده با آتش خواهد  
بود، این است ثانی».

۵- اشاره بارواهی که در برزخ بسر میبرند.

۶- ارواح مسعود: بهشتی‌ها.

۷- مقصود، بشاتریس راهنمای دانت ببهشت است؛ بمقدمه رجوع شود). -  
منظور ویرژیل اینست که وی چون حق ورود ببهشت را ندارد، نمیتواند در آنجا راهنمای  
دانت باشد.

---

## دوزخ

---

زیرا آن امپراتوری که در اعلیٰ علین حکومت میکند<sup>۱</sup>، مرا که نسبت بائین او عاصی بوده ام اجازت آن نمیدهد که کسی را بشهرش<sup>۲</sup> راهنمون آیم.

وی در همه جای دیگر فرمانرواست، ولی در آن جا، سلطنت دارد. آنجا شهر او، و مقر اورنگ پر جلال اوست: چه خوشبخت است آنکس که وی شایسته زیستن در چنین مکانش میکند!

ومن بدو گفتم: «ای شاعر، بنام همان خدائی که تو ایش نشناختی، از تو تقاضا دارم که برای نجات من ازین رنج و ازرنجی بدتر از آن<sup>۳</sup>، مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما آئی، چنانکه دروازه پترس مقدس را ببینم<sup>۴</sup> و آنهایی را که چنین اسیر رنجشان خواندی بنگرم».

آنوقت وی براه افتاد و من دردنبالش روان شدم

---

۱- اشاره بخداوند (Quello imperador che lassú regna).

۲- شهر او: بهشت.

۳- این رنج: جنگل تاریک کمراهی - رنجی بدتر از آن: محکومیت آینده بزندگی در دوزخ.

۴- در آئین کاتولیک، عقیده دارند که پترس مقدس San Pietro کلید دار بهشت است - ولی در کمدی الهی، دانته دری برای بهشت قائل نشده، بنابراین باید این دروازه را در ورودی برزخ محسوب داشت که فرشته نگاهبان کلیدهای پترس در آنجاست. این دونظر باهم متناقض نیست، زیرا در ورودی برزخ در حقیقت دری است که رو به بهشت بازمی شود.





آنوقت ویرژیل براه افتاد ، ومن دردنبالش روان شدم . . (صفحة ۹۲)

# سرود دوم

## پاد مقدمه دوزخ،

دانته و ویرژیل هنوز در روی زمینند ، ولی اکنون غروب روز جمعه مقدس (۸ آوریل سال ۱۳۰۰) فرا رسیده ، در صورتیکه این دودر نخستین ساعات بامداد یکدیگر را ملاقات کرده بودند . بنا بر این تمام روز را در راه بوده‌اند. ولی کجا ؟ و در این مدت چه گفته و چه کرده‌اند؟ این نکته‌ایست که در «کمدی الهی» مجهول مانده است .

هنگام غروب دانته در خود احساس ضعف و تردید میکند، زیرا جرأت کافی برای عبور از دوزخ ، آنهم در تاریکی شب در خود نمی‌یابد بخصوص آنکه راهنمای خویش ویرژیل را هم نگران می‌بیند . در نتیجه از ادامه سفر منصرف می‌شود ، اما ویرژیل که تردید او را دریافته ، بوی توضیح می‌دهد که این دو نفر بر حسب تصادف در جنگل باهم برخورد نکرده‌اند ، بلکه ویرژیل از جانب سه بانوی آسمانی برای کمک بدو که راه گم کرده بوده فرستاده شده است . این سه بانو عبارتند از :

مریم مقدس (مظهر ترحم و شفقت)، سنتالوجیا (مظهر فروغ الهی)، راحیل (مظهر جذب و تأمل) که توسط بثاتریس (مظهر عشق و مهر خداوندی) برای نجات او اقدام کرده و ویرژیل (مظهر عقل انسانی) را بیاریش فرستاده‌اند تا او را با تأیید ایشان از وادی ظلمت (گناه و خطا) بیرون آورد .

ویرژیل توضیح می‌دهد که دانته با داشتن چنین نیروهای پشتیبان (یعنی با اجتماع نیروهای عقل بشری و رحمت خداوندی) حق نگرانی ندارد ، و این منطلق او مسافر گمشده را متقاعد می‌کند که ضعف را کنار گذارد و سفری را که نجات وی بسته بدان است آغاز کند (یعنی با شهادت راه ترک گناه را در پیش گیرد) .

شک نیست که «سه بانوی پارسا» در اینجا در مقابل «سه حیوان خطرناک» سرود اول آورده شده‌اند . ولی آیا باید هریک از اینان را از لحاظ خصائص او ، در مقابل یکی از آن سه قرار داد ؟ درین باره بین دانته‌شناسان بقدری اختلاف نظر هست که بهتر است اصولاً از چنین تحقیقی خودداری شود .

اما پیدایش این «سه بانو» بطور کلی این مفهوم خاص را دارد که بدون تأیید و پشتیبانی لطف و فضل الهی (یعنی کمک روح و قلب آدمی)، عقل و منطق بشری و نیروی فکری او کاری نمیتواند کرد . «بثاتریس» که شرح احوالش در حواشی این سرود خواهد آمد ، واسطه و رابطه ایندو، یعنی مظهر حقیقت مافوق قوای ذرات ماست که از آسمان خداوند ناشی می‌شود و نماینده آن در روی زمین مذهب است .

## سرود دوم

روز بپایان میرسید، و تاریکی فضا اندک اندک خاک نشینان را  
از خستگی میرهانید؛

ومن یکه و تنها خود را آماده آن می‌کردم که هم با درازی راه بستیزم  
و هم با حس ترحم<sup>۱</sup>؛ و اینک خاطره خطا ناپذیر زبان بوصف آنچه  
درین راه دیدم خواهد گشود.

ای فرشتگان الهام بخش<sup>۲</sup>، ای نبوغ بلند پایه<sup>۳</sup>، اکنون بکمک  
من آئید؛ و تو، ای خاطره که آنچه را که دیدم بر صفحه کاغذ آورده‌ای<sup>۴</sup>،  
وقت است که هنرنمایی کنی.

چنین آغاز کردم: «ای شاعری که راهنمای منی، به توانائی من  
بنگر و پیش از آنکه قدم در این راه دشوار نهاده باشم بین که آیا برای  
چنین کاری چنانکه باید نیرومند هستم؟

حکایت می‌کنی که پدر سیلویو، که آن زمان هنوز آده‌یزاده ای

۱ - یعنی هم با اشکالات عبور از جهنم بستیزم، و هم سعی کنم که دلم بحال  
دوزخیان نسوزد.

۲ - Musi - موزها در اساطیر یونان، پریان نه‌گانه بودند که هر کدام سر  
پرستی یکی از فنون هنری را داشتند و حضورشان مایه الهام شعرا و موسیقی دانان و  
هنرپیشگان و تاریخ دانان و دانشمندان می‌شد.

۳ - Alto ingegno - درست معلوم نیست که خطاب شاعر نبوغ خوداوست،  
یا بروح بشری، یا لطف خداوندی؛ این سه نظری است که هر کدام طرفدارانی دارد.  
ولی تعبیر نخستین بنظر صحیح تر می‌آید.

۴ - اشاره به «کتاب خاطره من» که فصلی از «زندگی نو» اثر دیگر دانته است.

## سرود دوم

بود ، بدنسای جاوید رفت و این سفر را باتن خاکی خود انجام داد<sup>۱</sup> .  
اما اگر دشمن جمله تباهی ها<sup>۲</sup> ، بخاطر نقشه های بزرگی که میبایست  
بدست وی اجرا شود<sup>۳</sup> ، وبا توجه به چندی و چونی این نقشه ها باوی  
بلطف رفتار کرد .

چنین چیزی مایه شکستی آدم هوشمند نمیتواند شد ، زیرا وی در عرش  
اعلی بر گزیده شده بود تانیای روم پر جلال و امپراتوری آن باشد ،  
که این و آن ، بحقیقت خود بخاطر آن پی افکنده شدند که اورنگ  
گاه مقدس جانشین پطرس اعظم شوند<sup>۴</sup> .

وی در این سفری که تو در اشعار خود تجلیلش کرده ای ، چیزهایی

---

۱ - Silvius ، پسر اثاس ( بسرود اول رجوع شود ) . ویرژیل در فصل ششم  
« اثیس » ، شرح داد که چنان اثاس ، پدر سیلوپوس ، یا بدنسای مردگان گذاشت ، و این  
گفته دانتی نشان میدهد که وی ، چنانکه در سراسر کمدی الهی پیداست ، عقاید و روایات  
پیش از مسیح و افسانه های اساطیری یونان و روم را با عقاید کاتولیکی خود در آمیخته است .  
ما بگفته ویرژیل ، اثاس فرمان ترویائی ، از سمت پدر فرزند « انکیژس » یعنی  
یک بشر فانی ، و از سمت مادر فرزند آفرودیت ( زهره یا ونوس ، ربه النوع عشق ) بود .  
زهره بنفع پسرش از خدای خدایان قول گرفت که اثاس شهری را پی افکند که فرمانروای  
روی زمین شود . پس از سقوط شهر ترویا ، اثاس از روی راهنماییهای غیبی بر زمین  
لاسیوم ( Latium ) ( ایتالیا ) رفت و پس از ماجراهای فراوان پا به قلمرو زیر زمینی  
مردگان گذاشت و شب پدیش ، و نیز شب پادشاهان بزرگی را که از نسل او بدنیخواهند  
آمد دید که رمولوس و ژول سزار و اوگوست از آنجمله بودند . بدین ترتیب افتخار  
ایجاد امپراطوری رم بدو تعلق یافت . دانتی افتخار ایجاد امپراطوری رم مقدس و کلیسای  
کاتولیک را نیز از آن اومیداند ، زیرا او بوده که شهر روم را ، که مرکز حکومت دین مسیح  
است پی افکنده است . اصولاً در کمدی الهی ، ژئوس ( Giove ) ( خدای خدایان یونان )  
و آفرودیت ( Venere ) ( دختر اوربه النوع عشق ) صورت جزئی از خداوند آئین کاتولیک  
درمی آیند ، و اثاس ، فرزند زهره ، پیش کسوت پطرس رسول و پاپ رسول ، دو جانشین  
اصلی عیسی ، تلقی می شود .

۲ - خداوند .

۳ - اشاره به طرح ایجاد شهر رم .

۴ - جانشین پطرس بزرگ : پاپ .

---

## دوزخ

---

آموخت که مایه پیروزی او و پیروزی ردای پایی شد<sup>۱</sup>.

سپس ظرف پر گزیده<sup>۲</sup> بدانجا رفت تا برای ما ایمانی بیشتر بدین آئینی که نخستین قدم در راه زستگاری ابدی است ارمغان آرد.

اما من، برای چه این کار را بکنم؟ کیست که چنین اجازتی بمن دهد؟ من انثا نیستم، پولس هم نیستم. نه خودم چنین شایستگی در خویش سراغ دارم و نه دیگران.

بنابراین اگر بدین سفر رضا دهم، بیم آن دارم که این کار دیوانگی بیش نباشد. تو خود خردمندی، و بهتر از آنچه میگویم منظور مرا میفهمی.

حال من حال آن کس بود که دیگر آنچه را که خواسته بود، نمیخواهد و بر اثر افکاری تازه چنان تغییر عقیده میدهد که یکسره از طی آن راه که در پیش گرفته بود منصرف میشود.

من نیز خود را در این سر بالائی تیره چنین یافتم، و چون نیک

---

۱- اشاره به پیشگوئیهای که انکیوزس، پدراثاس، درباره روم و آینده آن برای

او کرد ( رجوع بشرح ۱ صفحه ۹۷ )

۲- Vas d' elezione (به لاتینی: Vas Electionis) لقبی است که در انجیل

(کتاب اعمال رسولان - باب نهم) به پولس رسول داده شده است:

«... خداوند ویرا گفت برو، زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امته و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد». - طبق روایت انجیل (رساله دوم پولس رسول به قرتیان- باب دوازدهم) پولس رسول در زندگی خود با آسمان سوم صعود کرد... «شخصی را در مسیح می شناسم، آیا در جسم و آیا بیرون از جسم، نمیدانم، خدا میداند- چنین شخصی که تا آسمان سیم ر بوده شده - و چنین شخصی را می شناسم خواه در جسم و خواه جدا از جسم - خدا میداند - که بفر دوس ر بوده شد» - در قرون وسطی عقیده مسیحیان بر این بود که پولس مقدس، در دوره زندگی خود علاوه بر بهشت، بدوزخ هم سفر کرده، و این گفته دانته اشاره بدین روایت است.

---

## سرود دوم

---

اندیشیدم از آن چه در بدو امر با این شتاب به پیشبازش رفته بودم  
انصراف جستم .

روح بزرگوار بمن پاسخ داد : اگر مفهوم گفته اترا خوب  
دریافته باشم ، بناچار روح تو دستخوش زبونی و فتوری شده است  
که به کرات بر آدمی مستولی میشود، چندانکه اوزالزمهی بزرگ  
که درپیش گرفته باز میدارد، و همچو آن حیوانی میکند که از توهم خود  
به سوءظن میافتد و میهراسد .

برای آنکه ازین بیم خلاص یابی ، هم اکنون برایت میگویم  
که چرا بدینجا آمدم ، و در آن نخستین لحظه‌ای که دلم برتو بدرآمد  
چه شنیده بودم .

در جمع ارواح بی‌سر و سامان<sup>۱</sup> نشسته بودم که بانوئی صدایم کرد .  
بانوئی نیکبخت و زیبا بود ، چنانکه من خود از او خواستم که او امرش را  
بمن بفرماید .

دیدگانی از اختر تابناک فروزانتر داشت . با صدائی فرشته آسا ،

---

۱- *sospesi* (ارواح معلق) ، اشاره بارواحی که گناهکار نیستند ، اما چون  
غسل تعمید نگرفته‌اند در بهشت نیز راه ندارند ، و مقرشان جایی است بنام *Limbo*  
(که شاید بتوان آنرا اعراف نامید) که در آن این ارواح الی‌الابد بی تکلیف بسر می-  
برند ، یعنی عذابی نمی‌بینند ، اما امید رفتن بعالم بالا را نیز ندارند . معمولاً مسیحیان  
ارواح کودکان را که قبل از غسل تعمید مرده‌اند ساکن این طبقه می‌شمارند ، ولی  
دانته ساکنین دیگری نیز برای آن «تراشیده» که یکدسته از ملائک آسمان ، و نیز  
ویرژیل و همکاران او از آنجمله‌اند ، زیرا وی هیچیک از آنها را که پیش از مسیح  
زیسته‌اند ، بهشت راه نمیدهند . ویرژیل خود در سرود چهارم «دوزخ» شرح می‌دهد  
که چرا روح او در این جا بسر میبرد .

## دوزخ

بشیرینی و سادگی با من بزبان خود<sup>۱</sup> چنین آغاز سخن کرد :  
- ای روح آراسته<sup>۲</sup> مانتوئی<sup>۳</sup> که آوازه نامت هنوز در جهان باقی  
است و تا جهان هست باقی خواهد بود ؛  
دوست من که طالع با او از در دوستی در نیامده ، در سر اشیبی  
بی حاصلی برجای ایستاده و از فرط هراس آهنگ بازگشت کرده است ؛  
و بیم آن دارم که هم اکنون راه را چنان گم کرده باشد که من ،  
که وصف این گرفتاری او را در آسمان شنیدم ، بسیار دیرتر از آنچه باید  
بکمکش شتافته باشم .

پس برو و با نیروی فصاحت خود و با هر وسیله دیگری که برای نجاتش  
لازم آید ، بکمکش بشتاب تا مرا تسلائی خاطر بخشیده باشی .  
من که ترا میفرستم بئاتریس<sup>۳</sup> هستم ، از جایی میآیم که ما یلم

۱- یعنی : بزبان ایتالیائی - باید متذکر بود که زبان مخاطب او ، ویرژیل ،  
زبان لاتین است .

۲- Mantovana ، اهل «مانتو» ، اشاره به ویرژیل که در این شهر بدنیا  
آمده بود .

۳- Beatrice ، قهرمان بزرگ کمدی الهی است که نگاهبان دانته و راهنمای  
او در سفر بهشت و نیمی از برزخ است ، همچنانکه ویرژیل راهنمائی دانته را در دوزخ و  
نیمه اول برزخ بعهده دارد . بئاتریس ( که بایتالیائی «بئاتریچه» خوانده می شود ،  
ولی تقریباً در همه زبانها او را بئاتریس می نامند ، و بدینجهت در این کتاب نیز به همین صورت  
که قبلاً در فارسی هم آمده ، نام برده شده) قهرمان یکی از معروفترین و سوزانترین  
عشقهای تاریخ است ، وی دختر فولکورپوتیناری فلورانس بود که بمردی بنام سیمونه دباردی  
شوهر کرد و در سال ۱۲۹۰ ، در جوانی مرد . دانته در سال ۱۲۷۴ یعنی هنگامی که  
نه سال بیش نداشت ، او را برای نخستین بار دیده و در ۱۲۸۳ ، یعنی در ۱۸ سالگی  
عاشق او شده بود ، و تا آخر عمر نیز عشق سوزان خود را نسبت بدو حفظ کرد ، ولی خود  
بئاتریس هفت سال پس از آن تاریخ مرد . دانته در زندگی نو Vita Nuova و در  
کمدی الهی خود ازین محبوبه خویش بامنتهای علاقه و ستایش نام برده و همواره او را  
بقیه در صفحه مقابل

## سرود دوم

بدان باز کردم، وقف عشق که مرا به سخن وا داشته، از آنجا دورم کرده است.

هنگامیکه پیش روی خداوند کار خود باز گشته باشم، غالباً ترا در پیشگاهش خواهم ستود<sup>۱</sup> - آنوقت وی خاموش شد، و من چنین آغاز کردم:  
- ای بانوی پاکدامن، که تنها تو میتوانی نوع بشر را فراتر از جمله آفریدگان زیر این فلکی نهی که کوچکترین حلقه همه آسمانها است<sup>۲</sup>،

### بقیه از صفحه قبل

مظهر لطف و صفا و زیبایی دانسته است.

از لجاظ تمثیلی، بئاتریس در کمدی الهی مظهر حقیقت و طهارت و نمایندۀ رحمت الهی است؛ بسیاری از مفسرین این «کمدی» اصولاً وجود جسمانی چنین زنی را منکر شده و او را فقط «سمبول» حقیقت آسمانی دانسته اند، و این نظرایشان بی شباهت بدان تعبیرهای خاص نیست که از مفهوم کلمات می و خرابات در اشعار حافظ شده است.

مصرع زیبایی که: «من بئاتریس هستم که ترا روانه میکنم» در ادبیات مغرب زمین عنوان فرج بعد از شدت و دستی را که «از غیب برون آید و کاری بکند» پیدا کرده است و یکی از معروفترین اشعار کمدی الهی بشمار میرود: *che ti faccio Io son Beatrice* «andare».

۱- این، در حقیقت وعده ایست که وی بویرژیل میدهد تا او را امیدوار کند که برای انتقالش به برزخ یا بهشت نزد خداوند شفاعت خواهد کرد. در «برزخ» و در «بهشت» دافته، یکی دو مورد از این قبیل دیده می شود که استثنائاً از روح غیر مسیحی را به بهشت و برزخ پذیرفته اند (کائن در برزخ و ترایانو «تراژان» در بهشت).

۲- بئاتریس، چنانکه گفته شد، مظهر علم الهیات و حقیقتی است که از راه مذهب متجلی می شود، و «فلکی که کوچکترین حلقه ها را دارد» فلک ماه است که اولین فلک از افلاک نه گانه بشمار میرود، یعنی مستقیماً در بالای کره زمین قرار دارد. بنابراین مفهوم این شعر اینست که: «تنها درک حقیقت میتواند آدمیان را بر سایر موجودات روی زمین برتری دهد».

فلک قمر در اینجا از نظر نجومی اشاره شده و مبنای گفته دافته، نظریه معروف بطلمیوس است که در آن زمان مورد قبول بود. طبق این نظریه، نه فلک در گرداگرد زمین هستند که بترتیب عبارتند از افلاک: قمر، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل، نوبت، و سیارات که آنها را به لاتینی *Primum Mobile* مینامند، و دافته بهشت اصلی را در ماورای این حلقه آخرین قرار داده است.



---

## دوزخ

---

اطاعت فرمان تو مرا چنان خوشایند است که اگر هم بیدرنک  
بکاش بندم، باز پندارم که درین راه تأخیر کرده ام؛ بنابراین دیگر  
درنگ مکن و اراده خویش را بفرمای.

اما بمن بگو: چه باعث آمد که از جایگاه منیعی که چنین در  
اشتیاق بازگشت بدانی، بدین ورطه فرود آمدی و ازین بابت هر اسی بدل  
راه نداری؟

پاسخم داد: اکنون که خواستار وقوف برین رازی، بطور  
خلاصه برایت خواهم گفت که چرا از دخول بدین جا بیمی بدل راه نمیدهم.  
تنها از آن چیزهایی باید ترسید که قدرت آزار رساندن بدیگری را  
دارند؛ از چیزهای دیگر بیم نباید داشت، زیرا ترس آور نیستند.

خداوند در عالم رحمت خود مرا چنان ساخته که زنجشما بمن گزندی  
نمیرساند و شعله‌های این حریق مرا دربر نمیگیرد.

در آسمان بانوی نکو کاری هست<sup>۱</sup> که دیدار گرفتاری آن کس  
که اکنون بسوی اویت میفرستم سخت بتأثرش در آورد، چنانکه مقررات  
سخت آن بالا را نادیده انگاشت<sup>۲</sup>؛

لوجیا<sup>۳</sup> را بنزد خویش خواند و بدو گفت: - مرید وفادارت اکنون

---

۱- مقصود حضرت مریم است، که درین کتاب مظهر بخشش و رحمت خداوندی  
بشمار میرود.

۲- یعنی: مقررات عدالت الهی را، که تا آن هنگام دانته را بمناسبت خطایابش  
محکوم کرده بود برفع او تعدیل کرد.

۳- با احتمال قوی، اشاره به «سننالوجیا» Santa Lucia قدیسه مسیحی  
است که در زمان امپراطوری دیو کلسیو (در قرن چهارم میلادی) در شهر سیراکوز (سیسیل)  
بشهادت رسید. از نظر تمثیلی، وی مظهر تأمل و توجه بلطف الهی است که مردمان  
نکور را تا سرحد بیخبری مجذوب می کند.

## سرود دوم

احتیاج بتو دارد<sup>۱</sup>، و من ویرا بدستت میسپارم .  
لوچیا که خصم هر گونه سنگدلی است ، براه افتاد و بدانجا آمد  
که من وراحیل<sup>۲</sup> در کنار هم نشسته بودیم ؛  
بمن گفت :- بثاتریس، ای ثنای خداوند<sup>۳</sup> ، چرا بکمک آن کس  
نمیروی که بخاطر عشق تو از جرگه عوام الناس بیرون آمد<sup>۴</sup>؟  
مگر شکوه رفت زایش را نمیشنوی؟ مگر نمی بینی که چسان  
مرگ وی را در کنار رود خروشان<sup>۵</sup>ی که دریا نیز خطرناکتر از آن نیست  
تهدید میکند<sup>۶</sup>؟ -  
هرگز کسی در جهان نبوده که چون من ، پس از شنیدن این کلمات،  
باشتابندگی بدنبال سود خودرفته یا از زبان خویش گریخته باشد :  
از جایگاه سعید خود بدینجا فرود آمدم و اعتماد به کلام بلیغ تو  
بستم که مایه افتخار تو و جمله کسانیست که آنرا شنیده اند . -

- ۱- درست معلوم نیست که دانته چرا خود را اختصاصاً مرید « سننالوچیا »  
شمرده است . بهترین تعبیری که در این باره شده اینست که در قرن وسطی این « قدیسه »  
را در مورد معالجه چشمهای بیمار صاحب کرامت می شمردند ، و دانته چنانکه خود در  
« زندگی نو » شرح میدهد ، گرفتار نزدیک بینی و درد چشم بود .
- ۲- « راکله » Rachel's راحیل زن یعقوب پیغمبر و مادر یوسف و بنیامین، که  
در « بهشت » دانته، در کنار بثاتریس جای دارد . باب بیست و نهم سفر پیدایش در تورات  
بداستان راحیل و یعقوب پیغمبر اختصاص یافته است . در این جاز راحیل مظهر تأمل و سیر معنوی در  
عالم جلال الهی است .
- ۳- « Loda di Dio » یعنی : ای آنکه وجودت خود آیت خداوند و در حکم  
تجلیل و ثنای او است .
- ۴- یعنی : دست از زندگی عادی برداشت و خود را وقف مطالعه  
و تحقیق کرد .
- ۵- اشاره برود آکرونته Acheronte اولین رودخانه دوزخ است که دانته در  
این موقع ، در جنگل تاریک ، چندان از آن دور نیست . شاید هم بطور کلی اشاره  
دیگری بر زندگی گناهکارانه باشد که آدمی را بمرگ معنوی میکشاند .

---

## دوزخ

---

چون با من چنین گفت ، دیدگان فروزان و پر اشك خوش را  
بسویم گردانید ، وبیشتر بشتابند کیم وا داشت ؛  
ولاجرم چنانکه او خواسته بود بنزد تو آمدم ، و ترالز چنگ  
این حیوانی که نگذاشت اعر زاه را بسوی کوهستان زیبا در پیش گیری  
رهانیدم<sup>۱</sup> .

درین صورت ترا چه میشود ؟ چرا ، چرا ایستاده ای ؟ برای چه  
دل را چنین بدست زبونی و سستی میسپازی ؟ برای چه نه حرارتی نشان  
میدهی ، نه قدرت تصمیمی ؟

مگر نمی بینی که سه بانوی مقدس در آسمان نگاهبان تو اند<sup>۲</sup> و سخنان  
من بر کاتی چنین فراوانت نوید میدهد ؟

همچو گلپای کوچکی که بازاله شامگاهی سرخم میکنند و درهم  
میروند ، و در برخورد با نخستین اشعه خورشید رو میکشایند و باز قد  
برسز شاخ برمی افرازند ،

من نیز شهادت از کف رفته خویش را بازستاندم : و حرارتی  
چنان مطبوع دلم را فرا گرفت که چون آزاده ای<sup>۳</sup> چنین سخن آغاز  
کردم :

---

۱- یعنی : مردمانی که دور از هووی و آرز باشند ، از راهی مستقیم بیلای تبه  
سعادت ازلی میروند ، ولی دانتی که هنوز اسیر نفس اماره است باید راهی دیگر را که  
دشوارتر و پریچ و خم تر است برای رسیدن بدین هدف در پیش گیرد . اصل فکر از  
زبور داود گرفته شده (تورات ، مزامیرداود ، مزور بیست و چهارم ) : « کیست که بکوه  
خداوند بر آید ، و کیست که بمکان قدس او ساکن شود ، او که پاک دست و صاف  
دل باشد »

۲- اشاره به : مریم مقدس ، سنتالوجیا ، ویناتریس یاراحیل .

۳- یعنی : آزاد از بندگی گناه و هوس .

---

## سرود دوم

---

د چه پارسا بود آن بانوئی که بیاری من آمد! و تو چه لطفی کردی  
که بدین شتاب سخنان پر حقیقت او را پذیرفتی و فرمائش را کردن  
نهادی!

تو با گفته خود، چنان شائق پیروی از خویشم کردی که هم اکنون  
به نیت نخستین باز گشته‌ام.

پس، پیش افت، زیرا اکنون دیگر ما هر دو خواستی واحد  
داریم. تو مرا راهنمایی، آفائی، استادی<sup>۱</sup>. این بدو گفتم: و چون  
وی براه افتاد،

پای به جاده دشوار و وحشی نهادم.

---

۱- Tu duca, tu signore e tu maestro کلمه «دوکا» (راهنما) همان است  
که در ایتالیائی امروزی «دوچه» خوانده می‌شود، و این لقبی است که به موسولینی  
نیز داده بودند. مفهوم این سه لقب که دانته بویرژیل داده اینست که: تو در طی این  
راه راهنمای منی، در اینکه تصمیم‌گیری و بمن فرمان دهی، آقای من هستی، و از  
لحاظ عقل و منطق بمن سمت استادی داری»



# سر و سوم

## طبقه مقدماتی دوزخ «ابن الوقت ها»

ویرژیل و دانته از دروازه دوزخ که بر بالای آن کتیبه معروف «دوزخ» نوشته شده، میگذرند و وارد سرزمینی میشوند که در آن «باید با هر گونه امیدی وداع گفت». در این موقع غروب روز آدینه مقدس فرا رسیده است. نخستین ارواح دوزخی که بنظر دانته میرسند، ارواح کسانی هستند که در طبقه ماقبل اول دوزخ بصر میبرند، یعنی کمتر از دوزخیان دیگر عذاب می بینند، ولی تعدادشان از همه آنهاى دیگر بیشتر است. اینان «ابن الوقتها» و «ضعیف النفسها» هستند که در زندگی خود نه خوب بوده اند نه بد، و فقط خودشانرا پائیده اند، یعنی خواسته اند تنها گلیم خویش را از آب بیرون کشند. بدین جهت، طبق قانون کلی «تاوان» که قانون اصلی جهنم دانته است، عذاب آنها نیز همین صورت را دارد: نه در دوزخ واقعی بصر میبرند، نه در بیرون از آن. چون در زندگی همیشه بدنبال هر بادی روان بودند، اینجا برای ابد بدنبال پرچمی سرگردانند که هیچوقت برجای آرام نمیگیرد. و چون در زندگی هرگز برجای معینی نایستاده اند، اینجا نیز باید دائماً در حرکت باشند، و نیز چون در زندگی بدنبال روشنی حقیقت نرفته اند، اینجا در ظلمت بسر میبرند. مخصوصاً باید برای همیشه محکوم بفراموشی باشند، زیرا در زندگی کاری نکرده اند که شایان ذکر و توجه باشد و نام نیک یابدی از ایشان برجای گذارد. بطور کلی این طبقه مقدماتی دوزخ، که در واقع دوزخ اصلی از بعد از آن شروع می شود، خاص آنهاى است که در زندگی این جهانی کوششی برای برگزیدن یکی از دوره خیر و شر نکرده، و جز بخود و مصالح آنی خویش چیزی نیندیشیده اند. اینان نه فقط مورد تحقیر و بی اعتنائی آسمانند، بلکه حتی دوزخ وجودشانرا نادیده می انگارد، و این، عذاب واقعی این دسته از دوزخیان است که میدانند برای همیشه قربانی این فراموشکاری خواهند ماند.

در آخر سر رود ویرژیل و دانته از رود «اکرونته»، نخستین رود از رود های چهارگانه دوزخ دانته، میگذرند و بساحل بعدی میروند که باید از آن پابطبقه اول دوزخ گذارند.



## سرود سوم

از من داخل شهر آلام میشوند<sup>۱</sup>  
از من بسوی رنج ابد میروند .  
از من ، پا بجر که گمگشتگان میگذارند .  
عدالت ، صانع والای مرا به ساختم برانگیخت :  
پدید آورنده ام قدرت الهی بود ،  
و عقل کل ، و عشق نخستین<sup>۲</sup> .  
پیش از من هیچ چیز آفریده نشده بود  
که جاوید نباشد ، و من خود عمر جاودان دارم<sup>۳</sup> .

---

۱- اندکی پائین تر تذکر داده میشود که این نه سطر، کتیبه‌ای است که بر بالای دروازه جهنم نوشته شده. مقصود از «شهر آلام» دوزخ است.

۲- اشاره به سه پایه تثلیث در دین مسیحی- قدرت الهی: پدر (خدا)، عقل کل: پسر (مسیح)، عشق نخستین (عشق‌ازلی): روح القدس.

۳- دانته در سرود آخر دوزخ شرح میدهد که جهنم بر اثر سقوط شیطان اعظم در روی زمین بوجود آمد، و پیدایش آن پیش از پیدایش نوع انسان بود، یعنی هنگامی صورت گرفت که هر چه در عالم خلقت بود جاودانی و فناپذیر بود- در انجیل (انجیل متی، باب بیست و پنجم) تصریح شده که جهنم بخاطر شیطان و ملائکی که از او پیروی کردند ساخته شد :

«... ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان اومها شده است» . بنابراین، دوزخ پیش از آنکه آدم گناه کرده و از بهشت رانده شده باشد برای عقاب شیطان و ملائک عاصی ساخته شده بود. و اگر آدم گناه میکرد نوع انسان از وجود آن بی‌خبر می‌ماند. این گناهکاری فطری انسان در مقابل بخشش لایزال، دو اصلی است که فلسفه الهی دانته در سراسر کمدی الهی بر آن متکی است. و چون در مقابل بخشش ابدی، گناه نیز بطور ابدی وجود دارد، بدین جهت دروازه دوزخ میگوید: «من عمر جاوید دارم»

---

## دوزخ

---

شما که داخل میشوید ، دست از هر امیدی بشوئید<sup>۱</sup> .  
این سخنان را باخطی تیره بالای دری نوشته دیدم . گفتم: «استاد،  
درك مفهوم آنها مرا سخت دشوار است .»  
و او چون کسیکه به کنه اندیشه من پی برده باشد ، پاسخ داد:  
« اینجا باید هر گونه بدگمانی را کنار گذاشت و با هر گونه زبونی  
وداع گفت<sup>۲</sup> .  
اکنون بدانجائی رسیده‌ایم که، همچنانکه گفتم ، تیره روزانی را که  
نعمت خود را از کف داده اند<sup>۳</sup> در آن خواهی دید . »  
و آنگاه دست مرا در دست خود گرفت و با چهره ای بشاش که مرا  
نیرو بخشید ، داخل وادی اسرارم کرد<sup>۴</sup> .  
آنجا، در فضائی که هیچ اختری در آن نمیدرخشید<sup>۵</sup> ، همه جا آه‌ها

---

۱- *Lasciate ogni speranza, uoi ch' entrate!* این مصرع، معروفترین شعر کمدی الهی و معروفترین شعر زبان ایتالیائی است، و صدها سال است که در ادبیات مغرب زمین بصورت ضرب‌المثل درآمده است . عذاب واقعی دوزخ رامیتوان در همین يك جمله : « امید را برای همیشه از دست دادن » خلاصه کرد. بدیهی است این‌اخطار که بر دروازه جهنم نوشته شده، شامل حال ارواحی است که بدان وارد میشوند، نه آدم زنده‌ای چون دانته که بفرمان الهی فقط برای دیدن آن بدانجا رفته است.

۲ - ویرژیل به کنه اندیشه و نگرانی دانته پی برده و او را بهمان صورت که خود او در انیثس (کتاب ششم، شعر ۲۶۱)، خطاب به اثنا گفته، قوت قلب میدهد: « اثنا، حال است که باید شجاع باشی، حال است که باید قلبی قوی داشته باشی » .

۳ - اشاره بدانهایی که نتوانسته‌اند خداوند را با چشم بصیرت ببینند . اصل اصطلاح از ارسطو (اخلاق، کتاب ششم ) گرفته شده : « حقیقت ، نعمتی است که از راه خرد تحصیل میشود .»

۴ - وادی اسرار : دنیای بعد از مرگ ، که هیچ آدمی تا وقتی که زنده است از آن خبر نمیتواند داشت.

۵- این «ظلمت» اساس جهنم دانته است، زیرا دوزخ دزیر زمین قرار دارد که هیچ نوری از آسمان بدان نمیتابد .



---

## سرود سوم

---

و ندبه‌ها و ناله‌های سوزان طنین انداز بود، چنانکه شنیدن آن‌ها هنگام ورودم بگریه انداخت.

زبانهای عجیب و غریب<sup>۱</sup>، کفر کوئی های دهشت زا، سخنان رنج آلوده، فریادهای خشم، صداهاى بلند و خفه که با صدای برهم خوردن دستها همراه بوه<sup>۲</sup>

غوغائی بپا کرده بود که در ظلمت جاودان این فضا، همچون شنی که دستخوش گردبادی شده باشد، پیوسته بدور خود میچرخید.  
ومن که وحشت بر گرداگرد سرم حلقه زده بود،<sup>۳</sup> گفتم: «استاد، چه میشنوم؟ و این کسان که چنین پشت در زیر بار رنج خم کرده اند کیانند؟»

واو بمن گفت: «این وضع فلاکت بار، خاص ارواح دردکش آنهاست که درزندگانی خود کفری نگفتند، اما زبان بدعائی نیز نگشودند. اینان با جمع فرومایه این فرشتگانی در آمیخته‌اند که نسبت بخداوند نه‌عصیان ورزیدند، نه وفادار ماندند، و تنها بخود اندیشیدند»<sup>۴</sup>.  
آسمانها این ارواح را از خویش میرانند تا در جمالشان فتوری راه نیابد،

---

۱ - *diverse lingue*؛ این کلمه را میتوان «زبانهای گوناگون» نیز ترجمه کرد، ولی در کمدی الهی غالباً کلمه *diverse* بمعنی «عجیب» آورده شده است. مقصود شاعر اینست که دوزخیان از همه کشورها بودند و هر کدام بزبان خود حرف میزدند.

۲ - یعنی: دوزخیان از فرط اسف دست برهم میزدند.

۳ - یعنی: از فرط وحشت و بر سرم راست ایستاده و بدور آن حلقه‌ای ساخته بود.

۴ - اشاره به دسته‌ای از ملائک، که چون شیطان بخداوند عصیان ورزید و با او از درجک درآمد، بیطرف ماندند تا ببینند که «عاقبت کار چه خواهد شد». دانته در سرودهای آخر جهنم این خاطره را با خاطره عصیان دیوان بر خدای خدایان یونان در آمیخته است. راجع به این دسته از ملائک، قبلادر هیچیک از کتابهای مذهبی بحث نشده است.

---

## دوزخ

---

ودوزخ مظلّم نیز آنها را بخویش نمیپذیرد تا این پذیرش قدر دوزخیان را  
بالانبرد.

ومن گفتم: «ای استاد، آن عذابی که اینان را چنین سخت به نالیدن  
و اداشته، کدام است؟» جواب داد: «هم اکنون بصورتی بسیار خلاصه  
برایت میگویم:

اینان امیدی به مرگ ندارند<sup>۱</sup>، و زندگانی پر فلاکتشان در اینجا  
چنان پست است که جعلگی آرزوی هرسر نوشتی را بجز آن دارند.  
دنیای زندگان یادی از ایشان در دل نگاه نمیدارد. رحمت و عدالت  
خداوندی نیز آنها را نادیده میگیرد؛ در باره اینان سخن نگوئیم، فقط  
بنگر و بگذر!<sup>۲</sup>

و من نگاه کردم و بر چمی را در محیط دایره‌ای چنان بشتاب در  
حرکت دیدم که گوئی هرگز قصد آرام گرفتن نداشت<sup>۳</sup>؛  
و در دنبال آن صفی چندان دراز از هر دمان روان بود که هرگز

---

۱- یعنی: امید آنرا ندارند که بمیرند تا وضع کنونی‌شان تغییر کند، ولوبدتر  
از این که هست بشود.

۲- این بند سرود سوم دوزخ، یکی از شاهکارهای دانتّه است، زیرا در آن  
منتهای بی اعتنائی و تحقیر، در چند کلمه توصیف شده. آخرین مصرع این بند در ایتالیا  
ضرب‌المثل معروفی است: *Non ragioniam di lor, ma guarda e passa!*

۳- پرچم: علامت واحد همه این طبقه از دوزخیان، که دانتّه آنها را برخلاف  
سایر اهل جهنم به دسته‌های مختلف تقسیم نکرده است تا نشان دهد که فراموش شده  
هستند. «در محیط دایره‌ای»: چنانکه در تصویر دوزخ نموده شده، هر یک از طبقات  
نه گانه جهنم دانتّه دایره‌ای شکل است، و از مجموع آنها مخروطی بوجود می‌آید که  
قاعده آن تقریباً محاذی با سطح زمین و رأس آن مرکز زمین است بنابراین دایره‌ای که  
طبقه اول را تشکیل میدهد وسیع‌ترین همه طبقات دیگر است، و بدین ترتیب دانتّه  
میخواهد بگوید که تعداد آنها که از روی ضعف و زبونی بدوزخ میروند از همه گناهکاران  
دیگر بیشتر است، هر چند ایشان کیفری کمتر از دیگران می‌بینند.

## سرود سوم

باورم نبود که تا کنون مرگ این همه کسان را از پای درافکنده باشد ،  
چون چند تن از آنان را شناختم ، شبح آن کس را دیدم و شناختم  
که از روی فرو مایگی آن دریغ بزرگ را کرده بود<sup>۱</sup> .

آنوقت دزبافتم و بیقین دانستم که این جمع ، جمع بدنهادانی است که  
هم خدا از ایشان بیزار است و هم دشمنان خدا .

این تیره‌وزان که هرگز زنده نبودند<sup>۲</sup> ، سراپا برهنه بودند و پیوسته  
خرمگسان و زنبورانی پرواز کنان بسختی بر تنشان نیش میزدند .

از جای نیش آنها در چهره‌های ایشان خون بر می‌آمد ، و این خون  
همراه باقطره های اشک دریای اینان خوراک کرمهای آلوده میشد .

چون بدور تو نگرستم ، مردمی را در کرانه رودی عظیم دیدم .  
گفتم : « استاد ، لطف کن و مرا بیا گاهان که اینان کیانند و چرا آنچنان  
که در این نور ضعیف می بینم ، جملگی چنین در گذشتن از رود شتابان  
مینمایند ؟ »

۱ - با احتمال قوی ، اشاره دانت به پاپ « چلستینو » ی پنجم Celestino (به لاتینی Celestinus ) است که در پنجم ژوئیه ۱۲۹۴ به پاپی انتخاب شد ، ولی بار این مسئولیت را برای خود بسیار سنگین شمرد و در ۱۳ دسامبر همان سال استعفا کرد . محرك اصلی او درین باره کاردینال کاتبی Caetani بود که بوی تلقین کرده بود که هر کس مسئولیتی در امور دنیوی بعهده داشته باشد ، خواه ناخواه مرتکب گناه میشود ، و پاپ که راهب زودباور و وارسته‌ای بود ترسید و برای نجات روح خویش ، از این سمت کناره گرفت . پس از او همین کاردینال با عنوان بونیفاتسیوی هشتم پاپ شد ، که دانت او را مظهر مجسم فساد و ناپاکی و آلودگی کلیسا می‌شمارد . بدین جهت وی از چلستینو ناراضی است که چرا آن « دریغ بزرگ » را کرده است ، و چون همساکین این طبقه از دوزخ محکوم بدانند که خدا و مردمان قراموششان کنند ، دانت نیز عمداً نام این پاپ را ذکر نکرده است . بخاطر همین که دانت صریحاً نام از کسی نبرده ، مفسرین چندین داوطلب دیگر برای این سمت پیدا کرده‌اند که چندتن از امپراتوران روم و چند پرنس ایتالیایی از آن جمله‌اند .  
۲ - یعنی : در زندگانی نیز خاصیت و اثر وجودی نداشتند .

---

## دوزخ

---

واو بمن گفت: « این را وقتی خواهی دانست که در ساحل تیره  
«آکرونته» برجای ایستاده باشیم<sup>۱</sup> .»

آنوقت دیدگان را با شرمندگی بر زمین دوختم و چون بیم آن  
داشتم که با پرسش خود گستاخی کرده باشم، تاهنگام رسیدن به رودخانه  
خاموش ماندم .

و در آنجا بود که پیرمردی با کیسوان و ریش سپید کهن، سوار بر  
زورقی، بسوی ما آمد که بانگ میزد: « وای بر شما، ای ارواح تباهاکار!  
هرگز امید دیدار آسمان ندارید، زیرا من آمده‌ام تا شمارا بدان  
ساحل دیگر برم و بدست ظلمت جاودان و آتش و یخ سپارم.<sup>۲</sup>»

و تو، ای روح زنده که در این جا ایستاده‌ای، از اینان که مرده‌اند  
کناره‌گزین . « و چون دید که از آنجا نمیروم ،

گفت: « تو میباید از راهی دیگر و از بندرهای دیگر بدان ساحل  
آئی<sup>۳</sup> ، نه آنکه برای گذشت از رود در اینجا مانی . آن زورقی که

---

۱ - Acheronte (جوی غم) اولین رود از رودخانه‌های دوزخ دانته - این رود که در  
ادبیات غربی بکرات از آن نام برده میشود ، در میتولوژی یونان و روم رود زیرزمینی و  
رودخانه دنیای ارواح تلقی میشد، چنانکه همه ارواح ناگزیر بودند برای رفتن بدنیای  
دیگر از آن گذر کنند. دانته در سرود چهاردهم دوزخ شرح میدهد که چگونه این رود  
و سایر رودهای جهنم، از اشک‌های چشم «پیرمرد کهن سال جزیره کرت» سرچشمه  
میگیرند. در وصف این رود دانته مخصوصاً از اثیس ویرژیل «کتاب ششم» الهام گرفته است.

۲ - اشاره به انواع عذابهایی که دوزخیان بفرخور گناهان خود خواهند دید.

۳ - در سرود دوم «برزخ» شرح داده خواهد شد که باید از راه مصب رود «ته‌وره»

Tevere (تیبیر) در روم، بازورقی که ملك فایق‌دان برزخ راننده آنست بدانجا رفت.



...و پیرمردی سپیدموی ، سوار بر زورق بی سوی ما آمد، و بانگ زد: «وای بر شما، ای ارواح تباهاکار !»  
(صفحه ۱۱۴)

## سرود سوم

باید ترا ببرد ، سبک تر از این است .  
و راهنما بدو گفت : « کارون<sup>۱</sup> . خشمگین مشو : در آنجا که هر چه  
بخواهند میتوانند کرد ، چنین خواسته اند . بیش ازین چیزی از من  
مپرس<sup>۲</sup> .  
آنوقت برافروختگی گونه‌های پر موی زورق بان این مرداب کبود قام ،  
که دید گانش چون حلقه‌هایی آتشین میدرخشید ، فرو نشست .  
اما ارواح خسته و برهنه بشنیدن این سخنان سنگدلانه رنگ برنگ  
شدند و از فرط بیم دندان برهم سائیدند .  
کفر گویان به فریاد پرداختند و خداوند<sup>۳</sup> و والدین خود و نوع  
بشر و مکان و زمان و اصل و نسب و نطفه<sup>۴</sup> خویش را به ناسزا گرفتند .  
آنکاه جملگی در آن ساحل ملعون که در انتظار از خدانا ترسان  
است ، بدور هم گرد آمدند و اشکهای سوزان از دیدگان فرو ریختند .  
کارون ، شیطان آتشین چشم<sup>۵</sup> ، همه را بایک اشاره ردیف کرد و

۱ - Caron ، مخفف Caronte که در عربی اورا « خارون » خوانده اند -  
وی در میتولوژی روم یکی از ارباب انواع درجه سوم است که در رود اورنو Oreno  
کشتی‌رانی میکند، ودانته در اینجا اورا تبدیل به شیطانی کرده که باید دوزخیان را از  
« اطاق انتظار » دوزخ در این طرف رود آکروتته ، به دوزخ اصلی ببرد .  
۲ - « در آنجا... » اشاره به مشیت الهی . برای اولین بار در « کمدی الهی » دانته  
تصریح میکند که خداوند اورا بدین سفر زیرزمینی فرستاده است .  
۳ - اشاره بدانکه این دوزخیان حتی از حق توبه کردن نیز محروم بودند، بدین  
جهت ؛ اگر میگفتند، زیر توبه نشانه‌ای از صفای الهی است که دوزخ از آن محروم است .  
۴ - یعنی : نطفه اصلی خاندان خود را ، و نطفه اختصاصی خویش را .  
۵ - دانته این رب النوع یونانی و رومی را « شیطان » مینامد ، زیرا در انجیل  
( رساله اول پولس رسول به قرنتیان ، باب دهم ) تصریح شده که : « آنچه بت پرستان  
قربانی میکنند برای دیوها میگذرانند و نه برای خدا - و نمیخواهم شما شریک دیوها  
باشید » . و بر این اصل، در قرون وسطی اعتقاد داشتند که همه ارباب انواع یونان و روم  
وجود دارند، منتها دیوانی بجای خدایان هستند . دانته بکرات این نظرها در « کمدی  
الهی » بکار برده است .

---

## دوزخ

---

هر کدام از آنان را که درنگ کرده بودند با پاروی خود به پیش راند.  
همچنانکه در فصل خزان بر گها یکی در دنبال دیگری از درخت  
جدامیشوند تا آنکه شاخه درخت بر گک و بارخویش را یکسره بر زمین نهد،  
زادگان تبهکار آدم نیز، چون پرنده‌ای که بسوی همنوای خود<sup>۱</sup>  
روی آورد، هر يك بدنبال آن دیگری خویشان را از کرانه بدرون رود  
افکندند؛

همه در آب تیره غوطه خوردند و پیش از آنکه ایشان بدان ساحل  
دیگر رسیده باشند، دسته‌ای تازه در این سو کرد آمدند.

استاد آداب‌دان من<sup>۲</sup> گفت: «پسرم، همه آنانکه مغضوب خداوند  
میمیرند، از همه سرزمینها درینجا کرد می‌آیند؛

و همه شتاب دارند که هر چه زودتر ازین رود بگذرند، زیرا عدالت  
خداوندی چنان مقهورشان دارد که بیم ایشان را بدل به اشتیاق میکند.

هر گز گذار روحی پارسا بدینجا نمی‌افتد؛ لاجرم اگر کارون  
از حضور تو شکوه دارد، اکنون خوب میتوانی فهمید که مفهوم سخنان  
او چیست.

وقتی که این بگفت؛ این سرزمین تیره چنان سخت بلرزه در افتاد  
که هنوز خاطره هر اس من عرق بر جبینم می‌آورد.<sup>۳</sup>

---

۱- *Richiamo* یعنی: پرنده‌ای که در قفس آواز بخواند تا جفت خود را بسوی  
خویش آورد، و کسی یا آلتی که صدای پرنده ایرا برای جلب او تقلید کند.

۲ - اشاره بدانکه ویرژیل، پیش از آنکه دانته سؤال قبلی خود را تکرار کرده  
باشد، بدو جواب داده است.

۳- یعنی: وجدان آنها ایشانرا بسوی مکافات که شایسته آنند میبرد، یا اینکه  
اینان اشتیاق دارند که زودتر دریابند که مجازات ابدیشان چه خواهد بود. دوزخ (کنایه  
از گناه) جایی است که ارواح گناهکار مشتاق وصول بدانند، زیرا دیگر امیدی به بخشایش  
خداوند ندارند.



... زادگان تبهار آدم، يكايك خوشتن را از کرانه بدون رود افکندند (صفحه ۱۱۸)



---

## سرود سوم

---

ازین دیار اشك بادی وزید که از آن برقی آتشین بیرون جست ، و  
این برق هر گونه احساسی را ازمن ستاند ،  
ومن چون مردی که اسیر خوابی سنگین باشد، بر زمین در افتادم.<sup>۱</sup>

---

۱- دانه شرح نمیدهد که چگونه پابدين قسمت از دوزخ گذاشته و بچه ترتیب از «آکرونته» عبور کرده است ، در صورتیکه طرز عبور از سایر رودها را در سرودهای بعدی بدقت شرح میدهد. علت آنست که در این جا ، حس نا احتی و ترحم مانع توجه او باطراف میشود، و این حس بتدریج که وی در دوزخ پیش میرود کمتر میشود ، چنانکه در اواخر این سفر او خود يك دوزخی را شکنجه میدهد. مفهوم این تحول کاملا روشن است: باید هر گونه گذشت و خوش بینی را در مورد گناه از خود دور کرد .



# سرود چهارم

## طبقه اول دوزخ (لیمبو):

### بزرگان دوران کهن

ویرزیدودانته، برای اولین بار روپائین میروند و به طبقه اول دوزخ میرسند. ازین پس برای رفتن از هر طبقه ای به طبقه دیگر باید مقداری، کم یا بیش، بسوی پائین روند.

طبقه اول، خاص ارواح کسانی است که بخاطر مسیحی نبودن از راه یافتن به بهشت محروم شده اند، ولی مجازاتی بجز محرومیت ابدی از «امید» ندارند. بسیاری از بزرگان دور کهن درین طبقه بسر میبرند، که از میان آنان میتوان هم، هوراس، اووید، لوکانو و ویرزیدرانام برد. ابوعلی سینا درین میان در کنار افلاطون و ارسطو و سقراط و ابن رشد و غیره جای دارد. یک ایرانی بزرگ دیگر نیز در این جرگه هست، و او صلاح الدین ایوبی است. این بزرگان و بسیار بزرگان دیگر که نام برده شده اند، داخل حصار جای دارند که در میان ظلمت کلی این طبقه دوزخ، بانور ضعیفی روشن شده است. این نور در حقیقت فروغ عقل و استدلال انسانی است که این بزرگان مظاهر بارز آنند، و این فروغ می تواند تا حدی پیش پای نوع انسان را روشن کند، ولی نمیتواند پهای نور خورشید برسد که مظهر فیض ربانی و صفای الهی است.

این طبقه دوزخ، که آنرا Limbo می نامند، و شباهت به «اعراف» دارد، در قه و اصول کاتولیک سابقه دارد و بمکس طبقه پیش ساخته خود دانته نیست. طبق احادیث مسیحی Limbus جائی است که ارواح کودکان مرده و تعمید نشده در آن بسر میبرند. ارواحی که درین طبقه از دوزخ هستند شکجه و عذابی نمی بینند، ولی برای ابد از «امید» محرومند.

## سرود چهارم

صدائی در سرم پیچید و این خواب عمیق مرا بر هم زد . صدائی چنان سنگین بود که بشنیدن آن چون خفته‌ای که بزور بیدار شده باشد بخویش لرزیدم .

برخاستم و دیدم کان خود را که خستگی از آنها بدر رفته بود باطراف دوختم . خیره نگریستم تا مگر دریابم که در کجا هستم . بحقیقت خوشتن را در کناره دره‌ای یافتم که غرقاب رنج است و جمله شکوه‌های بی پایان روی بدان دارند .

دره‌ای تاریک و عمیق و مه‌آلود بود ، چندانکه من ، با آنکه نگاه خویش را با عمق آن دوخته بودم ، در آن هیچ چیز تشخیص نمیدادم . شاعر که رنگ از رخ داده بود ، چنین آغاز سخن کرد : « اکنون بدنمای ظلمات سرازیر میشوند . من از پیش میروم و تو بدنبالم خواهی آمد . و من که تغییر رنگ او را دریافته بودم ، گفتم : « اگر تو که باید بهنگام تردید من قوی‌دل‌ کنی ، خود بترس افتاده باشی ، من چگونه بدین راه توانم رفت ؟ »

و او بمن گفت : « پریشانی آنانکه در زیر پای مایند ، این نقش ترحم را بر چهره من زده که تو آنرا نشان ترس پنداشته‌ای .

---

۱ - اشاره به ناله‌های دوزخیان، که از دست شنیده میشود .

---

## دوزخ

---

برویم ، زیرا راهی دراز در پیش داریم . « بدینسان بود که وی پا به نخستین حلقهٔ پیرامون غرقاب ژرف نهاد و بدینسان بود که مرا نیز بدان برد .

در آنجا ، اگر شنوایی را قیاس گیرند ، ناله‌ای بجز زمزمهٔ آه‌هایی ملایم که هوای جاودان را میلرزاندند شنیده نمیشد<sup>۱</sup> .  
این آهها ازرنج بی‌شکنجه‌ای می‌آمد<sup>۲</sup> که جماعتی بسیار از کودکان و زنان و مردان بدان دچار بودند .

استاد مهربان بمن گفت : «چرا نمی‌رسی که اینان ارواح کدامین کسانی<sup>۳</sup>؟ میل دارم که پیش از آنکه دورتر رفته باشیم ، دانسته باشی که ایشان گناهی نکردند ؛ و شاید هم حسناتی داشتند ، ولی این فضائل آنانرا بس نیامد ، زیرا رسم تعمید که باب آن آئینی است که تو بدان مؤمنی ، درمورد ایشان صورت نگرفته بود<sup>۴</sup> .

واگر هم پیش از مسیحیت زیسته اند ، خداوند را چنانکه باید پرستش نکرده اند ؛ و من خود یکی از ایشانم .  
بدین گناه است ، و نه بخاطر بزهی دیگر ، که ما دوزخی شده‌ایم ،

---

۱- اشاره بدانکه بر اثر تاریکی هیچ چیز را نمیتوان دید و فقط از راه گوش میتوان دریافت که کسانی در اینجا بسر میبرند .

۲- یعنی: ناله‌ای که از عذاب و شکنجه بر نمیخاست ، بلکه ازرنج درون سرچشمه میگرفت .

۳- کنایه از آنکه عقل و منطق بشری (که ویرژیل در کمدی الهی مظهر آنست ) احتیاج به سؤال و توضیح دارد تا بر اثر آن شك جای خود را به یقین بدهد .

۴ - اشاره به «غسل تعمید» مسیحی، که بی‌آن کسی رسماً مسیحی نمیشود ، همچنانکه بی‌ادای شهادتین مسلمان نمیتوان شد .

---

## سرود چهارم

---

وتنها بدین غاب محکوم آمده‌ایم که با آرزو اما بی امید زندگی  
کنیم<sup>۱</sup> .

چون سختش را شنیدم دلم را اسیر رنجی گران یافتم ، زیرا  
دریافتم که مردانی بسیار ارزنده<sup>۲</sup> در این نخستین حلقهٔ دوزخ دربی تکلیفی  
بسر می‌برند.

برای آنکه ایمان خویش را بدین آئینی که بر هر تردید فائق میشود  
استوارتر کرده باشم<sup>۳</sup> چنین آغاز کردم : « ای استاد ، ای مرشد من ،  
مرا بگوی :

آیا هرگز کسی این جا بخاطر شایستگی خویش یا شایستگی  
دیگری ، بیرون رفته است که رستگار شده باشد ؟ » و او که کنه سخنان  
پر کنایه‌ام را دریافته بود<sup>۴</sup> ،

جواب داد : « تازه بدینجا آمده‌بودم<sup>۵</sup> ، که قادر مردی<sup>۶</sup> که تاجی

---

۱ - اشاره بدانکه حتی ساکنان لیمبو (اعراف) نیز مشمول جملهٔ آخر کتیبهٔ  
دروازهٔ دوزخند که : آنها که ازین در وارد میشوند باید دست از هر امیدی بشویند .  
منظور از بی‌امیدی در اینجا آرزوی دائمی نزدیکی به خداوند و محرومیت ازین  
نزدیکی است . « با آرزو و بی‌امید » ، یعنی اینکه آرزوی فراوان داشته باشیم ، و  
در همین حال بدانیم که بهیچکدام از آنها نخواهیم رسید .

۲ - اشاره به بزرگان دنیای کهن که پیش از مسیح میزیسته‌اند .

۳ - آئین مسیح ، که در آن نباید شك و تردید راه داشته باشد .

۴ - دانته قبلاً آگاه بوده که مسیح یکبار بدوزخ رفته است تا روح عده‌ای  
از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون برد ، ولی عمداً در لفاظیه و با کنایه سؤال کرده  
تا ویرژیل درین باره بدو توضیح کافی بدهد .

۵ - ویرژیل ۱۹ سال پیش از میلاد مسیح مرده بود ، بنابراین هنگام مرگ  
تقریباً ۵۰ سال بود که وی در دنیا دیگر بسر می‌برده است .

۶ - un possente ، اشاره به عیسی مسیح - باید تذکر داد که دانته در  
سراسر دوزخ از اینکه صراحتاً نام مسیح را ببرد خودداری کرده ، و همه جا به کنایه  
از او یاد کرده است .

## دوزخ

با نشان پیروزی بر سر داشت<sup>۱</sup> ، بنزد ما آمد .  
وی روح نخستین پدر ما<sup>۲</sup> ، و هابیل پسر او ، و روح نوح ، و موسی  
قانونگذار مطیع<sup>۳</sup> ،

و ابراهیم شیخ بزرگ ، و داود پادشاه ، و اسرائیل را با پدر و  
فرزندانش<sup>۴</sup> ، و راحیل را که او بخاطر اینهمه تلاش کرد<sup>۵</sup>  
و بسیار ارواح دیگر را با خود بیرون برد ، وهمه آنها را رستگار

۱ - مقصودشان از نشان پیروزی علامت صلیب و مقصود از تاج ، شهادت عیسی  
است . - از این سفر بعد از مرگ مسیح بدوزخ ، در انجیل تلویحاً سخن رفته ( رساله  
اول پطرس رسول - باب سوم ) : «... در حالیکه بحسب جسم مرد لکن بحسب روح  
زنده گشت، و بآن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند ، که سابقاً  
نافرمان بردار بودند». روایت مذهبی مسیحی حاکی است که - مسیح پس از ستاخیز خود به طبقه  
اول دوزخ رفت و دسته اول ارواحی را که باید رستگار شوند همراه خود از آنجا بیرون برد.

۲ - اشاره به آدم ، نخستین پدر نوع بشر - هر متن ، برای « روح » کلمه  
Ombra آورده شده که شاید «شیخ» ترجمه صحیح تری برای آن باشد ، ولی ما  
در فارسی عادتاً کلمه «روح» را بدین منظور بکار میبریم و بدین جهت در این کتاب نیز  
همه جا این کلمه بکار رفته است .

۳ - یعنی : واضع قوانین برای ملت اسرائیل (الواح عشره)، و مطیع در برابر  
خداوند .

۴ - اسرائیل : یعقوب نبی - پدر اسرائیل : اسحق نبی - فرزندان اسرائیل :  
دوازده پسر او ، که شیوخ قبائل دوازه گانه اسرائیل شدند .

۵ - Rachelé ، راحیل ، زن یعقوب ، که یعقوب برای آنکه لابان پدر او را  
و اداری بقبول ازدواج خود با دخترش کند ، چهارده سال خدمت او کرد ، (تورات -  
سفر پیدایش - باب بیست و نهم) : «... پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد  
و بسبب محبتی که بوی داشت در نظرش روزی چند نمود ، و یعقوب به لابان گفت زوجه ام  
را بمن بسپار که روزهایم سپری شد تا بوی در آیم ... پس لابان هنگام شام دختر خود  
لبه را برداشته او را نزد وی آورد و او بوی در آمد - هیچگاهان دید که اینک لبه است ،  
پس به لابان گفت این چیست که بمن کردی ، مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم ،  
چرا مرا فریب دادی ؟ لابان گفت ... هفته اینرا تمام کن و او را نیز بتو میدهم برای  
هفت سال دیگر که خدمتم بکنی - پس یعقوب چنین کرد ... و به راحیل نیز در آمد و  
هفت سال دیگر خدمت وی کرد ...»

---

## سرود چهارم

---

کرد؛ و میل دازم بدانی که پیش از اینان ارواح بشری ازین جا بیرون نرفته بودند<sup>۱</sup> .

در حین سخن گفتن او ، ما از رفتن نایستاده بودیم ، و همچنان ازبیشه میگذشتیم ؛ منظورم بیشهٔ ارواح درهم فشرده است .

نه چندان دور از آنجا که بخواب رفته بودم آتشی را دیدم که نیمکره ای ظلمانی را روشن کرده بود<sup>۲</sup> .

هنوز از آن اندکی دور بودیم ، اما نه آنقدر که تاحدی تشخیص نتوانم داد که این مکان جایگاه نامدارانی است .

گفتم : « تو که مایهٔ افتخار علم و هنری<sup>۳</sup> ، اینان کدامین کسانی که چنین محترمانه از سر نوشت آن دیگران در امان مانده اند ؟ »

و او بمن گفت : « نام پرافتخار ایشان که در دنیای تو همچنان طنین افکن است ، آنانرا شایستهٔ این لطف آسمان کرده که از آن بهره مندشان می بینی . »

در این هنگام ، صدائی را شنیدم که میگفت : « شاعر و الا را بستائید .

---

۱ - یعنی : قبل از آنکه عیسی با شهادت خود گناه آدم را خریداری کند ، هیچکس مستحق رحمت خداوند نشده و بنابراین هیچ روحی تا آن زمان به بهشت راه نیافته بود .

۲ - ترکیب جمله در زبان ایتالیائی طوری است که میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد : « آتشی دیدم که نیمکره ای ظلمانی آنرا در میان گرفته بود » .

۳ - دانته در سرود هفتم دوزخ ، ویرژیل را « بزرگواری که همه چیز را میدانند » وصف کرده ، یعنی مردی که هم به علوم وهم به ادبیات و هنرها احاطه دارد . یک جا نیز بدو دریای دانش ها « بحر العلوم » خطاب میکند .

## دوزخ

روح او که رفته بود ، باز میآید<sup>۱</sup>

چون صدا و طنین آن خاموش شد ، چهار روح بزرگ را دیدم که بسوی ما میآمدند، و در آنان نه اثری از غم پیدا بود و نه نشانی از شادی<sup>۲</sup> استاد مهربان چنین آغاز سخن کرد : « آن کس را که شمشیری بردست دارد<sup>۳</sup> و چون خداوند کار آن سه تن دیگر پیشاپیش ایشان راه میسپرد بنگر :

وی « او مرو »<sup>۴</sup> شاعر رفعت جاه است ، و آن دیگری که میآید، اوارتسیوی<sup>۵</sup> هجاگو، و سومی اوویدیو<sup>۶</sup> ، و آخری لوکانو<sup>۷</sup> است .

۱ - این سخن را یکی از ارواح که با احتمال قوی روح همراست ، درباره ویرژیل که چند ساعتی پیش از نزد ایشان رفته و اکنون باز آمده است ، میگوید . ولی بعد از دانته ، غالباً این اصطلاح را در هر مورد که پای یادآوری و تجلیل از خود او بمیان آمده ، باز گفته اند ، و اصولاً این یکی از اشعار « کمدی الهی » است که بصورت ضرب المثل در آمده است *L'ombra sua torna dispartita* لقب شاعر و الاقدیر اهل « (altissimn poeta) که دانته درباره ویرژیل بکار برده ، اکنون در ادبیات ایتالیائی علی الاطلاق درباره خود او بکار میرود .

۲ - یعنی : آنان نیز سرنوشت کلی ساکنین این قسمت از دوزخ را داشتند  
۳ - « شاعر شمشیردار » لقبی است که از قدیم ، بخاطر کتاب ایلیاد ، به هر داده بودند .

۴ - Omero (بیونانی همروس Homeros) بزرگترین شاعر دنیای کهن ( قرن نهم پیش از میلاد مسیح ) که مقام اول را در سراسر تاریخ ادبیات مغرب زمین دارد .

۵ - Orazio (به لاتینی «وراسیوس Horatius») ، شاعر بزرگ روم ( ۶۴ - ۸ پیش از میلاد مسیح ) ، یکی از « سه پایه » نظم لاتین ، صاحب : قصاید ، نامه های منظوم ، هجاها ، و فن شعر .

۶ - Ovidio ( به لاتینی اوویدیوس Ovidius ) ، شاعر بزرگ لاتین ( ۴۳ پیش از میلاد مسیح - ۱۷ بعد از میلاد ) . صاحب کتاب : « استعالات » (Netamorphosis) که بکرات در « کمدی » دانته مورد استفاده قرار گرفته است .

۷ - Lucano ( به لاتینی لوکانوس Lucanus ) ، شاعر لاتین ( ۳۹ - ۶۵ ) صاحب اثر حماسی معروف : فارسال pharsalia که در این کتاب غالباً مورد استفاده دانته واقع شده است . لوکانوس بخلاف ویرژیل و سه شاعر دیگری که نام برده شده اند ، شاعر درجه اولی نیست ، و جای تعجب است که دانته بجای شاعری چون « لوکرس » از او نام برده باشد . ظاهراً علت این است که دانته « فارسال » این شاعر را بدقت خوانده و با آن آشنائی کامل داشته است .





... شاگردان مکتب این خداوند کار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم گردآمده بودند . (صفحه ۱۳۱)

---

## سرود چهارم

---

و چون هریک از اینان بامن در آن عنوان که هم اکنون کسی  
برزبان آورد سپیم است<sup>۱</sup> ایشان به پیشباز من آمده‌اند ، و کاری نکو  
کرده‌اند . «

بدین‌سان ، اعضای مکتب زیبای این خداوند کار نغمه سرائی  
را که چون عقیبی بر بالای سر آن دیگران در پرواز است<sup>۲</sup> پیرامون هم  
گرد آمده‌دیدم .

چون اندکی بایکدگر سخن گفتند ، بسوی من گشتند و با اشاره‌ای  
سلام گفتند ، و استاد من که چنین دید لبخندی زد :

و آنکاه جمله آنان مرا به لطفی بیشتر نواختند و در جرگه خویشم  
پذیرفتند ، چنانکه من ششمین این خردمندان شدم<sup>۳</sup> .

و قسم زنان در کنار یکدگر تا بروشنائی رفتیم ، و از چیزهائی  
سخن گفتیم که اکنون ناگفته‌شان اولی است ، همچنانکه در آنجا  
گفته‌شان اولی بود .

پای کاخی منیع رسیدیم<sup>۴</sup> که هفت حصار بلند بر گرداگرد خود

۱ - اظهار فروتنی از جانب ویرژیل ، که تجلیلی را که هومر از شخص او  
کرده ، به همراهان خود تعمیم میدهد .

۲ - اشاره به هومر ، که تمام شعرای بزرگ غرب در حقیقت شاگردان مکتب

اویند .

۳ - از لحاظ تاریخ حق با دانته است ، حتی میتوان گفت که وی درین جمع  
حقاً مقامی بالاتر از مقام ششم دارد . اما چنین ادعائی از طرف شخص اوجنیه‌ای غرور  
آمیز دارد ، و دانته خود در برزخ (آخر سرود سیزدهم) اعتراف میکند که میترسد  
بخطرات گناه غرور مدت زیادی در برزخ بماند .

۴ - این قصر ، مثل غالب اشارات « کمدی آسمانی » ، جنبه تمثیلی دارد ،  
منتها درباره مفهوم آن تعبیرات مختلف شده است . بهترین این تعبیرات ، اینست که  
این قصر رفیع نماینده « فلسفه » است ، که در حقیقت عبارتست از فکر و منطق بشری  
که از فروغ خدائی کمک نمیگیرد ، بهمین جهت است که در تاریکی جهنم برپا شده

بقیه در صفحه بعد.

## دوزخ

داشت وجوبیاری زیبا حلقه‌وار در حراست خویش گرفته بود .  
جوبیارا چون زمینی استوار در نور دیدیم ، و همراه این خردمندان  
از هفت دروازه بدرون رفتم تا بچمنزاری سرسبز رسیدیم .  
در آنجا کسانی با نگاه‌های خاموش و سخت نشسته بودند که  
سرپایشان ابهتی بسیار داشت . کم حرف میزدند و صدائی دل‌نشین داشتند  
بیکی از گوشه‌ها رفتیم که مکانی سرکشاده و روشن و مرتفع بود ،  
چنانکه از آنجا جملگی را میتوانستیم دید .  
درست در فرا روی من ، بر چمن خرم ، ارواح بسیار نامدازان را  
نشام دادند که هنوز خویشتم را از دیدارشان غرق شوق مییابم .  
التر<sup>۱</sup> را با همراهان فراواتش دیدم و در میان آنها توانستم «اتوره»<sup>۲</sup> و  
«انئا» و «سزار» را که غرق در سلاح بودند و نگاهی تندر و آساده داشت بشناسم .

### بقیه از صفحه قبل

است . هفت حصار آن مظهر هفت رشته علوم ، و هفت رشته هنرهای زیبا هستند . بنای  
فلسفه که مطلقاً زاده نبوغ بشری است و از علم الحیات مدد نمی‌گیرد ، چنانکه در  
«دوزخ» دانته ذکر شده ، نوری مستقل دارد که این کاخ را در ظلمت دوزخ روشن میکند .  
ولی این نور ، نورضعیفی است غیر از آن روشنائی فروزان که از خورشید میآید ، و  
مظهر فروغ خداوندی است . مراد از اطلاق عنوان قصر یا دژ *castello* بدین بنا ،  
این است که آنها که بیرون ازین مکان هستند ، یعنی مردم عادی که با منطق و فلسفه  
سر و کار ندارند ، نمیتوانند بدان راه یابند ، و ناگزیر باید در تاریکی محض بسر  
برند .

۱ - *Electra* (الکترا) دختر *Atlas* پادشاه افسانه‌ای  
مراکش بود که بدست خدای خدایان یونان بصورت رشته جبال اطلس در آمد و محکوم  
بدان شد که همیشه کره زمین را بر پشت خود نگاه دارد . الکترا ، دخترترین پادشاه ،  
از خدای خدایان فرزندی زاد که دادانوس نام گرفت و ترویائی‌ها از نسل او بوجود  
آمدند ، بنابراین رومی‌ها نیز از اعقاب این الکترا بشمار می‌آیند .

۲ - *Ettore* ، هکتور (*Hector*) پسر پادشاه ترویا ، قهرمان افسانه‌ای ایلیاد  
که در جنگ‌های ترویا دلیربهای داستانی کرد و آخر کشته شد .

## سرود چهارم

در جانب دیگر « کامیلا » و « پنته زیلئا » را دیدم ، و شاه « لاتینو » را که  
در کنار دخترش « لاوینیا » نشسته بود .<sup>۱</sup>  
« بروتو » را که « تار کونو » در برابرش هزیمت آورد ، دیدم ، و  
« لو کرسیا » ، و « یولیا » ، و « مارتسیا » ، و « کر نیلیا »<sup>۲</sup> را ، و در کناری دور از دیگران  
صلاح الدین<sup>۳</sup> را دیدم .  
و چون اندکی بالاتر نگریدم ، استاد جمله دانایان<sup>۴</sup> را دیدم که

۱ - Camilla ( به شرح ۹۰ صفحه ۱۴ مراجعه شود ) - pentesilea ملکه  
افسانه‌ای کشور آمازون ها ( زنان جنگجو ) که در پائین آسیای صغیر میزیستند و با  
نوع مردان دشمن بودند . این آمازون ها سلحشوران آرامش ناپذیری بودند که  
پیوسته بسر زمینهای اطراف میتاختند و آنها را بدست خنثرت میدادند ، و در جنگلهای  
ترویا علیه یونانیان وارد پیکار شدند ؛ و پرژیل در اثیس از این ملکه با ستایش نام  
برده است - Re Laitno ، پادشاه لاسیوم ، یکی از نواحی ایتالیا ، که نام « لاتین »  
از آن آمده است - Lavinia دختر این پادشاه که بزوجیت « اثا » درآمد ( به  
شرح ۱ صفحه ۸۸ و شرح ۱ صفحه ۹۷ مراجعه شود ) .  
۲ - Bruto ، لوسیوس پانیوس برتوس ( Brntus ) کنسول رومی که تار کین ها ،  
نخستین پادشاهان رومی را از بروم بیرون راند و رژیم جمهوری را اعلام کرد - Tarquino ،  
« تار کینوس پر جلال » ، آخرین پادشاه روم که بدست بروتوس خلع شد - Lusrezia  
( لو کرسیا ) زن کالاتینوس کنسول روم که همکار بروتوس بود ، و قصد تعرض تار کن به  
ناموس او باعث انقلاب روم و انقای سلطنت شد - Julia ، یولیا ، دختر ژول سزار  
که به زوجیت پومپه ، کنسول معروف روم و حریف سزار درآمد - Marzia  
مارسیا ، زوجه کاتن سناتور رومی که در سال ۴۶ پیش از میلاد مسیح خود را کشت  
تا ناظر از بین رفتن آزادی در روم و استقلال دیکتاتوری سزار نباشد . و پرژیل ودانته  
در برزخ با خود کاتن ملاقات می کنند - Corniglia کرنلیا ، مادر دوبرادر معروف  
رومی : تیریوس گرا کوس و کایوس گرا کوس ، که نقش سیاسی مهمی در دوره جمهوری  
روم بازی کردند ؛ « کرنلیا » از نظر پا کدامنی و تقوای فراوان خود شهرت دارد ،  
و اصولاً همه زنانی که در این جا اسم برده شده اند ، به پا کدامنی معروفند .  
۳ - saladino ، صلاح الدین ایوبی ، سلطان ایرانی نژاد معروف مصر ، که در  
جنگهای صلیبی با مسیحیان دست و پنجه نرم کرد و بارها شکستان داد ، و در زمان  
دانته اروپا از نام آوریهای او و نیز از وصف جوانمردیها و مردانگیهایش پر بود .  
۴ - اشاره بازسطو که معلم کل ، یا معلم اول ، یا معلم الحکیم لقب دارد ، و  
اورا در قرون وسطی استاد تمام حکما و دانشمندان می شمردند . اصطلاح « جمع فیلسوفان »  
ترجمه filosofica famiglia است که دانته در اینجا بکار برده ، و مترادف  
تحت اللفظی آن « خانواده فلسفی » است .

## دوزخ

در جمع فیلسوفان نشسته بود .

همه دیده بدو دوخته بودند و مقام ارجمندش را پاس میداشتند:  
وسقراط و افلاطون را دیدم که از دیگران بوی نزدیکتر بودند؛  
زیمقراط<sup>۱</sup> را که ودنیا در نظرش زاده تصادف است ، و دیوجانس و  
آناکساغوراس و طالس امیدوکلس و ارقلیطوس و زنون<sup>۲</sup> را دیدم ،  
و نیز آن شناسندگزبردست خواص نباتات را - مقصودم دیوسکوریده<sup>۳</sup>  
است - و «ارقنو» را و «تولیو» را ، و «لینو» را ، و آن «سنکا» را که عالم علم  
اخلاق بود<sup>۴</sup> ،

واقلیدس هندسه دان را ، و بطلمیوس و بقراط و ابن سینا و جالینوس

۱ - Democrito ، دیمو کراتس ، فیلسوف بزرگ یونانی در قرن پنجم پیش  
از میلاد ، که معتقد بود دنیا بر اثر اصطکاک اتم ها و تلفیق آنها ، و صرفاً بحسب تصادف  
بوجود آمده است ، و نظریه او که در قرون وسطی مطرود بود ، با علوم امروزی  
بسیار نزدیک است :

۲ - Diogenès ، دیوجانس ، فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم و چهارم پیش  
از مسیح که داستان گفتگوی او و اسکندر معروف است - Anassagora اناکساگورس  
( اناکساغوراس ) فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح ، که معلم پریکلس  
بود - Tale ، تالیس ( طالیس ) ، فیلسوف و ریاضی دان بزرگ یونانی قرون ششم و هفتم  
پیش از مسیح - Empedoclès فیلسوف یونانی نژاد جزیره سیسیل قرن پنجم پیش  
از مسیح - Eraclito اراکلتاوس ( ارقلیطوس ) فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از  
مسیح - Zenone زنون فیلسوف بزرگ یونانی قرن چهارم پیش از مسیح ، واضع  
مکتب معروف حکمت رواقی .

۳ - Dioscoride طبیب یونانی قرن اول پیش از مسیح ، که کتاب معروفی  
در باره خواص گیاهان از نظر درمان امراض دارد .

۴ - Orfeo شاعر نیمه افسانه ای یونان ، هم نام با « اورفئوس » رب النوع  
یونانی که فن موسیقی را ابداع کرد Tullio نام کوچک مارکوس تولیوس سیرون ،  
خطیب و سیاستمدار معروف رومی ، که حریف بزرگ ژول سزار بود ( ۱۰۶ - ۴۳ پیش  
از مسیح ) . Lino ( لینوس ) شاعر و موسیقی دان افسانه ای یونان که او را پسر  
آپولون خدای موسیقی میدانستند - Seneca ( لوسیوس - انئوس سنکا « سنک » )  
فیلسوف و شاعر معروف لاتین ( ۶۵ - ۲ ) که مرگی نرون بود و بدست او کشته شد .  
اشاره دانته به « آن سنکا که عالم اخلاق بود » از این جهت است که در قرون وسطی  
تصور میکردند سنکای فیلسوف و سنکای شاعر و تراژدی نویسی دوتایی بوده اند .

---

## سرود چهارم

---

وابن‌الرشد صاحب‌تفسیر بزرگ<sup>۱</sup>.

نمیتوانم جمله آنها را که دیدم نام برم ، زیرا درازی موضوع  
چنانم باختصار و میدارد که غالباً سخن حق مطلب را ادا نمیتواند  
کرد<sup>۲</sup>.

جمع شش نفری ما بدو نفر تقلیل یافت<sup>۳</sup> ؛ و راهنمای خردمند من  
مرا از راهی دیگر ازین مکان آرام بیرون برد و دو باره وارد فضای  
مرتعش<sup>۴</sup> کرد ؛

ومن پایجائی نهادم که هیچ فروغی بر آن نمیتابد .

---

۱ - Euclide (اقلیدس) ، ریاضی‌دان بزرگ یونان ( قرن چهارم پیش از  
مسیح) که علم هندسه را بنیاد نهاد - Tolommeo (پتولمئوس ، بطليموس) ریاضی‌دان  
و دانشمند بزرگ علم هیئت ، که نقشه‌های جغرافیائی او و طریقه ریاضی «بطليموسی»  
که از وی مانده شهرت بسیار دارد - Ippocrate (هیپوکراتس ، ابقراط) بزرگ‌ترین  
طیب یونانی که در قرون پنجم و چهارم پیش از مسیح میزیست - Galieno (گالینوس ،  
جالینوس) طیب بزرگ یونانی در قرن دوم میلادی . که در آسیای صغیر میزیست و در  
حدود سال ۲۰۰ مرد - Averroës (ابن‌الرشد) فیلسوف و حکیم معروف عرب ،  
که در قرن ششم هجری در اندلس میزیست ؛ و از جمله تألیفات او تفسیر معروفی به  
ارسطو است که در قرون وسطی در تمام اروپا شهرت داشت ، بدین جهت دانته او را  
«مفسر بزرگ» نامیده است .

۲ - در قسمت دوم که‌دی آسمانی ، یعنی در «برزخ» ، فهرست دیگری از  
بقیه کسانی که در این حلقه از دوزخ بسر میبرند نقل است ( برزخ ، سرود بیست و  
دوم ) .

۳ - اشاره بدانکه هم‌هوزاس و اووید ولوکانو در جای خود مانده‌اند و فقط  
ویرژیل ودانته از آنجا بیرون رفته‌اند .

۴ - اشاره به آه‌ها و ناله‌های آرامی که پیوسته هوای این قسمت از دوزخ  
را می‌لرزاند و در اول این سرود از آن سخن رفته است .

# سرود پنجم

## طبقه دوم دوزخ:

### شهوت پرستان

ازین طبقه ، دوزخ واقعی شروع میشود . ویرژیل دانته از محلی که پاسدار اصلی جهنم ، «مینوس» ، در آن بانجام وظیفه مشغول است ، یعنی گناهان دوزخیان را سبک و سنگین میکند و هر یک از ایشان را بتناسب معصیتش بطبقه خاصی از دوزخ میفرستد ، میگذرند و وارد طبقه دوم میشوند که مخصوص شهوت زانان و نفس پرستان است . دوزخیان این طبقه در معرض طوفانی ابدی قرار دارند ، زیرا در زندگانی خود در برابر طوفان امیال و شهوات نفسانی پایداری نکرده اند ، فضائی که در آن بر میبرند ظلمانی است ، زیرا در حیات خود دیده را ، هم بروی روشنی عقل بشری و هم به فروغ صفای الهی بسته بودند .

با این همه دانته ، شاید بی اینکه خود توجه خاص داشته باشد . نسبت باین دسته دوزخیان گذشت و اغماض بیشتری نشان میدهد ، زیرا بهر حال گناه آنان گناه عشق است ، و خوب یا بد با محبت سروکار داشته است که هر جرم سنگینی را سبک میکند . ولی درین مورد وی نسبت بدانان که بخاطر عشقی واقعی ، ولو گناهکارانه ، دوزخی شده اند اغماض بیشتر دارد تا به شهوترانانی از قبیل سمیرامیس و کلثویاترا . - ماجرای شاعرانه و دلپذیر «فرانچسکادی ریمینی» که در این سرود بتفصیل نقل شده از معروفترین فصول کمدی آسمانی است .

بدینسان ، از نخستین حلقه پائین رفته و قدم بحلقهٔ دومین گذاشتم  
 که پهنائی کمتر دارد<sup>۱</sup> ، اما در آن آنقدر رنج بیشتر نهفته است که  
 دوزخیان را از فرط عذاب به فریاد وامیدارد<sup>۲</sup> .  
 «مینوس»<sup>۳</sup> بوضعی موخس در آنجا نشسته است و دندان بر هم میساید.  
 گناهان کسان را بهنگام ورودشان میسنجد و در بارهٔ آنها قضاوت میکند  
 و باحلقه کردن دم خویش هر کس را بجای مناسب او میفرستد .  
 مقصودم آنست که روح بدزاده چون در برابر او آید ، به جملهٔ  
 گناهان خویش اعتراف میکند<sup>۴</sup> ،

۱ - قبلاً گفته شد که هر طبقهٔ دوزخ دانه از طبقهٔ قبلی آن کوچکتر است ،  
 زیرا به مرکز زمین نزدیکتر است .

۲ - اشاره به خاموشی نسبی طبقهٔ اول ، که در آن جز سروصدای آه های  
 نومیدی شنیده نمیشود .

۳ - Minos در اصل یکی از نیمه خدایان میتولوژی یونان است . بقعیدهٔ  
 یونانیان ، زئوس ، خدای خدایان ، عاشق «اروپا» دختر پادشاه فینیقیه شد و خود را  
 بصورت گاو میشی در آورد و او را ربود ، سپس با وی در آمیخت و ازین همخوابگی مینوس  
 بدنیآ آمد که بعد ها پادشاه جزیرهٔ کرت شد و چنان به عدالت بیشکی و قانونگذاری  
 شهرت یافت که پس از مرگ او را قاضی ارواح مردگان کردند . در «انتیس» ویرژیل ،  
 هنگامیکه اثنا به سفر دوزخ میرود ، «مینوس» نظیر همین سمتی را بعهده دارد که در  
 دوزخ دانه بعهده اوست<sup>۴</sup> . با این تفاوت که دانه وی را بصورت شیطنی دم دار و  
 زشترو در آورده است . شاید این شکل حیوانی او از آن لحاظ که خدای خدایان  
 برای پدید آوردن وی بشکل گاو میشی در آمد به دانه القاء شده باشد . از  
 نظر تمثیلی ، این زشتی نمایندهٔ وجدان معذب گناهکارانی است که باید برای تعیین  
 سرنوشت خود در برابر این شیطان حاضر شوند . باید متوجه بود که محکومین طبقهٔ  
 اول دوزخ از نفوذ مینوس خارچند ووی فقط سرنوشت محکومین طبقات بعد را در  
 دست خود دارد .

۴ - کنایه از اینکه وجدان گناهکار او را باستقبال عذابی که شایستهٔ اوست

میفرستد



---

## دوزخ

---

و این گناه شناس ، میسجد که کدامین درك شایسته اوست ؛  
آنگاه دم خویش را بتعداد در کاتی که وی باید در دوزخ یائین رود ، حلقه  
میکند<sup>۱</sup> .

همیشه جمعی کثیر در برابرش ایستاده اند ، و هر روحی از ایشان  
بنوبت خود در معرض قضا قرار میگیرد ، همه آنان میگویند و میشوند و  
بعد بیائین پرتاب میشوند .

دیدار من ، مینوس لختی دست از انجام مساموریت سنگین خود  
برداشت و گفت : «تو که بدین خسته خانه درد کشان آمده ای ،  
خوب ببین که پا بکجا مینهی و خویش را بدست که میسپاری<sup>۲</sup> :  
هش دار که گشادگی دزی که در برابر داری ، فریبت ندهد<sup>۳</sup> !» و راهنمای  
من بدو گفت : «چرا فریاد میکشی ؟

این سفر مقدر<sup>۴</sup> او را مانع مشو ، زیرا در آنجا که هر چه بخواهند  
میتوانند کرد چنین خواسته اند ؛ و پیش از این چیزی درین باره می پرس .»

---

۱ - این طرز خاص صدور حکم ، در میتولوژی یونان و هیچ جای دیگر سابقه  
ندارد و ابداع خود دانته است . طرز عمل مینوس اینست که گناهان هر دوزخی را که  
هم از هر گت در برابر او حاضر میشود ، بدقت سبک و سنگین میکند و طبق طبقه بندی  
خاصی که از لحاظ نوع گناهان ارواح در جهنم برقرار است ، تشخیص میدهد که دوزخی  
باید بکدام يك از طبقات برود ، آنگاه برای طبقه اول تا نهم ، از يك تا نه بار دم  
خود را بدور کمر حلقه میکند .

۲ - این در حقیقت توهینی است که از طرف دربان دوزخ به ویرژیل میشود ،  
زیرا مینوس ازین ناراضی است که ویرژیل خیال دارد شکاروی را سالم از دوزخ  
بازگرداند .

۳ - یعنی همیشه ازین در آسان میتوان وارد شد ، اما خارج شدن از آن مشکل  
است . کنایه ازینکه همیشه دخول به وادی گناه آسان است و بهمین جهت مردمان  
فریب این لطف ظاهر را میخورند .

۴ - سفر مقدر او ( lo suo fatale andare ) سفری که از جانب خداوند  
خواستہ شده است .



مینوس ، پاسدار دوزخ ، در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید . . . (صفحه ۱۳۷)

اکنون بشنیدن ندبه های درد آلوده پرداخته‌ام. بدانجا رسیده‌ام که  
ضجه های فراوان گوش را آزار میدهد .

به مکانی محروم از هر گونه فروغ آمده‌ام که چون دریائی طوفانی  
که سیلی خور بادهای مخالف شده باشد ، سخت درجوش و خروش است .  
طوفانی دوزخی و آرامش ناپذیر ، ارواح را در کشاکش خود همراه  
میبرد ، و جملگی را بر یکدگر میغلطاند و در هم میکوبد و میآزارد .  
وقتی که اینان در برابر آوار<sup>۱</sup> میرسند ، فضا یکسره از فریادواز  
ناله و ندبه آکنده میشود، زیرا جمله این ارواح قدرت الهی را بباد کفر -  
کوئی میگیرند .

دریافتم که قربانیان این عذاب ، شهوت پرستانی هستند که عقل را  
بنده هوس کرده‌اند<sup>۲</sup>

و همچنانکه سارها در فصل سرما بصورت دسته هائی انبوه و فشرده ،

۱ - تا کنون درباره این کلمه آوار (la ruina) که درین جا بکار رفته ،  
صدها صفحه بدست مفسرین کمدی الهی ودانته شناسان سیاه شده است ، وبا این همه  
هنوز نظرواقعی شاعر درست روشن نیست . مفهوم عادی این کلمه ویرانی و فروریختگی  
است ، ودانته چند بار دیگر نیز (در سرودهای ۱۲ و ۲۱ دوزخ) آنرا تکرار میکند.  
قاعدتاً باید منظور او دیواره ای باشد که راه خروج از يك طبقه و ورود بطبقه دیگر  
است . تفسیری که بیشتر قابل قبول بنظر میرسد ، اینست که این ویرانی‌ها بر اثر زلزله ای  
روی داده که یکبار هنگام سقوط شیطان اعظم به مرکز زمین ، و یکبار دیگر بر اثر مرك  
عیسی در دوزخ روی داده ، چنانکه در این سفر اخیر حتی پل قسمت ششم طبقه هشتم  
دوزخ شکسته و فروریخته است (رجوع شود به سرود ۲۴ دوزخ و حواشی آن)

۲ - carnali - این دسته اولین دسته دوزخیانی هستند که واقعاً در جهنم  
مورد مجازات قرار گرفته‌اند . کیفر آنها از همه دوزخیان دیگر سبکتر است ، زیرا  
گناهشان طبیعی‌تر و از طرف دیگر با «عشق» که تطهیر کننده معاصی است نزدیکتر  
است . شهوت پرستان محکوم بدانند که الی‌الابد در فضائی ظلمانی دستخوش طوفان  
باشند . این ظلمت و طوفان گنایه از تاریکی فروغ عقل در برابر هوس و غلبه تمایلات  
نفسانی است که چون طوفانی به آدمی زوی آور میشود .

---

## دوزخ

---

بال زنان پرواز می‌آیند ، این ارواح تبهارنیز دسته دسته در حر کنند .  
ازینجا و از آنجا ، ازبائین و از بالا ، رانده میشوند . هر گز امیدی  
بیاریشان نمی‌آید : نه امید آرامشی ، بلکه امیدرنج کمتری .  
و همچون درناها که در صفی دراز بدنبال هم پرواز میکنند و آواز  
میخوانند ، ارواحی درد کش را دیدم  
که با فشار طوفان پشتسر یکدیگر در حرکت بودند . لاجرم گفتم:  
« استاد ، اینان که در دل فضای ظلمانی چنین کیفر می‌بینند کیانند؟ »  
وی بمن گفت: « نخستین این ارواحی که سر شناسائیشان داری، ملکه  
السنة گوناگون بود<sup>۱</sup> »

وی چنان غرق در نفس پرستی شد که در دوران فرمانروائیش  
خود کامگی بصورتی مشروع در آمد تاراه را بر سر زنشی که وی مستحق آن  
بود بسته باشد<sup>۲</sup>

این زن سمیرامیس است که چنانکه خوانده‌ایم زن نینو<sup>۳</sup> بود و

---

۱ - مقصود سمیرامیس Semiramis ملکه معروف آشور است که ملت‌های  
مختلف ، با زبانهای مختلف ، تحت فرمانش بودند . سمیرامیس ، با آنکه  
حتی تاریخ حکمرانی او را نیز بین ۱۳۵۶ و ۱۳۱۴ پیش از مسیح تعیین کرده‌اند ،  
بیشتر جنبه افسانه‌ای دارد و مسلم نیست که واقفاً چنین ملکه‌ای وجود داشته است .

۲ - منظور اینست که سمیرامیس هر گونه روابط جنسی را بی‌اینکه احتیاج صورت  
شرعی و عرفی داشته باشد برای اتباع خود مجاز کرده بود . این روایت را دانته از  
هوراس نقل کرده است .

۳ - Nino ، نینوس ، پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس که بدست زنش

## سرود پنجم

جانشین او شد ، و سرزمینی را در فرمان داشت که اکنون سلطان بر آن  
حکم میراند<sup>۱</sup>  
آن دیگری زنی است که خود را بخاطر عشق کشت و پیمانی را که  
بر بستر مرگ سیکئو بسته بود بگسست<sup>۲</sup>. و آن بعدی، کلئوپاترا س شهوتران  
است<sup>۳</sup>.

۱ - *La terra che il Soldan corregge* سلطان در زمان دانته لقب  
پادشاهان مصر بود ، زیرا در سال ۱۳۰۰ مسیحی هنوز دوران سلاطین عثمانی آغاز نشده  
بود . ظاهراً دانته « بابل » کنار فرات را با « بابل » کناریل که در آن زمان مقر  
سلطان مصر بود اشتباه کرده ، و بدین ترتیب مصر را بجای آشور و بین‌النهرین گرفته  
است .

۲ - اشاره به *Didone* ملکه کارتاژ که طبق افسانه های یونانی و رومی بنیاد  
گذار این شهر بود . وی دختر بلوس *Belus* پادشاه شهر صور (فینیقیه) بود ، و پس  
از آنکه *Zicheo* (سیکئوس) شوهرش مرد بر بالای جسد او سوگند خورد که هرگز  
با مرد دیگری نتاشائی نکند . اما بعد از سقوط ترویا و سفر « اثنا » بافریقا و ایتالیا ،  
(بشرح ۱ ص ۸۸ و ۱ ص ۹۷ مراجعه شود) ، اروس *Eros* ، پسر زهر مرده النوع عشق  
بسراغ او آمد و او را عاشق اثنا کرد ؛ وی مدتی با اثنا بسربرد ، ولی بخاطر پیمانی  
که بسته بود زن او نشد ، و پس از آنکه اثنا ویرا ترک گفت ، « دیدونه » توده هیزمی  
برافروخت و با همه وداع کرد و خود را در آن افکند . - در طبقه بندی کلی دوزخ  
دانته ، دیدونه باید در طبقه هفتم جهنم که مرتکبین گناه خود کشی در آن بسر میبرند  
جای داشته باشد ، ولی دانته استثنائاً این گناهکار زیبا را در طبقه دوم جای داده است  
تا عذاب کمتری ببیند ، زیرا خود تصریح میکند که « وی خویش را بخاطر عشق  
کشت » . در کتابهای اول و چهارم اثیس ، ویرژیل بتفصیل از این ملکه زیبا سخن  
گفته است .

۳ - *Cleopatràs* کلئوپاترا ، ملکه مصر که یکی از معروفترین زنان تاریخ  
جهان است (۶۷ - ۳۰ پیش از مسیح) . وی زنی زیبا و هوشمند و جاه طلب و هوسباز  
بود ؛ نخست معشوقه ژول سزار و بعد معشوقه انتونیوس سردار روم شد و بخاطر او جنگ  
داخلی معروفی در امپراطوری روم در گرفت که بشکست و مرگ انتونیوس و بعد از آن به  
خود کشی کلئوپاترا منجر شد .

## دوزخ

«النا»<sup>۱</sup> را ببین که بخاطرش دورانی چنین شوم سپری شد، و  
«اکیله»<sup>۲</sup> بزرگ را بنگر که در آخر کار بنیروی عشق جنگید.  
«پاریس»<sup>۳</sup> را ببین، و «تریستانو»<sup>۴</sup> را، و با انگشت بیش از  
هزار روح را نشانم داد و نامشان را گفت، که جملگی راعشق ازدنیای  
ما برون برده بود.

چون حکیم خویش را شنیدم که نام بانوان دوران گذشته و

۱ - Elena ، «هلنا» ملکه زیبای اسپارت ، زن منلاسی Menelas ؛  
طبق افسانه های یونانی جنگ خانمانسوز و معروف ترویا بخاطر این زن آغاز شد ، زیرا  
پاریس ، پسرپادشاه ترویا ، عاشق وی شد و هلنا ، در غیاب شوهرش ، با پاریس که  
از شوهر او زیبا تر بود فرار کرد و به ترویا رفت جنگی که برای بازگرداندن  
«هلنا» در گرفت ده سال بطول انجامید و داستان این جنگ موضوع شاهکار حماسی  
معروف هومر، یعنی ایلیاد است . اشاره دانته که «بخاطر او دورانی چنین شوم سپری  
شد» مدین جنگهای ترویا است .

۲ - Achille ، قهرمان افسانه ای یونانی در جنگهای ترویا . که ایلیاد هومر  
بر از وصف دلیرها و وزم آزمائیهای اوست . اخیلوس (اشیل) که روئین تن بود از رفتار  
یونانیان ناراضی شد و از جنگ کناره گرفت ، و هرچه کردند که وی بمیدان آید و از  
شکست قطعی یونانیها جلوگیری کند سودمند نیفتاد، و درین میان بدام عشق «پولو کسنا»  
polyxena دختر پادشاه ترویا افتاد و تصمیم گرفت بخاطر این دختر علیه یونانیان  
وارد کارزار شود ، ولی در این هنگام ، بدست پسرپادشاه ترویا کشته شد .  
۳ - paris ، پاریس ، پسرپادشاه ترویا ، که هلنا زن پادشاه اسپارت را ربود و  
به کشور خود برد ، آتش جنگ ترویا را برافروخت .

۴ - Tristano ، تریستان ، قهرمان یکی از معروفترین داستانهای عشقی  
قرون وسطای اروپا ، که ماجرای عشق سوزان و بد عاقبت او با ایزولده Isolde مثل  
داستان لیلی و مجنون یا وامق و عذرا ، ضرب المثل شده و موضوع بسیار داستانها و اشعار  
و نمایشها و آثار نقاشی و موسیقی قرار گرفته است .

تریستان شوالیه ای بود که عاشق ایزوت ، زن زیبای عموی خودش «مارکو»  
(پادشاه کورنوای ، جنوب انگلستان) شد ، زیرا او و ایزوت بجای زهر اشتباهاً اکسیر  
عشق نوشیده بودند . عشق این دو آمیخته با خویشتنداری بود و هیچیک مرتکب «گناه  
عشق» نشدند ، اما «مارکو» يك روز که آنها را در کنار هم در جنگلی یافت ، با  
اینکه این دو شمشیری در میان خود نهاده بودند تا هیچیک از آن تجاوز نکنند ، بخشم  
آمد و تریستان را کشت .

## سرود پنجم

شوالیه‌ها را<sup>۱</sup> برایم بر شمرد، دلم برحم آمد، و خویش را در نیمه راه  
سرگشتگی یافتم.

چنین آغاز کردم: «ای شاعر، دلم میخواهد با این دوتن که  
دوشا دوش هم ره میسپزند و در میان باد چنین سبک وزن مینمایند،  
کفتگو کنم».

و او بمن گفت: «وقتی که بما نزدیکتر آیند، آنان را خواهی  
دید، پس بحق آن عشقی که بدینجایشان کشانده بسوی خویششان بخوان،  
و خواهند آمد».

چون باد آنان را بسوی ما راند، بانگ برداشتم که: «ای ارواح دژم،  
اگر کسی دیگر شما را مانع نیست<sup>۲</sup>، بیائید و با ما سخن گوئید!  
چونانکه کبوتران بهوای دل خود در فضا پر کشایند و گشوده بال  
و استوار هوا را در طلب بسپزند و بسوی آشیان دلپذیر خویش باز آیند،  
اینان از جمعی که «دیدو» در آن است<sup>۳</sup> برون آمدند و از فضای  
ناخوش روی بجانب ما آوردند، زیرا فریاد صمیمانه<sup>۴</sup> مرا اجازه ای بسیار بود».

۱ - کلمه شوالیه ها، ترجمه cavalieri است که لقب جوانمردان و دلیران  
قرون وسطی بود، و در ایران برسم فرانسه به «شوالیه» معروفند.

۲ - یعنی اگر خداوند، یا شیطان، بشما اجازه دهد.

۳ - مقصود آن دسته ای از عشاق است که مانند دیدونه (به شرح ۳ صفحه  
۱۴۳ مراجعه شود) بخاطر عشق مرتکب گناه شدند، نه مانند سمیرامیس بخاطر  
شبهت پرستی.

۴ - ماجرای عاشقانه ای که دانته بدان اشاره میکند، یکی از زیباترین  
قسمتهای «دوزخ» است، و حس اغماض و حسن نظری که وی نسبت بدین دو ابراز  
داشته، در هیچ جای دیگر دوزخ دیده نمیشود. اصل این ماجرا از لحاظ تاریخی  
چنین است:

در سال ۱۳۷۵، جوانی مالاستا Malatesta، یکی از اشراف شهر ریمینی  
Rimini، در نزدیک فلورانس، که «جوانی لنک» لقب داشت و شوالیه ای جنگجو  
و دلیر اما بسیار زشت رو بود و پایش می‌لنگید، فرانچسکا Francesca دختر «گودوداپولنتا»  
بقیه در صفحه بعد

## دوزخ

«ای آدمیزاده نکوخوی پا کدل<sup>۱</sup> که در فضائی چنین فیر کون بدیدار  
ما آمده‌ای که زمین را رنگ خون زدیم ،  
اگر سلطان کائنات<sup>۲</sup> را با ما سردوستی بود، بدر گاهش دعا میکردیم  
که ترا مشمول رحمت خود کند، زیرا تو نیز بر رنج جانگاہ ما رحمت  
آوردی .

هر آنچه را که مایل بشنیدن و گفتش باشی ، تا وقتیکه باد به  
خاموشی کنونی خویش بماند ، خواهیم شنید و در باره آن با تو سخن  
خواهیم گفت<sup>۳</sup> .

### بقیه از صفحه پیش

یکی از زمامداران شهر «راونا» Ravenna را بخاطر مصالح سیاسی ، به زنی گرفت .  
فرانچسکا به ریمینی شهر شوهرش آمد و در کاخ اوسکنی بگزید ، اما بمحض دیدن  
«پائولو» paolo برادر شوهر خود ، که شوالیه‌ای بسیار زیبا و آراسته بود (واحد  
قوی می‌رود که دانته در اوایل جوانی خود او را در فلورانس دیده باشد) عاشق او شد .  
پائولو شش سال پیش از آن ازدواج کرده بود و درین هنگام دودختر داشت . با این  
وصف میان او و فرانچسکا روابط عاشقانه برقرار شد و این رابطه سالها دوام یافت ، تا  
آنکه یک روز، در فاصله سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۶ ، جوانی ، شوهر فرانچسکا ، که  
بی‌خبر بکاخ وارد شده بود آن دو را در بستر فرانچسکا در آغوش یکدیگر یافت و هر دو  
را یکجا بقتل رسانید . - بعدها این ماجرا باشاخ و برگ های شاعرانه آراسته شد ،  
چنانکه گفتند عشق فرانچسکا به برادر شوهرش از آنجا آمده بود که شوهر او برادر  
خویش را بوکالت از طرف خود برای اجرای صیغه عقد فرستاده بود و فرانچسکا در نظر  
اول بدین پندار که وی شوهر او است ، دل به مهر او بسته بود . - فرانچسکا عمه  
«گویدونو» نوولاداپولنتا» اشرافی بزرگ «راونا» بود که دانته سالهای آخر عمر خود را  
تحت حمایت او بسربرد و از طرف وی محبت فراوان دید ، و قطعاً بر همین جهت است که  
ماجرای عشق فرانچسکا و پائولو را با این علاقمندی فراوان نسبت بدانها نقل کرده و  
آنها بصورت یکی از اوزاق جاودانی ادبیات جهان در آورده است .

۱ - ازینجا بعد فرانچسکا است که سخن میگوید .

۲ - پادشاه عالم آفرینش il re dell' universo : خدا - اشاره بدانکه

دوزخیان حتی از حق دعا کردن نیز محرومند .

۳ - ازین شعر ، چنین مفهوم میشود که خداوند به « طوفانی که هرگز آرام  
نمیشود» (مصرع ۳۱ سرود پنجم) اجازه داده است که لحظه‌ای چند آرام گیرد تا دانته  
تواند سخنان فرانچسکا را بشنود .





... « ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم ره میسپرنند و در میان باد چنین سبک‌وزن مینمایند گفتگو کنم . »

(صفحه ۱۴۵)

---

## سرود پنجم

---

سر زمینی که من در آن زادم در کرانه‌ای واقع است که رودبو  
بدان سرازیر میشود تادر آنجا همراه شعبه‌های دیگرش آرامش گزیند<sup>۱</sup>.  
عشق که در دل‌های حساس در می‌گیرد، این کس را که می‌بینی، شیفته  
آن پیکر زیبائی کرد که بزور از منش ستانند، و اینکار را چنان کردند که  
هنوز از آن در رنجم<sup>۲</sup>.

عشق که هیچ محبوبی را از مهر عاشق محروم نمیدارد<sup>۳</sup>، ازین  
دلدار من لذتی چنانم بخشید که هنوز نیز، چنانکه می‌بینی، بترکم ننگفته  
است.

عشق، ما هر دو را بجانب مرگی واحد برد: و اکنون حلقه  
قابیل<sup>۴</sup> در انتظار آن کس است که زندگی را از ما ستاند. اینها بود

---

۱ - po معروفترین رودخانه ایتالیا که از آلپ سرچشمه گرفته و از لمباردیا  
میگذرد و به دریای ادریاتیک میریزد، و شهر «راونا» که زادگاه «فرانچسکا» است  
در نزدیک مصب آن واقع است. - «با شعبه‌های دیگرش از درسازش آید»: اشاره  
بدان که شعبه‌های مختلف آن در این جا بهم می‌پیوندند و یکی میشوند.

۲ - اشاره به ضربت ناگهانی که بدست شوهر فرانچسکا به زنش وارد آمده،  
بطوریکه حتی فرصت توبه بدو نداده است، و ازین راه است که فرانچسکا بدوزخ آمده  
است و تلخی این ضربت را الی‌الابد احساس میکند.

۳ - بسیاری از مفسرین دانته گفته‌اند که این سخن ادعائی بیش نیست، ولی  
حافظ ما نیز در این ادعا با دانته شریک است که: «عاشق که شد یار بحالش نظر  
نکرد؟»

۴ - Caina، «حلقه قابیل» (که شاید بتوان آنرا، با صورت خاصی  
که دانته بدین کلمه داده «قابیلستان» ترجمه کرد)، حلقه اول طبقه نهم، یعنی  
پائین‌ترین و مخوف‌ترین طبقات جهنم است (دوزخ، سرود سی و دوم)، و طبقاً این  
گفته فرانچسکا صورت نفرینی را دارد. قابیلستان جائی است که برادر کشان را بدانجا  
میبرند، ولی در تاریخی که کتاب دوزخ سروده شده، «جووانی مالانستا» هنوز  
زنده بوده است.

---

## دوزخ

---

آنچه آن دو بما گفتند<sup>۱</sup>

چون سخن این ارواح بلاکش را شنیدم ، سر بزیرافکندم و مدتی  
چنان دراز دیده بر نداشتم که عاقبت شاعر بمن گفت : «درچه فکری؟»  
جوابش گفتم : «دریغا، که چه اندیشه‌های شیرین و چه تمناهای  
دل این دورا بدین گذر گاه پردرد کشانید!»  
سپس بسوی آنان گشتم و سخن گفتم، و چنین آغاز کردم : «فرانچسکا،  
عذاب تو از فرط غم و ترحم بگریه‌ام می‌آورد .  
اما بمن بگو که در آن روز کار آه‌های شیرین ، عشق چگونه و بچه  
صورت شما را اجازت آن داد که بر ماهیت واقعی هوسهای مبهم خویش  
پی برید<sup>۳</sup>؟

و او بمن گفت : «دردی بزرگتر از یاد روز کارخوشی در دوران

---

۱ - این هر سه بند از سرود پنجم ، با کلمه عشق (Amor) شروع شده که  
دانته برایش اهمیت‌تی خاص قائل است، چنانکه هر گناهی را که بخاطر آن صورت گرفته  
باشد (حتی زنا را که در این مورد روی داده) شایسته اغماض میدانند و مجازاتش را  
تخفیف میدهد . - درباره این جمله فرانچسکا که «عشق او ، چنانکه می‌بینی ، هنوز  
هم مرا ترک نکرده است» بحث و تفسیر بسیار شده . از لحاظ رمانتیک ، خواننده بیشتر  
مایل است این جمله را چنین معنی کند که : «قدرت عشق ما حتی بر دوزخ هم غلبه  
کرده است» . ولی دانته در سراسر دوزخ چنین می‌فهماند که هر روح دوزخی در چنان  
پوششی از گناه خود محصور است که نسبت بدیگری اظهار علاقه و عاطفه نمیتواند کرد،  
و حتی از دیدار دیگران نیز بیزار است . برخی از مفسرین کم‌دی الهی عقیده دارند که  
منظور از این پیوستگی دوروح فرانچسکا و پائولو در دوزخ اینست که توجه به پریشانی  
و نومیدی هریک ، هم و درد آن دیگری را از راه برانگیختن خاطره گناهی که کرده‌اند  
فزون تر کند ، و شبح بدن‌های خودشان را که بخاطر لذت آنها گناه کرده بودند بیشتر  
بنظرشان رساند .

۲ - فرانچسکا در تمام داستان خود نامی از خویش نبرده ، ولی دانته از  
روی ماجرائی که وی نقل کرده او را شناخته است . زیرا این ماجرا در آن زمان  
دهان بدهان میگشت .

۳ - یعنی : چگونه شد که عشق شما از صورت بی‌آلایش بدرآمد و تبدیل به  
پیوند جسمانی شد؟

## سرود پنجم

تیرمروزی نیست<sup>۱</sup> ، و حکیم تو بر این نکته نیک آگاه است<sup>۲</sup> .  
اما اگر تو چنین سخت‌مشتاق شناسائی بنیاد عشق مائی، من همچو  
آن کس کنم که میگیرید و سخن میگوید :  
روزی ما برای سرگرمی خود داستان استیلای عشق را بر  
لانچیا<sup>۳</sup> میخواندیم . تنها بودیم و هیچ کمان بد نمیبردیم .  
چندین بار ، آنچه خواندیم دیدگانمانرا بجستجوی هم وا داشت و  
رنگ از چهره‌هایمان بگردانید . اما فقط سطری از کتاب بود که ما را  
مغلوب کرد .

۱ - این بند ، از معروفترین اشعار « کمدی الهی » است :

... Nssun maggior dolore

che ricordarsi del tempo felice

nella miseria; . . .

این گفته را تا کنون بسیار نویسندگان ، در غالب کشورها و بغالب زبانها ،  
مرد بحث و یگفتگو فرارز داده‌اند ، که فهرستی از آنها را در کتاب معروف « بلتسا »  
بنام « نکات جالب در اثر دانته » ( چاپ میلان ، صفحه ۳۷۷ ) میتوان یافت . یکی از معروفترین  
اشارانی که در عالم ادب بدین گفته دانته شده ، قطعه « خاطره » الفرد دوموسه است که  
بسیاری آنرا عالیترین اثر شاعرانه موسه شمرده‌اند ، ووی در آن میگوید : « دانته ،  
چرا گفتمی که دردی بزرگتر از خاطره‌ای خوش در روزهای رنج نیست ؟ کدام غم این  
سخن تلخ را که توهینی به بدبختی است ، برده‌ان تو نهاد ؟ » .

۲ - حکیم تسو il tuo dottore : اشاره به ویرژیسل ، که در انثیس

( کتاب‌های دوم و چهارم ) در این باره سخن گفته است .

۳ - Lancialotto ، تلفظ ایتالیائی « لانسلو » Lancelot ، قهرمان یکی

از داستانهای عاشقانه معروف قرون وسطی - « لانسلو دولاک » مانند تریستان یکی از  
دوازده شوالیه ( Knights ) « میزگرد » بود که ماجرای آنها در انگلستان مشهور  
است . وی عاشق « گوئینور » زن ارنز Arthur پادشاه انگلستان شد و ملکه نیز  
خویش را تسلیم او کرد . عشق لانسلو و گوئینور موضوع یک رمان معروف فرانسه قرار  
گرفت که در قرن دوازدهم مسیحی نوشته شده بود و در اروپای آنروز دست بدست  
میگشت و درینجا دانته بدان اشاره کرده است .

---

## دوزخ

---

چون بدانجا رسیدیم که عاشق لبخند دلدادۀ خویش را با بوسه ای  
در آمیخت، این یاری که دیگر هر گز از من جدا نخواهد شد،  
سرایالرزان بردهانم بوسه‌ای نهاد. کتاب «کالتوتو» بود، و نویسنده  
آن نیز<sup>۱</sup> آن روز ما بیش از آن نخواندیم. «  
چون یکی ازین دوزوح چنین میگفت، آن دیگری چنان سخت  
میگریست که من از فرط، ترحم چنانکه جان از تنم بر آمده باشد  
تاب از کف دادم.

و چونانکه جسدی بر زمین افتد، از پای در افتادم<sup>۲</sup>

---

۱ - این جمله بر اساس يك شباهت اسمی تکیه دارد که نقل آن بفارسی  
ممکن نیست. اصلش چنین است: Galeotto fu il libro e chi lo scrisse  
«کالتوتو» کسی است که این داستان را نوشته است، و درعین حال این کلمه در زبان  
ایتالیائی بطور مجازی معنی فواد و «دلال محبت» میدهد. (معنی اصلی آن جانی و  
محکوم باعمال شاقه است). قهرمان کتاب، خود این «کالتوتو» است که چون  
می‌بیند ملکه عاشق لانسلو است و لسی لانسلو جرئت اظهار عشق ندارد، این دورا با  
لطایف الحیل بهم میرساند و بالاخره و امیدارد که ملکه خود اولین بوسه را به لانسلو  
بدهد. خواندن این فصل از کتاب، چنانکه روح فرانچسکا برای دانته نقل میکند،  
باعث شده که او و محبوبش نیز اولین بوسه عاشقانه را که به عشقشان صورت جسمانی  
و شهوانی داده، رد و بدل کنند. بنابراین هم نویسنده این کتاب «کالتوتو» بوده، و هم  
خود کتاب در مورد این دو دل داده، نقش کالتوتو (دلال محبت) را بازی کرده است.

۲ - سرود پنجم «دوزخ» که این ماجرای عاشقانه در آن وصف شده، سرودی  
است که بهمین مناسبت بیش از همه سرودهای دیگر کمدی الهی مورد نقل و اقتباس  
و تفسیر قرار گرفته است. کتاب معروفی بنام «مطالعات ده‌ساله درباره دانته» که مربوط  
به ده ساله ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ است و در سال ۱۹۰۵ توسط دو دانته‌شناس برجسته بنام  
پاسرینی و ساتسی در میلان انتشار یافته، حاکی است که فقط در عرض این ده ساله، بیش  
از صد کتاب و رساله و مقاله تحقیقی درباره سرود پنجم دوزخ منتشر شده، کما اینکه  
بیست جلد کتاب موسوم به «مطالعات درباره دانته» که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ توسط  
باربی منتشر شده، حاوی بیست و هفت مقاله درباره این يك سرود است.



وچونانکه جسدی بر زمین افتد ، ازپای در افتادم . (صفحه ۱۵۲)

# سرود ششم

## طبقه سوم دوزخ : شکم پرستان

پس از طبقه شهوت رانان و نفس پرستان، ویرژیل ودانته بطبقه‌ای دیگر می‌روند که خاص شکمخوارگان است. شاید این شکم پرستی فی‌نفسه جرمی نباشد، ولی وقتی که بصورت اساس زندگی درآید جرم میشود؛ زیرا آدمی را از توجه ب معنویات باز میدارد و از استفاده از سایر استعدادهایی که خداوند در وی بودیعت نهاده است محروم می‌کند تا فقط متوجه شکم خود باشد، بدین جهت آنانکه لذت زندگی را فقط در خوردن و آشامیدن جست‌اند و در حقیقت دستگامی برای تولید فضولات بیش نبوده‌اند در این طبقه دوزخ، بموجب قانون کلی «تاوان» و «معارضه بمثل» محکوم بدانند که جاودانه در معرض برف و بارانی آلوده باشند و در درون منجلابی متعفن که مظهر این فضولات است بسربرند و سگ درنده و حریصی که مظهر طبایع اکول است، شکم‌های ایشان را که در زندگی همه معنویات وقف آنها شده با چنگک و دندان بدرد.

درین سرود، دانته برای اولین بار در دوزخ با یکی از دوزخیان طرف گفتگو میشود، و او درباره آینده فلورانس برای دانته غیبگوئی خاصی میکند که معروفترین «غیبگوئی» کمدی الهی است.

## میزون ششم

اکنون که اندیشه خویش را از آن بیخودی که فرط ترحم بدین دو  
خویشاوند دچار آنم کرد، باز ستانده ام ،  
پیرامون خویش، در هر جا که میروم ، بهر جا که میچرخم و هر جا  
که مینگرم ، عذابهایی تازه و عذاب کشانی تازه می بینم .  
اکنون در حلقه سومین هستم <sup>۲</sup> ، در حلقه باران ابدی ملعون و سرد  
و سنگینی که هرگز کیفیت و کمیت آنرا تغییری پدید نمیآید <sup>۳</sup>  
در فضای ظلمانی ، تکرک درشت و آب کثیف و برف فرومبارد و  
زمینی که این همه را بخود میپذیرد ، سخت کند آلوده است .  
«چربرو» <sup>۴</sup> حیوان درنده دیوخوا ، با هر سه پوزه خود سنگ وار

---

۱ - دوخویشاوند : زن برادر و برادر شوهر - اشاره به فرانچکا و پائولو .  
۲ - این تنها موردی در دوزخ است (جز هنگام ورود بدوزخ ) که دانه  
شرح نمیدهد که چگونه از یک طبقه جهنم بطبقه دیگر رفته ، فقط در آخر سرود پنجم  
اظهار میدارد که بیهوش شده است ، و در آغاز سرود ششم خود را در طبقه سوم مییابد .  
۳ - این یکنواختی ، اساس شکنجه ایست که منظور نظر دانه است ، زیرا  
مقدر است که این بازار ، الی الابد ، بهمان صورت یکدست و یکنواخت ببارد ، و  
حتی شدیدتر هم نشود تا تغییری در آن باعث رضایت دوزخیان این طبقه نشده باشد .  
۴ - Cerbero (به یونانی «کربروس» Cerberus) ؛ در میتولوژی  
یونان ، کربروس سگی بود که سه سر داشت و در خدمت هادس Hades رب النوع  
دوزخ وزیر زمین بصر میبرد . محل پاسداری وی دروازه دوزخ بود ( و شاید اصطلاح  
معروف فارسی «سگ چهار چشم در دوزخ» با این رابطه ای داشته باشد ) .  
«کروبروس» بهر کسی که داوطلب ورود به دوزخ بود ، باآسانی اجازه دخول میداد ،  
اما بهیچکس اجازه خروج و فرار نمیداد . وظیفه ای که دانه در این جا بعهده او  
گذاشته ، همان وظیفه ایست که او در اثیس ویرژیل ( کتاب ششم ) دارد ، منتها دانه  
اورا نیز مانند کارون و مینوس (نگاهبانان طبقات اول و دوم جهنم) بصورت شیطانی در آورده  
است . سگ سه سر که شاید اصلا از اوستا آمده باشد از لحاظ اساطیری مظهر حرص  
و شکم پرستی است ، و علت انتخاب او از طرف دانه برای پاسداری طبقه سوم  
جهنم ، اینست که دوزخیان این طبقه را شکم پرستان تشکیل میدهند .



## سرود ششم

به کسانی که غرقه این گندابند پارس میکند .  
دید گانی خون فام دارد ، وریشی چرب و سیاه ، و شکمی برآمده ،  
و دستانی دراز ناخن ، که ارواح را پاره پاره میکند و پوست میکند و از هم  
میلرد .

باران این اشباح را چون سگان بزوزه و امیدارد ، و این بی ایمانان  
تیرمروز<sup>۱</sup> از يك پهلوی خویش پناهگاهی برای پهلوی دگر میسازند ، و  
غالباً به پشت در میغلطند .

وقتیکه «چربرو» ، کرم بزرگ<sup>۲</sup> ، ما را دید دهانهای خود را  
گشود و دندانهای برنده خویش را نشانمان داد . هیچ عضوی از اعضایش  
نبود که بیحرکت مانده باشد .

اما راهنمای من هر دو کف دست خویش را پیش برد و مشتی دو خاک  
برداشت<sup>۳</sup> و آنرا بدرون این پوزه های حریص فروریخت .

همچون سگی که آزمندان زوزه کشد ، ولی چون طعمدای را بدندان  
گیرد ناگهان خاموش شود و هوش و حواس خویش را یکسره به پاره کردن  
و بلعیدن آن دهد ،

۱ - *i miseri profani* - این صفت «بیدین» یا «پلید» که به شکم  
پرستان اطلاق شده از انجیل گرفته شده است (رساله به عبرانیان - باب دوازدهم) :  
« . . . مبادا شخصی زانی یا بی ایمان پیدا شود مانند «عیسو» که برای طعامی  
نخستزادگی خود را بفروخت ، زیرا بعد از آن نیز وقتیکه خواست وارث برکت شود  
مردود گردید . »

۲ - اشاره بدانکه مثل کرمان ، از شکلی به شکل دیگر درآمده بود . یکبار دیگر  
نیز این لقب در دوزخ در مورد شیطان اعظم ( سرود سی و چهارم دوزخ ) بکار میرود .  
۳ - در اثنیس ( کتاب ششم ) گفته شده که زن غیبگوی « کومس » *Cumes*  
برای آنکه کربروس ، سگ هاسبان دروازه دوزخ را خاموش کند ، نان شیرینی  
آلوده به ماده خواب آوربریا درپیش او افکند . دانته درینجا قطعاً از این سابقه استفاده  
کرده ، منتها برای چربروی خود سختگیری کمتری قائل شده ، بطوریکه شکمخوارگی  
اورا با مشتی خاک نیز ارضاء میتوان کرد .

---

## دوزخ

---

پوزه های منحوس این ابلیس « چربرو » نام نیز که زوزه هایش ارواح را از فرط آزدگی بآرزوی ناشنوائی وامیدارد ، خاموش شد .  
از روی ارواحی که باران سنگین بر زمینشان افکنده بود گذشتیم و پا بر اشباح آنان که آدمیانی واقعی مینمودند گذاشتیم .  
همه بر زمین میخزیدند ، بجز یکی که چون مارا از برابر خویش در گذر یافت ، از جای برخاست تا بر پای نشیند ،  
و بمن گفت : « تو که بدین جهنم آمده ای ، اگر میتوانی ، بکوش تا مرا بشناسی . زیرا تو آنوقت بجهان آمدی که من هنوز از جهان نرفتد بودم <sup>۱</sup> » .  
و من بدو گفتم : « شاید پریشانی کنونی تست که از یاد منت بدر برده است ، چنانکه پندارم هر گزرت باز ندیده ام .  
اما تو خود بمن بگو ، که ای که محکوم به اقامتگهی چنین بلاخیز و عذابی چنین گران شده ای ، که اگر هم دردی فروتر از آن بتوان یافت ، ناخوشایندتر از آن نمیتوان یافت ؟ »  
و او بمن گفت : « شهر آکنده از رشک و حسد تو <sup>۲</sup> ، که هم اکنون کاسه اش ازین بابت لبریز آمده است ، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود . »

---

۱ - این جمله ترجمه یکی از استادانه ترین ادبیات « کمدی الهی » است که ریزه کاری اصلی آن قابل نقل نیست : « *prima ch, io disfatto' fatto.* » ( تراش پیش از آن ساختند ، که مرا خراب کرده باشند ) ، یعنی موقعیکه تو متولد شدی من هنوز زنده بودم ، و ناچار باید در شهر فلورانس همدیگر را دیده و شناخته باشیم .  
۲ - اشاره به فلورانس .



... راهنمای من کفی دو ، خاک برداشت و آنرا در پوزه های این سنگ حریص فروریخت . (صفحه ۱۵۷)

---

## سرود ششم

---

شما همشهریان من ، مرا «چیا کو» مینامیدید<sup>۱</sup> و چنانکه  
می‌بینی ، اکنون بکناه شکم خوارگی در زیر این باران دست و پا  
میزنم .

ومن تنها روح درد کش این مائتمکده نیستم ، زیرا جمله این ارواح  
که می‌بینی بخاطر خطائی نظیر خطای من به عقابی چون عقاب من  
محکوم آمده‌اند . و دیگر چیزی نگفت .

جوابش دادم : «چیا کو ، رنج تو چنان بر دلم سنگین آمده که  
به گریستم میخواند . اما اگر واقفی ، بمن بگوی

که سرنوشت مردم این شهر پر نفاق چیست ، و آیا هنوز هم منصفی  
درین شهر میتوان یافت ؟ و بمن بگو که برای چه تا بدین حد تفرقه بر آن  
روی آور شده است ؟<sup>۲</sup>»

و او بمن گفت : «پس از کشمکشى دراز ، کاراینان به خونریزی

---

۱ - Ciacco این کلمه به ایتالیائی معنی «خوک» میدهد ، و درست  
معلوم نیست کسیکه این لقب را داشته کیست . عده‌ای او را یکی از صرافان فلورانس معاصر  
دائمه دانسته‌اند ، عده‌ای نیز وی را «چیا کو دلانگولارا» یکی از شعرای فلورانس  
شمرده‌اند . تنها جائی (غیر از دوزخ دائمه) که در آن از او نام برده شده «دکامرون»  
معروف بوکاچیو Bocaccio است (روز نهم ، قصه هشتم) .

۲ - در اینجاست پیشگوئی‌های معروف «کمدی الهی» درباره وضع ایتالیای آغاز  
قرن چهاردهم شروع میشود . در زمانی که دائمه «دوزخ» را میسرود ، این وقایع که بدان  
اشاره شده همه اتفاق افتاده بود ، ولی در شب جمعه مقدس سال ۱۳۰۰ که سفر خیالی دائمه  
به دوزخ در آن صورت گرفته ، هنوز هیچکدام از این حوادث روی نداده بود ؛ برای درک  
مفهوم صحیح این پیشگوئی باید بوضع اجتماعی و سیاسی شهر فلورانس در آغاز قرن  
چهاردهم مسیحی توجه کرد . در این زمان فلورانس که شهر آباد و ثروتمندی بود ، مثل  
غالب شهر های ایتالیا دستخوش اختلافات داخلی فراوان بود . پیش از سال ۱۳۰۰ ،  
دو دسته سیاسی بزرگ «گولفو ها» Guelfi و «گیبلینوها» Ghibellini سالیان  
دراز بر سر فرمانروائی برین شهر اختلاف داشتند تا آخر الامر گیبلین ها بکلی مغلوب  
و متلاشی شدند و گولفو ها بتنهائی زمام امور شهر را بدست گرفتند . ولی طولی نکشید که اینان  
بقیه در صفحه بعد

## دوزخ

خواهد کشید، و فرقه جنگل آن فرقه دیگر<sup>۱</sup> را آزار بسیار خواهد رسانید و سرانجام طردش خواهد کرد.

سپس لازم خواهد آمد که خود این فرقه، در سه دور گردش خورشید از پای در افتد<sup>۲</sup>، و آن فرقه دیگر با کمک آن کس که اکنون کج دار و مریز میکند<sup>۳</sup> پیروز آید.

از آن پس، دیری این فرقه سر بلند خواهد داشت و حریف راست منکوب خواهد کرد و به سرافکندگیش بی اعتنا خواهد ماند.

دومرد عادل درین دیارند، اما کسی گوش بدیشان نمیدهد<sup>۴</sup> غرور

بقیه از صفحه قبل

خود به دو دسته « سیاه ها » و « سفیدها » تقسیم شدند و این دو دسته بر سر ریاست بمبارزه پرداختند. در ماه مه سال ۱۳۰۰ مسیحی بین این دو دسته زد و خوردی مسلحانه در گرفت که اندکی بعد منجر به بیرون راندن « سیاه ها » از شهر شد. دانه که جزو رؤسای دسته « سفیدها » بود موقعیتی ممتاز یافت و سمت یکی از « زمامداران سه گانه فلورانس » انتخاب شد. اما در سال بعد از آن، دسته « سیاه ها » با کمک مستقیم پاپ « بونیفاتسیوی » هشتم که دانه او را در دوزخ خود سخت مورد حمله قرار داده (به شرح ۱ صفحه ۱۱۳ مراجعه شود) فاتحانه به فلورانس بازگشتند و دست به « تصفیة » دامنهداری زدند که دانه یکی از بزرگترین قربانیان آن بود، زیرا وی از فلورانس تبعید شد و دیگر تا پایان عمر نتوانست بدان بازگردد. برای اطلاع بیشتر به مقدمه این کتاب رجوع شود.

۱ - « فرقه جنگل » : *Parte selvaggia*، دسته « سفیدهای » فلورانس، که فرماندهی آنها « چرکی » *Cerchi* سر دسته خاندان معروفی بود که از یکی از روستاهای نزدیک فلورانس بدین شهر آمده بود، و بدین جهت آنها را « جنگلی » می گفتند. « آن فرقه دیگر »: دسته « سیاه ها ».

۲ - *infra tre soli* یعنی در عرض سه سال شمسی. چنانکه گفته شد این پیشگویی در سال ۱۳۰۰ صورت گرفته و وقایع پیش بینی شده در آن، در سال ۱۳۰۲ یعنی سه سال، یا بحساب صحیح تر دو سال و چند ماه بعد روی داده است.

۳ - اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم.

۴ - هویت این دو نفری که دانه بطور مبهم بدیشان اشاره میکند معلوم نیست. احتمال قوی، خود او یکی از اینهاست.



## سرود ششم

وحسد و خست‌سه اخگری هستند که در دل‌های مردم این شهر افتاده‌اند<sup>۱</sup> ،  
وی بسخنان نامیمون خود پایان داد، و من بدو گفتم: «میل  
دارم که بمن اطلاعاتی دگر دهی و موافقت کنی که درین باره بیشتر  
سخن گوئی .

«فاریناتا» و «تگیایو» که مردمانی چنین شایسته بودند، و «یا کوپوروستیکوچی»  
و «آریگو» و «موسکا» و آن دیگران که کوشیدند تا براه نکو روند،<sup>۲</sup>  
بمن بگویی که اینان در کجایند؟ و کاری کن که ایشان را بازشناسم،  
زیرا بسیار مشتاق دانستن آنم که اینان مشمول شیرینی لطف آسمان قرار  
گرفته‌اند یا تلخی عذاب دوزخ .

و او بمن گفت: «ایشان در زمره سیاه‌ترین ادواهند . گناهان

۱ - این همان سه طبقه گناهی است که در سرود اول دوزخ، بشکل شیروپلنک  
و ماده گرك بدان‌ها اشاره شده و طبقه بندی گناهکاران در جهنم نیز طبق آنها صورت  
گرفته است.

۲ - Farinata - فاریناتا دلی اوبرتی ، رئیس کیبلین های فلورانس در قرن  
سیزدهم مسیحی بود. (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۱۶۱) که در سرود دهم دوزخ مفصلاً  
بدان اشاره خواهد شد - Tegghiaio تگیایو والدو براندی ، یکی از افراد خاندان بزرگ  
فلورانس «ادیماری» که در ۱۲۶۶ مرده بود ودانته در طبقه هفتم جهنم در قسمت  
« اهل لواط » با او برخورد میکند . - Jacopo Rusticucci یا کوپوروستیکوچی ،  
یکی از اهالی نسبتاً سرشناس فلورانس که در ۱۲۵۴ بنمایندگی از طرف شهر فلورانس  
مأمور مذاکرات سیاسی شد ، ولی اطلاع چندانی درباره زندگی او در دست نیست ، و  
دانته با او نیز در طبقه هفتم جهنم، حلقه لواط‌کنندگان ملاقات میکند - Arrigo آریگو،  
ازین آدم، در طبقه دوزخ دیگر صحبتی بمیان نمی‌آید، و درست هم معلوم نیست که کیست؛  
عده‌ای او را «آودریگودئی فیفانتی» یکی از افراد دسته قاتلین بوتون دلمونته (رجوع  
شود بسرود بیست و هشتم دوزخ) دانسته‌اند - Mosca موسکادئی لامبرتی ، کسی که  
یکدسته از متنفذین فلورانس را بکشتن « بوتون دلمونتی » که حاضر بازدواج با دختری  
از خاندان « امیدئی » نشده بود برانگیخت، و این قتل باعث تقسیم مردم شهر بدو دسته  
کونلف‌ها و کیبلین‌ها شد که در سراسر قرن سیزدهم شهر فلورانس در آتش این  
اختلاف سوخت ، بدیت جهت روح این «موسکا» در طبقه نهم دوزخ ، یعنی سخت‌ترین  
طبقات آن، در قسمت مخصوص «نفاق افکنان» جای دارد، ودانته در آنجا با او ملاقات میکند.

---

## دوزخ

---

گوناگون باعماق دوزخشان افکنده، و اگر بحد کافی پائین روی خود،  
آنان را خواهی دید .

اما، تقاضا دارم که چون بدنیای دلپذیر باز کردی، مرانیزبخاطر  
دیگران آری<sup>۱</sup> . دیگر باتو سخنی نمیگویم و دیگر پاسخت نمیدهم .  
سپس دیدگان خویش را که تا آن دم رو در رو متوجه من بود،  
تاب داد و لحظه‌ای چند از گوشه چشم نگاهم کرد و پس سر بزیر افکند  
و چون سایر کوران از سر بر زمین افتاد .

و راهنما بمن گفت : « وی دیگر تا آن هنگام کد نفخه صور  
بر خیزد و آن خصم قادر<sup>۲</sup> بیاید ، از جای بر نخواهد خاست :  
در آن زمان ، هر کس کور اندوه زای خویش را باز خواهد یافت  
و از نو در قالب زمینی خود جای خواهد گرفت تا صدائی را کد برای ابد  
طنین انداز میشود بشنود . »

بدین سان، ما از میان ترکیب فرومایه باران و ارواح ، با قدمهایی  
آرام گذشتیم و اندکی از حیات آینده سخن گفتیم .

و من گفتم : « ای استاد ، آیا این عذاب ها پس از روز رستاخیز  
فزون خواهند شد یا کاهش خواهند یافت ، یا بهمین تلخی باقی خواهد  
ماند ؟ »

---

۱ - در همه قسمتهای دوزخ ، جز در طبقه آخرجهنم ، دوزخیان از دانه‌تافت  
میکند که هنگام مراجعت بدنیای زندگان از آنها یاد کند و ایشان را بخاطر دیگران  
نیز بیاورد . بدین ترتیب ، دانه نشان میدهد که مردگان برای فراموش نشدن جسم  
بدنیای زندگان دوخته اند ، زیرا هیچ زنجی برایشان بدتر از رنج آنکه خود را بکنای  
فراموش شده دانند نیست . فقط دوزخیان طبقه آخرجهنمند که از فرط گناهکاری ، اصرار  
دارند که زندگان آنها را مطلقاً فراموش کنند

۲ - « la nimica Podesta » اشاره بدعیسی، که چنانکه گفته شد نامش در

هیچ جای «دوزخ» صریحاً برده نمیشود .



---

## سرود ششم

---

و او بمن گفت: «بدانش خویش رجوع کن<sup>۱</sup>، که بر طبق آن هر قدر چیزی کاملتر باشد، باید هم نیکی و هم رنج را بیشتر احساس کند. و این ملعونان، هر چند که هرگز بکمال واقعی نخواهند رسید، در انتظار آنند که بعد از آن روز، بیش از آن دوران بدین کمال نزدیک شوند.<sup>۲</sup>»

گرداگرد این جاده کشتیم و بیش از آن اندازه که نقل میکنم سخن گفتیم، تا بدان نقطه‌ای که جاده رو بیائین میرود رسیدیم؛ و آنجا «پلوتو»، دشمن بزرگ‌ترا در برابر خود یافتیم.<sup>۳</sup>

---

۱ - «دانش» بطور اعم، در زمان دانتی بفرسنگ ارسطو و تفسیرهایی که بر آن شده بود اطلاق میشد.

۲ - مقصود اینست که با فرا رسیدن روز رستاخیز برای صدور رأی قطعی درباره گناهکاران از طرف محکمه عدل الهی، این ارواح دوباره در قالب زمینی خود جای خواهند گرفت و بدین ترتیب صورتی کاملتر پیدا خواهند کرد.

۳ - Pluto - در زبان ایتالیایی، دو کلمه لاتینی Pluton و Plutus که دو خدای مختلف میتولوژی یونانند، به صورت واحد «پلوتو» درمیآیند، بدین جهت درست معلوم نیست که اشاره دانتی به کدامیک از این دو خداست. پلوتون نام لاتینی شده Hades رب النوع یونانی دوزخ است که برادر خدای خدایان بود، و «پلوتوس» نام لاتینی شده Plutos رب النوع یونانی ثروت است که سردمتر (سرس)، خواهر خدای خدایان بود. خالب مفسرین «کمدی الهی» این نظریه اخیر را مرجح شمرده‌اند. دانتی این خدا را نیز در اینجا تبدیل بشیطانی کرده که نگاهبان طبقه خسیس‌ها و مسرف‌ها است.

# سرود، منقش

## طبقه چهارم دوزخ: خسیسان و مسرفین

### طبقه پنجم دوزخ: ارباب هضب

دومسافر، بعد از دیدار شهوت پرستان و شکمخواران ، بدیدار یکدسته دیگر از آنهاییکه در زندگی اسیر هواهای نفسانی بوده‌اند ، یعنی به طبقه چهارم که خاص بندگان دینار و درم است میروند . درین حلقه ، دودسته از دوزخیان جای دارند که گناهان هر دو مربوط به پول و دارائی است، منتها در دو قطب مخالف جای دارد: یکدسته از اینان خسیسان و لثامت پیشگان و دسته دیگر مبنزین و اسرافکارانند ، که هر دو در زندگی از حد تعادل دور افتاده و بسراغ افراط و تفریط رفته‌اند ، و هر دو بخاطر پول، از توجه بعوالم معنوی یعنی توجه بدانچه باید آدمی را بسوی کمال واقعی برد خاقل مانده‌اند.

نیمی از محیط دایره طبقه چهارم مخصوص ممسکین و نیم دیگر آن مخصوص و لخرجهاست . دوزخیان این دو دسته که هر کدام وزنه سنگینی ( نشان آنکه در زندگی همیشه فکر پول تمام حواسشان را مصروف خود داشته و حکم بندگی را برایشان داشته است) همراه دارند، هر یک در نیم دایره خاص خود بسرعت از یکسو بسوی دیگر میروند و در دو نقطه‌ای که این دو نیم دایره باهم تلافی میکنند ، سخت بیکدیگر بره میخورند و بعد ناسزا گویان جدا میشوند تا در نقطه دیگر باهم برخورد کنند. این اصطکاک و ناسزا ، نشان اختلاف نظری است که در دوران زندگی همیشه میان دو طبقه وجود داشته ، ولی هیچکدام از آنها در دوزخ بر دیگری رجحان ندارند ، زیرا هر دو زندانی پول و اسیر افراط و تفریط بوده‌اند .

در همین سرود ، ویرژیل ودانته یا بطبقه پنجم دوزخ میگذارند که آخرین قسمت « طبقه علیای جهنم » دانته است، و گناهان مربوط به

---

## سرود هفتم

---

« ماده گرگ یعنی آزمندیها و شهوات نفسانی و افسراطکاریها در آن کیفر می‌بینند . طبقه پنجم خاص اهل خشم و غضب یعنی دسته دیگری از آن مردمان است که در زندگی راه میانه‌روی را از دست نهاده و اسیر آن‌هاجس نفسانی شده‌اند که سعدی ما آن‌ها را «خور و خواب و خشم و شهوت» نامیده است. این از باب غضب نیز مثل دوزخیان طبقات پیش مقام معنوی آدمی را تاسرحد چهارپایان تنزل داده و خود را بصورت دامان و ددانی در آورده‌اند که محرکشان نه عقل و منطق بشری است ، نه توجه به کمال و جمال الهی.

مردابی که اینان در درون امواج آن سخنانی نامفهوم بر زبان می‌آورند مظهر خشم و غضبی است که صدارا در گلوی آدمی خفه میکنند، و آن دسته که در زیر آب بسر می‌برند ، نماینده آن کسانی هستند که خشم خود را در دل نگاه میدارند تا آنرا اندک اندک بدل به کینه توزی کنند .



## سرود هفتم

پلو تو باصدای خشن خود چنین آغاز کرد: «پایه ساتان، پایه ساتان، آله‌په<sup>۱</sup>»، و این خردمند پاك نهاد که معنی سخن او را دریافت<sup>۲</sup>، از پی دلداری من گفت: «ترس تو پریشانست نکند، زیرا قدرت وی هرچه باشد، ترا از فرود آمدن ازین صخره باز نمیتواند داشت.» سپس رو بدان چهره از خشم بر آمده کرد و گفت: «ای کرک ملعون<sup>۳</sup>، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور!»

ما بی سببی به ژرفنای دوزخ نمیرویم، زیرا در آن مقام اعلی که

---

۱ - « ! Papè Satàn ' papè Sattàn aleppe » این جمله در هیچیک از زبان های دنیا معنی ندارد، و ظاهراً دانته آن را بکار برده است تا طرز سخن گفتن شیطانها را نشان داده باشد. از لحاظ آهنگ تلفظ، این جمله شکلی یونانی دارد، و باید هم که چنین باشد، زیرا از زبان شیطانی گفته میشود که در اصل يك خدای یونانی بوده است. در يك جای دیگر « دوزخ » (سرود سی و یکم، شعر شصت و هفتم) دانته جمله بیمعنی دیگری را از زبان « نمرود » نقل میکند که این بار بعلت آنکه از قول يك شیطان سامی گفته میشود، آهنگی عبرانی دارد. منظور دانته از نقل این هر دو جمله اینست که خشونت و عدم توازن فکری شیطانها را نشان دهد. - تاکنون تفسیرهای مختلف درباره این جمله کرده و بکرات کوشیده اند که آنرا بازبانهای فرانسه، یونانی، عبری، عربی و غیره ارتباط دهند. شاید بتوان تصور کرد که کلمه « پایه ساتان » معنی « پاپ شیاطین » یا شیطان اعظم را بدهد.

۲ - اشاره به ویرژیل است، و از اینجا معلوم میشود که ارواح بعکس آدمیان بر زبان شیاطین وقوف دارند.

۳ - قبلاً توضیح داده شد که کرک در اینجا مظهر آرزو خست است (رجوع بشرح



... و گفت: « ای کرک ملعون، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور، ... » (صنحهٔ ۱۷۰)

## سرود هفتم

میکائیل عصیان غرور آمیز را در هم شکست چنین خواسته‌اند .<sup>۱</sup>  
چونانکه با شکستن دکل کشتی بادبانهای بر آمده از باد بر روی  
هم فرو می‌افتند ، حیوان ستمگر بر زمین افتاد .  
و ما بدینسان به گودال چهارمین سرازیر شدیم ، و منزلی دیگر در  
وادی رنج و غم که جمله درد های کائنات را در خود انباشته دارد پیش رفتیم .  
اه ، ای عدل خداوندی ! که میتواند اینهمه عذاب و عقاب نا شنیده  
را که من بچشم دیدم در یکجا گرد آورد ، و چرا ما باید با گناهکاری خود  
خویش را مستحق چنین عذابها کنیم ؟<sup>۲</sup>  
همچنانکه در کنار کاریدی<sup>۳</sup> امواج دریا با امواج دیگر میخورند  
و در هم میشکنند ، در اینجا نیز ارواح جاودانه بدین صورت بیکدیگر  
برخورد میکنند .

اینجا مردمانی فراوانتر از آن جاهای دیگر دیدم ، که از این سو و آن  
سو ، فریاد کشان وزنه هائی سنگین را با سینه خود حرکت میدادند .  
هنگام رسیدن بیکدیگر ، سخت بهم بر میخوردند<sup>۴</sup> و آنگاه در این

---

۱- Michele میکائیل ، از ملائک مقرب ، که بفرمان خداوند شیطان و پیروان  
اورا که عاصی شده بودند از آسمان راند و شیطان را بزیر زمین پرتاب کرد . مراد از  
«عصیان غرور آمیز» عصیان شیطان بخداوند ، و مراد از «آنجا که میکائیل عصیان  
غرور آمیز را در هم شکست» آسمان است که صحنه این پیکار بود . در اصل چنین است :  
«از عصیان غرور آمیز انتقام ستاند» . «در آنجا... چنین اراده کرده‌اند» یعنی : صاحب  
اختیار آسمان (خداوند) چنین خواسته است .  
۲ - جمله اصلی چنین است : «چرا گناهکاری ما ، ما را چنین پاره پاره  
میکند؟»

۳- Caliddi (به لاتینی کاریبیدیس Charibdis) ، صخره معروفی در کنار تنگه  
«مسینا Messina» ، میان شبه جزیره ایتالیا و جزیره سیسیل ، که در آن دو دریای  
«یونیو» و «تیرنیو» بهم می‌پیوندند ، و در حوادث تاریخی بارها بدین صخره اشاره  
شده است .

۴- اشاره به دودسته خسیان و اسرافکاران .

---

## دوزخ

---

نقطه هر کدام نیم چرخ بی عقب میزدند و باز میگشتند، در حالی که دسته - ای فریاد میکشیدند: «چرا خرج نمیکنی؟» و دسته دیگر میگفتند: «چرا تفریط میکنی؟»

بدینسان، جملگی در داخل حلقه تیره میچرخیدند و از هر جانب تا نقطه مقابل میرفتند و پیوسته ترجیع بند شرم آور خود را فریاد زنان بر زبان داشتند .

سپس، هر يك از آنها که در نیم چرخ خود بدانسوی مسیر خویش رسیده بود باز میگشت و راه پیموده را از سر میگرفت . و من که دلم سخت بدرد آمده بود

گفتم: «ای استاد من، آگاهم کن که اینان کیانند، و آیا جمله این فرق تراشیدگان که در جانب چپ<sup>۱</sup> مایند، کشیش بوده اند؟»  
و او بمن گفت: «همه اینها درزندگانی پیشین خود چنان کوتاه بین بودند که هیچیک در صرف مال میانه روی پیشه نکردند .

و مضمون پارس های سکنه ایشان در هنگام رسیدن بدو نقطه این دایره، که در آنجا خطاهای مخالف ازهم جدایشان میکند، بر این نکته نیک گواه است .

اینان که دیگر پوششی بر سر ندارند، کشیش بودند، و پاپ، و کاردینال، و بر همه آنها لثامت بافراط مستولی بود .»

---

۱- یعنی: هر قسمت مخصوص خسیس ها.

۲- کشیشان غالب فرقه های روحانی کاتولیک عادتاً قسمت سر خود را می تراشند و اطراف آن را باقی میگذارند، بدینجهت در اینجا صفت «فرق تراشیدگان» «cercuti» مرادف با «کشیشان» آورده شده است .

## سرود هفتم

ومن گفتم: «استاد، در جمع چنین کسانی، حقاً میبایست برخی از این گناه آلودگانرا بشناسم.»

و او بمن گفت: «خطامی‌پنداری، زیرا آن کور باطنی که اینانرا چنین ناکس کرد، اکنون تیره تر از آ نشان دارد که باز شان بتوان شناخت<sup>۱</sup> .»

اینان جاودانه بدین دو نقطهٔ تلاقی باز خواهند گشت: و در روز رستاخیز، دسته‌ای بامشت‌های فرو بسته و دسته‌ای دیگر با سرهای بیمو از کور بر خواهند آمد<sup>۲</sup> .

بد دادن<sup>۳</sup> و بد اندوختن، آنها را از دیدار دنیای زیبا<sup>۴</sup> باز داشته و بدین کشمکش گرفتار آورده است، و من حق ندارم آنچه را که هست، زیبا کنم.

وتو، پسر جان<sup>۵</sup>، بدین ترتیب نیک میتوانی دید که آن خوشی که به اقبال ناپایدار او بسته است، و مردمان جهان را چنین برنج و تلاش و امیدارد، وهمی و خیالی بیش نیست!

زیرا همهٔ آن طلائی که در زیر ماه هست و پیش ازین بوده<sup>۶</sup>، حتی

---

۱- این تنها طبقهٔ جهنم است که در آن دانه هیچیک از دوزخیان مقیم آنرا شخصاً نمیشناسد. در تمام طبقات دیگر وی با آشنایانی روبرو میشود و از آنها احوال میپرسد.

۲- «مشتهای فرو بسته» نشان خسیسان است که هیچوقت دست خود را باز نمیکند «سرهای طاس» نشان اسراف کنندگان است، که بنابه يك ضرب المثل ایتالیائی: «تاموی سرشان راهم خرج کرده اند».

۳- Mal dare: یعنی بد خرج کردن (ولخرجی).

۴- عالم جمیل lo mondo pulcro: آسمان.

۵- «Figliuolo»، اصطلاح پدرانه و صمیمانه ایتالیائی! که مفهوم «پسر جان» ما را دارد.

۶- زیر ماه: در روی زمین. چنانکه قبلاً گفته شد (شرح ۲ صفحه ۱۵۱) فلک ماه اولین فلک بالای زمین است.



---

## دوزخ

---

یکی ازین ارواح بلا کش را از نعمت آرامش برخوردار نمیتواند کرد. بدو گفتم: «ای استاد، اکنون این را نیز بمن بگوی که این اقبالی که تو از آن با من سخن میگوئی چیست که نعمتهای دنیا را چنین در زیر چنك خود دارد؟»

واو بمن گفت: «ای آفریدگان نادان، تا بچه اندازه اسیر جهالتید! اما حالا که چنین است، میل دارم نظریه مرا خوب دریابی و آنرا درك کنی:

آنکس که دانائیش از هر چه بوهم آید نزون است، آسمانها را آفریده، و آنها را راهنمایانی گزیده، و بانسبتهای متساوی از روشنائی برخوردارشان کرده است،

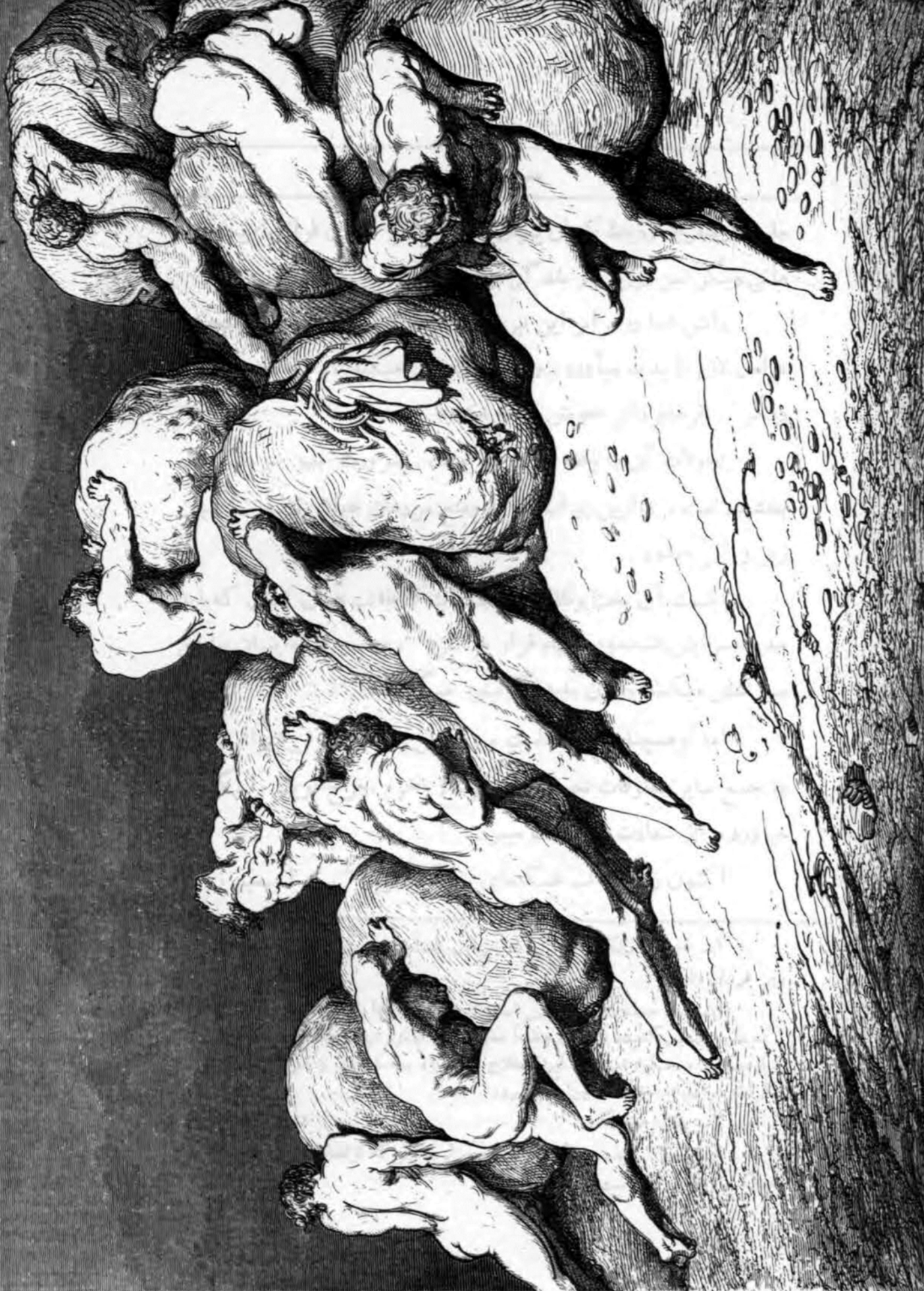
چنانکه هر جزء از افلاك بر روی جزئی دیگر بدرخشد؛ بهمین سان، برای نعمتهای روی زمین نیز نیروی حاکمه‌ای برگزیده،

واورا فرموده است که در لحظه مقدر، ثروتها و قدرتهای موهوم را علی رغم مساعی عقل و تدبیر بشری، از قومی بقوم دیگر و از خاندانی بخاندانی دیگر سپارد:

ازین رو است که بر طبق صلاح اندیشی این نیروی قاهر، که چون

---

۱- Fortuna، بخت و طالع. یکی از ربه‌النوع‌های میتولوژی یونان و روم که بصورت زنی زیبا تجسم داده میشد که همیشه در پرواز بود و چرخ را که دائماً گردش میکرد و علامت این بود که ثروت و مقام پایدار نمیمانند، در دست داشت. دانتی این ربه‌النوع را در زمره فرشتگان در آورده و او را در خدمت خداوند عالم مسیحیت قرار داده است. در آنجا این فرشته وظیفه دارد طبق مشیت الهی، ثروت و مقام و شهرت را «از خانواده بخانواده‌ای، و از ملتی به ملتی» انتقال دهد. این عقیده‌ای که دانتی بتفصیل از زبان ویرژیل شرح داده به فلسفه جبری ما بسیار نزدیک است.



«... زیرا همه طلائی که در زیر ماه هست، و ازین پیش بوده، حتی یکی ازین ارواح بلاکش را آرامش نمیتوانداد.»

(صفحه ۱۷۵)

---

## سرود هفتم

---

ماری در علفزار ازدیده کسان پنهان است، ملتی کردن فرازی میکند و ملتی دیگر سر در زیر بار بندگی فرو میآورد.

دانش شما در برابر این نیرو پای نمیتواند داشت، و او همچنان عوامل لازم را پدید میآورد، و صلاح اندیشی میکند، و مانند خدایان دیگر<sup>۱</sup> بفرمانروائی خویش ادامه میدهد.

تحولات آن را وقفه ای در کار نیست. ضرورت بدو سرعت عمل بخشیده است، و ازین رو است که وضع مردمان جهان غالباً بناگهان زیر و زبر میشود.

اینست آن بخت و طالعی که بکرات از جانب همان کسان که باید مدیحه سرایش باشند مورد اتهام قرار میگیرد<sup>۲</sup>، در صورتیکه اینان بناحق سرزنش میکنند و زبان به بد گوئیش میکشایند.

اما او همچنان خرسند است و برای این سخنان گوش شنوا ندارد. در جمع سایر مخلوقات نخستین<sup>۳</sup>، سرشاد و خرم، چرخ خویش را بگردش میآورد و از سعادت خود لذت میبرد.

اکنون روی بجانب غمگده ای بزرگتر بریم<sup>۴</sup>، زیرا بهمین زودی

---

۱- خدایان دیگر: ملائکی که بفرمان خداوند هر کدام یکی از افلاک را در زیر فرمان دارند.

۲- این جمله در اصل چنین است: « ch' è tanto Posta in croce » (که بارها بصلیب کشیده میشود) و طبعاً مفهوم این اشاره اینست که ظالمانه مورد اتهام قرار میگیرد و محکوم میشود. این اصطلاح که اشاره به محکومیت و مرگ عیسی است، بکرات در ادبیات مغرب زمین بکار می رود.

۳- یعنی: فرشتگان.

۴- یعنی: بسمت طبقه دیگر دوزخ براه بیفتیم، که از لحاظ وسعت کوچکتر ولی «غمگده ای» بزرگتر است.

## دوزخ

جملهٔ اخترانی که در آغاز حرکت من روبالا داشتند ، راه پائین در پیش گرفته‌اند<sup>۱</sup> ، و ما اجازت آن نداریم که در مسیر خویش چندان درنگ کنیم<sup>۲</sup> .

حلقه را<sup>۳</sup> تا آن کنارهٔ دیگرش در نور دیدیم و ببالای چشمه‌ای جوشان رسیدیم که آبهایش بدرون کودالی که چشمه خود پدید آورده است فرو میریزد .

آب ، بیش از آنکه سبز تیره باشد سیاه بود<sup>۴</sup> ، و مادر دنبال امواج تاریک آن از راهی صعب‌العبور بیائین رفتیم .  
این جویبارشوم هنگام رسیدن بیای دیواره‌های منحوس خاکستری رنگ ، مردابی تشکیل میدهد که «استیجه»<sup>۵</sup> نام دارد .

- ۱- اشاره بدانکه نیمه شب گذشته و ستارگان که در نیمهٔ اول شب در آسمان روبالامیرفته‌اند، اینک نیمهٔ گردش خود را زو بافق شروع کرده‌اند . بنابراین در سفر خیالی دانته اکنون پنجشنبهٔ مقدس پایان رسیده و آدینهٔ مقدس آغاز شده است .
- ۲- یعنی: ارادهٔ خداوندی بما اجازهٔ توقف طولانی در مسیر خویش را نداده ، زیرا برای این سفر ما وقتی محدود معین شده است
- ۳- مقصود طبقهٔ چهارم دوزخ است .
- ۴- piu che persa ؛ اشاره بدانکه حتی کمترین شعاعی بدرون ظلمت آن نمی‌تافت .

۵- Stige - این همان استوکس Styx یونانیان است که در میتولوژی یونان و روم رودخانه‌ای در سرزمین دوزخ بود ، و در اینجا این رودخانه که تشکیل مردابی را میدهد ، حد فاصل قسمت اول و دوم از قسمت‌های سه‌گانهٔ اساسی دوزخ است، بدین ترتیب که این رود چهار طبقهٔ اول جهنم را که اختصاص بمجازات گناهان نا پرهیزکاری و بی‌عفتی (گناهان گرگ دارد ، از طبقات بعدی آن که اختصاص بگناهان خشونت و حيله (شیر و پلنگ) دارد جدا میکند . «سمبولیسم» دانته در اینجا خوب نشان میدهد که چگونه وی در عبور از طبقه‌ای بطبقه‌ای، بتدریج خوی ترحم و ناز کدلی خویش را از دست میدهد و در مقابل گناه بی‌اعتنا و سنگدل میشود، زیرا خداوند هر گونه توجه و علاقه رانسبت بگناه منع کرده است . مفهوم واقعی این بی‌اعتنائی دانته اینست که قلب آدمی، هر قدر بیشتر در گناه خود غوطه‌ور شود بیشتر با گناهکاری خومیگیرد .

---

## سرود هفتم

---

ومن که میکوشیدم تا هر چه نیکو تر بینم، در این منجلاب مردمانی  
سراپا برهنه را دیدم که از گل ولجن پوشیده بودند و چهره هائی دژم  
داشتند.

و نه تنها با دست خود، بلکه با سروسینه و باهای خویش باهم در  
زدو خورد بودند و با دندان یکدیگر را پاره پاره میکردند.

استاد بزرگوار گفت: «پسرم، اینجا ارواح کج خلقانی را می بینی که  
دزدند گانی خود زیر سلطه خشم و غضب بودند، و ما یلم اینرا نیز بیقین بدانی  
که در زیر آب کسانی دیگر هستند که آه میکشند و چنانکه با  
دیدگان خویش میتوانی دید، از هر جانب که میچرخند از آه های خود  
حبابهائی در سطح آب پدید میآورند.»

این در لجن فرو رفتگان میگویند: ما در فضای تابناکی که آفتاب  
بدان نشاط میبخشد، افسرده دل بودیم و پیوسته درون خویش را بادودی  
تلخ<sup>۱</sup> انباشتیم،

و لاجرم اکنون در این لجنزار سیاه، محکوم به افسردگی جاودان

---

۱- اشاره شاعر بدان طبقه از اهل غضب است که خشم خود را در دل نگاه میدارند  
و آشکار نمیکنند. ارسطو، که دانه غالباً بنوشته های او نظر دارد، آدمهای سوداوی  
مزاج را سه طبقه تقسیم میکند: تندها، تلخها، سختها؛ دسته اول آنهایی هستند  
که خشم خود را فوراً بروز میدهند و دست بداد و فریاد میزنند. دسته دوم آنها که  
این خشم را در دل نگاه میدارند و تبدیل به کینه میکنند، و دسته سوم آنها که فوراً  
دست بکار انتقام گرفتن میشوند. در اینجا، گناهکاران دسته اول در سطح مرداب، و آن  
دو دسته دیگر در درون آن بسر میبرند. در انجیل نیز، هم خشم وهم اندوه و غم «که آدمی  
را از نکوکاری باز میدارد» جزو معاصی بشمار آمده، و قطعاً دانه در این مورد بگفته  
کتاب مقدس نظر داشته است. کلمه Accidioso که دانه در وصف این طبقه بکار  
برده، اکنون در ایتالیائی معنی «تنبل» میدهد، ولی سابقاً بمعنی تلخ بکار می-  
رفته است.

---

## دوزخ

---

شده‌ایم. این سخنان را با کلماتی نامفهوم ادا میکنند، زیرا منظور خویش را با کلمات مشخص نمیتوانند گفت<sup>۱</sup> .

بدین ترتیب، قوسی بزرگ را در پیرامون این لجنزار آلوده، میان پی خشک دیواره‌ها و مرداب در نور دیدیم، و پیوسته چشم بدانان داشتیم که خوراکی‌شان گل و لجن است؛  
و عاقبت، بپای برجی رسیدیم.

---

۱- یعنی: از فرط خشم کلماتشان نامفهوم است.



«... این جا ارواح کج خلقانی را می بینی که درزندگانی خود زیر سلطه خشم و غضب بودند...» (صفحه ۱۸۱)

# سزود هشتم

## طبقه پنجم دوزخ (بقیه) : ارباب غضب شهر شیطان (دینه)

ویرژیل ودانته با زورق از رود استیجه میگذرند و پهای حصار رفیع و مستحکم شهر «دینه» میرسند. دینه نامی است که در «دوزخ» هم بشیطان وهم به دژ مستحکم او که چهار طبقه آخر دوزخ در داخل آن قرار دارد اطلاق شده. در اینجا، قسمت علیای دوزخ که شامل پنج طبقه اول آن بود پایان میرسد و قسمت‌های دوم و سوم آن، یعنی «دوزخ سفلی» که مخصوص دو نوع دیگر از گناهان است آغاز میشود. این دو نوع عبارتند از: گناهان شیر (زور گوئی، ستمگری، خشونت پیشگی) و گناهان پلنگ (حیله‌گری، خیانتکاری، ناجوانمردی) - صاحبان این معاصی عذابهای سنگین ترمی بینند و بهمین دلیل در طبقات با این تر جای دارند. گناه خدرو ریا در نظر دانته از گناه ستمکاری نیز بیشتر است، زیرا مکاران و خیانتکاران در دو طبقه نهائی دوزخ، بعد از زور گویان و متجاوزین جای دارند.

در اینجا برای اولین بار، ویرژیل ودانته با مقاومت غیرمنتظره و صعبی از طرف شیاطین مدافع دژ مستحکم «دینه» مواجه میشوند که با مقاومت‌های قبلی یاسداران طبقات مختلف دوزخ فرق دارد، زیرا قبلاً هر يك از این یاسداران به خاطر انجام وظیفه از هبور آنها جلوگیری نمیکرده ولی بعد از اطلاع بر اینکه اینان را خداوند فرستاده راه برویشان می-کشوده است. اما در اینجا نه فقط شیاطین مدافع به دوازده اطلاع بدین دوراه نمیدهند، بلکه دروازه‌های قلعه را می‌بندند و سنگربندی میکنند و آمادهٔ پیکار میشوند، بطوریکه ویرژیل برای اولین بار، و تنها بار، دست و پای خود را کم میکند و تلویحاً به دانته اعتراف میکند که برای آنها از این مهلکه باید سروش آسمانی بکمک آنها برسد، و این قاصد در آخرین سطور سرود پا بمیدان میگذارد، از نظر تمثیلی، این مقاومت شیاطانها و عجز ویرژیل و کمک غیبی، نشان آنست که عقل و منطق انسانی، آنجا که پای ماهیت و جوهر «شر» در میان باشد، قادر بکاری نیست، زیرا استدلال و تعقل آدمی بر اساس منطق تکیه دارد که «شر» و «شیطان» (اهریمن) از آن بیخبرند و بنا برین اینان زهری برتن دارند که این سلاح بر آن کارگر نمی‌افتد. در این مورد تنها راه نجات اینست که کمک الهی، بصورتی غیر از منطق و استدلال بشری، یعنی بشکل ایمان و خلوص، برسد و «امید» را که اساس این پیکار است از تاریکی نجات دهد.



## سرود هشتم

در دنبال سخن خود میگویم<sup>۱</sup> که بسیار پیش از آنکه بیای برج  
بلند رسیده باشیم ، دیدگان ما متوجه بالای این برج شد ،  
زیرا دو شعله کوچک در آن بالا افروخته دیدیم ، وشعله دیگری ،  
که بدین دو تا از فاصله‌ای چنان دور علامت داد که چشم بسختی آنرا  
میتوانست دید<sup>۲</sup>

روی به دریای دانش<sup>۳</sup> کردم و پرسیدم : « مفهوم این علامت

---

۱ - Io dico seguitando... - این جمله حد فاصل دو قسمت مشخص از  
«دوزخ» دانته است که میان آنها بطور محسوس اختلافی اساسی وجود دارد، بدین معنی  
که هفت سرود اول که مربوط به چهار طبقه نخستین دوزخ است بر زمینهای بسیار ساده تر  
و کلی تر از بقیه سرودها که مربوط به پنج طبقه بعدی است سروده شده است . تا اینجا  
هر سرود بیک طبقه از دوزخ اختصاص یافته ، بطوریکه دوزخ دانته اگر بر همین زمینه  
ادامه می یافت شامل دوازده سرود بیشتر نمیشد، در صورتیکه در حال حاضر شامل ۳۴ سرود  
است، که تنها طبقه هشتم دوزخ ، ۱۳ سرود از آنرا شامل شده است . ظاهراً هنگام  
سرودن قسمت اول دوزخ، شاعر طرحی ساده تر داشته ، و در قسمت دوم این طرح را خیلی  
مضطر کرده است . «هانری هووت» H. Hauvette یکی از دانشمندان بزرگ معاصر،  
از تحقیقات خود بدین نتیجه رسیده که هفت سرود اول را دانته پیش از تبعید خود از  
تبعید خود از فلورانس سروده ، ونسخه خطی این سرودها پس از تبعید در خانه اش باقی  
مانده ، تا آنکه تصادفاً زن او پنج سال بعد آنرا یافته و بی توجه خاص با اهمیت این اوراق  
آنها را همراه با سایر نامه های محرمانه خود برای شوهرش که در این هنگام در تبعید  
بسر می برده و در فلورانس محکوم بمرگ بوده است فرستاده ، ودانته پس از دریافت آنها  
بقیه «دوزخ» را ساخته است . این جمله «در دنبال داستان خود میگویم...» در حقیقت  
سریشمی است که این دو قسمت مجزای دوزخ را بهم اتصال میدهد . البته صحت این  
فرضیه مسلم نیست ، ولی این جمله که از آن پس بسیار مصطلح شده است ، نماینده  
تفسیری اساسی است که ازین جا بیحد در «دوزخ» دانته روی میدهد .

۲ - اشاره بدانکه شیطانهای پاسدار قلعه ، نزدیکی دو بیگانه را بداخل برج  
اطلاع میدهند .

۳ - Il mar di tutto il senno : «دریای جمله دانشها» یا «بحر العلوم»  
که لقب بسیاری از روحانیون ما را بخاطر می آورد - اشاره به ویرژیل.

## سرود هشتم

چیست؟ و آن آتش دیگر بدان چه پاسخ میگوید؟ و کیانند آنان که چنین میکنند؟»

بمن گفت: «اگر بخارهای لجنزار مانع دیدارت نشود، از هم اکنون در روی آبهای پر گل ولای، آنچه را که در اینجا در انتظار آنند میتوانی دید.»

هرگز تیری از چله کمان بدر نیامده که فضا را شتابان تر از آن زورق کوچک که در این لحظه بجانب خود پشمان روانش یافتن شکافته باشد. زورق از روی آب بسوی ما آمد، و راننده آن زورق بانی بکه و تنها بود که فریاد میزد: «ای روح دغل، آخر آمدی!»

اما مرشد من گفت: «فلجیاس، فلجیاس»، این باز فریاد بیهوده میکشی، زیرا ما را جز در مدت عبورمان از این لجنزار، در اختیار خویش نخواهی داشت.»

۱- Flegiās؛ یکی از قهرمانان افسانه‌خدايان يونان (بيونانی فلگواس phlegyas)

وی طبق روایات یونانی، پسری بود که مریخ، خدای جنگ، از پیوند بایک زن زیبای روی زمین پیدا کرده بود. این پسر پادشاه سرزمین «بئوسیا» Bœotia در یونان شد که شهر معروف «تیب» پایتخت آن بود روزی آپولون، خدای موسیقی و هنر و غیبگوئی، هاشق دختر او شد و این دختر را فریب داد و از این ارتباط نامشروع اسکولاپیوس Aesculapius خدای علم طب، بدنیا آمده. فلگواس که از این کار آپولون سخت خشمگین شده بود، بعنوان تلافی، معبد بزرگ و بسیار مشهور «دلف» Delphi را که برای پرستش این خدا ساخته شده بود و از مقدسترین معابد یونانی بشمار میرفت، آتش زد. آپولون، بمجازات این عمل فلگواس را کشت و روحش را به قلمرو هادس Hades رب النوع دوزخ فرستاد تا آنقدر در آنجا بماند که حکم قطعی خدایان درباره وی صادر شود. دانه ظاهرا از آن جهت ویرا قایق ران طبقه پنجم جهنم کرده، که او از یک طرف (بخاطر آنکه فرزند مریخ است) مظهر خشم و غضب، و از طرف دیگر مظهر صیان در برابر خداوند بشمار میآید، یعنی حقا باید رابط طبقه چهارم جهنم (منطقه اهل غضب) و طبقه پنجم (شهر شیاطین) باشد.

---

## دوزخ

---

حال فلجیاس که بناچار خشم خود را فرو خورد ، حال آن کس بود  
که دامی بزرگ فرا روی خویش گسترده یابد و به پریشانی آید ؛  
آنوقت راهنمای من به قایق فرود آمد و مرا نیز در کنار خود  
جای داد ، و فقط هنگامی اثر سنگینی در قایق نمودار شد که من پای  
بدان نهادم<sup>۱</sup>

چون من و راهنمایم بر زورق نشستیم ، قایق کهن بر اه افتاد و باشدتی  
بیش از آنچه شیوه اش بود ، آبهارا درهم شکافت  
و چون ما بشتاب در روی این آب بی تلاطم پیش میرفتیم ، یکی از  
دوزخیان ، غرق لجن ، در پیش روی من قد بر افراشت و گفت : « تو کیستی  
که پیش از ساعت مقدر بدینجا آمده ای ؟ »<sup>۲</sup>  
و من بدو گفتم : « آمده ام ، امانمیانم . ولی تو خود که هستی  
که سرو وضعی چنین ناخوش داری ؟ » جواب داد : « می بینی که روحی  
پریشانیم . »

و من بدو گفتم : « ای روح ملعون ، همچنان باشک ورنج خود دمساز  
بمان ، زیرا که ترا ، با آنکه سراپا لجن آلوده ای ، شناختم . »<sup>۳</sup>

---

۱- یعنی فقط بدن دانه بوده که سنگینی داشته ، زیرا ویژیل شعبی بیش  
نیوده است .

۲- دوزخی از توجه به فرورفتن غیرعادی قایق در آب ، دریافته که دانه هنوز  
نمرده است ، بدین جهت اینقدر سنگینی دارد .

۳- این دوزخی (چنانکه در سطور بعد معلوم میشود) ، مردی است بنام فیلیپو آرجنتی  
Filippo Argenti که یکی از افراد سرشناس خانواده «آدیمازی» فلورانس بود ، و  
این خاندانی بود که بزرگترین دشمن سیاسی دانه بشمار میرفت . خشونت غیرمنتظره  
دانه نسبت بدو درین قطعه ، نشان میدهد که بین وی و شاعر در دوره زندگی وی خورده  
حسابی وجود داشته است . یکبار دیگر نیز در «بهشت» دانه بدین دوزخی و خاندان او  
نیش میزند

آنوقت او دودست خود را بسوی زورق دراز کرد<sup>۱</sup>، اما استاد  
هوشیار من بدو رش راند و گفت: «گمشو، وبا دیگر سگان ره خویش گیر!»  
سپس بازوان خود را بگردنم حلقه کرد و روی مرا بوسید و گفت:  
«ای روح پیر مناعت<sup>۲</sup>، رحمت بر آن زنی باد که ترا در بطن خود پرورید<sup>۳</sup>!  
این مرد در روی زمین، مفرور مردی بود که کاری نکو نکرد، و  
لاجرم در اینجا روحی از خشم و کین آکنده دارد.

چه بسیار کسان که امروز در آن بالا خود را شاهانی بزرگ می‌شمارند،  
و در اینجا چون خوکانی در منجلاب خواهند زیست و از خود جز نفرت  
بر جای نخواهند نهاد!»

و من گفتم: «استاد، دلم می‌خواهد پیش از آنکه از دریاچه بیرون  
رفته باشیم، او را در این آب کثیف<sup>۴</sup> غوطه ور بینم.»  
و او بمن گفت: «پیشتر از آنکه آن کرانه دیگر را بچشم دیده باشی  
چنین خواهد شد، زیرا حقاقت که این خواهش خود را بر آورده بینی  
و شاد شوی.»

اندکی پس ازین گفتگو چنان رفتاری از جانب دوزخیان لجنزار  
با وی دیدم که هنوز خدای را از این بابت پاس میدارم و سپاس می‌گزارم.

۱ - بدین منظور که دانه را در درون لجن زار افکند.

۲ - «Alma sdegnoza» اشاره بدانکه این خشم دانه در دوزخ کاری

بسیار بجاست، زیرا شایسته دوزخیان است.

۳ - این جمله ایست که «لوقا» حواری عیسی، در انجیل خطاب به عیسی بر-

زبان می‌آورد.

۴ - questa broda . . . ( آبگوشت، جوشانده بدطعم)

---

## دوزخ

---

همه فریاد میزدند: «فیلیپو آرجنتی را بگیریدا!» و روح تندخوی این فلورانسی از فرط خشم خویشتن را بدنشان میگریزد. او را همانجا گذاشتیم، و بیش ازین در بازه‌اش سخنی نمی‌گویم. اما در این هنگام غریب ضجه ای بگوش ما خورد که نگاه مرا متوجه رو برو کرد.

استاد مهربان گفت: «پسر جان، اینک بشهری که «دیته» نام دارد و جمعی کثیر از بلاکشان در آن بسر میبرند نزدیک میشویم.<sup>۱</sup> و من گفتم: «استاد، از هم اکنون معابد آنرا<sup>۲</sup> در آن دره دور دست می بینم که رنگی قرمز دارند، و تو کوئی از آتش برون آمده‌اند».

و او بمن گفت: «آن آتش جاودان که درونشان را میگذازد،

---

۱ - اشار به شهر Dite که دانه آنرا شهر و دژ مستحکم شیاطین قرار داده است، و دوزخ، از طبقه پنجم بعد در درون حصار و باروهای این شهر قرار دارد. «دیته» مرادف ایتالیائی Dis است که در یونان قدیم به «هادس» (پلوتون) رب النوع دوزخ گفته میشد، و بخاطر این اسم غالباً دوزخ محلی را که هادس بر آن حکومت میکرد، شهر «دیس» یا «دیته» مینامیدند. دانه لقب دیته را به شیطان اعظم که فرمانروای اصلی جمله طبقات درون این حصار است داده، و خود شزر را نیز بهمان اسم نامیده است. ازین طبقه بعد است که «آتش» بعنوان یکی از وسائل عذاب دوزخیان، ورد استفاده قرار میگیرد.

۲ - Meschite (مساجد) که دانه آنرا بجای کلمه Moschea که در ایتالیائی بمسجد گفته میشود بکار برده است تا بدین کلمه آهنگ عربی کاملتری داده باشد. در زمان دانه، یعنی در اواخر دوره جنگهای صلیبی، مسجد اسلامی در نظر مسیحیان بالا ترین مظهر کفر بود، زیرا در این هنگام مسیحیان سخت به مسلمین کینه داشتند. بدین جهت شاعر به عبادتگاههای درون شهر دیته لقب مسجد داده است. اما بحقیقت در زمان دانه خود کلیسا و دستگاه پاپ بود که مظهر واقعی فساد بشمار میرفت، و دانه بکرات بدین فساد کلیسا اشاره کرده است.



استاد من بدورش راند و گفت : « کمشو ، و با دیگر سکان ره خویش گیر ! » (صفحة ۱۸۹)

---

## سرود هشتم

---

این جمله را چنانکه می‌بینی، در این درکات سفلی<sup>۱</sup> برنگ آتشین در آورده است.

درین میان قدم بدزون گودالهای عمیقی نهادیم که بندقهای این ماتمکه اند، و حصارهای شهر جملگی در نظر آهنین آمدند.

چون پیچی بزرگ زدیم، بمکانی رسیدیم که زورق بان در آن ایستاد و فریاد کنان بما گفت: «بیرون آئید، اینجا مدخل شهر است».

در دروازه‌ها بیش از هزارانده شده از آسمان را دیدم<sup>۲</sup> که خشم آلوده میگفتند: «این کیست که بی آنکه مرده باشد،

پای به قلمرو مردگان نهاده است<sup>۳</sup>؟» و استاد خرده‌مند من اشاره کرد که با آنان سخنی محرمانه دارد.

آنگاه ایشان خشم فراوان خویش را بیش و کم فرو خوردند و گفتند: «تنها تو بنزده‌ای، اما این دیگری که گستاخانه پا بدین مرز وبوم نهاده است، سر خویش گیرد

و بتنهائی بر راه جنون خود رود، تا اگر میتواند این راه را بیازماید، زیرا تو که او را در این سرزمین ظلمت راهنما بوده‌ای، در همینجا خواهی ماند.» ای خواننده، خود بیندیش که این سخنان شوم بچه اندازه پریشانم کرد، زیرا پنداشتم که دیگر هر کز از آنجا باز نخواهم گشت.

---

۱ - Basso Interno ، جحیم سفلی یا « درک سافل » ، اشاره بطبقه

پنجم بعد .

۲ - یعنی هزارتن از شیاطینی را که به پیروی شیطان بزک بخداوند عسیان

ورزیدند و همراه او از آسمان ساقط شدند .

۳ - اشاره بدانکه شیطانها نیز ، از روی سنگینی غیر عادی قایق فلجیاس ،

دریافته‌اند که یکی از آنها که بر این قایق نشسته هنوز نمرده است .

---

## دوزخ

---

گفتم: «ای پراهنمای عزیز که بیش از هفت بار در پناه خویشم گرفتی<sup>۱</sup> و از خطراتی گران در امانم داشتی ، مرا در این از پافتادگی بحال خویش مگذار ، و اگر نباید ازین پیشتر رویم ، بیا تا زودتر راهی را که از آن آمده‌ایم باز یابیم» .  
و آن مرشدی که مرا تابداً نجا راهبری کرده بود ، بمن گفت: «بیم مدار ، که هیچکس را درین راه یازای جلو گیری از ما نیست، زیرا مشیت بر این تعلق گرفته است<sup>۲</sup>»  
اما تو در اینجا در انتظار من بمان و با کمک امید روح خسته‌ات را تاب و توان بخش، و یقین دان که در این ورطه‌ات تنها نخواهم گذاشت.<sup>۳</sup> ، بدین سان ، پدر مهربان رفت و مرا بحال خود گذاشت ؛ و من در تردید باقی ماندم ، زیرا « آری » و « نه » در سرم بکشمکش در آمدند.<sup>۴</sup> نتوانستم آنچه را که وی با ایشان گفت بشنوم ؛ اما دیدم که او در نزد آنان نماند و ایشان در سرعت برهم پیشی گرفتند و بدرون حصار باز گشتند .

---

۱ - رقم هفت درین جا مفهوم کلی «بکرات» را دارد . در ایتالیایی «باب» بعنوان ضرب‌المثل میگویند « هفت دفعه فلان طور شد » ، یعنی کراراً این اتفاق افتاد . در تورات نیز این رقم بهمین منظور بکار رفته است ( امثال سلیمان نبی ، باب بیست و چهارم): « ... زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتند برخواید خاست، اما شیران دزبلا خواهند افتاد » .

۲ - یکی از اصطلاحات «سهل و ممتنع» دوزخ که غالباً مورد اقتباس قرار میگیرد: « Da tal n'è dato » .

۳ - کنایه از آنکه در مواجهه با مشکلات اساسی، روح بشری همیشه احتیاج بر اهنمائی عقل و منطق دارد . چنانکه قبلاً گفته شد ویرژیل در « کمدی الهی » مظهر عقل و استدلال انسانی است ،

۴ - « che «si» e «no» nel capo mi tenciona » - این جمله در ایتالیایی ضرب‌المثل شده است ، و در توصیف حالت کسی بکار میرود که میان خوف و رجا گیر کرده باشد .





---

## سرود هشتم

---

و آنگاه حریفان ما دروازه‌ها را بروی مر شدمن بستند، و او که در بیرون مانده بود با گامهای آهسته بسوی من باز آمد .

دیده بر زمین داشت و از ابروانش هر گونه نشان اطمینان رخت بر بسته بود . آه کشان میگفت : « کیست که زاه این ماتم سرا را بر من بسته است ؟ »

و بمن گفت : « از اینکه مرا خشمگین بینی دل بد مکن ، زیرا با همه آنکه اینان سخت برای دفاع از شهر خویش در تلاشند ، من در این کشمکش پیروز خواهم آمد .

تفرعن اینان تازگی ندارد ، زیرا پیش ازین نیز همین تبختر را در کنار دروازه‌ای آشکارتر که هنوز بی چفت و بست مانده است بروز دادند<sup>۱</sup>

این همان در است که تو نوشته<sup>۲</sup> مرگ<sup>۱</sup> را بر بالایش خواندی؛ و اکنون می بینم که از آن سوی این در ، کسی که دروازه<sup>۲</sup> این شهر را بروی ما خواهد گشود ،

در سراسیمه روان است و بی آنکه یار و یاور در دنبال داشته باشد از حلقه های دوزخ میگذرد تا بسوی ما آید . »

---

۱ - طبق روایات مذهبی قرون وسطی ، هنگامیکه مسیح میخواست برای نجات ارواح عده‌ای از گذشتگان وارد طبقه اول دوزخ شود ، شیاطین دروازه اصلی جهنم را بروی او بستند ، ولی وی آنها را با اشاره انگشت در هم شکست . این همان دروازه جهنم است که دانته در آغاز سرود سوم از آن گذر میکند و بر بالایش کتیبه معروف را نوشته می بیند ، و این در از زمان ورود مسیح ، همچنان گشوده مانده است . هنوز هم دعای کاتولیکها در روز شنبه<sup>۳</sup> قدس بزبان لاتینی چنین حاکی است : « ... در این روز منجی ما در دروازه مرگ را گشود و چفت و بستهای آنها در هم شکست » .

Hodie portas mortis, et Seras pariter, Savator noster dirupit .

۲ - « Scritta morta » : نوشته مرده ، نوشته‌ای که از محکومیت و فانی جاودانی ارواح دوزخیان حکایت میکند .

# سر و خشم

## طبقه ششم دوزخ : اهل زندقه

مقاومت شیطانها در حصار شهر دیته ، که تنها مقاومت واقعی و جدی دوزخ در مقابل ویرزیدل و دانتته است ، با دخالت پیک آسمانی بی پایان میرسد و در دنبال آن این دو نفر قدم بدرون طبقه ششم میگذارند که اولین طبقه «جحیم سفلی» است. این موقع، طبق حساب فرضی دانتته ساعت دو یاسه بامداد شنبه مقدس است. یعنی مسافرین دوزخ دو نلت از شب را در طبقات پنج گانه دوزخ علیا گذارنده اند .

طبقه ششم مخصوص دوزخیانی است که بجرم بدعت در دین و زندقه و الحاد ( *eresia* ) محکوم شده اند. این دوزخیان در گورهای قبرستانی پهناور خفته اند که پیوسته در آنها آتش شعله ور است، و در این گورستان، هر یک از طبقات مختلف این زندقه و بیروان آنان ، قسمتی خاص خود دارند. عذاب زندیقانی که در این طبقه هستند ، مثل همه طبقات جهنم طبق قانون کلی « تاوان » صورت میگیرد، یعنی چون اینان در این دنیا منکر ابدیت زوج شده اند، در آن دنیا محکوم بدانتند که روحشان الی الابد در درون گوری خاموش جای داشته باشد ، که در آن شعله های آتش یعنی قهر و خشم خداوندی زبانه میکشد .

## سرود نهم

این رنگی که زبونی من ، بدیدار باز گشت راهنمایم بر چهره  
من نقش زد ، باعث آمد که او زودتر تغییر رنگ خویش را از من پنهان دارد.  
همچون کسی که گوش بسختی فرا داده باشد هشیارانه برجای  
ایستاد ، زیرا دیدگان او در این فضای تاریک و از خلال این مه غلیظ  
چیزی نمیتوانستند دید .

باصدای بلند گفت : « بهر حال ما باید در این مبارزه پیروز شویم ،  
و گر نه ... کسی بما وعده یاری داد که یقین داریم فرستاده اش هر چه زودتر  
بیاریمان خواهد آمد ! <sup>۲</sup> »

---

۱ - اشاره بدانکه ویرژیل خود از بیم رنگ از رخ داده است ، اما چون  
پریدگی رنگ دانه را می بیند ، نگرانی خود را پنهان میدارد تا بدو قوت قلب بخشیده  
باشد . - واضح است که این ترس ویرژیل و انتظار بیصبرانه او در اینکه کمک غیبی برسد  
و آنها را از این مخصه نجات دهد مفهوم استعاری دارد ، و کنایه از این است که حدود  
قدرت عقل و منطق بشری محدود است و در خیلی موارد این عامل از حل مشکلات عاجز  
میمانند ، و درین موارد فقط کمک الهی میتواند نجاتش دهد . اضطراب ویرژیل در اینجا ،  
در حقیقت نگرانی عقل و تدبیر انسانی است که بی ضعف و ناتوانی خود برده است و منتظر  
است که : « دستی از غیب برون آید و کاری بکند » . - این صحنه را ، تمام مفسرین  
دانه و استادان ادب ، یکی از عالیترین صحنه های کمدی الهی و یکی از بهترین صفحات  
ادبیات غرب دانسته اند ، زیرا در آن کلیه حالات تردید ، اضطراب ، امید ، انتظار ، بیم ،  
ضعف و قدرت با مفهوم تمثیلی آن در طی جملاتی معدود و کوتاه ، با مهارت فراوان تشریح  
شده است . غالباً اظهار داشته اند که این فصل ، یکی از نمونه های کمال شعر دراماتیک  
در ادبیات اروپاست .

۲ - ویرژیل جمله اول خود را نیمه کاره میگذارد ، تا بیم دانه را بدل به  
امید کرده باشد . مراد از « آن کسی که بما وعده یشتیانی داد » بشاتریس یعنی حقیقت  
الهی است که او را فرستاده است . درست معلوم نیست پایان آن جمله ای که نیمه تمام  
مانده چیست ، شاید ویرژیل خواسته است بگوید : « ... و گر نه مجبور ببازگشت  
خواهیم شد » .

---

## دوزخ

---

خوب دریافتم که وی چگونه آغاز سخن خویش را با کلماتی که پس از آن گفت تعدیل کرد، زیرا مفهوم این کلمات با آنچه قبلاً گفته شده بود فرق داشت .

با اینهمه ، لحن گفتار او بهر اسم افکند ، شاید از آن رو که برای جمله نیمه تمام مفهومی بدتر از آنچه او خود در نظر داشت ، قائل شده بودم .

« آیا هر گز کسی از افراد حلقهٔ اول که تنها کیفرش از کف دادن امید است ، بدین درك سفلی این ورطه هولناک فرود آمده است ؟ »  
این را پرسیدم<sup>۱</sup> ، و او بمن پاسخ داد : « بسیار کم اتفاق افتاده که کسی از جمع ما این راهی را که من در پیش گرفته‌ام پیموده باشد .  
هر چند من خود باری دیگر با جادوی این اریتون<sup>۲</sup> سنگدل<sup>۳</sup> که اشباح را بدرون کالبد هایشان فرا میخواند ، در این راه قدم گذاشتیم .  
تازه قالب تهی کرده بودم که وی داخل این حصارم کرد تادر آن ،

---

۱- دانتی ، در اینک ویرژیل راه خود را خوب می‌شناسد یا خیر بتدرید افتاده است ، اما نمیخواهد این تدرید خود را که از آن بوی بی‌اعتمادی می‌آید مستقیماً با راهنمای خویش در میان نهاده باشد . بدین جهت در لفافه از او می‌پرسد که آیا پیش ازین نیز وی بدین جا آمده و با این مشکل مواجه شده است یا خیر . اما ویرژیل با پاسخ خود نشان میدهد که کاملاً به کنه اندیشهٔ وی پی برده است .

۲- Eritone ؛ (به لاتینی «اریکتون» Erichon ) زن جادوگری که بنا بر گفته لوکانوس شاعر رومی ( در کتاب « فارسیا » که دانتی با آن آشنائی کامل دارد ) مرده‌ای را زنده میکند تا عاقبت کار پمپئوس را در جنگ معروف فارسال با ژول سزار از او بپرسد و برای « شوس بگوید .

---

## سرود نهم

---

روحی را از حلقهٔ یهودا بیرون کشم<sup>۱</sup> .

این حلقه پائین‌ترین و تاریکترین حلقات دوزخ و دورترین طبقات آن از این آسمانی است که همه چیز را در زیر خویش دارد<sup>۲</sup> ؛ بنابراین مطمئن باش که من راه را خوب میشناسم

این مرداب که از آن بخاراتی چنین کند آلوده برمیخیزد، از همه سو شهر آلام را که برای ورود بدان مارا دیگ‌گراهی بجز اعمال زور نمانده، دربر گرفته است .

چیز دیگری نیز گفت که بیاد ندارم ، زیرا تمام توجه من از راه دید کانم معطوف به باروی قرمز فام برج بلند شده بود .

در آنجا ناگهان در نقطه‌ای ، سه شیطانۀ دوزخی غرق در خون که اندام و هیئت زنان داشتند قدبر افراشتند<sup>۳</sup> ؟

کمر بندهای آنان ماران هفت سری برنگ سبز بسیار تند بودند<sup>۴</sup> ،

---

۱ - « روحی را از حلقهٔ یهودا بیرون کشم » ، یعنی روح يك دوزخی را از طبقهٔ نهم جهنم ، که پائین‌ترین و بدترین طبقات آنست ، بیرون آورم و بنزد او ببرم . باید متذکر شد که جنک فارسالوس میان سزار و پمپه در سال ۴۸ پیش از مسیح اتفاق افتاد ، و درینوقت هنوز ویرژیل زنده بود . بنابراین یادانته در حساب تاریخ اشتباه کرده ، یا اشاره او بواقعهٔ دیگری ازین قبیل است که ممکن است پیش از مرگ ویرژیل ، توسط اریکتون حادوگر که درین هنگام بسیار پیر بوده صورت گرفته باشد .

۲ - مفهوم این گفته در سرود بیست و هشتم « بهشت » بتفصیل توضیح داده شده است .

۳ - Furia ها ، که درینجا « شیطانها » ترجمه شده‌اند ، در میتولوژی یونان و روم ارواح شریر انتقامجو بودند . اینان سه ماده شیطان ، بصورت سه زن سنگدل و خون آشام بودند که مرتکبین گناهان کبیره را با انواع شکنجه‌ها و عذابها آزار میدادند . دانته این شیطانها را از اثیس ویرژیل بعاریت گرفته که در آنجا نقشی بزرگ برعهده دارند . از لحاظ استعاری ، این سه شیطان نمایندهٔ وجدان‌های معذب گناهکارانند .

۴ - « مار هفت سر idra » ( به لاتینی Hydrae ) اژدهای هفت سری که بدست هر کول کشته شد . - بطور عام به مار دریائی نیز اطلاق میشود .

---

## دوزخ

---

و کیسوانشان افعیان کوچک و مارانی که پیشانی های خشم آلوده آنها را  
زیر چنبره های خود گرفته بودند .

واو که بدیدار ایشان مسکینان<sup>۱</sup> ملکه دیار اشکهای جاودان<sup>۲</sup> را  
شناخته بود ، بمن گفت : « ارینا های درنده خوی را بین :

آنکه در سمت چپ می بینی « مه جرا » است ؛ و آن که در سمت  
راست میگرید « آلتو » ، و آنکه در میان این دو است « تزیفونه » است<sup>۳</sup> . و  
چون این بگفت خاموش شد .

هریک ازین سه با ناخن سینه خویش را پاره میکرد و با کف دست  
بخویش سیلی میزد ، و هر سه چنان سخت فریاد میکشیدند که من خود  
را از پریشانی بشاعر چسباندم .

جملگی بیائین مینگریستند و میگفتند : « کاش « مدوزا » بیاید  
تا « تزئو » را سنک کنیم<sup>۴</sup> . خطا کردیم که او را در حمله نخستینش گوشمالی  
ندادیم . »

---

۱ - یعنی : خدمتگذاران جزء - این کلمه « مسکینان » عیناً در اصل ایتالیائی  
آمده و ریشه عربی دارد : « Le Meschine » .

۲ - اشاره به هکاته Hecatae ( به لاتینی پروز رپینا Proserpina ربه النوع  
دوزخ در میتولوژی یونان و روم .

۳ - Tesifone ؛ Aletto ؛ Megera اسامی سه شیطانة فوق الذکر است ،  
که در اصل لاتینی : « مه گرا » ، « الکتون » ؛ و « تزیفون » نام دارند .

۴ - Medusa در میتولوژی یونانی ، نام یکی از سه خواهران « گورگون  
Gorgone » بود که هر کس بدو نگاه میکرد سنک میشد ، و بالاخره « پرسئوس »  
Perseus یکی از نیمه خدایان که نسبش بخدای خدایان میرسید او را کشت و سرش را به  
اولمپ برد . - « تزئو Teseo » ( به یونانی Theseos ) قهرمان افسانه ای و نیمه  
خدای یونانی است که بروایت افسانه خدایان همراه با پیرتیئوس برای ربودن ملکه  
زیبای دوزخ ( هکاته ) که زن هادس ( رب النوع جهنم ) بود به دوزخ رفت ، ولی پیرتیئوس  
دراز بدست نفرات هادس کشته شد و تزئوس نیز باسارت در آمد و از طرف خدا  
بقیه در صفحه ۲۵۵



... بمن گفت : « شیطان‌هاى درنده خوى را ببين . . . » (صفحه ۲۰۲)



## سرود نهم

« پشت بدین جانب کن و دیدگان خویش را ببند؛ زیرا اگر  
« کور کون<sup>۱</sup>، خود را بنماید و تو او را ببینی، دیگر امکان باز گشت  
بدان بالا را نخواهی داشت<sup>۲</sup>. »

استاد چنین گفت، و بادیست خویش مرا بدور خودم چرخاند، و برای  
بستن دیدگان من نیز بدستهای خود من اعتماد نکرد، بلکه شخصاً دست  
بر چشمانم نهاد.

شما کسانی که دیده بصیرت دارید، حقیقتی را که در زیر حجاب  
این اشعار اسرار آمیز نهفته است دریابید<sup>۳</sup>.

بقیه از صفحه ۲۵۲

و از طرف خدایان محکوم بدان شد که الی الابد بازنجیری به تخته سنگ عظیمی بسته بماند،  
ولی بالاخره هر کول زنجیر را گسست و او را نجات داد. — در اینجا سه شیطان که از نگاهبانان  
حصار جهنم هستند، بیاد میآوردند که سابقاً تزئوس را که برای ربودن ملکه زیبای دوزخ  
آمده بود اسیر کرده ولی نکشته اند، و این بار که دانتی را میبیند که زنده بدوزخ آمده،  
او را بجای تزئوس میگیرند و کمان میبرند که وی بازگشته است، بدین جهت است  
که فریاد میزنند: « کاش مدوزا بدینجا میآمد تا بدین تزئوس گستاخ مینگریست و او  
را سنگ میکرد، که دیگری جرئت زنده بدوزخ آمدن را نکند» — از لحاظ استعاری  
مفهوم این گفته است که و دیگر جرئت امیدواری به بخشش خداوندی را نداشته باشد،  
زیرا چنانکه قبلاً گفته شد شیطانهای سه گانه مظهر انتقام هستند و با هر گونه عفو و بخشش  
گناهکاران مخالفند،

۱- Gorgôn (e): رجوع بشرح بالا.

۲- یعنی: با نگاه او سنگ خواهی شد و برای همیشه در همینجا خواهی  
ماند.

۳- دانتی با این شعر که از اشعار معروف کمدی الهی است، تصریح میکند که  
وی در لباس این سخنان میخواهد مفهومی بزرگتر را بخواننده عرضه بدارد، یعنی این  
قهرمانها و شیطانها همه جنبه استعاری دارند. طرز قرار گرفتن شعر طوری است که میتوان  
این اشاره را هم شامل آنچه قبلاً گفته شده، و هم شامل سطوری که بلافاصله بعد از  
آن گفته میشود دانست. چنانکه گفته شد قهرمانان این صحنه از دوزخ، هر کدام مفاهیم  
خاصی دارند که آنها را بدین صورت خلاصه میتوان کرد: دانتی مظهر نوع انسان که  
ازوادی گناه بسوی بخشش و رحمت الهی میروود — ویرژیل مظهر عقل و استدلال بشری،  
که با همه قدرت و دانائی خود در اینجا عاجز مانده و احتیاج بکمکی یافته که از عقل  
بقیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

و درین هنگام ، از جانب آبهای متلاطم<sup>۱</sup> غریو کوشخراش و وحشتزائی بر خاست که هر دو ساخل از آن بلرزه افتاد ؛ صدائی همانند غرش بادی بود که از بیش و کمی درجات حرارت پدید آمده باشد و بر سر جنگلها یورش آورد و جمله مواعی را که در پیش خویش یابد از میان بردارد ،

شاخه‌ها را درهم شکند و بر زمین افکند و با خود همراه ببرد ، و چون کرد بادی مغرورانه براه خویش رود و ددان و شبانان را بفرار وا دارد .

دست از پیش دیدگان برداشت و گفت : « اکنون همه دقت خویش را متوجه این امواج کف آلود کهن کن که در بالای آنها بخار را از هر جای دیگر غلیظتر می‌بابی . »

چونانکه غوکان در برابر مار بدانندیش در زیر آب پنهان میشوند و خویشتن را یکایک بر زمین میچسبانند ،

بیش از هزار روح و حشمنزده را دیدم که در برابر آن کسی که بی شتابندگی از « استیجه » میگذشت و پایش تر نمیشد ، راه گریز در پیش گرفتند .

---

بقیه از صفحه قبل

ساخته نیست - شیطان‌های سه‌سازه ، مظهر وجدان معذب گناهکاران ؛ «مدوزا» مظهر لذات دنیائی ، که قلب آدمی را در مقابل اخطارها و تحذیرات آسمانی تأثر ناپذیر یعنی تبدیل به «سنگ» میکند - یاور غیبی که برای نجات ویرزیدل ودانته میرسد ، مظهر لطف خداوندی که باید گره از مشکلی که عقل در آن درمانده بگشاید ، تا دانته بتواند بخاطر رستگاری روح خود ، به سیر خویش در جهنم ، یعنی دیدار گناهان مختلف و نتایج آنها ادامه دهد .

۱ - اشاره به امواج رودخانه « استیجه » .

---

## سرود نهم

---

وی دست چپ خویش را تکان میداد تا بخار غلیظ را از گرد چهره‌اش دور کند ، و این ظاهراً تنها چیزی بود که ناراحتش میکرد .  
خوب دریافتم که او پیکبی از جانب آسمان بود ، و رو بسوی استاد کردم ، و وی بمن اشاره کرد که خاموش باشم و سر در برابر تازه‌وارد فرود آورم .

اه ! چه اندازه وی در نظرم بی اعتنا آمد ! بسوی دروازه رفت و بی آنکه با کمترین اشکالی برخورد ، آنرا بایک اشاره چوبدستی که بردست داشت گشود ؛

آنگاه در آن آستانه موحش ایستاد و چنین گفت : « ای زانده‌شدگان در گاه الهی ، ای بدتخمگان ، این غرور فضولانه را از کجا آورده‌اید ؟ برای چه در برابر آن شیتی که هیچ چیز سد راهش نمیتواند شد ، و تا کنون بارها عذاب شما را افزون کرده است ، گردنکشی میکنید ؟ چه سود دارد که با قدرت لایزال درآویزید ؟ مگر بیاد ندارید که هنوز «چربروی» شما ازین چنین گستاخی ، پوست از زنج و گلوی خویش کنده دارد<sup>۱</sup> ؟

---

۱- « چربرو » Cerbero ، پانصدار طبقه چهارم دوزخ که قبلاً وصف اورفت ، بروایت افسانه خدایان یونانی راه را در برابر هر کول که قصد دخول بدوزخ داشت بست ، و هر کول بخاطر این گستاخی زنجیر بگردن او انداخت و او را کشان کشان بروی زمین برد ، و از فشار این زنجیر چنان پوست از زنج و گلوی « کربروس » کنده شد که بقول فرشته هنوز اثر آن در وی باقی است ، و فرشته باین یادآوری شیطانها را متوجه میکند که در صورت ادامه عصیان چه سرنوشتی در انتظار آنان است ... با اینهمه قدری عجیب بنظر میرسد که فرشته ای که از جانب خداوند عالم مسیحیت بدوزخ آمده باشد ، برای تهدید شیاطین ، بماجرای هر کول اشاره کند !

---

## دوزخ

---

این بگفت و بی آنکه باما سخنی گفته باشد از راه پر گل ولای  
باز گشت. حال کسی را داشت که به گرفتاریهائی جز آنچه در این دم  
دارد اسیر است،

و این گرفتاریها خاطرش را سخت مشغول داشته است؛ و ما که ازین  
سخنان مقدس قوت قلب یافته بودیم، بسوی شهر براه افتادیم.  
بی جنک و ستیزی وارد آنجا شدیم، و منکه دلم میخواست سر نوشت  
قلعه نشینان را ببینم،

نظر باطراف خویش افکندم، و از هر جانب دهکده‌ای بزرگ دیدم  
که از درد و عذابی جانگزا آکنده بود.

همچنانکه در «آرلی»، که در آن «رون» را کد میماند، و در  
«پولا»، نزدیک «کوارنارو»<sup>۲</sup>، که آخر خاک ایتالیاست و حدود این کشور  
را مشروب میکند،

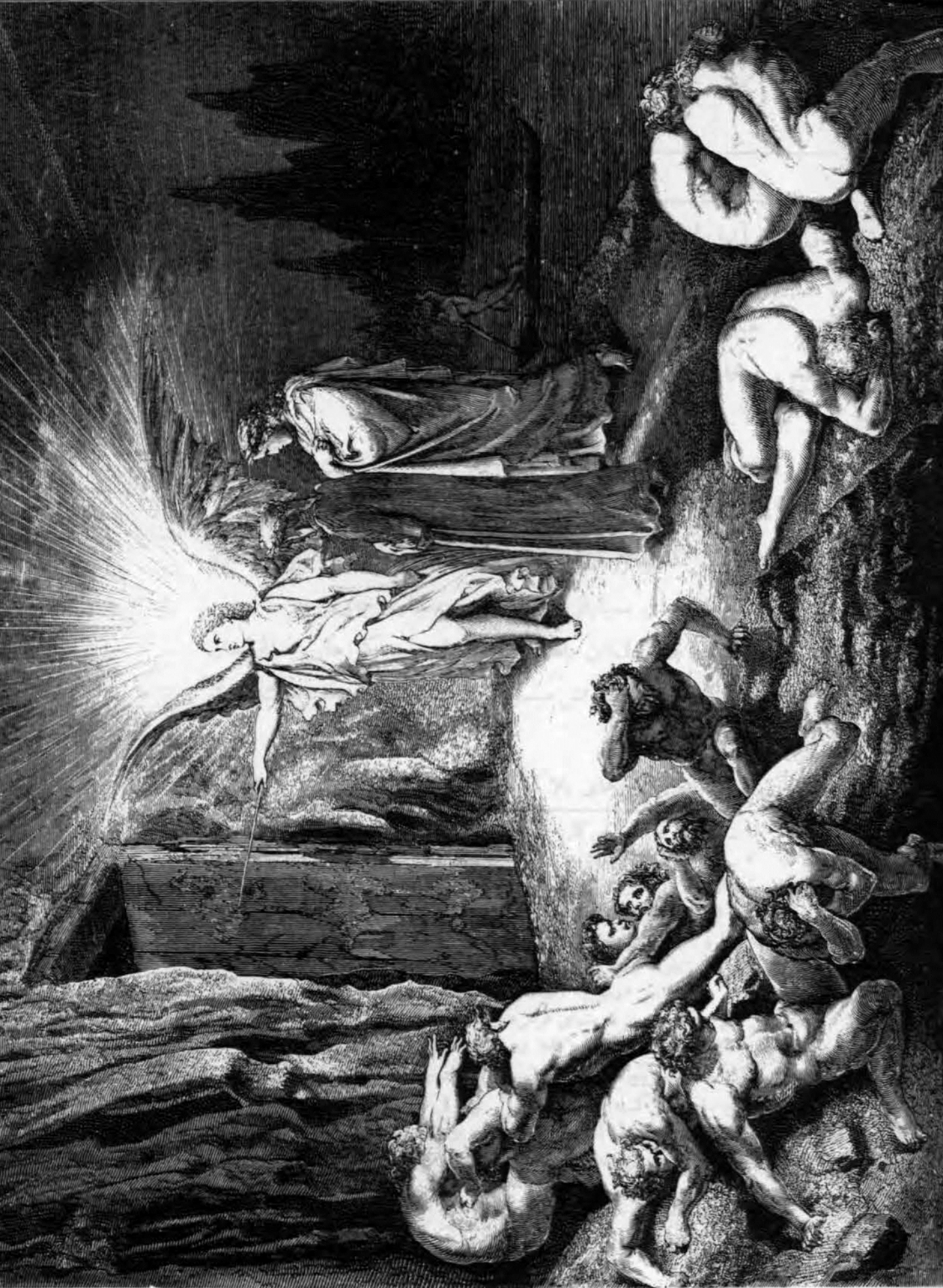
گورها سر تا سر زمین را پست و بلند کرده اند، اینجا نیز پراز  
گورهای بلند و پست بود، با این تفاوت که وضع آنها در اینجا با تلخی فزونتر  
همراه بود،

زیرا، در میان این گورها همه جا شعله های آتش زبانه میکشید

---

۱ - «آرلی» Arli، شهر آرل (Arles) در ناحیه پروونس فرانسه. -  
Rhone رود معروف فرانسه (که تلفظ ایتالیائی آن Rodano است). - در دوران  
امپراتوری رم، نزدیک شهر آرل، «آنجا که رود رون را کد میماند» گورستان بزرگی  
بود بنام Alyscamp که در قرون وسطی نیز باقی و در سراسر اروپا مشهور بود و شاید  
بزرگترین قبرستانهای اروپا بشمار میرفت.

۲ - «پولا» Pola شهر معروفی در ایستریا «شمال شرقی ایتالیا» که  
در آنجا نیز گورستان مشهوری وجود داشت؛ «کوارنارو» Quarnaro (در  
اصطلاح امروزی ایتالیا Quarnero) نام خلیجی در ایستریا، که شهر معروف فیومه  
Fiume (ریکا) در کنار آن واقع است.



بسی دروازه رفت و آنرا بایک اشاره چو بدست خود بکشود (صفحه ۲۰۷)

---

## سرود نهم

---

و چنان آنها را در خود می‌گذاخت که هیچ اهل حرفه‌ای<sup>۱</sup> به آهنی گذاخته  
ترا از این احتیاج ندارد.

همه سنگها در روی کورها معلق بود و از زیر آنها ضجه‌هایی چنان  
تلخ برمیخاست که پیدا بود که از دهان تیره روزان و عذاب‌دیدگان  
بر می‌آید .

ومن گفتم : « ای استاد ، این مردمانی که در درون این کورها  
خفته‌اند و چنین دردناک مینالند ، کیانند؟ »

واو بمن گفت: « اینان زندیقانند، وبدعت گزاران دین، و پیروانشان،  
و درین کورها عده‌ای بسیار فزونتر از آنچه می‌پنداری جای دارند<sup>۲</sup> .

در اینجا هم مسلکان باهم در خاک رفته‌اند ، و کورهای جمله اینان  
است که کم و بیش در آتش می‌سوزد . و بعد از آنکه بدست راست  
چرخید ،<sup>۳</sup>

بمنطقه میان کورهای بلاکشان و حصار بلند شهر قدم گذاشتم

---

۱ - اهل حرفه : عنوان کلی آهنگران در قرون وسطی

۲ - یعنی : تعداد زندیق‌ها از آنچه دربدو امر بنظر میرسد فزونتر است ،  
زیرا بسیاری از ایشان را از روی ظاهر تشخیص نمی‌توان داد . باید توضیح داد که در نظر دانتته  
اساس زندقه ( Eresia ) انکار ابدیت روح است ، زیرا این انکار حکم انکار وجود  
خداوند را دارد . بدین جهت غیر مسیحیانی که منکر بقای روح نبوده‌اند ، در دوزخ در  
طبقاتی بالاتر از زنداقه جای دارند و کمتر عذاب می‌بینند .

۳ - در سراسر «دوزخ» ، دانتته ویرژیل برای رفتن از طبقه‌ای بطبقه دیگر،  
و همچنین برای گذشتن از قسمتهای فرعی هر طبقه از جهنم ، بسمت «چپ» می‌چرخند  
( که راه خطاکاری و گناه است ) و فقط دو استثنا درین قاعده کلی وجود دارد : یکی  
در اینجا ، که دانتته تصریح میکند که « بدست راست چرخیده‌اند » ، و دیگر در سرود  
هفدهم دوزخ ، هنگامی که می‌خواهند سوار بر دوش صغیرتی بنام « جریو » شوند و  
بطبقه هشتم بروند . - مسلم است که این تصریح که « بدست راست چرخیدیم »  
مفهوم خاصی دارد ، ولسی هنوز مفسرین نتوانسته‌اند نظر اقناع کننده‌ای درین باره  
بدهند

# سرودوم

## طبقه ششم دوزخ: زنادقه

قسمتی از زندیقان که این طبقه از دوزخ بدانان اختصاص یافته ،  
آنهاست هستند که دانته ایشان را « اپیکوری » میخواند. بدیهی است  
اپیکور خود زندیق و ملحد نبوده ، ولی این لقبی است که بطور کلی در  
قرون وسطی بکسانیکه منکر بقای روح و زندگانی آن جهانی بودند داده شده  
بود ، و این ناشی از طبقه بندی خاصی بود که روحانی معروف قرون وسطی  
سن توماس داکن Saint Thomas d'Aquin که گفته هایش حجت بود  
کرده بود . وی اپیکوری هارا دودسته شمرده بود که عبارت بودند از:  
اپیکوریهای رسوم و عادات، و اپیکوریهای فلسفی. دسته اول خوشگذرانها  
دسته دوم منکرین بقای روح بودند. در دوره دانته بطور کلی بسیاری از  
متفکرین و آزادفکران یعنی آنهاست را که درخفا با سختگیریهای مذهبی  
و جمود فکری موافق نبودند « اپیکوری » میشمردند و آنان را از  
مخالقین ابدیت روح و معاد ، یعنی از زندیقان و ملحدین میدانستند ؛  
گفتگوی دانته با « فاریناتا » که یکی از معروفترین فصول کمدی الهی  
است در این سرود صورت میگیرد .



... واوبمن گفت : « اینان زندیقاتند ، وبدعت گزاران دین وپیروان آنان . . . » (صفحه ۲۱۱)



## سرود دهم

اکنون استاد من<sup>۱</sup> از کوره راهی پنهان، میان حصارشهر و کوره‌های  
دوزخیان در حرکت است، و من در دنبالش ره می‌سپرم .  
چنین آغاز سخن کردم : « ای خرد اعلی که مرا از حلقه‌های  
ناپاکان می‌گذرانی ، هر آنگونه که مایلی بامن سخن بگو و آتش کنج‌کاویم  
را فرو نشان .

آیا میتوان این کسان را که در دزون کوره‌ها بند بچشم دید؛ همه  
سنگ‌های روی کوره‌ها را برداشته‌اند و کسی نیز در اینجا پاسداری نمی‌کند .  
و او بمن گفت : « وقتی که اینان از درهٔ یهوشافاط<sup>۲</sup> با کالبد‌های  
خود که در آن بالا بر جای نهاده‌اند بدینجا باز کردند ، همهٔ این کورها  
بسته خواهند شد .

---

۱- Ora sen va ؛ در اینجا مستقیماً کلمهٔ استاد گفته نمی‌شود ، ولی این اشاره  
در آن مستتر است .

۲- Josafat ؛ درهٔ «یهوشافاط» در نزدیکی اورشلیم (بیت المقدس) قرار دارد ،  
و محلی است که بنا بر گفتهٔ تورات ، در روز رستاخیز محکمهٔ الهی برای رسیدگی به گناهان  
بشر در آنجا تشکیل میشود ، و در حقیقت همان صحرای محتر است . این عقیده از تورات  
( کتاب یوئیل نبی ، باب سوم) گرفته شده : «... آنگاه جمیع امتها را جمع کرده به وادی  
یهوشافاط فرو خواهم آورد ، و در آنجا با ایشان در بارهٔ قوم خود و میراث خویش  
اسرائیل محاکمه خواهم نمود» و : «... امتها بر انگیزته شوند و به وادی یهوشافاط  
بر آیند ، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امتهایی که به اطراف آن  
هستند داوری نمایم ... جماعت ها ، جماعتها ، در وادی قضا ، زیرا روز خداوند در  
وادی قضا نزدیک است ، آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان تابش خود را باز میدارند ، و  
خداوند از صیون نمره میزند ، و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند ، و آسمان و زمین  
متزلزل میشود.»

## دوزخ

گورستان «ایپیکورو»<sup>۱</sup> و کلیه پیرامون او که روح را همراه جسم میمیرانند، در این جانب است.

لاجرم بزودی در همین جا خواهشی را که از من داری، و آن خواهش دیگر را نیز که بر زبانش نمیآوردی، برآورده خواهی یافت<sup>۲</sup>،  
ومن گفتم: «ای داهبر مهربان، اگر میل دزون را از تو پنهان میدارم  
برای آنست که پر حرفی نکرده باشم، و تو خود بودی که از من چنین  
خواستی.»

«ای توسکانی<sup>۳</sup> که زنده از شهر آتش میگذری و با چنین احترام و  
ادب سخن میگوئی، لطفاً اندکی در اینجا درنگ کن.  
شیوه سخن گفتن تو، ترا زاده این وطن شریفی<sup>۴</sup> نشان میدهد که  
شاید من درباره اش فزون از حد سختگیری بخرج دادم.»

---

۱ - Epicuro؛ اپیکورس ( اپیکورس ) فیلسوف بزرگ یونانی ( ۳۴۱-۲۷۰ پیش از مسیح ) ، یکی از بزرگترین متفکرین تاریخ جهان ، که فلسفه او را بنا حق تخطئه کرده اند . اساس این فلسفه را در قرون وسطی انکار ابدیت روح و حیات بعد از مرگ میسر کردند ، و با همین نظریات که دانتی از اپیکور و شاگردان مکتب او نام میبرد .

۲ - تقریباً در تمام «دوزخ» دانتی ، ویرژیل میتواند بی آنکه وی خود چیزی گفته باشد بر مکونات قلبی او واقف شود . در اینجا نیز ویرژیل متوجه شده است که دانتی باطناً مایل است با یکی از دوزخیان اهل فلورانس که در آن زمان بسیاری از آنها «از شاگردان مکتب اپیکور» بودند ، در این منطقه که خاص اپیکوریا است ملاقات کند و از او درباره فلورانس و آینده آن اطلاعاتی بگیرد ، و این نظر او اندکی بعد با دیدن «فاریناتا» تأمین خواهد شد .

۳ - Toscana - توسکانا ناحیه معروف ایتالیا است که فلورانس جزو آنست ، و به همین دلیل ، این دوزخی دانتی را «توسکانی» خطاب میکنند . زبان توسکانی زیباترین و صحیحترین لهجه ایتالیائی است ، چنانکه در ایتالیا ضرب المثل است که «زبان توسکانی ، زبان خداست» و نیز رسم است که برای نمایاندن حد کمال ، میگویند : «زبان توسکانی در دهان رومی» ؛ بدین جهت آن دوزخی که در اینجا سخن میگوید ، از لهجه فصیح و سخن گفتن مؤدبانه دانتی فوراً پی میبرد که وی اهل توسکانا است .

۴ - اشاره به فلورانس ، که آنرا «زیباترین و مشهورترین دختر روم» لقب

داده اند .

## سرود دهم

این سخنان ، بنا کهان از درون کوری برخاست ؛ لاجرم من ترسیدم  
و خود را اندکی به راهنمای خویش نزدیکتر کردم .  
و او بمن گفت : « چه میکنی ؟ بر گرد و بین : این « فاریناتا »  
است که بر پای خاسته است <sup>۱</sup> ، و تو او را از کمر تا سر خوب میتوانی  
دید . »

دیده به دیده شبح از کور بر آمد ، دو ختم . وی سینه و پیشانی خود را  
چنان برون آورده بود که کوئی دوزخ را با دیده تحقیر مینگریست <sup>۲</sup>  
و راهنما ، بادستهای نیرومند و چالاک خود ، مرا از میان کورها بسوی  
او راند ؛ و بمن گفت : « بصراحت سخن بگویی . »  
چون بکنار کورش رسیدم اندکی در من نگرست ، و آنگاه بالحنی  
که بوی بی‌اعتنائی میداد پرسید : « نیاکان تو که بودند ؟ »  
از آنرو که مایل باطاعتش بودم ، نام و نشان خویش را از وی پنهان

۱- *Farinata* ، «فاریناتا دیلی اوبرتی» ، یکی از اشراف برجسته فلورانس در قرن سیزدهم مسیحی بود . وی رئیس دسته «کیبلینها» بود (به شرح ۲ صفحه ۱۶۵ مراجعه شود) که چند بار با دسته «گولف»ها جنگید و آنها را از شهر بیرون راند ، ولی آخر الامر خود در سال ۱۲۵۸ از فلورانس طرد شد . بدین جهت با پسر نامشروع فدریگویی دوم پیمان اتحاد بست و با کمک او در ۱۲۶۰ به فلورانس حمله برد و در جنگ خونین «مونتاپرتی» *Montaperti* که داتنه از آن نام میبرد حریفان خود را شکست سختی داد و تمام توسکانا را تحت استیلای خویش درآورد . وی در سال ۱۲۶۴ ، یکسال پیش از تولد داتنه ، در فلورانس مرد و دو سال بعد از مرگ او دوباره گولفها بر شهر مسلط شدند و بموجب فرمانی خاندان اوبرتی را برای همیشه از زمامداری و بسیار حقوق دیگر محروم کردند . در سال ۱۲۸۳ ، یعنی ۱۹ سال پس از مرگ فاریناتا ، از طرف کلیسا فتوی داده شد که وی زندیق بوده است .

۲- بقول بنونوتو چلینی ، هنرمند و شاعر بزرگ ایتالیائی ، که یکی از برجسته‌ترین مفسرین کمدی الهی است و غالباً گفته او درین مورد سندیت دارد ، «فاریناتا» مردی بسیار مغرور و سرکش بود ، چنانکه این غرور را حتی در دوزخ نیز نگاهداشته بود . چلینی مینویسد که در هیچ جای دیگر شرحی چنین استادانه در باره غروری مغلوب ناشدنی نخوانده است .

## دوزخ

نداشتم ، وبا وضوح تمام پاسخش دادم . آنوقت وی اندکی ابرو بالا کشید ، و گفت : « اینان حریفان سر سخت من و اجدادم و وطنم بودند ، چنانکه دوبار بیرونشان راندم . »

بدو جواب دادم : « راست است که دوبار بیرون رانده شدند ، اما هر دوبار از هر سو باز گشتند ، و این هنری است که کسان شما خوب نیاموخته اند .<sup>۱</sup> »

آنگاه در برابر نظرم شبیحی دیگر از زمین بر آمد که تنها تا ز نخش نمودار بود ، و چنین می پندارم که بزانو نشسته بود .  
بپیرامون من نگریست تا ببیند که مگر کسی دیگر نیز بامن همراه آمده است<sup>۲</sup> ، اما چون انتظارش بی حاصل ماند ،

گریه کنان گفت : « اگر تو بپرکت نبوغ خود ازین زندان تاریک گذرمیکنی ، پس پسر من در کجاست<sup>۳</sup> ؟ و چرا او ترا همراه نیست ؟<sup>۴</sup> »  
ومن بدو گفتم : « من بخودی خود نیامده ام ؛ آنکس که در آنجا

۱- چنانکه گفته شد «فاریناتی» حریفان سیاسی خود را دوبار در سالهای ۱۲۴۸ و ۱۲۶۰ از فلورانس بیرون راند؛ و اینان دوبار، در ۱۲۵۱ و در ۱۲۶۶، بعد از مرگ فاریناتی بدین شهر باز گشتند و فرمانروای آن شدند . ولی افراد خانواده فاریناتی که در سال ۱۲۸۰ از شهر تبعید شده بودند ، در سال ۱۳۰۰ که دانته با روح فاریناتی گفتگو میکند همچنان در تبعید بودند ، و اشاره دانته که «کسان شما هنر بازگشت بوطن را خوب نیاموخته اند» بدین نکته است .

۲- این روح چنانکه اندکی بعد روشن میشود، روح يك فلورانسی معروف است که از مذاکره دانته با فاریناتی بهیبت دانته پی برده و بدین ترتیب دریافته که وی دوست صمیمی فرزند اوست ، بدین جهت امیدوار است که آن دورا باهم ببیند که زنده بدین سفر آمده اند و از این راه بدیدارپسرش نائل شود .

۳- مقصود اینست که : اگر نبوغ هنری تو، ترا شایسته این امتیاز خاص کرده که بدین سفر بیائی ، چرا پسر من که نبوغ کمتر از تو نیست و چون تو شاعر است، بچنین افتخاری نائل نشده است ؟

---

## سرود دهم

---

با انتظار ایستاده است راهنمای من است ، و شاید گوید وی شما دروی بچشم  
حقارت نگریسته بود<sup>۱</sup> ،

سخنان او ، و نوع عذاب وی<sup>۲</sup> نامش را بمن فهمانده بود ، ازینرو  
بود که پاسخی بدین صراحتش دادم .

اما وی ناگهان بریاخت و فریاد زد: « چطور؟ گفتی که: نگریسته  
بود؟<sup>۳</sup> پس حالا دیگر پسر من زنده نیست؟ دیگر فروغ دلپذیر<sup>۴</sup> بر  
دیدگانش نمیتابد؟ »

---

۱- Guido \_ داتته با ذکر این نام نشان میدهد که او نیز هویت مخاطب خود را  
شناخته است . « گویدو کاوالکانتی » شاعر معروف فلورانس معاصر داتته بود که همراه  
داتته مکتب ادبی Dolce stil nuovo را بنیاد نهاد ، و داتته در کتاب زندگی نو او را  
بهترین دوست خود نامیده است . کسی که در اینجا با داتته گفتگو میکند ، کاوالکانتو کاوالکانتی  
( پدر گویدو ) است که پیش از سال ۱۲۸۰ مرده بود ، خود « گویدو » پانزده سال بزرگتر  
از داتته بود و در همان سال ۱۳۰۰ که داتته بسفر خیالی دوزخ رفته بود مرد . منظور داتته  
از اینکه شاید گویدو در ویرژیل بدیده تحقیر نگریسته و بدین جهت نتوانسته است بچنین  
سفری آید ، اینست که تنها نبوغ و فریحه کافی نیست ، بلکه کمک ویرژیل و در حقیقت  
کمک بئاتریس نیز برای چنین امری ضرورت دارد . شاید مفهوم تمثیلی این گفته باشد  
که هم کمک عقل ( ویرژیل ) و علم الهی و مشیت خداوندی ( بئاتریس ) برای چنین سفری  
لازم بوده ، در صورتیکه « گویدو » به قسمت دوم اعتقاد زیادی نداشته است .

۲- اشاره بدانکه « کاوالکانتی » در حلقه دوزخیانی است که بجرم « عقیده  
ایسکوری » به دوزخ رفته اند ، و داتته آگاه بوده که کاوالکانتی یکی از ایسکوری های مشهور  
فلورانس بوده است .

۳- Egli ebbe? \_ در این جا فعل ماضی بکار رفته ، و از این جا مخاطب او چنین  
نتیجه گرفته که پسرش اکنون دیگر زنده نیست ، و گرنه داتته بجای ماضی فعل حال استعمال  
میکرد . ولی این تعبیر او با اشتباه صورت گرفته ، زیرا پسرا و تا چهار ماه بعد از آن نیز  
زنده مانده است .

۴- dolce lome اشاره به نور خورشید .

## دوزخ

وقتی که متوجه درنگ من در ادای پاسخ این سؤال شد<sup>۱</sup>، از پشت بدرون کورخوش افتاد و دیگر سر از آن بر نیاورد.  
اما آن روح عالیجاهی<sup>۲</sup> که من بتقاضایش در آنجا ایستاده بودم، حالت خویش را تغییر نداد<sup>۳</sup>، و سر بر نگرداند، و خم نشد، و در دنبال کفتگوی قبلی ما گفت: «اگر راست باشد که کسان من این فن را<sup>۴</sup> بد آموخته‌اند، این مرا بیش ازین بستر آتشین می‌آزارد. اما پیش از آنکه چهره بانوی فرمانروای این دیار پنجاه بار روشن شده باشد<sup>۵</sup>، تو خود در خواهی یافت که این فن، چه فن دشواری است<sup>۶</sup>».

۱- تأمل داتنه که علت آن اندکی بعد معلوم میشود، علامت تصدیق مرگ گوید و نیست، ولی پدر گوید و این تأمل را چنین معنی میکند، و بر اثر فرط رنج و و درد از پای درمی‌آید، چنانکه نمیتواند خبر تندرستی فرزند خود را از زبان شاعر بشنود.

۲- اشاره به فاریناتا.

۳- گوید و کالاکاتی که داتنه درباره او با پدرش صحبت کرده و طوری سخن گفته که تعبیر برنگ او شده، داماد فاریناتا بود، بدین جهت قاعدتاً میبایست اطلاع بر این موضوع که ممکن است دخترش بیوه شده باشد، فاریناتا را ناراحت کند و «حالت قیافه او را تغییر دهد»؛ ولی چنین نشده، زیرا فاریناتا بیشتر بفکر سرنوشت حزب خود و فلورانس است که قبلاً در باره آن با داتنه صحبت کرده و باز هم صحبت خواهد کرد.

۴- یعنی: باز گشتن بشهر خود را (رجوع بشرح اصفحه ۲۱۸)

۵- مقصود پنجاه ماه قمری است، که پنجاه بار ماه را صورت بدر در می‌آورد. هکاتای Hecataea (که رومیان بدو Proserpina می‌گفتند) در میتولوژی یونان ملکه دوزخ و زنی بسیار زیبا بود که در عین حال مظهر ماه بشمار میرفت، همچنانکه خدای خدایان مظهر مشتری، ربه النوع عشق مظهر زهره، رب النوع دریا مظهر زحل، «فبوس مظهر خورشید و رب النوع جنگ مظهر مریخ بودند. بنابراین معنی این جمله که «چهره آن بانویی که در اینجا حکومت میکند پنجاه بار روشن شود»، اینست که پنجاه ماه قمری بگذرد. این نوع ابهام و پیچیدگی، که در اینجا اختصاصاً از لحاظ اینکه پای غیبگوئی در کار است مناسب بنظر میرسد بکرات در کمدی الهی» دیده میشود: و غالب ایماهای استعاری داتنه از همین قبیل است.

۶- «تو خود در خواهی یافت». یعنی: تو خود از فلورانس تبعید خواهی شد و تمام کوششهایت برای بازگشت بدان می‌توجه خواهد ماند.

## سرود دهم

و اگر بناست که تو بار دیگر بدنای دلپذیر باز کردی<sup>۱</sup>، بمن بگوی: برای چه این مردم<sup>۲</sup>، در یکایک از قوانینی که وضع میکنند با کسان من چنین سر ناسازگاری دارند<sup>۳</sup>.

بدو گفتم: «قتل عام و کشتار بزرگی که امواج رود «آربیا» را فرمز فام کرد<sup>۴</sup>، این چنین دعاها را در عبادتگاه ماموجب آمده است.»<sup>۵</sup> آهی کشید و سر تکان داد و گفت: «من درین میان تنها نبودم، و یقیناً بی سببی نیز بادیگران دست بجدا ل نمیزدم؛

اما در آن هنگام که جملگی تصمیم گرفتند فلورانس را از بیخ و بن ویران کنند، من تنها ماندم. و فقط من بودم که بی پرده پوشی ازین شهر

---

۱- این جمله در واقع این معنی را میدهد که: «وقتی که بازگشته باشی» زیرا کلمه Se در اینجا صورت شرطی ندارد.

۲- اشاره به فلورانسی ها، که فاریناتا از روی تحقیر از بردن نام آنها خود-داری میکند.

۳- قانونی که در ۱۲۸۶ وضع شده بود حاکی بود که: افراد خانواده اوبرتی برای همیشه از حق استفاده از قوانینی که ممکن است در آینده بنفع تبمیدشدگان سیاسی وضع شود محروم خواهند بود.

۴- کشتار بزرگ: اشاره به پیکار «مونتاپرتی» Montaperti که فاریناتا را پیروز و فرمانروای فلورانس کرد- Arbia رودخانه ای در نزدیک «سیهنا» Sienna در ایتالیا، که جنگ مونتاپرتی در ده کیلومتری آن روی داد.

۵- این جمله صورت استهزا آمیز دارد و مفهوم آنرا بدو نوع مختلف تفسیر کرده اند: بعضی آنرا مربوط بجمله ای دانسته اند که به آخر دعای روزهای یکشنبه کلیساهای این شهر اضافه شده بود و در آن بخانواده اوبرتی نفرین میشد، در صورتیکه شرع مسیحی اجازه نفرین نمیدهد؛ بعضی دیگر این گفته را اشاره بدان دانسته اند که در فلورانس تصمیمات دولتی همیشه در کلیسای معروف سن جوانی گرفته میشد و داتته تصمیم شدیدی را که علیه خاندان اوبرتی اتخاذ شده بود از جمله این «ادعیه عبادتگاه فلورانس» دانسته است.

---

## دوزخ

---

دفاع کردم.<sup>۱</sup>»

بالحنی پرتما ، بدو گفتم : «کثر خاندان شما عاقبت از صلح و آرامش بر خوردار آیند . اما لطفاً این مشکل را که درین باره بر من روی آورده است حل کنید :

اگر درست فهمیده باشم ، چنین مینماید که شما میتوانید بر آنچه آینده برای ما همراه دارد ، وقوف یابید ، اما ظاهراً در مورد حال چنین قدرتی ندارید.<sup>۲</sup>»

گفت : «ما ، آن چیزها را که از ما دورند ، چون کسانی که دید روشن ندارند تا حدی تشخیص میتوانیم داد ، و این نعمتی است که راهنمای مطلق درینجا از ما دریغ نکرده است .

اما چون این امور بما نزدیک شوند یا انجام پذیرند ، عقل و ادراک ما از کار باز میماند ، و اگر کسی دیگر ما را آگاه نکند خود از سر نوشت بشری شما هیچ در نمیتوانیم یافت.<sup>۳</sup>»

---

۱- بعد از فتح مونتاپرتی ، روسای کیبلین‌ها که تحت فرماندهی فاریناتا بودند در شورای نظامی و سیاسی ، تصمیم گرفتند که شهر فلورانس را بکلی درهم کوبند و ویران کنند . ولی فاریناتا شخصاً با این نظر مخالفت کرد و آنرا دیوانگی محض نامید ، و حتی اعلام کرد که خود تا جان دارد شمشیر بدست از فلورانس دفاع خواهد کرد .

۲- دانتیه با تعجب متوجه میشود که «فاریناتا» برای او در باره چندین سال بعد پیشگویی دقیق کرده ، ولی چند لحظه پیش از آن «کاو الکانتی» نتوانسته است بفهمد که پسرش زنده است یا نه ، و این امر برای او «تردیدی» را در پیش میآورد که برای رفع آن از فاریناتا کمک میطلبد .

۳- مفهوم این نظریه ، اینست که این ارواح میتوانند آنچه را که در آینده‌ای نسبتاً دور اتفاق خواهد افتاد بطور مبهم ببینند ، ولی از درک آنچه باید بلافاصله روی دهد یا در حال روی دادن است عاجزند . دانتیه خود قبلاً نمونه‌ای خلاف این نظر ارائه داده (سرود هشتم دوزخ) بدین معنی که در آن زمان چیا کوحوادثی را پیش بینی میکند که بقیه در صفحه بعد



---

## سرود دهم

---

بنابراین میتوانی دریابی که علم و اطلاع ما ، در آن لحظه‌ای که دروازه آینده بروی ما بسته شود<sup>۱</sup> یکسره پایان خواهد یافت . ،  
آنوقت ، مثل اینکه قصد استغفار از خطای خویش داشته باشم<sup>۲</sup> ،  
گفتم : « درین صورت لطفاً بدانکس که لحظه‌ای پیش بر زمین افتاد  
خبر دهید که فرزندش هنوز در جمع زندگان است ؛  
و اگر من پیش از پاسخ گفتن بدو خاموش ماندم ، سبب اشتغال  
خاطر من بدان مشکلی بود که شما برایم حل کردید . »  
استاد من بنزد خویشم میخواند . لاجرم باشتابی بیشتر ، ازین روح  
در خواستم که نام همراهان خویش را در اینجا بگوید .  
بمن گفت : « در اینجا با بیش از هزارتن خفته‌ام . در درون آن کور  
فردریک و کاردینال بسر میبرند<sup>۳</sup> . در باره آن دیگران ، چیزی بتو  
نمیگویم . »

---

### بقیه از صفحه قبل

میبایست در اول ماه مه ۱۳۰۰ یعنی فقط چند روز پس از سفر شاعر بدوزخ رخ دهند ، و  
حتی اظهار میدارد که «هم اکنون» در فلورانس دونفر عادل وجود دارند ، این اختلاف ،  
مؤید نظریه حاکی از اختلاف بین تاریخ سرودن هفت سرود اول دوزخ و بقیه سرودهای  
آن است که قبلاً (شرح ۱، سرود هشتم) درباره آن توضیح داده شد .

۱- «دروازه آینده بسته شود» : اشاره به فرارسیدن روز رستاخیز، که پس از  
آن دیگر آینده ای وجود نخواهد داشت و علم آتیه بینی دوزخیان نیز بی اثر  
خواهد شد .

۲- اشاره بدین خطا که وی اندکی پیش خبر تندرستی پسر کاوالکانتی را فوراً  
بدونگفته و ویرا پیریشان کرده است .

۳- فردریک دوم ، امپراتور معروف آلمان و روم ، بتلفظ ایتالیائی Federigo و  
دوزخ داتته Federico (۱۱۹۴-۱۲۵۰) در سال ۱۱۹۶ (دوسالگی) بسلطنت روم ، در  
بقیه در صفحه بعد

## دوزخ

سپس از نظر پنهان شد؛ و من بجانب شاعر کهن بر گشتم، در حالی که بدین سخنان که بفال نامیمونشان گرفته بودم میاندمیشیدم. وی براه افتاد، و در رفتن بمن گفت: برای چنین پریشان خاطری؟ و من حال خود و ماجرا را با او در میان نهادم. رهنمای خردمند بمن گفت: «آنچه را که بزبان خودت شنیدی در خاطر نگاهدار، اما اکنون خوب بدانچه میگویم هشدار»، (و انگشت خود را بجانب من بلند کرد): «چون در برابر فروغ دلپذیر آن بانوئی رسیده باشی که دیدگان زیبایش همه چیز را میتوانند دید<sup>۱</sup>، ماجرای واقعی سفر زندگانی خود را از زبان او خواهی شنید<sup>۲</sup>».

بقیه از صفحه قبل

۱۱۹۷ (سه سالگی) سلطنت سیسیل، و در ۱۲۱۶ (۲۰ سالگی) سلطنت آلمان بر کزیده شد، و در ۱۲۲۰ سمت «امپراتور مغرب» یافت. وی در تمام مدت حکومت خود با پاپ و قدرت او در جنگ بود و بالاخره نیز از طرف پاپ تکفیر و تحریم شد. مردی ایسکوری و از لحاظ فکری نسبت بدوره خود خیلی جلو بود، زیرا طرفدار اصل آزادی عقیده مذهبی بود که قسط چندین قرن بعد از او مورد قبول قرار گرفت. فردرینگ دستور داده بود عده‌ای از دانشمندان از کتابهای مقدس تورات و انجیل دلائلی بر اثبات این نظر که روح آدمی پس از مرگ باقی نمیماند استخراج کنند.

Il Cardinale - اشاره به کاردینال «اوتاوینو دیلی اوبالدینی»، که پاپ اینوچنتوی چهارم او را در سال ۱۲۴۴ بدین سمت منصوب کرد و وی تا ۱۲۷۳ که مرد، زندگانی پر ماجرائی گذراند که جنبه سیاسی آن بر جنبه روحانیش می‌چربید. معروف است که یکبار وی گفته بود: «اگر روحی داشتم، آنرا در راه کیبلین‌ها از دست دادم.» و این کلمه «اگر»، او را در اینجا جزو زنداقه و ایسکوری‌ها در آورده است: همچنانکه برای حافظ ما که گفته بود: «اگر» از پس امروز بود فردائی، قها چماق تکفیر بلند کردند.

۱- «آن بانوئی»... بشائریس - فروغ دلپذیر Dolce raggio: فروغی که از چشمان زیبای بشائریس بر می‌آید - اشاره به بخشش الهی و فروغ آن.  
۲- در سرود هفدهم بهشت، بجای بشائریس، یکی از نیاکان دانت «ماجرای زندگانی آینده او را» بدو میگوید. بدین ترتیب یا ویرژیل مصلحتاً این حرف را گفته، یا دانت بعداً طرح اولیه خود را تغییر داده است.

---

## سرود دهم

---

این بگفت و بدست چپ چرخید؛ من واو حصار را ترك گفتیم<sup>۱</sup> و  
بجانب قسمت وسطای آن رفتیم. مسیرمان کوزه راهی بود که بدره‌ای  
منتهی میشد،

و این همان دره بود که بوی ناخوشایندش تا آن بالا بمشام میرسید<sup>۲</sup>.

---

۱- «از حصار گذشتیم»: اشاره بدانکه تا آن هنگام در کنار حصار که گرا کرد  
شهردیده را فرا گرفته بود راه میرفته و از پای همان حصار بادی دوزخیان گفتگو میکرده‌اند،  
و درین موقع حصار را ترك گفته و وارد کوزه راهی شده‌اند تا بقسمتهای داخلی تر سرکشی  
کنند، و بعد نیز از آنجا بطبقات پائین تر دوزخ روند.

۲- دره مخصوص زندیق‌هایی که جرمی بیشتر از جرم پیروان ائمه کوردارند.



# سرود یازدهم

## طبقه ششم (بفیه) : زنادقه

ویرژیل ودانته بقسمت آخر طبقه ششم میرسند که از آن میتوان بطبقه هفتم فرود آمد . فاصله این دو طبقه صخره بلندی است که هنگام مرگ مسیح، بر اثر زلزله ای که پدید آمد ، فروریخته است .

تقریباً در سراسر این سرود ، ویرژیل طبقه بندیهای مختلف دوزخ، و انواع محکومین را که در آن بسر میبرند برای دانته شرح میدهد . توضیحات او بر اصول کتابهای «اخلاق» و «فیزیک» ارسطومتکی است ، و در حقیقت میتوان آنرا طبقه بندی خطاهای انسانی از نظر عقل و منطق بشری دانست . طبق این اصول مرتکبین گناهان : آدمکشی، راهزنی، زورگوئی، خودکشی، کفرگوئی، لواط ، رباخواری از یک دسته معین ، یعنی از دسته متعدیان و متجاوزین ، و مرتکبین گناهان : ریا کاری ، چاپلوسی ، دزدی ، قوادی ، غیبگوئی ، کیمیاگری ، جادوگری ، نفاق افکنی ، خیانت ، نا جوانمردی و میهمسان کشی از یک دسته دیگر ، یعنی دسته حيله گران و غدارانند ، و ویرژیل علل این طبقه بندی را بتفصیل شرح می دهد .

## سرود یازدهم

در منتهای صخره‌ای بلند که دایره وار از تخته سنگهای بزرگ و  
درهم شکسته پدید آمده بود<sup>۱</sup>، بالای سر جمعی رسیدیم که سخت تر از  
دیگران عقاب میدیدند،  
و در آنجا، بوی کند وحشت زائی که از ژرفنای تیره بر میخواست<sup>۲</sup>  
مارا واداشت که به پشت سنگ کوزی پناه بریم.  
بر روی این سنگ، چنین نوشته شده بود: «من نگاهدار پاپ  
آناستازیو هستم که بادست فوتینو از صراط‌المستقیم بدررفت.<sup>۳</sup>»

---

۱- اشاره به زلزله‌ای که بر اثر مرك عیسی در سراسر جهنم روی داده و طبقات  
مختلف آن آسیب رسانده بود ارجوع شود به سرود بیست و دوم دوزخ.  
۲- این عفونت که غالباً در دوزخ بدان اشاره میشود، مفهوم ناپاکی دوزخ و  
گناهای را که در آن نهفته شده، یعنی مفهوم طبیعت «گناه» را دارد. دوری گرفتن  
دو شاعر از این بو دیش پناهگاه، اشاره به انزجاری است که از توجه به ماهیت گناه  
پدید می‌آید.

۳- Anastasio، پاپ آناستازیوی دوم که ۴۹۸ تا ۴۹۶ مسیحی این سمت را  
عهده دار بود، و این سالها مقارن با زمانی بود که میان دو کلیسای یونان و روم اختلاف  
افتاده بود. یکی از موارد اساسی این اختلاف، ظهور فرقه مذهبی معروفی در یونان بود  
که منکر آن بود که عیسی پسر خداوند است، و عقیده داشت که وی نیز مانند سایر  
مردم بدنیا آمده است. از زمره هواداران برجسته این عقیده که کلیسای کاتولیک آنرا  
«بدعت» بزرگی در دین محسوب داشت، فوتینو Fottino اسقف کلیسای ناحیه معروف  
«تسالونیکا» Tessalonica در یونان بود، که پاپ آناستازیو، طبق منابعی که ظاهر ادانته  
در دست داشته، او را مورد تأیید خود قرار داد و بدین جهت این پاپ را متهم به زندقه  
و ارتداد کردند. بطور یقین معلوم شده که پاپ آناستازیو بیجهت مورد این اتهام قرار  
گرفته، و ظاهراً دانته نیز او را با امپراتور بیزانس، آناستازیوس اول، که از ۴۹۱ تا ۵۱۸  
سلطنت میکرد اشتباه کرده است، زیرا این آناستازیوس امپراتور بیزانس بود که فوتین  
و عقیده او را مورد تأیید خود قرار داد.

---

## دوزخ

---

«پیش از آنکه راه سرازیری را در پیش گیریم، درنگ کنیم تا شامه ما اندکی با این بوی بد خو گیرد. از آن پس دیگر توجهی بدان نخواهیم داشت.»

استاد چنین گفت، و من بدو گفتم: «پس راهی بیاب تا وقت خود را بیهوده تلف نکرده باشیم.» و او جواب داد: «می بینی که خود بهمین فکر هستم.»

سپس چنین آغاز سخن کرد: «پسرجان، درون این تخته سنگها سه حلقه کوچک تقسیم شده است که همچون حلقه هائی که از آنها گذر کردی، درجات مختلف دارد.»

این حلقه ها جملگی پراز ارواح ملعونند، اما برای چه اینان در چنین جائی در هم فشرده شده اند.

هر بدی وزشتکاری که کینه آسمان را برانگیزد، کاری است که به بیداد گری میانجامد، و چنین کاری همیشه یا از راه زور، یا از راه دغلی، بد دیگری زیان میرساند.

اما دغلی، از آن رو که خطائی است که خاص آدمیان است، خداوند

---

۱- سه «حلقه کوچک» (Tre Cerchiotti) اشاره به سه طبقه هفتم و هشتم ونهم دوزخ، که طبق طرح کلی دوزخ دانته، چون بمرکز زمین نزدیکترند از طبقات پیشین کوچکتر هستند، ولی تقسیم بندی های داخلی آنها بسیار پیچیده تر و مفصلتر از شش طبقه اول است. از لحاظ تمثیلی، اشاره بدین است که هر گناه از گناه پیشین عمیق تر و پیچیده تر است. مقصود از «درجات مختلف» اینست که هر طبقه از طبقات پیش کوچکتر میشود.



---

## سرود یازدهم

---

را ناخوشایند تر است<sup>۱</sup>؛ و لاجرم دغلان در طبقه‌ای پائین تر بسر می‌برند و عذابی بیشتر می‌بینند.

نخستین این دایره‌ها، آکنده از متعدیان است<sup>۲</sup>؛ و چون این تعدی علیه سه نفر مختلف بکار می‌تواند رفت، این دایره را نیز به سه محوطه تقسیم کرده و بهمان صورتش ساخته‌اند.

میتوان به خداوند تعدی کرد، و به خویشان، و به دیگران، یعنی به نفس اینان یا باموال و حقوقشان، چنانکه خود بصیرانه در می‌توانی یافت.

با زور، میتوان دیگری را کشت یا بدوزخهای منکر زد. میتوان خراب کرد یا آتش زد یا مال کسی را بعنف ستاند،

بدین جهت است که آدمکشان و کسانیکه بدخواهانه دیگران را

---

۱ - « دانتِه » در اینجا مکروریارا صریحاً بدتر از زور گوئی و خشونت تلقی کرده است. اصل این فکر از سیرون (چیچرو) Ciceron خطیب معروف رومی گرفته شده: « بی‌عدالتی از دوراه حاصل میشود، یا از راه زور گوئی، یا از راه مکر و حيله؛ آن اولی کار شیر و این دومی کار رو براه است، و هیچکدام کار آدمی نیستند، منتها مکر و تزویر نفرت انگیزتر و زشت تر است ». دانتِه حيله و غدرا گناهی خاص انسان شمرده، زیرا حس اعمال زور و خشونت در انسان و حیوان مشترك است.

۲ - دایره اول از حلقه هفتم. این طبقه خاص زور گویان و خشونت پیشگان است که از راه ستمگری مرتکب بی‌عدالتی و بیدادگری شده‌اند: این طبقه چنانکه بعداً در متن بطور خلاصه توضیح داده میشود، شامل سه دایره است که دسته مختلف زور-گویان در آن بسر می‌برند. متجاوزین نسبت به دیگران، نسبت بخود، نسبت بخداوند؛ اما هر يك از این سه دسته گناه نیز شامل دو نوع فرعی است که عبارت است: از تجاوز نسبت بنفسی آن کسی که مورد تعدی قرار گرفته، و تجاوز به اموال او، بنابراین طبقه باید قاعدتاً شش قسمت فرعی داشته باشد. اما عملاً دانتِه آنرا بهفت قسمت فرعی تقسیم کرده، زیرا تجاوز نسبت بخداوند به سه قسمت تقسیم شده است. تمام این طبقه بندیها طبق تقسیم بندی خاص ارسطو صورت گرفته، که در اینجا نظریات مسیحی با آن در آمیخته است.



## دوزخ

زخم زدند ، و غارتگران و راهزنان ، جملگی در درون حصار نخستین ، بصورت دسته‌هایی مجزا عذاب می‌بینند<sup>۱</sup>

میتوان دست تعدی به خود یا به اموال خویش دراز کرد ، بدین سبب حق است که در درون حصار دومین<sup>۲</sup>

هر کس که خود را بدست خویش از زندگی در دنیای شما محروم کند ، یا ارضیه خود را مایه قمار کند و ببازد ، یا آنجا که باید شادمان باشد بگرید<sup>۳</sup> ، از کرده نادم آید و پشیمانی سودش ندهد .

و میتوان نسبت بمقام الوهیت تعدی کرد ، یعنی دردل منکر خداوند بود ، و بدو کفر گفت ، و طبیعت ، و لطف الهی را با دیده حقارت نگریست ؛ و از اینرو است که مهر کوچکترین این حلقه‌ها<sup>۴</sup> بر « سدوم »<sup>۵</sup>

۱- این‌عده ، محکومین دایره اول حلقه هفتم را تشکیل میدهند که منطقه متجاوزین نسبت بنفر دیگران ، و متجاوزین نسبت باموال آنهاست .

۲- این‌عده ، محکومین دایره دوم حلقه هفتمند: متجاوزین نسبت به خود (انتحار کنندگان) ، متجاوزین نسبت باموال خود ( مبدترین و حیف و میل کنندگان ) .

۳- « در آنجا که میبایست حقاً شادمان باشد ، بگرید » زیرا خود را محکوم به بینوائی و تنگدستی کرده است .

۴ - محکومین دایره سوم حلقه هفتم : متجاوزین بخداوند : کفر گویان - متجاوزین بدانچه مال خداوند است : الف : آنها که خلاف طبیعت رفتار می کنند : لواط کنندگان ؛ ب : آنها که به فن خداوند تجاوز میکنند : رباخواران - وضع این طبقات بترتیب در سرودهای ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، توصیف شده است .

۵ - Sodoma ، سدوم شهر باستانی فلسطین که در تورات (سفر پیدایش ، باب نوزدهم) از آن بعنوان مرکز فساد یاد شده است . در این شهر لوط پیغمبر ساکن بود ، و چون مردان شهر همه اهل لواط بودند ، خداوند بدانان خشم گرفت و دوفرشته را بنزد لوط فرستاد تا او زن و دخترانش را از شهر بیرون برد ، آنگاه بر شهر باران گوگرد و آتش فروریبارید . زن لوط نیز که پشت سرنگریست تبدیل بستون نمک شد . در ادبیات اروپائی کلمه « سدومی » معنی « لواط » را میدهد .

---

## سرود یازدهم

---

و « کائورسا<sup>۱</sup> » و بر هر کسی که خدا را در دل خود یا بر زبان خویش تحقیر کند زده شده است.

دغلی را که مایه آزرده گی هر وجدانی است<sup>۲</sup>، میتوان در باره آن کس بکار برد که بما ابراز اعتماد میکند، و آن کس که نمیکند.

این خوی دغل پیشگی پیوند محبتی را که بدست طبیعت استوار آمده میگسلاند، و از اینرو است که دردائره دومین

دوزوئی، چاپلوسی، جادوگری، نادرستی، دزدی، وقف خواری، قوادی و اختلاس و کثافتی دیگر ازین قبیل آشیان دارند<sup>۳</sup>

نوع دیگری از دغلی، مایه از یاد بردن آن مهری میشود که طبیعت پدید میآورد، و از یاد بردن آن کسی که بدین محبت پیوسته و اعتماد کامل بدان بسته است<sup>۴</sup>،

بدین جهت است که آخرین حلقه دوزخ که مرکز ثقل عالم آفرینش است<sup>۵</sup> و « دیته» در آن جای دارد، عذابگاه ابدی آن کسی است که مرتکب گناه خیانت شده باشد.

---

۱ - Caorsa نام ایتالیائی « کاهور » Cahors، شهری در جنوب فرانسه، که مردم آن در قرون وسطی به زباخواری شهرت داشتند. « سدوم » و « کاهور » در اینجا مظهر دو نوع « تجاوز » نسبت باصول طبیعت هستند که دانه از آنها نام میبرد: لواط و زباخواری.

۲ - یعنی: غدر و حيله همیشه وجدان را مورد تخطی قرار میدهد، در صورتیکه خشونت گاهی از اوقات ججا و مشروع است.

۳ - این طبقه نندی، اساس تقسیمات حلقه های هشتم و نهم دوزخ است که شامل حيله گران طبقه هشتم و خیانتکاران طبقه نهم میشود.

۴ - مقصود فراموش کردن حق نعمت و هشت یازدن بمحبتی است که خویشاوندان و ارباب حقوق را بیکدیگر پیوند میدهد.

۵ - مرکز ثقل عالم آفرینش: طبق نظریه معروف « بظلمیوس »، زمین مرکز بقیه در صحنه بعد

## دوزخ

و من گفتم: «ای استاد، منطقت بسیار روشن است، و تقسیمات این ورطه هولناک و مردمی را که در آن بسر میبرند چنانکه باید، نشان میدهد؛

اما بمن بگو: آنها که در مرداب پرلای و لجن بسر میبرند، و آنها که دستخوش تند بادند، و آنها که پیوسته در معرض باران قرار دارند، و آنها که باسخنانی چنین ناخوشایند با یکدیگر میستیزند<sup>۱</sup>، اگر جملگی مورد قهر خداوندند، پس چرا در داخل شهر آتشین<sup>۲</sup> کيفر نمی بینند؟ و اگر مورد این قهر نیستند، پس چرا در دوزخ بسر میبرند؟»  
واو بمن گفت: «برای چه قدرت تعقل تو، برخلاف شیوه دیرین، راه کم کرده؟ یا شاید فکرت درجائی دیگر مشغول است؟

مگر گفته‌های کتاب اخلاق خود را<sup>۳</sup> در باره آن سه خوی رذیله

بقیه از صفحه قبل

دنیاست و تمام سیارات و ثوابت بدور آن در گردشند. در «دوزخ» دانه نیز نهمین طبقه جهنم که کوچکترین و ظلمانی‌ترین این طبقات است در پائین‌ترین قسمت جهنم قرار دارد؛ بطوریکه نقطه نهائی و مرکز آن که شیطان اعظم در آن جای دارد، نقطه مرکزی کره زمین است و شهر دیته، که قلمرو اصلی شیطان در دوزخ است، و طبقات هفتم و هشتم و نهم جهنم در آن محصورند؛ بر این مرکز بنیاد شده است. بنابراین نقطه مرکزی طبقه نهم دوزخ، مرکز ثقل کره زمین است که خود مرکز جهان آفرینش بشمار میرود.

۱- اشاره بدوزخیان طبقات اول تا هفتم.

۲- شهر آتشین Citta roggia، اشاره به «دیته» که در آن گناهکاران با شعله

های آتش عذاب می‌بینند.

۳- Etica کتاب معروف ارسطو: «ایسکابه نیکوماکوس» Etica Nicomachea

در این کتاب که دانه در کمندی الهی و سایر آثار خود بکرات بدان اشاره میکند ذکر شده است (کتاب هفتم، فصل اول) که فسادسه درجه دارد: عدم اعتدال (شکم پرستی، حرص و خست و غیره)، بدخواهی (دروغگوئی و حيله گری و غیره)؛ بهیمیت (Bestialité) (لواط، آدمخواری و غیره) «کتاب اخلاق تو» یعنی: در کتاب اخلاق ارسطو که با آن خوب آشنا هستی.

---

## سرود یازدهم

---

که خداوند را سخت ناخوشایندند، از یاد بدر برده‌ای؟  
که عبارتند از: ناپرهیز کاری، و زشت طینتی، و درنده خوئی؟ و  
چگونه ممکن است که گناه ناپرهیز کاری خدای را کمتر ناپسندافتد و قهری  
ناچیز تر را از جانب او موجب آید؟  
اگر نیک بدین تعلیم اندیشی، و اگر بخاطر آری که آنان که بالاتر  
از این حلقه کیفر می‌بینند چه کسانی،  
خوب در خواهی یافت که چرا آنان ازین نادرستان جدا شده‌اند  
و چرا عدالت الهی باخشم و قهری کمتر سر کوبشان میکند.  
گفتم: «ای آفتابی که هر ضعف و فتور بینائی ما را چاره‌ای، شنیدن  
منطق تو چندان مایه رضایت من است که برایم تردید همان لطف یقین را دارد،<sup>۱</sup>  
اما باز هم اندکی واپس روودر باره اینکه گفتمی که ربا خواری را  
بارحمت خدائی ناسازگاری است گره از مشکلم بگشا.»  
بمن گفت: «علم فلسفه، بشرط آنکه تنها از یک جانب خاصش  
مورد نظر قرار نگیرد، بدان کس که اهل ادراک باشد، می‌آموزد که  
چسان طبیعت از عقل الهی و از هنرش ناشی شده؛ و اگر تو «فیزیک»<sup>۲</sup>  
خودت را بدقت بخوانی، بی‌آنکه صفحات بسیار از آن خوانده باشی  
در خواهی یافت که هنر و صنعت بشری، همچنانکه شاگرد بدنبال  
استاد خود می‌رود، تا آنجا که برایش امکان داشته باشد طبیعت را پیروی  
میکند، چنانکه هنر شما تقریباً حکم نواده خداوند را دارد.

---

۱ - یعنی: منطق تو چنان قوی و شیرین است که همانقدر که خواستار «یقین»  
هستم، خواهان «تردیدم» تا برای رفع آن سخنان ترا بشنوم.  
۲ - فیزیک خودت: Fisica، امر معروف ارسطو که در آغاز آن (کتاب  
دوم، فصل دوم) همین نکته‌ای که دانه از زبان ویرژیل نقل میکند، بتفصیل شرح  
داده شده است.

## دوزخ

و همراه این دو، اگر آغاز سفر تکوین را بخاطر آری<sup>۱</sup>، خواهی دانست که آدمیان باید آنچه را که برای زیست و رفاه خود لازم دارند، ازینراه بدست آرند.

و رباخوار چون راهی دیگر درپیش میگیرد، هم طبیعت را تحقیر میکند، و هم هنر و صنعت را که بدنبال آن میآید نادیده میگیرد، زیرا خود امید بچیزی غیر از آن می‌بندد

اما اکنون بدنبال من بیا، زیرا باید براه خویش رویم. بنگر که ماهیان شناور از افق روببالا آورده‌اند و گردونه بزرگ سراپا بر بستر باد شمال غربی خفته است<sup>۲</sup>

و برای پائین رفتن از صخره، باید مقداری ازین دورتر رفت.

۱ - اشاره به تورات، سفر پیدایش (باب های دوم و سوم): «پس خداوند آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید، و پس فرمود که از همه درختان باغ بی ممانعت بخور» و: «... بمرق پیشانیت نان خواهی خورد تا بباغ راجع گردی که از آن گرفته شدی.»

۲ - ماهی ها شناگران در افق بالا میآیند .. الی آخر. - مجموعه حوت (ماهی) در آسمان بلافاصله پیش از مجموعه «حمل» قرار داد که در هنگام سفر دانت به دوزخ، که در شب آدینه مقدس یعنی در اواخر ماه اول بهار ( برج حمل ) صورت میگیرد، خورشید در آن واقع است. بنابراین، درین فصل این مجموعه حوت ( ماهیان شناگر) در اواخر شب و اندکی پیش از طلوع آفتاب در افق پیدا میشود. - گردونه (Il Carro) نام عامیانه مجموعه « دب اکبر » ( بنات النعش) است که شکل گردونه ای را دارد که با سه اسب رانده شود. - Coro نام ایتالیائی « کاوروس» Caurus ربه النوعی است که در میتولوژی یونان مظهر « باد شمال غربی » بود. - بنابراین از این ترکیب چنین نتیجه میشود که: « درین ساعت، مجموعه حوت در افق ظاهر شده، و مجموعه دب اکبر بسمت شمال غربی آسمان چرخیده است» و این هر دو امر، در حدود دو ساعت پیش از طلوع آفتاب روی میدهد که در شب آدینه مقدس، یعنی در اواخر فروردین ماه، مطابق با چهار ساعت پس از نیمه شب یا اندکی بعد از آن است. - در اصل کتاب، دانت این تعبیر را با جناس لفظی خاصی در شعر توأم کرده است: « e il Carro tutto sova il Coro giace ». - بدیهی است دانت دوزخ شخصاً ستارگان را نمی بیند، اما ویرژیل باینثائی خاص خود میتواند بدو بگوید که در این لحظه اختران در آسمان چه وضعی دارند.

# سرود دوزخ و ارواح

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه اول : متجاوزین به دیگران

درین طبقه ازدوزخ، شاعران که تازه از راه رسیده اند بادیادوزخیانی مواجه میشوند که بجرم تجاوزکاری بجهنم رفته اند . این منطقه از طبقه هفتم خاص دسته‌ای ازین متجاوزین است که نحوی از انحاء بد دیگران تعدی کرده‌اند، یعنی یا زندگی آنان را (با آدمکشی) و یا اموال و حقوق آنان را (بادزدی و راهزنی) مورد تجاوز قرار داده‌اند . جنگجویان و غارتگران بزرگ گذشته، وزمامداران ستمگر و خون آشام که در زمره آنها از اسکندر کبیر و آتیلای پادشاه معروف هیاطله نام برده میشود ازین دسته دوزخیانند .

در سراسر این منطقه از طبقه هفتم ، رودخانه‌ای جوشان جاری است که در آن بجای آب خون جریان دارد ، و ارواح کسانی که در زندگانی خود از خونخواری سیر نشدند در اینجا برای ابد در درون امواج خون بسرمیبرند . « سنتورها » یعنی حیوانات افسانه‌ای نیمه اسب و نیمه انسان ، که مظهر درنده خوئی و سنگدلی این دوزخیان در دوران زندگانیند ، مرافیند که هر کدام ازین محکومین را که لحظه‌ای سر از امواج جوشان خون بیرون آورند آماج تیرهای جانسکار خود کنند .

## سرود دوازدهم

مکانی که میبایست در آن از صخره فرود آئیم کوهستانی بود، و بر اثر وجود آنکس که در آن بسر میبرد<sup>۱</sup>، وضع خاصی داشت که نظر هر کس را دربدو امر بجانبی دیگر معطوف میکرد.<sup>۲</sup>

همچنانکه در پائین دست «ترنتو»، در آن جانب که رود «آدیچه» جاری میشود، خواه بر اثر زلزله‌ای و خواه بخاطر فقدان تکیه گاه استواری، قسمتی از کوه ریزش کرده<sup>۳</sup>

و صخره فرود آمده، از قلّه کوهستان که جایگاه اصلی آن بوده تا سطح زمین بشکلی فرو ریخته که هر کسی باسانی از روی آن راه فرود آمدن میتواند جست،

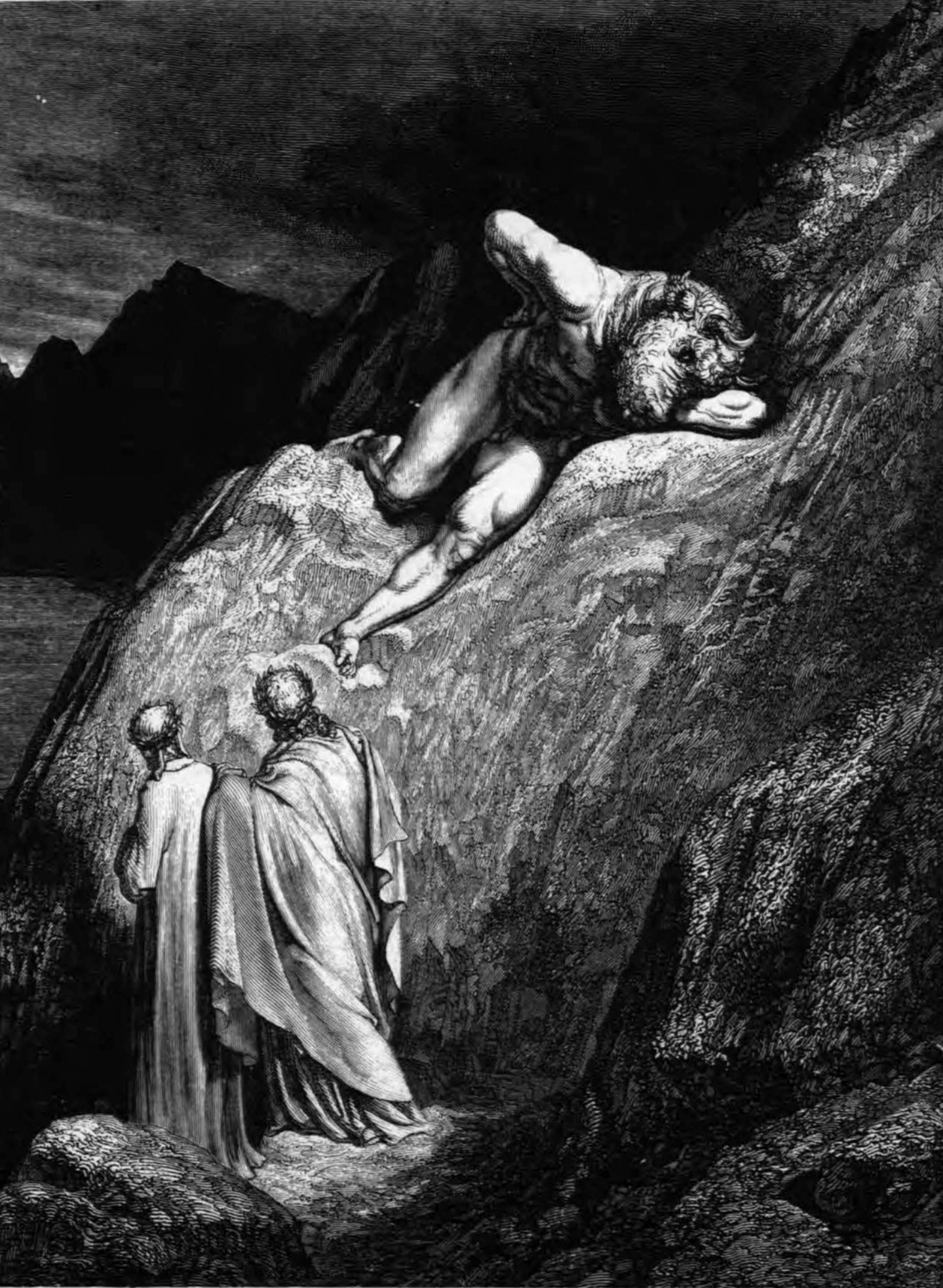
راهی که بدرون ورطه میرفت نیز راهی سر اشیب بود که چنین شکلی داشت، و بر نوك صخره فرورینخته، غول کرت<sup>۴</sup>

---

۱ - اشاره به «مینوتاورو» Minotauro غول جزیره کرت، که درسطور بعد از او سخن میرود.

۲ - یعنی: از ترس این غول کسی جرئت ایستادن و راه پیدا کردن نداشت.  
۳ - اشاره به فروریختگی کوهستانی معروف به «Siavini di Marco» که در ایالت ونیز ایتالیا بین دو شهر «راونا» و «ترنتو» واقع است. بعضی از مفسرین «کمدی الهی» درباره اینک اشاره دانته قطعاً بدین ریزش بوده، تردید کرده‌اند.

۴ - infamia di Creti (تنگ کرت) اشاره به «مینوتاورو» یکی از قهرمانان افسانه خدایان یونان - چنانکه در «امبری یونان نقل شده، «مینوس» Minos پادشاه جزیره کرت (رجوع به ۱۳۷۵ - شرح ۳) زنی بنام «پاسیفانه» Pasiphæ داشت. این زن عاشق گاو وحشی سعید شد و عاقبت در داخل بدن گوساله‌ای جوین با این گاو در آمیخت، و از این همخوابگی فرزندی بدنیا آمد که Minotauros  
بقیه در صفحه ۲۴۱



... برنوك صخره فرو ريخته ، غول جزيره كرت بر زمين خفته بود . . . ( صفحه ۲۳۸ )



---

## سرود دوازدهم

---

که نطفه‌اش در درون ماده گاو دروغین بسته شد بر زمین خفته بود ،  
و بسیدار ما چون آنکس که درونش مقهور خشم باشد خویشتن را  
بدندان گزید .

راهنمای خردمند من رو بدو کرد و فریاد زد : « شاید گمان میبری  
که فرمانروای « آتن »<sup>۱</sup> که در آن جهان بدست مرگت سپرد ، بدینجا  
آمده است ؟

برو ، حیوان نژیر این کس که می بینی بدستور خواهر تو بدینجا نیامده<sup>۲</sup>  
بلکه آمده است تا ناظر عذابهای شما باشد . »

همچون گاو وحشی که با اصابت ضربت مهلك زنجیرها

---

بقیه از صفحه ۲۳۸

نام داشت و نیمی از بدنش انسان و نیم دیگر آن حیوان بود . مینوس ، برای اینکه  
این مولود عجیب الخلقه از نظر مردمان پنهان ماند او را در لایرنت پریپس و خمی جای  
داد که فرار از آن امکان نداشت . اندکی بعد مردم آتن که تحت تسلط پادشاه  
جزیره کرت بودند شوریدند و پسر پادشاه را کشتند ، و مینوس برای تنبیه ایشان  
فرمان داد که آنتی‌ها از آن‌ها پس هر سال هفت دختر زیبا و هفت پسر جوان را به کرت  
بفرستند تا غذای « مینوتاوروس » شوند . - بالاخره « تزئوس » Teseus قهرمان افسانه‌ای  
آتن ، با کمک « آریانا » Arianae دختر پادشاه کرت که در حقیقت خواهر ناتنی مینوتاوروس  
بود ، و به تزئوس عشق میورزید ، این غول را کشت ، بدین ترتیب که « آریانا » بدو  
ریسمانی داد که وی آنرا در راهروهای پیچایی لایرنت بر زمین گسترانید تا راه را کم  
نکند « واز آن پس اصطلاح ریسمان آریان بعنوان حلال مشکلات ضرب المثل شده  
است ) . - در افسانه خدایان یونان آمده که تولد این غول از راه آمیختگی غیر  
طبیعی گاو وحشی با ملکه کرت ، یعنی از راه لواط صورت گرفته بود ، بدین جهت جنبه  
حیوانی این غول بر جنبه انسانی میچربید ، و مایه شهرت او نیز همین درنده خویش بود .  
قطعاً از همین نظر است که وی در « دوزخ » پاسدار قسمتی شده که گناهکاران « درنده خو »  
در آن بسر میبرند .

۱ - il duca d' Atene اشاره به « تزئوس » .

۲ - اشاره بدانکه « تزئوس » برهنمائی و دستور آریانا خواهر مینوتاوروس  
به لایرنت راه یافته بود .

## دوزخ

را می‌گسلاند ، اما نمیداند بکجا رود و فقط سراسیمه بدینسو و آن سو می‌جهد ،

« مینوتاورو » را دیدم که بهمین سان از جای جست ، و راهنمای من که مراقب او بود بانگ زد : « تاخشمش فرو ننشسته است بگذرگاه بشتاب و فرصت را برای پائین رفتن غنیمت‌شمار . »

بدینسان از روی این تخته سنگهای فروزیخته که بر اثر سنگینی نامانوس من غالباً در زیر پاهایم می‌غلطیدند<sup>۱</sup> ، براه خویش رفتم .

من غرق در فکر بودم ، و او بمن گفت : « شاید بدین فروزیختگی کوه ، که تحت حراست این غضب بهیمی است که دمی پیش مقهورش کردم می‌اندیشی ؟ »

میل دارم بدانی که آن بار پیشین که من بدین دوزخ سفلی فرود آمدم ، هنوز این صخره فروزیخته بود<sup>۲</sup>

اما اگر درست تمیز توانم داد ، اندکی پیش از آمدن آن کس که طعمه بزرگ حلقه علیا را از چنگ شیطان بیرون کشید ،

این گنهزار ، ازهرسو چنان بلرزه افتاد که من با خود اندیشیدم که

۱ - مقصود اینست که برای نخستین بار يك آدم زنده ازین جا گذر میکند .

۲ - این صخره ، چنانکه در -طوری بعد گفته میشود ، بر اثر مرگ عیسی و زلزله‌ای که در نتیجه آن در سراسر دوزخ روی داد فروزیخته بود ، بنا بر این فروزیختگی در سفر گذشته ویرزید به دوزخ که اندکی پس از مرگ ویرزید ، یعنی پیش از آنکه عیسی صلیب کشیده شود روی داده بود ، وجود نداشته است . - مأخذ اشاره بدین زلزله ، انجیل است ( انجیل متی ، باب بیست و هفتم ) که در آن چنین تصریح شده است : « ... عیسی باز با او بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود - که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید - و قبرها کشاده شد و بسیاری از بدنه‌های مقدسین که آرامیده بودند برخاستند » . - این زلزله ، جهنم را نیز که دشمنان شخص عیسی در دو طبقه آخر آن بر می‌برند بلرزه در آورده و بسیاری از قسمتهای آنرا ویران کرده است .

## سرود دوازدهم

مگر کائنات ، از کشش آن عشقی که بنا بقییده برخی کسان  
تا کنون چندین بار عالم آفرینش را با شفتگی نخستین باز گردانده  
است <sup>۱</sup> بخویش میلرزد ؛ و در آن هنگام بود که این صخره‌های کهنسال  
در اینجا و جاهای دیگر ، بدینصورت فروریختند .

اما کنون نظر بدرون دره افکن ، زیرا نزدیک بهرود خون شده‌ایم <sup>۲</sup>  
که جوشگاه آن کسانی است که از راه تعدی بدیگران آسیب رسانند ،  
تغویرتو ، ای آزمندی نابخردانه وای خشم جنون آمیز که ما را در  
دوران کوتاه زندگی چنین سخت درزیر مهمیز خویش داری ، و از آن پس  
نیز ، در حیات جاودان با چنین رنجی دمسازمان میکنی !

گودالی ژرف و کمائی شکل دیدم که بر اثر این وضع خاص خود ،  
چنانکه راهنمایم بمن گفته بود ، همه دشت را در برابر خویش داشت  
و در فاصله میان صخره و گودال ، چنتائوروه های مسلح به تیرو  
کمان <sup>۳</sup> ، همچو آن روز گاران که در روی زمین بد شکار میرفتند ، در

۱- اشاره به فرضیه فلسفی Empedocles فیلسوف معروف یونانی ، که معتقد  
بود که عناصر اربعه جهان ( آب ، آتش ، باد ، خاک ) بر اثر جدائی ذرات و دوزی  
متقابل آنها از یکدیگر بصورت کنونی خرد درآمده اند ، و اگر روزی این ذرات دست  
از این جدائی بردارند ، یعنی عشق و جاذبه نغزتین را بازگیرند ، دوباره همه بیکدیگر  
روی خواهند آورد و باهم درخواهد آمیخت ، و بدین ترتیب جهان از نوبه یکنواختی  
و بی شکلی اولیه بازخواهد گشت . ویرژیل کمان برده که چنین واقعه‌ای روی داده که  
دوزخ را چنین بلرزه افکنده است .

۲ - اشاره به رود خونین « فلجتونته » Flegetonte که در سرود چهاردهم  
تفصیل از آن سخن خواهد رفت .

۳ - Centauri - چنتائوروها (به لاتینی سنتوروس Centaurus) در میتولوژی  
یونان موجوداتی بودند که از سر تا کمر شکل انسان و از کمر پائین صورت اسب  
داشتند ، و صفت مشخص آنها تندخویی و طغیان امیال و غرائز بود . بدین جهت اینان نیز  
در اینجا مانند مینوتاوروها ، مأموریت آزار گناهکارانی را دارند که بخاطر همین نوع  
گناهان به دوزخ رفته‌اند .



---

## سرود دوازدهم

---

و آن نفر میانین که بسینه خود مینگرد «کیرونه» کبیر است که  
«اکیله» را پرورید، و آن دیگری «فولو»<sup>۱</sup> است که در زندگی طبیعی  
آکنده از غضب داشت.

اینان هزاران هزار در پیرامون کودال روانند و هر روحی را که  
بیش از حد اجازت خویش سر از غرقاب خون برآرد، آماج تیر میکنند<sup>۲</sup>.  
بدین ددان چالاک نزدیک شدیم و کیرونه را دیدیم که تیری برداشت  
و با چوب نشانه ریش خود را بیشت فکین خویش افکند،

و چون دهان فراخش هویدا شد بهمراهان خویش گفت: «آیا  
توجه بدان دارید که آنکس که از عقب میآید، هرچه را که باتنش در تماس  
آید بحرکت میآورد؟

پاهای مردگان چنین نمیتوانند کرد.» و راهنمای مهربان  
من که درین هنگام بکنار آن قسمتی از سینه او رسیده و ایستاده بود که

---

بقیه از صفحه قبل

زد، زیرا خون سنتورها اکسیرعشق است. چندی بعد، یکروز هر کول که قصد جنگ  
داشت کسی را برای آوردن زره خود نزد زنی فرستاد و دیانیرا چون میدانست که  
شوهرش تازگیها دل بهش «یولای» زیبا روی بسته، جامه سنتور را که با خون او  
آلوده شده بود برایش فرستاد. هر کول بمحض بر تن کردن این جامه، که از راه  
آن قطره‌ای از خون سنتور وارد بدنش شده بود، در درون خود آتشی شعله ور  
یافت و آنقدر این سوزندگی رنجش داد که طاقت نیاورد و پس از تحمل زجری  
طولانی عربده کتان جنگلی را که در آن بود آتش زد و خود را در آن سوخت تا از این  
عذاب آسوده شود. اشاره ویرژیل که «نوس خودش انتقام مرگ خویش را کشید»  
بدین موضوع است.

۱- Folo (به لائینی pholus)، یکی دیگر از سنتورها در افسانه خدایان  
یونان است که یکبار باتفاق همراهان خود در صدر ربودن زنان زیبای لاپیت‌ها بر-  
آمد که در بزم عروسی پیرتوتوس و ایپودامیا، پادشاه و ملکه یکی از ایالات یونان شرکت  
جسته بودند.

۲- منظور از این تیراندازی جلوگیری از دوزخیانی است که قصد خروج از  
درون امواج رود را دارند، و اندکی بعد بدانها اشاره خواهد شد.

## دوزخ

در آن دو طبع مختلف بهم می پیوندند ،<sup>۱</sup>  
پاسخ داد : « آری ، او زنده است ، و من وظیفه دارم که یکه و تنها  
درهٔ ظلمات را بوی نشان دهم ، و آنچه مرا بدین و امیدارد میل من نیست ،  
الزام است .  
کسی<sup>۲</sup> سرود « هلولویاه » خویش را<sup>۳</sup> ناتمام گذاشته است تا بنزد  
من آید و این مأموریت تازه را بمن وا گذارد . این کس که می بینی  
راهزنی نیست ، من نیز روح دزدی نیستم .  
اما ترا سوگند بدان فضیلتی که مرا به طی راهی چنین صعب العبور  
واداشته ، که یکی ازین کسان خویش را که در کنارشان ایستاده ایم در  
اختیار ما نهی  
تا گذار این رودخانه را بما نشان دهد ، و رفیق مرا بر پشت خود  
نشانند ، زیرا وی روحی مجرد نیست تا در فضا پرواز تواند کرد<sup>۴</sup> .  
کیرونه بجانب سینه خود چرخید و به نسو گفت : « بر گرد و آنها را  
چنانکه وی میخواهد راهنمایی کن ، و مراقب باش که از دسته های دیگر  
که ممکن است مزاحم باشند ، دوری گزینی .

۱- یعنی : آنجا که نیمهٔ اسب ، و نیمهٔ انسان ، بهم متصل میشوند .

۲- اشاره بئاتریس .

۳- Alleluia « هلولویاه » ، کلمهٔ عبری بمعنای « خداوند را بستائید » که غالباً  
در تورات آمده ، و بسیاری از سرودهای مذهبی مسیحیان و یهودان با آنان شروع میشود .  
در مزامیر داود (تورات ، کتاب زبور) این کلمه در آغاز چندین مزمور نقل شده : « هلولویاه ،  
خداوند را حمد بگوئید » (مزمور ۱۰۶) ، « هلولویاه ، خداوند را بتعامی دل حمد  
خواهم گفت » (مزمور ۱۱۱) ، « هلولویاه ، خوشحال کسیکه از خداوند می ترسد » (مزمور  
۱۱۲) ، « هلولویاه ، ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید » (مزمور ۱۱۳) . جملهٔ « کسی  
سرود هلولویای خود را قطع کرده » اشاره بدین است که این بانو از آسمان فرود آمده  
است تا چنین مأموریتی را بمن بدهد .

۴- یعنی : چون اون نمیتواند مثل من پرواز کند ، در صورت پیاده رفتن بناچار  
پاهایش در آب جوشان خواهد سوخت .



---

## سرود دوازدهم

---

آنگاه ما همراه محافظی معتمد در طول کناره رود جوشان قرمز فامی که در آن جوشیدگان فریادهای گوشخراش بر میکشیدند براه افتادیم. کسانی را دیدم که تسمزگان خویش در آن غوطه ور بودند، و چنتائوروی کبیر گفت: «اینان آن زمامداران ستمکارند که دست به جان و مال دیگران کشوند.»

و در اینجا بخاطر جنایات و ستمگریهای خویش میگیرند. اسکندر<sup>۱</sup>، و «دیونیزیوی» ستمکار<sup>۲</sup> که سیسیل را سالیان دراز امیر زنج کرد، در این جمعند.

و این سری که موهائی چنین سیاه دارد، از آن «آتسولینو» است<sup>۳</sup>، و این دیگری که کیسوانی بور دارد «اوبیتسوداستی»<sup>۴</sup>، است که بحقیقت

---

۱- اسکندر مقدونی- برخی نیز این اشاره را به الکسندر فرس پادشاه تسالونیای یونان دانسته‌اند که دشمنان خود را زنده زنده خاک میکرد یا آنها را با پوست حیوانات بمیان شیران می‌افکند. ولی احتمال «اسکندر کبیر» خیلی قوی‌تر بنظر میرسد.

۲ - Dionisio - دیونیزیوس اول Dionysins پادشاه سیراکوز (جزیره سیسیل) که در ۳۶۷ پیش از مسیح مرد. این پادشاه و پسرش دیونیزیوس دوم، در تاریخ مظهر ستمگری و جباری شناخته شده‌اند.

۳ - Azzolino - «آتسولینو دا رومانو» یکی از اشراف معروف ایتالیا در قرن سیزدهم مسیحی (۱۱۹۴ - ۱۲۵۹) که از طرف امپراتور فردریک دوم حاکم ایالت «پادوا» Padova در ایتالیا شد، و در دوره حکومت خود قساوت قلب فراوان بخرچ داد و بالاخره نیز خود در زندان جان سپرد.

۴ - Obizzo da Esti - «اوبیتسو دسته» d' Este ملقب به مارکزه دی فرارا (مارکی فرارا) یکی دیگر از اشراف ایتالیائی قرن سیزدهم مسیحی است که در ۲۹ سالگی مرد (۱۲۶۴ - ۱۲۹۳) و اطلاع زیادی از خصوصیات زندگی او در دست نیست، جز آنکه بنا بر گفته دانته بدست فرزند نامشروع خود بقتل رسید، بدین ترتیب که طبق تحقیقات مورخین او را در بستر خواب خفه کرد، و ظاهراً کسی در آن موقع بر این امر اطلاع کامل نداشته، زیرا دانته درین جا از قول نسوس به‌رازی تقریباً ناگفته اشاره میکند.



---

## دوزخ

---

در روی زمین بدست فرزند حرامزاده خود کشته شد.<sup>۱</sup> ،  
آنوقت رو بشاعر کردم و وی گفت : « بهتر است که اکنون او ترا  
راهنما باشد ، ومن از پشتسرتان آیم » .  
اندکی دورتر ، چنتائوزودر برابر کسانی ایستاد که تا گلوگاه خویش  
را ازین غرقاب خروشان بیرون آورده بودند .  
وروحی را که در کناری تنها بود<sup>۲</sup> نشانمان داد و گفت : « این کسی  
است که در قدمگاه خداوند ، دلی را که هنوز در بالای تایمز مورد تقدیس  
است سوراخ کرد<sup>۳</sup> .  
آنگاه کسانی را دیدم که سر خود و تمامی نیمه بدنشان را از رودخانه  
بیرون آورده بود ، واز میان ایشان نیز بسیاری را شناختم .  
بدین ترتیب ، سطح خون بیش از پیش پائین میآمد ، تا جائیکه فقط  
تا پهاها میرسید ، ودر آنجا بود که ما از گودال گذشتیم .

---

۱ - فرزند حرامزاده « figliastro » . شاید مفهوم واقعی این کلمه در اینجا « پسر بد نهاد » یعنی پسر بی‌پدر باشد که خوی انسانی خود را از دست داده است تا پدر کشی کند .

۲ - یعنی: گناه او بقدری بزرگ بود که حتی دوزخیان نیز از وی دوری جسته و او را تنها گذاشته بودند .

۳ - اشاره به گی دو مونفور *Cuy de Monfort* ، حاکم فرانسوی ایالت توسکانای ایتالیا (که در ایتالیایی « گویدودی مونفورته » *Guido di Monforte* خوانده میشود) وی که از طرف شارل داترو (شارل اول) بدین سمت منصوب شده بود ، در سال ۱۲۲۲ هنگام اجرای مراسم مذهبی مخصوص یکشنبه در کلیسا ، هنری پسر ریچارد پادشاه انگلستان را که مشغول انجام فریضه مذهبی بود بخونخواهی پدر خود بقتل رسانید ، و ادوارد اول برادر مقتول ، قلب برادر خویش را بیرون آورد و آنرا در صندوقچه‌ای به لندن فرستاد، ودر آنجا این قلب را در داخل ستونی (و بروایتی در داخل دست مجسمه‌ای) درزوی یکی از پلهای رود تایمز جای دادند و نسبت بدان احترامات رسمی فراوان بجای آوردند . - بعضی از مفسرین دانته این گفته را که « هنوز مورد تقدیس قرار دارد » بدینصورت معنی کرده‌اند که « هنوز از آن خون میچکد » ، یعنی هنوز این تمهکاری را به‌موطنان خود یادآوری میکند .

---

## سرود دوازدهم

---

چنتائورو گفت : «همچنانکه درین جانب عمق رود جوشان پیوسته روبگاهش میرود ، از من بپذیر که در آن جانب دیگر این عمق فروتر و فروتر میشود ، تا بدان محلی رسد که بحق باید متمکران بزرگ در آن بنالند .

در آنجاست که عدالت الهی «آتیلا» را که تازیانه روی زمین بود<sup>۱</sup> ، و «پیرو»<sup>۲</sup> و «سستو»<sup>۳</sup> را بدست مکافات سپرده است .

و شدت جوشش ، الی الابد از چشمان «رینیر دار کورنتو» و «رینیر پاتسو» که اینهمه در شاهراه ها جنگ و جدال کردند ، قطرات اشک بر میآورد<sup>۴</sup> .

سپس بعقب باز گشت و از گذار گذشت .

---

۱- Attila پادشاه معروف هون ها (هیاطله) در قرن پنجم مسیحی، که اصلا از آسیا رفته بود قسمت اعظم از اروپا را بدست ویرانی و قتل و غارت و حشترائی سپرد ، چنانکه او را تازیانه خدا لقب دادند و نامش ضرب المثل خرابی و توحش شده است معروف است که وی گفته بود : «هر جا که اسب من پامیگذارد، نباید علف بروید» .

۲- pirro \_ «پوروس» pyrrhus ، اشاره بیکی از دو «پوروس» معروف تاریخ : «پیر» «اشیل» فرمان افسانه ای یونان که در جنگهای ترویا و غارت آن سنگدلی بسیار بخرج داد ، یا پادشاه نامی یونان (۳۰۹-۳۷۲) که مدتی دراز با رومیان جنگید و در راه دفاع از سرزمین خود دلاوری بسیار بخرج داد ، و در همین حال با رومیان به سختی و قساوت رفتار کرد .

۳- Sesto \_ سکتوس همپئوس پسر سردار و کنسول معروف روم و حریف بزرگ سزار - سکتوس در جنگهای دریائی راهزنی های بسیار کرد که با آدمکشی توأم بود . برخی نیز اشاره داتته را به «سکتوس تارکینوس» پسر تارکینوس آخرین پادشاه روم دانسته اند .

۴- Rinier da Corneto ، راهزن معروفی در ناحیه «مارما» در ایتالیا ، که دامنه راهزنیهای او تا دروازه های روم توسعه یافت . - Rinier pazzo یا «رینیری» دشمن پاتسو» راهزن معروف دیگر ایتالیائی در ناحیه وال دارنو، که در ۱۲۶۸ بفرمان پاپ کلمنتوی چهارم با اتهام قتل نفس و زدی مورد تعقیب و محاکمه قرار گرفت .

# سرود سیزدهم

## طبقه هفتم دوزخ : تجاوزکاران

### منطقه دوم : متعدیان به نفس

ویرزیدل و دانته از رودخانه خون جوشان میگذرند و به منطقه دوم طبقه هفتم میرسند که در آن دومین دسته از تجاوزکاران ، یعنی آنها که به نفس خود تعدی کرده اند کیهن میبینند .

اینان خود بدو گروه تقسیم میشوند : کسانی که به هستی خود متجاوز بوده یعنی خود کشتی کرده اند ، و کسانی که وسیله زندگانی خود یعنی دارائی خویش را از راه تفریط و حیف و میل از میان برده اند . این عده را نباید با مبذرین طبقه چهارم دوزخ یکی دانست ، زیرا آنان فقط از راه تعادل خارج شده و و اخراجی کرده اند ، در صورتیکه اینان کسانی هستند که با حیف و میل دارائی خویش زندگانی خود را یکسره تباه کرده و خویش را « به روز سیاه نشانده اند »

ارواح انتحار کنندگان در جنگلی بنام « جنگل خود کشتی » بسر میبرند که در آن هر کدام از این ارواح بصورت درختی خشک در آمده اند ، و جز در یک مورد دیگر این تنها موردی در دوزخ است که ارواح بشکلی غیر از شکل زمینی خود جلوه میکنند . این درختها در معرض تطاول پرندگان شوم آدمی روئی قرار دارند که شاخه های آنها را میشکنند ، و چون هر شاخه در حقیقت عضوی از اعضای تن این دوزخیان است از جای شکستگی خون برمی آید . و این ارواح فقط وقتی سخن میتوانند گفت که از جای زخم آنها همراه هر کلام خون از بدنشان روان باشد .

در این جنگل ، « سمبولیسم » دانته بصورت بارزی جلوه گر است : اینان چون خود را کشته و در حقیقت شکل و صورت انسانی خود را بدست خویش از میان برده اند ، در دوزخ این شکل بشری از ایشان گرفته شده است . و چون بالاترین کاری که در زندگانی کرده اند انهدام خودشان بوده ، درین جا اظهار وجود (سخن گفتن) برای ایشان جز با انهدام تدریجی آنها بصورت پذیر نیست ، یعنی صدایشان باید با خون بدن که مایه هستی و وجودشان است در آمیزد . از طرف دیگر این درختان بدست تطاول پرندگان شومی سپرده شده اند که بنا به افسانه خدایان یونان بال و پنجه آنان بهر غذائی که میخورده باعث فساد آن میشده است ، و چنین پرندگان موظفند که دائماً زخم این محکومین را تازه کنند .

دسته دوم از دوزخیان این منطقه ، یعنی آنها که دارائی خود را تفریط کرده و بفقرو مسکنت نشسته اند ، صورت آدمی خویش را حفظ کرده اند ولی دائماً در معرض حمله ماده سگانی سیاه قرار دارند . این سگان مظهر آن پریشان فکری و ناراحتی دائمی هستند که آنان برای خود پدید آورده اند .

### سرود سیزدهم

پیش از آنکه «نسو» بدان سوی رود رسیده باشد قدم بجنس کلی  
نهادیم که در آن هیچ کوره راهی دیده نمیشد.  
بر گها رنگ سبز نداشتند، بلکه رنگی تیره داشتند؛ و شاخه ها  
نرم و صاف نبودند، بلکه همه پر گره و بهم پیچیده بودند؛ سببی نیز<sup>۱</sup>  
بر درختی نبود، زیرا همه جا پر از خارهای زهر آگین بود.  
حتی آن ددان که در میان «چچینا» و «کورتو»<sup>۲</sup> از آبادیها  
گریزانند درخارستانهایی چنین صعب‌العبور مسکن ندارند.  
در اینجا «آرپی» های ناهنجار که تروپائیان را با پیشگوئی شوم  
مصائب آینده آنان از «استروفاده» بیرون رانندند، آشیان کرده اند.<sup>۳</sup>

---

۱- «سبب» در اینجا مفهوم کلی میوه را دارد.  
۲- بین Cecina (چچینا) و Corneto (کورتو)، یعنی منطقه‌ای در ناحیه  
«مارما» Maremma واقع در ایالت معروف «توسکانا» در ایتالیا، که از شمال به چچینا  
و از جنوب به رود مارتا که شهر «کورتو» در کنار آن قرار دارد محدود میشود؛ و منطقه‌ای  
ناسالم و سنگلاخ و بخصوص مالاریاخیز است.  
۳- Arpia\_ در میتولوژی یونان «هاریها» پرندگان بودند که صورت دختران  
جوانی را داشتند و بعدها آنانرا با شیطانهای سه گانه (Furia) که قبلاً کرشان رفت  
در آمیختند. وظیفه اصلی آنان این بود که بفرمان خدایان روح مردمان را از تن ایشان  
بیرون آورند و همراه خود ببرند، و تدریجاً مأموریت آنها فاسد کردن اغذیه و بطور کلی  
هر چیزی شد که با بدنشان تماس مییافت. بطوریکه در «اتیس» ویرژیل نقل شده، «  
اتئا» و همراهانش پس از عزیمت از ترویا، ضمن سفر خود به جزیره استروفادس  
Strophades که مسکن این پرندگان بود رسیدند و در آنجا هاریها به سفره ایشان  
هجوم آوردند و همه غذاها را آلوده کردند؛ اتئا و کسانش با خشم بتعقیب و شکار آنها  
پرداختند، اما نتیجه نگرفتند، و در این موقع سلائو یکی ازین پرندگان بدیشان خبر  
داد که بزودی دچار قحطی موحشی خواهند شد و این همان پیشگوئی شوم است که داتنه  
بدان اشاره میکند.

---

## دوزخ

---

اینان بالهائی پهن و سرو گردنی آدمی شکل و پنجه‌هائی چنگالدار و شکمی بزرگ و پوشیده از پر دارند و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند .

و استاد مهربان بمن چنین گفت : « بیش از آنکه فراتر رفته باشی ، بدان که اکنون در دایرهٔ دومین این حلقه‌ای ،

و تا آنم که به شنزار موخس رسی <sup>۱</sup> ، در همین جا خواهی بود : لاجرم نیک بنگر ، زیرا چیزهائی را خواهی دید که شاید اگر پیشاپیش از آنها سخن گویم گفته‌هایم را باور نتوانی کرد . »

از هر سو ناله‌هائی دردناک میشنیدم و ناله‌کنان را نمیدیدم . بناچار پرهشان و آشفته حال برجای ایستادم .

پندارم وی چنین پنداشت که من پنداشته‌ام <sup>۲</sup> جملهٔ این صداها از جانب کسانی می‌آید که خود را در میان درختان از دیدهٔ ما پنهان کرده‌اند .

لاجرم بمن گفت : « اگر شاخه‌ای کوچک از یکی ازین درختان را بشکنی ، آن توهمی که اکنون داری از میان خواهد رفت . »

دست دراز کردم و شاخه‌ای کوچک از بوتهٔ بزرگ خاری چیدم؛ و درخت فریاد برآورد : « چرا ناقص میکنی ؟ »

و چون مدتی از جای این شکستگی خونی تیره بر آمد ،

---

۱ - منطقهٔ شن‌های سوزان : سومین دایرهٔ حلقهٔ هفتم .

۲ - cred'io ch'ei credette ch'io credesse - این مصرع که با ریزم کاری لفظی ظریفی در آمیخته است ، بنا بشیوهٔ فصاحت خاص قرون وسطائی مکتب‌شمعی معروفی بنام مکتب سیسیل سروده شده . داتته اصولاً این طریقهٔ پر استعاره را در « کمدی الهی » خود کنار گذاشته و فقط در دوسه مورد استثنائی منجمله در مصرع دیگری در این سرود ، آنرا بعنوان نمونه آورده است .



... آربی‌های تروشروی در اینجا آشیان کرده‌اند. و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند  
(صفحه ۲۵۳)

---

## سرود سیزدهم

---

بوته از نو بانگ برداشت : « برای چه مرا میشکنی ؟ مگر مروت نداری ؟

ما همه آدمیانی بودیم که اکنون بوته های خاری شده ایم ؛ و بفرض آن هم که ارواح مازانی بوده باشیم ، دست تو باید بیش ازین جانب انصاف را نگهدارد .

همچون چوب تر نیم سوخته ای که از سوئی بسوزد و از سوئی دگر بر اثر خروج هوا بنالد و بخروشد ،

از این چوب شکسته هم سخن و هم خون بر میآمد ؛ لاجرم شاخه را رها کردم و هراسان بر جای ایستادم .

و پیر دانای من پاسخش داد : « ای روح مجروح ، اگر وی پیش ازین آنچه را که فقط در اشعار من خوانده بود<sup>۱</sup> بتصور در آورده و باور داشته بود

چنین دست بسویت دراز نمی کرد . اما این امر باور نکردنی ، او را بتشویق من وادار بکاری کرد که اکنون خود از آن تأسف دارم .

ولی بدو بگوی که تو که بودی ، تا وی بجبران خطای خود خاطره ترا در روی زمین که بازگشت بدان را اجازتش داده اند تازه کند .»

و درخت گفت : « مرا با سخنانی چنان شیرین اغوا میکنی که

---

۱- ویرژیل در آغاز سرود سوم « انیس » نقل میکند که انا هنگام ورود به تراقیه نهال موردی را شکست تا با شاخ و برگ آن عبادتگاهی را بیازاید ؛ اما با شکفتی بسیار دید که از جای شکستگی شاخه ها خونی سیاه رنگ بیرون جست و در سومین باری که وی این کار را کرد ، صدای « پولیدوروس » پسر مقتول پریام پادشاه ترویا را که دوست صمیمی او بود شنید که وی را از شکستن اعضای تن خود ملامت میکرد .

## دوزخ

بناچار خاموش نمیتوانم ماند؛ ولی نازاحت میشوید اگر در میان گفتار خود گاه بگاہ مکتبی کنم<sup>۱</sup>.

من آن کسم که هر دو کلید دل «فدریکو» را در اختیار خویش گرفتم<sup>۲</sup> و آنها را با چنان ملایمت چرخاندم و بستم و کشودم که تقریباً جمله دیگر کسان را از نهانخانه دلش بیرون راندم؛ و چندان بدین وظیفه پر افتخار خویش وفادار بودم که درین راه هم خواب و هم توان از کف دادم.

اما آن روسپی که هرگز دیدگان بی آزرم خویش را از کاخ قیصر<sup>۳</sup> بر نگرفت، آن مایه فنای نوع و فساد دربارها<sup>۴</sup>،

۱- اشاره بدانکه باید میان هر دو نفر از جای شکستگی شاخه خون بیرون آید.  
۲- روحی که سخن میگوید پیردلاوینیا Pier della Vigna صدر اعظم مقتدر امپراتور فردریک دوم است (رجوع شود به صفحه ۲۲۳ شرح ۳). وی در ۱۱۹۰ متولد شد، و مدت بیست سال از ۱۲۷۷ تا ۱۲۴۷ با اقتدار تمام حکومت کرد و در همه این مدت مورد اعتماد امپراتور بود، ولی درین سال ناکهان مضروب شد و به تهمت خیانت بزندان افتاد و اندکی بعد فرمان امپراتور از دو چشم کور شد و دو سال پس از آن برای اینکه بیش از آن عذاب نبیند خود کشی کرد. پیردلاوینیا از حامیان مکتب شعر سبیل بود که از طریق ای پراستعاره و بیچیده نظیر آنچه در اشعار فارسی بسبک هندی معروف است پیروی میکرد. بدین جهت قسمت اول گفته او در اینجا با همان روش منطبق ادبی بیان شده، ولی پس از آن، یعنی وقتی که وی از زبان دل خود حرف میزند، بسبک سخن گفتنش ناکهان ساده و بی پیرایه میشود.

اصطلاح «کلیددار» عادتاً درباره پاپ که بنمایندگی عیسی کلید دار بهشت در روی زمین است بکار میرود، و مفهوم این عبارت اینست که «من نسبت به فردریک همان وضعی را داشتم که پاپ نسبت بخداوند دارد».

۳- قیصر: اشاره به فردریک دوم که رسماً عنوان قیصر امپراتوری مقدس ژرمن را داشت. این عنوان بطور کلی شامل هر دو پادشاه و امپراتوری میشود که بخواهند او را «بزرگ» بشمارند.

۴- روسپی. هر گز نوع بشر. مایه فساد دربارها: تعبیرات مختلفی است که از «حسد» شده است.





و درخت فریاد برآورد : « چرا مرا میشکنی ؟ » (صفحه ۲۶۴)

دلها را علیه من بر افروخت؛ و بر افروختهگان شاه را<sup>۱</sup> چنان  
بر افروختند که شیرینی جلال من جای خود را بتلخی سوگواری سپرد.  
روح من در عالم مناعت خویش، بدین پندار که با دست مرگ از  
سرافکنندگی خواهد رست مرا که آدمی دادگستر بودم به بیدادگری  
بخویش واداشت<sup>۲</sup>.

اما بدین ریشه‌های نورسته<sup>۳</sup> سوگند که هرگز دست از آن ایمانی  
که میبایست بخداوند کار بزرگوار خود داشته باشم، برنداشتم.  
و اگر یکی از شما دو تن بروی زمین باز گردد، بیاد داشته باشد  
که از نام نکوی من که هنوز سر از ضربت حسد بر نداشته است  
جانبداری کند.

شاعر لحظه‌ای درنگ کرد و آنگاه مرا گفت: «اکنون که وی  
خاموش شده وقت را بیهوده تلف مکن، اما اگر مایل باشی، باز باوی سخن  
بگوی و هرچه میخواهی پرس.»

و من بدو گفتم: «تو خود هر چه را که مطبوع طبع من میپنداری  
از وی بخواه، زیرا خود چنان برحم آمده‌ام که یارای پرسش ندارم.»  
آنگاه، وی از نو چنین آغاز کرد: «ای روح زندانی، که بحق

---

۱ - اشاره به فردریک دوم. در متن بجای شاه «اوگوستو» آورده شده که در  
حقیقت لقبی برای شاه است.

۲ - یعنی: باعث شد که خودم را بکشم

۳ - ریشه‌های نورسته: Nuove radici؛ اشاره بدانکه بیش از مدت کمی  
روئیدن آنها نمیکنند، زیرا در این تاریخ فقط پنجاه و یکسال از مرگ پیرو دلاوینیا  
میگذشته است. این اصطلاح را میتوان «ریشه‌های نوین» نیز معنی کرد و آنرا  
اشاره به غرابت این ریشه‌ها، یعنی به نوع خاص آنها دانست که در جنگلهای دیگر  
دیده نمیشود.

## دوزخ

باید آنچه را که خواستی از صمیم دل بتو دهند ، لطف کن  
و بما بگویی که چسان روح آدمی با این ساقه‌های پر گره در میتواند  
آمیخت ، و اگر میتوانی گفت بما بگویی که آیا هرگز روحی توانسته است  
خود را از قید چنین اعضائی برهاند ؟

ساقه درخت نفسی سخت بر کشید ، و هوائی که ازین راه وزید  
بصورت این گفته در آمد : « در پاسخ شما سخن کوتاه خواهم کرد .  
چون روح شریب آن قالب خاکی را که با دست خویش از آن جدائی  
گزیده ترك گفته باشد ، « مینوس » ، بگودال هفتمینش میفرستد ،  
و این روح درین جنگل فرود می‌افتد ، اما پدشا پیش جائی خاص  
برایش معین نمیشود <sup>۱</sup> . لاجرم در همانجا که تصادفاً بر زمین افتاده است چون  
دانه گندمی تند روی ، از دل خاک میروید »

و رشد کنان ساقه‌ای و بعد درختی وحشی میشود ؛ « آزی‌ها » از  
بر کهای آن تغذیه میکنند تا هم او را بدرد آرند و هم دریچه‌ای بر روی  
این درد بکشایند <sup>۲</sup> .

ما نیز چون دیگران ب جستجوی کالبدهای خویش باز خواهیم آمد ،  
اما هیچیک دوباره بقالب خود باز نخواهیم گشت ، زیرا معقول نیست که  
آدمی آنچه را که خود از خویش گرفته است باز ستاند .

---

۱ - یعنی : چون روح آدمی که خود کشی کرده از قبول مقررات خداوندی در  
روی زمین سرپیچی کرده و خود را بدست بی‌قانونی سپرده است ، درینجا این روح  
محکوم بدان است که هیچ قانونی از او حمایت نکند و سرنوشتش صرفاً تابع اتفاق و  
تصادف باشد .

۲ - یعنی : روح میتواند از راه این زخمی که باعث رنج اوست زبان بکشد  
و ناله کند و راه تسلائی بیابد . در واقع اشاره بدانست که خود کشی هم باعث رنج است ،  
و هم راهی برای پایان رنج ها بدست میدهد .

بناچار این کالبدهارا بدین جا خواهیم کشانید تا درین جنگل محنت  
زا ، هر يك از آنها از درختی که روح دشمن او در آن خانه دارد فرو آویزد<sup>۱</sup> .  
همچنان نظر بدرخت دوخته بودیم و می‌پنداشتیم که باز با ما سخن  
دارد ، اما بنا کهان غوغائی بر خاست که سخت بشگفتنمان افکند ،  
چنان بود که کسی صدای نزدیک شدن گراز را که شکارچیان  
سر در دنبالش نهاده‌اند بشنود و از جای خود گوش به سر و صدای حیوان  
و ساقه‌های درخت دهد .

و دوتن از آنان را دیدیم که از جانب چپ ما سر بر آوردند . سراپا  
برهنه بودند و تنی مجروح داشتند ، و چنان سخت می‌گریختند که شاخه-  
های بهم پیچیده درختان را در هم میشکستند .  
آنکه جلوتر بود نمره میزد که : « ای مرگ ، بشتاب ، بشتاب و  
بیا ! » و آن دیگری ، که کونی می‌پنداشت که بسیار عقب مانده است ،  
بانگ میزد :

« لانو ، در زور آزمائی های «توپو» چنین چالاك نمیدویدی ! »<sup>۲</sup>

۱- یعنی در روز رستاخیز همه ارواح بدرون قاللهای زمینی خود باز میگردند ،  
بجز ارواح کسانی که خود کشی کرده‌اند ، و این کالبدها قطب به شاخه های درختان این  
جنگل آویخته خواهند شد . - « روح دشمن » یعنی روحی که دشمن جسم خود بوده  
و آنرا نابود کرده است

۲ - Lano . لانو ، معروف به لانوداسیه‌نا (اهل Sienna) که در جنگ توپو  
Toppo ( که داتته بدان اشاره میکند ) میان سیه‌نی‌ها و آرتینی‌ها ( در سال ۱۲۸۷ )  
خود را بمیان دشمنان افکند تا با استعمال مرگی محتوم رفته باشد ، و گفته آنکس که او  
را دنبال میکند این معنی را میدهد که : پس چرا در میدان جنگ توپو فرار نمی‌کردی ؟  
برخی از مفسرین بالعکس معتقدند که وی در آن میدان راه فرار در پیش گرفته . درین  
صورت گفته فوق این معنی را میدهد که : تو حتی از آنوقت هم تندتر فرار میکنی . ظاهراً  
نظراول بحقیقت نزدیکتر است .

## دوزخ

و شاید چون نفسش بند آمده بود ، خود را با بوته خاری در آمیخت .  
بشت سر آن دو ، جنگل پر از ماده سگانی سیه فام بود که چون  
نازیهای از بند رسته ، حریصانه میدویدند .<sup>۱</sup>

سگان دندان در تن آن کس که بر زمین نشسته بود فرو بردند و  
تکه تکه اش کردند و آنگاه این قطعات دردکش را بدنشان گرفتند  
و رفتند .

وراهنمای من دستم را گرفت و بنزد بوته خار که از راه شکستگیهای  
خونین خود گریه بیحاصل سر داده بود ، برد .

بوته میگفت : « ای جا کومودا سنت آندرنو<sup>۲</sup> ، چه سودت کرد که  
پشت من پناه جستی ؟ مگر مرا سهمی در زندگانی تبهکارانه تو بود ؟ »  
استاد من کنارش ایستاد و گفت : « تو کیستی که با خون خود ،  
و از راه این همه شکستگیها که بر تن داری چنین دردمندانه سخن میگوئی ؟ »  
و او بما گفت : « ای ارواحی که بدینجا آمده‌اید تا شاهد آن رفتار  
ناشایستی شوید که مرا از بر گهای خود عازی کرد<sup>۳</sup> ،

این بر گها را در پای این بوته بینوا کرد آرید ، زیرا من اهل آن

---

۱ - ماده سگان سیاه ، اشاره به طلبکاران که پیوسته در دنبال بدکارند . در  
معنی ، اشاره به پریشان خیالی واضطرابیکه دائماً اینان را نگران میدارد .

۲ - Giacomo da Sant' Andrea ، یکی از اهالی شهر پادوا Padova  
که به ولخرجی فراوان شهرت داشت ، چنانکه یکبار که عده‌ای از بزرگان شهر بعنوان  
میهمان بخانه ییلاقی او وارد میشدند ، تمام خانه‌های روستائیان و کارگران ده خود را  
بعنوان چراغانی آتش زد . وی در سال ۱۲۳۹ بدست مخالفین بقتل رسید .

۳ - هویت این روحی که بگناه خود کشتی بدینجا آمده صریحاً ذکر نمیشود ،  
ولسی غالب مفسرین دوزخ این اشاره را مربوط به قاضی معروفی بنام لوتودیلی آیلی  
Lotto degli Agli دانسته اند .

## سرود سیزدهم

شهری بودم که مقام حامی اولین خویش را به «معمد» سپرد<sup>۱</sup>، و لاجرم  
آن سرپرست نخستین  
با فنی که خاص اوست بیوسته این شهر را اسیر فلاکت خواهد  
داشت، و اگر بخاطر بقایای چندی که هنوز دریل آرنو<sup>۲</sup> از او بر جای  
مانده نبود،  
مردمان این شهر که آنرا از نو برفراز ویرانه های باز مانده از  
آتیلای افکنندگان کاری عبث کرده بودند<sup>۳</sup>.  
من آن کسم که خانه خود را برای خویش داری کردم<sup>۴</sup>.

۱ - اشاره به شهر فلورانس. شهرهای اروپائی، هموماً یکی از مقدسین را حامی و سرپرست خود می‌شمارند. حامی اولیه فلورانس در دورانی که هنوز این شهر آئین مسیح را نپذیرفته بود مریخ خدای جنگ بود، ولی پس از استقرار مسیحیت شهر فلورانس خود را تحت حمایت یحیی معمَد (San Giovanni Battista) قرارداد. این همان پیشوای مقدسی است که مردمان رادر رود ارن تعمید داد و اعلام کرد که ظهور مسیح نزدیک است؛ وی پیغمبر قبیله معروف صبی است که در بین النهرین و جنوب ایران بسر می‌برند.

۲ - پل آرنو Arno، نام قدیمی پونته وکیو Ponte Vecchio در فلورانس است. در زمان رومیان مجسمه بزرگی از خدای جنگ در مدخل این پل برپا بود که در دوران حمله توتیلا، سردار وحشی اوستروگوت، خراب شد و برودخانه آرنو افتاد. در دوره مسیحیت مردم بجای معبد مریخ کلیسایی برای یحیی معمَد ساختند. ولی چون غیبگویان گفته بودند که تا وقتی که مجسمه مریخ بر جای نخستین خود قرار نگرفته باشد فلورانس آباد نخواهد شد، این مجسمه را از رودخانه بیرون آوردند و در محل اولیه آن نصب کردند، تا آنکه در سیل بزرگ سال ۱۳۳۳ بکلی از میان رفت.

۳ - ظاهراً دانه آتیلای سردار و پادشاه معروف هون هارا با توتیلا Totila سردار اوستروگوت‌ها که قبیله‌ای آریائی بودند و از اسکاندیناوی بجانب امپراطوری روم سرآزیر شده بودند عوضی گرفته است، زیرا شهر فلورانس بدست توتیلا ویران شد، نه آتیلای که بسیار شهرهای دیگر شمال ایتالیا را خراب کرد. عقیده خرافی مردم این بود که مریخ بان مقام آنکه او را از سرپرستی شهر فلورانس خلع کرده اند این شهر را برای همیشه بدست جنگهای داخلی و خارجی سپرده است.

۴ - یعنی: خودم را در خانه خویش بدارم و بیختم. یقین است که اشاره واقعی دانه درینجا به اختلافات داخلی احزاب و دسته های سیاسی فلورانس در نیمه دوم قرن سیزدهم است.

# سرود چهارم

طبقه هفتم دوزخ: تجاوز کاران

منطقه سوم: متجاوزین به خداوند

گروه اول: کفر گویان

قسمت سوم از طبقه هفتم، خاص دوزخیانی است که بجرم تعدی بن خداوند و حقوق او بدین حلقه آمده‌اند. این محکومین بطور کلی بسه دسته مختلف تقسیم میشوند: متعدیان به ذات خداوند (کفر گویان)؛ متعدیان به «طبیعت» که یکی از مظاهر ذات خداوندی اسب (لواط - کنندگان)؛ متعدیان به فن و صنعت که ویرژیل آنرا قبلاً زاده طبیعت و نواده خداوند نامیده است (رباخواران). درباره هر یک ازین سه در حواشی این سرود و سرودهای بعد توضیحات کافی داده شده است.

عذابگاه این هر سه دسته دشت سوزان و خشکی است که دائماً بارانی آتشین بر آن فرومیبارد. در زیر این باران آتش، و در روی شنهای سوزان، دسته کفر گویان خفته و دسته رباخواران نشسته‌اند و دسته لواط کنندگان با شتاب در حرکتند. بدیهی است این دشت سوزان و باران آتش مثل همیشه در اینجا جنبه تمثیلی دارد: دشت خشک مظهر بیحاصلی و عمیقی است که وجه مشترک زندگی این هر سه دسته است، زیرا این زندگی صرف اموری شده که هیچکدام برکتی نداشته و حاصلی نداده‌اند: اهل لواط از تولید مثل خود داری کرده‌اند، اهل ربا پول را در راهی که جنبه تولیدی نداشته بکار انداخته‌اند، کفر گویان نیز وقت خویش را صرف کار منفی و تخریبی کرده و آنرا علیه سرچشمه برکت و تولید صرف کرده‌اند. باران آتش که مظهر خشم الهی است عکس العمل روش ایشان بشمار میرود، زیرا باران که قاعدتاً باید مایه باروری و برکت باشد، در اینجا خشکی و بی برکتی همراه می‌آورد.

در قسمتی از این سرود اشاره به پیرمرد جزیره کرت میشود که برجسته ترین قیافه سمبولیک دوزخ دانته است و وجود او حیات بشر را، از عصر طلائی معصومیت و صفا تا دوران قرون وسطائی تجسم میدهد. در باره این پیرمرد که هر چهار رودخانه دوزخ از اشکهای او سرچشمه گرفته‌اند، در حواشی این سرود توضیحات کافی داده شده است.

## سرود چهاردهم

علاقه من به زادگاهم مرا بتأثر در آورد<sup>۱</sup> و واداشت تا بر گهای  
پراکنده را گرد آرم و آنها را بدان کس که زبان در کشیده بود بازدهم.  
سپس بدان حدی رسیدیم که منطقه دومین را از سومین جدا میکند،  
و در آنجا خود را با طریقه موحشی از اجرای عدالت مواجه یافتیم.  
برای آنکه این مشهودات تازه را چنانکه باید شرح دهیم، میگویم  
که ما بزمنی بایر رسیدیم که هر گونه روینده‌ای را از بستر خود طرد  
کرده بود.

جنگل محنت‌زا این زمین را چون تاجی در میان گرفته بود،  
همچنانکه گودال شوم، خود جنگل را در میان داشت. آنجا کنار کنار  
رفتیم و ایستادیم<sup>۲</sup>

این منطقه شنزاری خشک و در هم فشرده بود که با آن شنزاری که  
پیش ازین «کاتن» در نور دیده بود تفاوتی نداشت<sup>۳</sup>.

ای انتقام الهی! چقدر در نظر آن کس که بخواند که در آن وقت

---

۱ - اشاره بدانکه روح دوزخی ساکن این درخت روح يك فلورانس  
بوده است.

۲ - a randa a randa ، یعنی: بطوریکه نه در جنگل بودیم و نه  
در شنزار.

۳ - Cato (به لاتینی کاتون Caton) سردار رومی که در سال ۴۷ پیش از میلاد مسیح  
بازمانده سپاهیان پمپئوس کسول و سردار معروف روم را که از سزار شکست خورده بودند  
بافریقا برد و از صحرای لیبی کنرانید و بر زمین مراکش (نومیديا) که تحت فرمانروائی  
یوبا Juba بود رسانید. بنابراین مفهوم این گفته اینست که این منطقه از دوزخ بی‌شبهت  
به شنزار خشک و وحشی شمال آفریقا نبود.



---

## دوزخ

---

من باچشمان خود چه ها دیدم ، رعب انگیز خواهی آمد !  
کله هائی بیشمار از ارواح برهنه تن را دیدم که با تلخی بسیار  
میگریستند و هر جمعی از آنان پیرو قانونی خاص مینمودند :  
برخی از پشت بر زمین افتاده بودند و برخی چند ک زده بودند ؛  
بعضی نیز بی وقفه و آرامشی راه میرفتند .  
آنها که بدور حلقه در گردش بودند تعدادی بیش داشتند ، و آن  
عذاب کشانی که نشسته یا خفته بودند از لحاظ شمارش کمتر بودند ، اما  
از فرط رنج ناله هائی سخت تر بر میکشیدند .  
بر سراسر این شنزار اخگرهای درشت آتشین همچون برفی که  
بی وزش بادی بر کوهستان<sup>۱</sup> بیارد آرام آرام فرو میریخت<sup>۲</sup> .  
همچنانکه اسکندر در نواحی گرم هندوستان بارانی از شعله های  
آتش دید که بر سر سپاهیان<sup>۳</sup> فرو بارید و این شعله ها تاروی زمین کشیده  
شد<sup>۳</sup>  
و لاجرم سربازان خود را فرمود که زمین را لگد کنند تا این  
اخگرها از هم جدا آیند و بهتر خاموش شوند ،

---

۱- در اصل چنین است : « که بر آلپ بیارد » - ولی آلپ درین جا بعنوان اسم خاص نیامده است و معنی کلی کوهستان را دارد .

۲- دانتی در این مورد از تورات الهام گرفته است که در آنجا مردم دو شهر سدوم و عموره بجرم لواط بهمین صورت در معرض باران آتش قرار گرفتند (تورات ، سفر پیدایش ، باب نوزدهم ) : « آنوقت خداوند باران گوگرد و آتش بر سدوم و عموره فروبارید . »

۳- اشاره بنامه ای که اسکندر از هندوستان به ارسطو نوشته بود . منتها در اصل این نامه نوشته شده که سپاهان او از روی برف گذشته اند نه از روی آتش ، و ظاهراً اشتباه اصلی از آلبرتوس ماگنوس معروف است که این نامه را در کتاب خود بدین صورت نقل کرده ، و قطعاً منبع دانتی همین نوشته آلبرت کبیر بوده است .

---

## سرود چهاردهم

---

این آتش جاودان نیز ، بهمین سان فرو میریخت ودانه های شن را  
چون فتیله‌ای که باچخماق آشنا شده باشد آتش میزد تا درد و رنج این  
دوزخیان را افزون کرده باشد .

دستهای مضطر که پیوسته میکوشیدند تا راه را بر سوختگیهای  
تازه ببندند، سر گرم رقصی شوم بودند که با اندک وقفه‌ای همراه نبود.  
چنین آغاز سخن کردم : « ای استاد ، تو که بر هرمانعی جز بر  
آن شیاطین سر سخت که راه دروازه شهر را بر ما بستند فائق آمدی ،  
بگو :

این بزرگ مردی که پنداری آتش سوزان را بچیزی نمیگیرد و  
چنان بی‌اعتنا و سرکش بر زمین خفته است که باران آتشین مقهورش  
نمیکند<sup>۱</sup> ، کیست ؟

و آن مرد، که دریافت که احوال او را از راهنمای خویش میپرسم ،  
خود بانگ زد : « در زندگانی چنین بودم ، در مرگ نیز چنینم .

« جووه<sup>۲</sup> ، را بگوی که هر چه بخواهد آهنگر خویش را ، که  
وی درعالم خشم خود از او صاعقه‌ای هستی سوز گرفت و در واپسین روز

---

۱ - اشاره به Capaneo که نام او اندکی بعد خواهد آمد . کاپاتئوس  
Capaneos در افسانه خدایان یونان یکی از هفت پادشاهی بود که شهر تبارا در محاصره  
گرفتند. درین پیکار وی بخدای خدایان کفر گفت و نسبت بدو خیره سری کرد، و خدای  
خدایان ویرا پیش از آنکه کفر گویش بیایان رسیده باشد در صاعقه خشم خود بسوخت  
و خاکستر کرد .

۲ - Giove ، نام ایتالیائی ژوپیتر ( زئوس Zeus یونانیان و یوپیتر Jupiter  
رومیان) : خدای خدایان .

---

## دوزخ

---

زندگانی من بر سرم فرود آورد ، از کار بفرساید<sup>۱</sup>  
و دیگر کارگران خویش را یکایک در « مونجیلو » در کوره سیاه  
آهنگری بکار کشد و همچون گرم‌گرم پیکار « فلکرا »<sup>۲</sup> نعره بردارد که : -  
ای وولکانوی مهربان ، بکمکم بیا ! بکمکم بیا !  
و با تمام نیروئی که دارد مرا آماج تیرهای خویش کند ، اما بهر  
حال شاد از آن نمیتواند شد که انتقام خویش را از من ستانده است . «  
در پاسخ او راهنمای من با چنان حرارتی به سخن پرداخت که هرگز  
نظیرش را در او ندیده بودم ؛ و گفت : « ای « کاپانئو » ، بهمین جهت که  
غرور تو سر فرود نمی آورد ،

تو در معرض کیفری سخت‌تر قرار داری ، زیرا هیچ عذابی بیش از  
همین خشم تو زنجی شایسته سر سختی تو نمیتواند بود . «

---

۱ - بنا به میتولوژی یونان ، هفائستوس ( وولکانوی Vulcano رومیان ) ،  
خدای صنعت و آهنگری ، کارگاه خود را کوه اتنا Etna در جزیره سیسیل قرار داده بود  
و در آنجا کارگران بی‌شمار زیر فرمان خود داشت که کو کلوپ ها Cyclopus خوانده  
میشدند . مرکز ایشان در این کوه ، جایی بنام مونجیلو Mongibello بود ( این نام  
که بعدها بدین کوه داده شده از کلمه عربی جبل گرفته شده است ) . خدای خدایان  
هنگامیکه میخواست انسان یا خدا یا غول گستاخی را در آتش خشم خود بسوزاند ، یکی  
از صاعقه های خدای صنعت را از او میگرفت ، و اشاره دانه بدین نکته است .

۲ - در میتولوژی یونان ، تیتان ها Tianos یعنی غولان افسانه‌ای که نخستین  
فرمانروایان جهان بودند و بدست زئوس خدای خدایان مغلوب شده بودند ، یکبار  
در دره فلکراس Flegras در ناحیه Tessalonia تسالونیای یونان گرد آمدند و از آنجا  
بکوه المپ مقر حکمرانی خدای خدایان و ارباب انواع دوازده گانه حمله ور شدند .  
درین نبرد ، خدای خدایان صاعقه های سیار را که رب النوع صنعت بدو داد بر سرایشان  
فروربارید و آنها را تازومار کرد . دانه در دوزخ این افسانه یونانی را با ماجرای عصیان  
شیطان بخداوند ورانده شدن او از آسمان در آمیخته و از لحاظ تمثیلی این هر دو را  
مظهر عصیان گناه و شکست آن شمرده است .



کله‌هائی بی‌شمار از ارواح برهنه تن را دیدم که بر سر آنها اخگرهای درشت آتشین فرو میریخت . (صفحه ۲۸۱)

---

## سرود چهاردهم

---

سپس باحالتی آرامتر بسوی من برگشت و گفت: «وی یکی از هفت پادشاهی است که شهر «تبه» را در محاصره گرفتند<sup>۱</sup>؛ و او در آنوقت نشان داد، و همچنان نشان میدهد

که خدای را تحقیر میکند و چنین مینماید که او را از ارجی چندان نمیگذارد؛ اما چنانکه وی را گفتم، غیظ و خشم او خود زیورزی شایسته دل اوست.

اکنون در پی من آی، و هشدار که پای بر شن سوزان مگذاری و هر دوپا را پیوسته در جانب جنگل داشته باشی.

خاموش، بمکانی رسیدیم که در آن جو بیاری بسیار کوچک از دل جنگل بر میآمد که هنوز یاد رنگ خونینش مرا بلرزه میآورد.

و چنان از میان شنها سرازیر میشد، که کوئی آن جوئی بود که از «بولیکامه» بر میآید و روسپیان هر يك حصه‌ای از آبش را بر میگیرند<sup>۲</sup>.

بستر این جوی، و هر دو جدارش، و نیز دولبه بیرون آن سنگ شده بود، و این بمن فهمانید که باید آنجا را برای گذر بر گزینم<sup>۳</sup>.

---

۱ - این محاصره از طرف پولونیکس صورت گرفت که میخواست شهر را از تصرف برادرش ائوکلس خارج کند (رجوع شود به سرود ۲۶ دوزخ).

۲ - بولیکامه Bulicame چشمه آب معدنی معروفی در نزدیکی ویتروبو Viterbo در ایتالیا. آب این چشمه بعلت آنکه منطقه اطراف آن گورگردی است در بیرون آمدن از زمین جوشان است، و ترکیب املاح معدنی که در آن است بدان رنگی قرمز میدهد. در روم قدیم طبق قانون یک ربع ازین آب به فواحش تعلق داشت، زیرا اینان اجازه استحمام در حمامهای عمومی شهر را نداشتند. مجسمه معروف وینریو که در سال ۱۴۶۹ ساخته شده از این رسم کهن حکایت میکند.

۳ - اشاره بدانکه بیرون از این دو کناره جوی، همه جا پوشیده از شن سوزنده

است؛

---

## دوزخ

---

« از هنگام عبور ما از آن دری که بر روی هیچکس بسته نیست<sup>۱</sup> ،  
میان جمله آن چیزها که نشانت دادم ،

هنوز دیدگان تو چیزی جالب تر ازین جویبار که جمله شراره‌ها  
و اخگرها را درخود خاموش میکند ندیده‌اند .»

چنین بود سخنان راهنمای من ؛ و لاجرم از او خواستم که آن  
مائده را که خود میل خوردنش را در من پدید آورده بود از من دریغ  
مدارد<sup>۲</sup> .

پس وی گفت : « در میان دریا<sup>۳</sup> ، سر زمینی است ویران که « کرتا»  
نام دارد و روزگاری جهان در زیر نگین پادشاه آن دریا کی و صفا میزیست<sup>۴</sup> .  
در این جزیره کوهستانی است بنام « ایدا»<sup>۵</sup> که پیش ازین رودخانه‌ها  
و درختان ، خرمی بخش آن بودند و اکنون متروک مکانی بی آب و  
درخت است .

زمانی « رآ » این کورستان را بر کزید تا کهواره امنی برای  
پسرش شود ، و برای اینکه این پسر را نیکوتر پنهان کرده باشد ،

---

۱ - دروازه جهنم ( رجوع شود به صفحه ۱۵۹ ) - درین جا ویرژیل - سخن  
میگوید .

۲ - یعنی : مشکلی را که خود برایم پیش آورده بود ، حل کند .

۳ - دریای مدیترانه .

۴ - کرت Creta جزیره معروف مدیترانه ، در جنوب یونان - پادشاه کرت :  
زحل Cronos که طبق میتولوژی یونان ، پیش از آنکه خدایان بدنیآ آیند یعنی در  
« عصر طلائی » پادشاه جزیره کرت بود .

۵ - ایدا Ida کوهستان معروف جزیره کرت .

## سرود چهاردهم

فرمان داد که بهنگام گریهٔ کودک سروصدای بسیار کنند<sup>۱</sup> .  
در دل این کوهستان، پیر مردی ستبر ایستاده که پشت به «دمیاط»  
دارد و چنان به روم مینگرد که گوئی این شهر آئینهٔ اوست<sup>۲</sup> ،  
سرش از زرناب ساخته شده و بازوان و سینه‌اش از سیم خالص ، و  
بقیهٔ بدنش ، تا آنجا که تن بدوشاخه میشود از مفرغ ،  
واز آن جا پپائین او را از آهن بی غش ساخته‌اند ، بجز کف  
پای راستش که از گل پخته است ، و او بدین پا بیش از آن پای دیگر  
تکیه میکند<sup>۳</sup> .

۱- رئا Rea ، در افسانهٔ خدایان زن «کرونوس» و مادر ژوپیتر (زئوس)  
خدای خدایان بود . کرونوس (زحل) میدانست که یکی از فرزندانش بر او حیان  
خواهد کرد و جایش را خواهد گرفت ، بدین جهت تمام بچه‌های خویش را بمحض  
تولد آنها می‌بلعید . هنگام تولد زئوس Zeus مادرش «رآ» سنگی را بشکل بچه  
در آورد و قنداقش کرد ، و کرونوس سنگ را خورد . آنگاه «رآ» کودک نوزاد را در  
کوه «ایدا» پنهان کرد و جمعی از ندیمه‌های خود را که Coryantes نام داشتند  
و اداشت که هر وقت بچه خواست گریه کند سروصدا براه اندازند تا کرونوس متوجه  
وجود کودک نشود و بدین ترتیب بود که زئوس بزرگ شد و پدرش را از تخت خدائی  
فرود آورد . در یونان کهن رقص منهبی معروفی بنام «کورواتها» وجود داشت که  
در آن حرکات مختلف این ندیمه‌ها برای جلوگیری از رسیدن صدای بچه بگوش  
پدر او نمایش داده میشد .

۲ - دامیاتا «Damiatata» . بندر «دمیاط» در شمال مصر نزدیک اسکندریه ،  
که از لحاظ جغرافیائی در مشرق جزیرهٔ کرت واقع شده - بنابراین مفهوم این جمله  
اینست که این مرد پشت بمشرق و رو به مغرب (روم) کرده است (چنانکه گوئی روم  
آئینهٔ اوست) .

۳ - این «پیر مرد قوی هیکل» برجسته‌ترین قیافهٔ «سمبولیک» در دوزخ  
دانته است و مظهر کلی بشریت بشمار میرود . اصل فکر ، بیقین از تورات گرفته شده  
( کتاب دانیال نبی ، باب دوم ) که در آن نبوکدنسر پادشاه آشور خواب عجیبی  
می‌بیند و تعبیر آنرا از معبرین کلدان و آشور خواستار میشود و بالاخره دانیال لنبی مشکل  
اورا حل میکند . درین باره در تورات عیناً چنین آمده است : « . . . تو ای پادشاه  
میدیدی ، و اینک تمثال عظیمی بود ، و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بینهایت و  
منظرهٔ آن هولناک بود پیش روی تو بره‌اشد - سر این تمثال از طلای خالص و سینه و  
بقیه در صحنهٔ بعد

## دوزخ

هریک از اعضای تنش، بجز آن قسمت زرین، شکافی دارد که از آن قطره های اشک بر میآید، و همین اشکها باند که این مغاره را پدید آورده اند.

درین دره، اشکها از سنگی بسنگی سرازیر میشوند، و رودخانه های «آکرونته»، و «استیجه»، و «فلجتونتا» را تشکیل میدهند<sup>۱</sup>، و آنگاه این رودها از مجرائی باریک براه می افتند تا بدان نقطه ای رسند که دیگر مسیرشان سرایش نیست<sup>۲</sup>، و در

بقیه از صفحه قبل

بازوهایش از نقره و شکم وزانهایش از برنج بود - و ساقهایش از آهن و پاییهایش قدری از آهن و قدری از گل بود « بنابراین دانتی این صورت را از تورات گرفته، و با تغییر مختصری در این جا آورده، ولی برای آن مفهوم و تعبیری غیر از آنچه در تورات آمده قائل شده است - این « پیرمرد درشت اندام » در اینجا مظهر بشریت و اجزاء مختلف بدن او هر یک نماینده یک دوره از تاریخ جهانند. سر وی که از زر ناب ساخته شده، مظهر عصر طلائی گذشته، یعنی دوره ای است که هنوز بشر مرتکب گناهی نشده بود و « عصر بیگناهی » بشمار میرفت ( این لقبی است که اویدیوس در کتاب معروف خود « استحالات » بدان دوره داده است). قسمت نقره ای و قسمت مفرغین نماینده دوره های تدریجی انحطاط و سقوط بشریتند. دو پای راست و چپ پیرمرد، نماینده « امپراطوری مقدس روم و ژرمن » ( پای آهنین ) و « کلیسای کاتولیک روم » ( پای سفالین ) هستند. این پای دومی، پایه ای است تر دارد، و با وجود این « پیرمرد » بیشتر بر روی آن تکیه کرده است. - اشکهای پیرمرد مظهر خطاها و گناهان بشرند، بدین جهت است که این قطرات اشک از تمام قسمت های بدن او جریان دارد، بجز از قسمت سرش که نماینده عصر طلائی یعنی دوره ایست که هنوز گناهی در آن صورت نگرفته بوده است. این اشکها از کوهستان سرازیر میشوند ( اشاره به سقوط و انحطاط ) و آنگاه بصورت جویباری در میآیند تا بعد تشکیل رودخانه های دوزخ ( رودهای گناه ) بدهند. قرارگاه این پیرمرد و طرز ایستادن او نیز مفهوم « سمبولیک » خاص دارد: وی در جزیره کرت، یعنی در محلی که تقریباً نقطه اتصال هر سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا بشمار میرود ( و در این جا مفهوم مرکزیت زمانی را دارد ) ایستاده، پشت به مشرق ( مظهر « گذشته » از نظر زمان و زادگان اولیه مذاهب از نظر مکان ) و رو به مغرب ( مظهر « آینده » از نظر زمان، و کلیسای کاتولیک از نظر مکان ) کرده است. علت آنکه پائی که مظهر حکومت پاپ است از گل و خاک ساخته شده، اینست که بنظر دانتی دستگاه پاپ استحکام و قدرت کافی برای حکومت جهانی ندارد.

۱ - سه رودخانه دوزخ.

۲ - یعنی: به طبقه آخر دوزخ میروند که در آن سراسیمی جهنم پایان میرسد.



## سرود چهاردهم

آنجاست که «کوچیتو»<sup>۱</sup> را پدید می‌آورند، و تو خود خواهی دید که این چگونه مردابی است، لاجرم اکنون از آن سخنی نگوئیم. «  
ومن بدو گفتم: «اگر این جویبار بدین صورت که گفتمی از دنیای ما سر چشمه گرفته باشد، برای چه تنها در اینجایش بچشم میتوان دید؟»  
و او بمن گفت: «میدانی که این مکان شکلی مدور دارد، و تو با آنکه در سیر نزولی خویش، پیوسته رو بجانب چپ راهی بس دراز پیموده ای،

با این همه، هنوز محیط حلقه را سراسر در نور دیده‌ای؛ لاجرم اگر چیزی تازه بینی نباید که شکفتت آید».

و من باز گفتم: «استاد، پس «فله جتونتتا»<sup>۲</sup> و «لته» کجایند؟ که تو از یکی اصلا سخن نگفتمی، و از آن دیگری گفتمی که از این باران اشک پدید آمده است.»

جوابم داد: «شک‌مدار که جمله پرسشهای ترا با گوش دل میشنوم، اما قاعدتاً باید دیدار این آب جوشان قرمز فام یکی از این دواشکال ترا حل کرده باشد»<sup>۳</sup>؛

۱- کوچیتو Cocito - (به لاتینی کو-سیتوس Cocythus)، پائین‌ترین رودخانه‌های دوزخ، که شیطان اعظم در وسط آن جای دارد (رجوع شود به سرود های ۳۲، ۳۳، ۳۴ دوزخ)

۲ - Fleggetonta، بمعنای رودخانه جوشان یا جوش آب قرمزرنک. نام این رود که دانه آنرا یکی از رودهای چهارگانه دوزخ دانسته از کلمه یونانی فلگوس گرفته شده، بدین جهت برخی از مفسرین دانه ویرا بنخط آشنا بزبان یونانی دانسته‌اند.

۳ - یعنی: این رود: فله جتونتتا یکی از آن دو رودخانه‌ایست که مورد

---

## دوزخ

---

لته<sup>۱</sup> را نیز بچشم خواهی دید ، ولی آنرا بیرون از این غرقاب  
در آنجا خواهی یافت که ارواح ، پس از تطهیر از آلاینش گناهی که از  
آن توبه کرده‌اند ، برای غسل بدان خواهند رفت . «  
آننگاه گفت : «اکنون وقت است که از جنگل دور شویم . هش دار  
که درست در پی من قدم برداری ، زیرا در راه ما از حاشیه های باریک  
و آتش نگرفته ، راهی پدید می‌آید که بر بالای آن جمله شراره ها  
خاموش میشوند . «

---

۱ - Letè نام رودخانه‌ای در میتولوژی یونان ، که هر کس جرعه‌ای از آب  
آنرا بخورد گذشته را فراموش میکند. در کمدی الهی رود لته همین مفهوم رود فراموشی  
را دارد ، بهمین جهت است که در دوزخ کسی حق فراموش کردن گذشته را ندارد .  
گفته ویرژیل که بعدها رود را خواهی دید اشاره بدان وقتی است که این دو نفر از  
دوزخ گذشته و وارد برزخ شده باشند که در آن باید خطاهای گذشته فراموش شود .



# سرود پانزدهم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین بخداوند

گروه دوم : اهل لواط

در طول کناره رود « فلجتوتته » ، دانه و ویرژیل آن قسمت را که خاص کفر گویان است در پشت سر میگذارند و قسمتی دیگر می‌رسند که « اهل لواط » در آنجا در حرکتند . اینان در راه خود حق توقف ندارند، زیرا جریمه يك لحظه توقف آنها صد سال خفتن در روی ریگهای سوزان است. بدین ترتیب این دسته رامیتوان سرگردانان و آوارگان جاوید دوزخ خوانند .

غالب این دوزخیان مردمانی هنرمند و مشهورند که در بین آنها شاعر، حکیم ، سیاستمدار، فیلسوف و اسقف میتوان یافت، ودانته با تعجب و ناراحتی یکی از استادان عزیز خویش را نیز در این جمع مییابد. اینان کسانی هستند که با همه خردمندی مرتکب گناه لواط شده و از این راه خود را مستحق دوزخ کرده‌اند ، وشاید جای تعجب باشد که در آن زمان ، یعنی در دوران جنگهای صلیبی و طغیان احساسات مذهبی در اروپا این اندازه اهل لواط وجود داشته باشد .

## سرود پانزدهم

اکنون در طول یکی از دو کناره سخت جویبار روانیم ، و بخاری  
که از جوی بر میخیزد بر فراز آن سایه‌ای پدید می‌آورد که هم امواج  
جوی وهم کرانه های آنرا از آتش مصون میدارد .  
همچنانکه فلاماند ها ، میان « گویتسانته » و « بروجیا » از بیم  
دراز دستی امواج سدهائی میسازند تا دریا را دور کنند<sup>۱</sup> ،  
و همچنانکه مردم « پادووا » در طول رود « برنتا » برای حفظ شهر ها  
و کاخهای خویش ، پیش از آنکه « کیارتتانا » احساس گرما کرده باشد  
آهنک سد سازی میکنند<sup>۲</sup>

در این رودخانه نیز چنین کرده بودند ، با این تفاوت که استاد این

---

۱ - Fiamminghi تلفظ ایتالیائی « فلاماندها » ، مردم ناحیه فلاندر ( نیمه  
شمالی بلژیک ) ، که خود را فلمینگ میخوانند - گویتسانته Guizzante نام ایتالیائی  
ویسنت Wissant بندر معروف ساحل دریای شمال ، نزدیک بندر فرانسوی « کاله » ،  
که در قرون وسطی بندر گاه مهم و پر رفت و آمدی بود - بروجیا Bruggia ، تلفظ  
ایتالیائی بروژ Bruges شهر معروف بلژیک ، که در زمان دانه از امروز بدریانزدیکتر  
بود - « بین ویسنت و بروژ » یعنی منطقه‌ای که میان دوحده غربی و شرقی فلاندر  
قرار دارد ، و طبعاً اشاره بخود ناحیه فلاندر است که در ایتالیائی Eiadre خوانده  
میشود .

۲ - Padovani ، پادوئی‌ها ، اهالی شهر معروف پادووا Padova در ایتالیا ،  
در ایالت ونیز . برنتا Brenta رودخانه‌ای در شمال ایتالیا ، که از پادووا میگذرد  
و بدریای آدریاتیک میریزد . - کیارتتانا Chiarentana ( به لاتینی کلارنتانا  
Clarentana ) ، دوک نشین معروف ایتالیائی قرون وسطی که رود برنتا از اراضی آن  
سرچشمه میگرفت و امروزه کارینتسیا Carinzia نام دارد . - « پیش از آنکه کیارتتانا  
احساس گرما کند » ، اشاره بدین است که بر اثر گرما برفهای کوهستانهای این ناحیه  
ذوب میشود و باذوب آنها رود خانه برنتا طغیان میکند و بدین جهت مردم پادووا قبلاً  
در کنار این رود سد میسازند تا علاج واقعه را قبل از وقوع کرده باشند .

---

## سرود پانزدهم

---

بنا، هر که باشد<sup>۱</sup>، سدها را نه بدان بلندا و نه بدان پهنا ساخته بود.  
کم کم چنان از جنگل دور شده بودیم که دیگر، حتی اگر پشت  
سر مینگریستم، آنجا را نمیتوانستم دید.

ودرین هنگام صفی از ارواح را دیدیم که در طول حاشیه رود بسوی  
ما میآمدند، و هر يك از ایشان مارا بدان سان مینگریست که مردمان  
در هلال نو،

یکدیگر را در تاریک روشن شامگاهان مینگردد<sup>۲</sup>، و جملگی  
همچو خیاطی سالخورده که بسوراخ سوزن خود نظر دوزد، بدیدن ما  
مژگان بهم میزدند.

درین جمع که چنین بر اندازم میگردند<sup>۳</sup> یکی مرا بشناخت  
و دامنم را برگرفت و بانگ برداشت: «چه اعجازی!»

ومن، چون وی دست بسویم آورد، بدقت بچهره بریان شده اش  
نگریستم، و سوختگی صورتش مانع از آن نشد

که وی را بفرست بشناسم. لاجرم دست بسوی چهره اش پائین  
آوردم و پاسخ دادم: «سر بروتو، شمائید که اینجائید؟»<sup>۴</sup>

---

۱ - یعنی: یا خداوند یا شیطان.

۲ - اشاره بدانکه در هنگام هلال (اول ماه قمری) شب تاریک است و مردم  
ناگزیرند برای دیدن یکدیگر نزدیکتر شوند و بادقتی بیشتر بهم نگاه کنند.

۳ - در متن چنین است: *da cotal famiglia* (در چنین خانواده ای).

۴ - *Ser Brunetto Latini* سر بروتولاتیینی دانشمند و سیاستمدار فلورانس  
قرن سیزدهم مسیحی (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۰ - ۱۲۹۴) که چندین سال سفیر فلورانس در  
دربارهای مختلف بود و یکبار در ۱۲۹۰ بر اثر پیروزی گیلین هایغنی رقبای سیاسی خود  
مجبور بفرار از فلورانس شد، اما در ۱۲۶۶ پس از پیروزی مجدد گولف ها بشهر  
خویش بازگشت و مقامات بلند یافت. وی مؤلف چندین کتاب مشهور است که از جمله  
بقیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

و او گفت « پسر م ، بدت نیاید اگر » برونتو لائینو « قدمی چند همراه تو واپس آید و دگر بارانش را براه خویش گذارد .  
بدو گفتم : « تا آنجا که در اختیار من است خود همین را از شما خواهانم ، و اگر مایل باشید که در کنارتان نشینم چنین خواهم کرد . بشرط آنکه مصاحب من با چنین کاری موافق باشد ، زیرا من در اختیار اویم . »

وی گفت : « پسر جان ، هر کس از جمع ما که دمی بر جای ایستد ناگزیر باید صدسال پس از آن بر روی زمین خفته ماند ، و در زیر باران آتش از جای نجنبد .

لاجرم تو همچنان براه خویش رو ، و من در کنارت خواهم آمد وخواهم کوشید تا دست بر جامهات داشته باشم ، و آنگاه دو باره به یاران خویش خواهم پیوست که میروند و بر عذاب جاودان خود میگیرند ، دل آن نداشتم که پای از کناره جویبار بیرون نهم تا دوشادوش او روم ؛ اما سر بزیر افکنده بودم و حال آن کس را داشتم که با فروتنی در کنار کسی دیگر روان است .  
و وی چنین آغاز کرد : چه طالعی یا سر نوشتی ترا پیش از

---

بقیه از صفحه بعد

آنها Treor ( بزبان فرانسه ) و Tesoretto ( به زبان ایتالیائی ) را باید نام برد که در حقیقت نوعی دائرةالمعارف علوم آن دوره بشمار میرود . غالباً بدلیل آنکه دانته ویرا استاد خطاب کرده او را معلم دانته شمرده اند ، اما ظاهراً این خطاب استاد بیشتر صورت تکریم ویرا دارد . در تمام دوزخ ، دانته فقط بدونفر از دوزخیان بجای تو (Tu) ، شما (Vui) خطاب میکند ، که یکی از آنها همین سربرونتو ، و دیگری فاریناتا است ( رجوع شود به سرود دهم دوزخ ، صفحه ۲۱۸ )



---

## سرود پانزدهم

---

روز باز پسینت بدینجا کشانده؟ و این مردی که ترا رهنمون است ،  
کیست ؟ »

پاسخش گفتم : « در آن جهان بالا ، در زندگانی شیرین ، پیش از  
آنکه ایام عمرم بکمال رشد رسیده باشد راه را در دره‌ای کم کردم <sup>۱</sup>  
دیروز بامداد پشت بدین دره کردم ، ولی درست در آن هنگام که  
از نو بدان باز میگشتم با این مرد روبرو شدم و اکنون او ازین راه به‌خانه  
خویشم باز میگرداند <sup>۲</sup> . »

و او بمن گفت : « اگر راست باشد که من در دوران زندگانی خود  
پیشگوئیهای بجا کردم ، درینصورت آ که باش که چون بدنبال ستاره  
خوش‌روی ، بیقین بساحل رستگاری خواهی رسید ؛  
و اگر من زودتر از آنچه باید نمرده بودم <sup>۳</sup> ، ترا مشمول لطف  
آسمان میدیدم و درانجام مهمی که درپیش داری قویدلت میکردم .

اما این ناسپاسان زشت نهاد که در روزگار ان پیشین <sup>۴</sup> از فیزوله

---

۱ - بعقیده دانته کمال رشد در نیمه زندگی ( ۳۵ سالگی ) حاصل میشود که  
در آن منحنی شخصیت بلندترین نقطه خود میرسد و از آن پس این منحنی روبه نزول  
میرود ( آغاز سرود اول دوزخ )

۲ - *riducemi a ca* در اینجا کلمه خانه *Casa* بصورت مخفف آن *Ca* که  
نشانه صمیمیت وصفای خاص است بکار رفته ، زیرا مراد از خانه یا کانون خانوادگی  
در اینجا خانه واقعی نیست ، بلکه بهشت است که آدمی در آن خوشبختی و آرامش واقعی  
خانه را احساس میکند ، ودانته بمخاطب خود میفهماند که اکنون بدنبال خانه گمشده  
خود میگردد .

۳ - هنگام مرگ سربروتو لاتینی ، دانته ۲۹ سال داشت .

۴ - *ab antica* کلمه لاتینی ، بمعنی سابقاً ، که در اینجا بهمان صورت لاتینی  
آن آورده شده است ،



## دوزخ

سرازیر شدند و هنوز هم بدین کوهستان و صخرهٔ آن پیوسته اند<sup>۱</sup> ،  
بخاطر فضائل تو با تو دشمنی پیشه خواهند کرد ، و باید  
هم که چنین کنند ، زیرا انجیر شهد آگین را میان غبیراهای تلخ  
جای نیست .

اینان از دیر باز به کور باطنی شهره‌اند<sup>۲</sup> . مردمی هستند خسیس  
وحسادت پیشه و مغرور : هس‌دار که از این کسان بهره‌یزی  
طالع تو آن اندازه افتخارت ذخیره دارد که هر دو دستهٔ این شهر  
ترا دشمن جان خواهند بود<sup>۳</sup> ، اما از خواستن تا توانستن راهی  
دراز است<sup>۴</sup>

۱ - Fiesole - فیزوله شهری بود که اتروسک‌ها در دورانی که بر قدرت  
اعظم ازیتالیا تسلط داشتند ، در دامنهٔ تپه‌ای در چهار کیلومتری شمال فلورانس کنونی  
ساخته بودند .

مردم این شهر در پیکاری که میان سزار و کاتیلینا در گرفت جانب کاتیلینا را  
گرفتند ، در نتیجه سزار پس از پیروزی خود این شهر را با خاک یکسان کرد و شهری  
دیگر در نزدیک آن کنار رود آرنو ساخت که آنرا فلورانس نامید ، و بازماندگان شهر  
فیزوله و عده‌ای از رومیان تازه نفر را بدانجا کوچ داد . در شهر جدید ، رومیان طبقهٔ  
اشرافرا تشکیل می‌دادند ولی تعداد فیزولی‌ها بیشتر بود ، بدین جهت حیات اجتماعی  
و سیاسی شهر فلورانس پیوسته دستخوش اختلافات و مبارزات داخلی بود دانه خودش  
را از اعقاب رومیانی میدانند که درین شهر متوطن شدند .

۲ - هنوز هم در ایتالیا ضرب‌المثل است که : « مثل فلورانس‌ها کور است » ،  
یعنی زود فریب میخورد ، یا دیدهٔ بصیرت ندارد . ظاهراً منبع مثل افسانه‌ای قدیمی  
است که طبق آن مردم شهر پیزا دوستون کهنهٔ سنگ سماق را بجای دوستون نو و تازه  
ساز به فلورانس‌ها قبولاندند و بقول ما بدانها قالب کردند ، و نیز این افسانه که مردم  
فلورانس فریب توتیلا سردار استروگت را خوردند و دروازه‌های شهر را بسوی او  
گشودند ، و در نتیجه وی شهر را بباد غارت داد .

۳ - در اصل چنین است : *Avranno fame di te* ( کرسنهٔ تو خواهند  
بود ) ، یعنی : دستهٔ سیاه‌ها که دشمنان تو را محکوم به تبعید و مرگ خواهند  
کرد ، و دستهٔ سفیدها نیز به پندهایت و قوی نخواهند گذاشت ، و این هر دو مایهٔ افتخارتست .

۴ - در اصل این ضرب‌المثل آورده شده که در فارسی نامأنوس است :  
*ma lungi fia dal becco l'erba* « از منقار تا علف راهی دراز است » .

---

## سرود پانزدهم

---

این ددان فیزولی<sup>۱</sup> را بگذار تا خویشتمن را بیچنگ و دندان بدرند،  
اما حق دست درازی بدان کس را نداشته باشند که شاید پای بر تخته  
پهن ایشان گذارد

و در خون خود بقایای نطفه مقدس آن رومیانی را داشته باشد که  
پس از پیدایش آشیان این همه فساد و بد نهادی، همچنان در آن شهر  
باقی ماندند.

پاسخش دادم: «اگر جمله دعاهاى من اجابت پذیر بودند، شما  
تا کنون از جرگه زندگان بیرون نرفته بودید،

زیرا هنوز چهره پدرا نه محبوب و عزیز شما را، در آن روز کاران  
که در روی زمین در هر فرصتی مساعدم میآموختید

که چگونه آدمی خویشتمن را حیات جاودان میتواند داد، بر لوح  
خاطر دارم و پیوسته یادش افسرده ام میکند، و بسیار بجاست که  
تا زنده ام از زبان خود من بشنوید که تا چه اندازه از این بسابت  
وامدارشمایم.

آنچه را که در باره سر نوشت من گفتید، مینویسم و محفوظش  
میدارم تا در باره آن، و نیز در باره سخنی دیگر که بمن گفته اند<sup>۲</sup>،  
از بانوئی که بر حقیقت امر آگاهست پرسش کنم، بدین شرط که بنزد  
این بانو توانم رسید<sup>۳</sup>

---

۱ - ددان فیزولی، اشاره به اهالی فیزوله که بعد از انهدام شهر خود به  
فلورانس آمدند و دانته از ایشان با تحقیر نام میبرد، زیرا چنانکه گفته شد وی خود را از  
رومیانی میدانند که بدین شهر آمدند. - تخته پهن ایشان، یعنی آنکه همدیگر را  
بدرند و از کشتگان بستری برای زندگان سازند

۲ - اشاره به گفته فاریناتا (به صفحه ۲۲۰ شرح ۶ مراجعه شود)

۳ - اشاره به بشاتریس.

## دوزخ

فقط هایللم بر این نکته نیک آگاه باشید که من تا آنجا که از وجدان خویش ملامتی نشنوم، آماده آنم که ارادهٔ تقدیر را کردن نهم. این پیشگوئی نیز در گوش من تازگی ندارد<sup>۱</sup>؛ درین صورت بگذارید فرشتهٔ اقبال هر آنسان که میخواهد چرخ خویش را بگرداند و روستائی کج بیل خویش را<sup>۲</sup>!

و استاد من که این بشنید در جانب راست خویش بیشت سر بر گشت و در من نگریست و گفت: «کسی خوب میشوند که خوب بخاطر سپارد»<sup>۳</sup>.

ومن همچنان با سر بر و نتو، سخن میگفتم و راه میرفتم، و پرسیدم که سرشناسترین و برجسته ترین همراهانش کیانند:

و او بمن گفت: «شایسته است که تنی چند از ایشان را بشناسی، اما در بارهٔ دیگران سخن ناگفتن اولی است، زیرا وقت برای شمارشی چنین دراز، تنگ است.

همین اندازه بدان که اینان جملگی کیشیانی بودند، و نام آوزاتی، که جملگی در آن جهان با گناهی واحد آلوده شدند<sup>۴</sup>.

«پرشیانو»<sup>۵</sup> در جمع این تیره روزانست، و نیز «فرانچسکو»

---

۱ - اشاره به پیشگوئیهای جیاکو (سرود ششم) و فارینانا (سرود دهم).

۱ - ضرب المثل ایتالیائی *Giri Fortuna la sua ruota come la piace e il villan la sua marra!* که مفهوم آن اینست: بگذار هر کسی مشغول کار خودش باشد.

۳ - اصطلاح دیگر ایتالیائی *Bene ascolta chi la nota* که مفسرین دانته تعبیر مفهوم واقعی آن اختلاف نظر دارند.

۴ - یعنی همه اهل لواط بودند.

۵ - *Priscian (o)* شاعر و نحوی معروف لاتینی، که در نیمهٔ اول قرن ششم میلادی در آسیای صغیر میزیست.

## سرود پانزدهم

دا کورسو<sup>۱</sup>؛ و اگر باز خواهان شناسائی درد کشانی چینی،  
آن کس را در این جمع میتوانی دید که بدست خدمتگزار  
خدمتگزاران خداوند<sup>۲</sup> از «آرنو» به «باکیلیونه» رفت تارک و پی  
هرزه خوی خویش را<sup>۳</sup> در آنجا بدست خاک سپارد.  
دلم میخواست سخن درازتر کنم، اما فزون از این با تو همراهی  
نتوانم کرد، زیرا ازدور دودی تازه در شنزار می بینم.  
کسانی دیگر بجانب ما می آیند که مرا حق در آمیختن با آنان  
نیست. لاجرم گنجینه خویش را که هنوز مایه زندگانی منست<sup>۴</sup> بدست  
تو می سپارم و میروم و بیش ازین چیزی از تو نمی طلبم.  
آنگاه بعقب باز گشت و بصورت یکی از آن کسان در آمد که در

۱ - Francesco d'Accorso حقوق دان معروف ایتالیائی در قرن سیزدهم  
میلادی که در بولونیا (ایتالیا) میزیست و از ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۰ در Oxford انگلستان  
تدریس کرد و در ۱۲۹۴ در بولونیا مرد.

۲ - خدمتگزار خدمتگزاران خداوند: یکی از القاب رسمی پاپ است که  
همیشه به لاتینی گفته میشود (Servus servorum Dei)، و در اینجا داتته آنرا  
با استهزا در مورد پاپ بونیفاتسیوی هشتم بکار برده است. - Arno، آرنو رودخانه ای  
است که از فلورانس میگذرد و شرح آن قبلا داده شد. - Bacchiglione باکیلیونه  
رودخانه ای است در شمال ایتالیا، که از کنار شهر ویچنزا Vicenza میگذرد و  
بدریای آدریاتیک میریزد. - اشاره داتته در اینجا به شخصی است بنام آندرتا دئی موتسی  
Andrea dei Mozzi که اسقف فلورانس بود و پاپ او را باغرای برادر این اسقف که  
میخواست جای او را بگیرد و او را متهم به لواط کرده بود، از آرنو به باکیلیونه  
انتقال داد، یعنی از شهر فلورانس در کنار رود آرنو به شهر Vicenza در کنار رود  
باکیلیونه فرستاد، و وی اندکی بعد در آن شهر مرد.

۳ - li mal protesi nervi: این ترکیب راهم میتوان اعصاب هرزه خو و  
فاسد معنی کرد و هم نموظ در غیر مورد مجاز، و شاید این تعبیر اخیر، باتوجه به  
اتهام لواط که به اسقف مورد بحث وارد آمده مناسب تر باشد.

۴ - اشاره به کتاب Tresor (گنجینه) برونو لاتینی، که قبلا ذکر  
آن رفت.

---

## دوزخ

---

روستای « ورونه » بدنبال پرچم سبز میدوند ، و دی درین میان  
آن کس بنظر میرسید که برنده است ، نه آنکه بازنده است<sup>۱</sup>

---

۱ - دز شهر Verona (شمال ایتالیا) سالی یکروز در دشتی دزحومه شهر که سنتالوجیا Santa Lucia نام داشت میان جوانان شهر مسابقه دو برقرار میشد ، و جایزه برنده این مسابقه یک پرچم سبز بود که وی حق داشت در همه سال آنرا همراه داشته باشد . اشاره دانته به تند دویدن سربروتتوازین رواست که وی برای همراهی بادانته وسخن گفتن با او راه زیادی را بقهقرا آمده وناچار برای رسیدن بسایر همدردان خود میبایست مسافتی راه را بدود .



# سرودشانزدهم

طبقه هفتم : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین به خداوند

گروه دوم : اهل لواط

ویرژیل ودانته همچنان به راه خود میروند و در این مسیر با دسته ای دیگر از اهل لواط مواجه میشوند . اینان نیز غالباً از بزرگان معاصر دانته یا بزرگان گذشته هستند، که سه تن از رجال برجسته قرن سیزدهم را در میان آنها میتوان یافت. درباره برخی از ایشان اطلاعات تاریخی که حاکی از صحت این اتهام باشد در دست هست، ولی برخی دیگر هستند که جز ادعای دانته هیچ دلیلی بر این نوع انحراف آنان وجود ندارد . اهل لواط سرود پیش بیشتر اهل علم و هنر بودند ، و در این سرود بیشتر اهل سیاست هستند . در آخر سرود یعنی هنگامی که شاعران به بالای پرتگاهی میرسند که مشرف به طبقه هشتم دوزخ است ، دانته بدستور ویرژیل طنابی را که بجای کمر بند بر کمر دارد باز میکند و به ویرژیل میدهد. درباره مفهوم این طناب بحث های بسیار شده که زئوس آن در حاشیه مربوطه آمده است .

## سرود شانزدهم

بجائی رسیده بودم که در آن صدای ریزش آبی که بحلقه  
دیگر فرو میریخت، همانند صدائی که از کندوی زنبوران بر خیزد  
بگوش ما میرسید؛

و ناگهان سه شیخ را دیدم که از جمع دوزخیانی که زیر باران  
شکنجه زا روان بودند جدا شدند

و دوان دوان بسوی ما آمدند، و هر يك از ایشان بانگ میزد:  
« تو که از روی جامه‌ات یکی از زادگان شهر فساد آلوده ما مینمائی،  
بر جای بایست. »

آوخ که در تن آنان چه بسیار زخمها و شکافهای تازه و کهنه دیدم  
که از شعله‌های آتش پدید آمده بود، و تنها یادشان بس است که هنوز هم  
دلم را بندد آرد.

مرشد من که فریاد آنان را بشنید بر جای ایستاد و نظر بجانب  
من کرداند و گفت: « درنگ کن، که شایسته است با ایشان بنزاکت  
رفتار کنی؛

و اگر این آتش طاقت فرسای سوزان درکار نبود، بیقین میگفتمت  
که شتابندگی در گفتگو با این چنین کسان بیش از آنکه آنانرا مفید  
افتد ترا سودمند است. »

---

## سرود شانزدهم

---

بر جای ایستادیم و آنان ضجه کهن از سر گرفتند ، و چون بکنار  
ما رسیدند هر سه گرداگرد هم بچرخ در آمدند ،

و چون کشتی گیران برهنه و تن به روغن آلوده که پیش از آنکه  
با حریف دست بگریبان آیند دیری برای آماده کردن خود بدور خویش  
میچرخند ، از گردش خود حلقه‌ای ساختند

و چرخ زنان پیوسته روی بجانب من داشتند ، چنانکه گردنهای  
آنان همواره در جهتی خلاف حرکت پاهایشان در سفر بود .

و یکی از ایشان سخن چنین آغاز کرد : « هر چند سختی این شنزار  
و سروروی سیاه شده و در آتش سوخته ما بناچار بی‌اعتنائی کسان را بما  
و خواهشهای ما بر میانگیزد ،

تو لاقل بخاطر نام آوری ما با ما از در مدارا در آی و بگو : که هستی  
که با قدمهایی استوار چنین آسوده خاطر از دوزخ گذر میکنی ؟  
این کس که مرا در دنبالش روان می‌بینی ، با همه برهنه تنی و  
پوست کندگی که اکنون دارد در آن جهان مقامی بالاتر از آن داشت که  
میتوانی پنداشت .

وی نواده : « گوالدرادای ، نیکنهاده و « گویدو گوئرا » نام داشت

---

۱ - در سرود پیش گفته شد که دوزخیان این قسمت حق ندارند حتی لحظه‌ای  
بر جای خود آرام گیرند ، و گرنه بجرم هر لحظه توقف صد سال تمام بر روی زمین  
سوزان خفته خواهند ماند . مفهوم این بند و دوبند بعد ، اینست که این سه نفر مجبورند  
در حین گفتگو با دانه پیوسته بدور خود بگردند و از خویشتن چرخ بسازند و در عین  
حال دائماً نگاه خود را متوجه شاعر کنند تا بدین ترتیب هم با او صحبت کرده و هم متوقف  
نشده باشند .



## دوزخ

و در دوران زندگی ، از راه خردمندی و از راه شمشیر زنی ، کارهائی بزرگ کرد<sup>۱</sup>

آن دیگری که در پشت سر من بر روی شنها روان است «تگیایو آلدو براندی» است که حق بود سخنش در آن جهان بالا مسموع افتاده باشد<sup>۲</sup>

و من که همراه ایشان بدین عذاب گرفتارم ، «یا کوپو روستیکوچی» هستم که زن تر شرویم بیش از هر کس دیگرم آزار رسانید<sup>۳</sup> .  
اگر از آتش در امان بودم ، بیقین خویش را پبائین میافکنم تا

۱ - Gualdrada گوالدرادا دختر یکی از اشراف ایتالیائی اهل راونا بود . این زن زیبا را افسانه‌ای قرون وسطائی دز سراسر اروپا مشهور کرد طبق این افسانه ، اوتون Otton چهارم امپراتور آلمان و ایتالیا ، یک روز وی را در حین اجرای مراسم مذهبی در کلیسا دید و از پدر دختر که در کنارش ایستاده بود پرسید که این دختر زیبا کیست ؟ پدرش گفت : وی دختر کسی است که مفتخر خواهد بود اگر امپراتور روی دخترش را ببوسد . گوالدرادا که این حرف را شنید با اعتراض گفت : هیچکس ، حتی امپراتور ، حق بوسیدن مرا ندارد مگر اینکه شوهرم باشد . اوتون بقدری این گفته را پسندید که دختر را بیکی از اشراف بزرگ کشورش بزنی داد و ناحیه‌ای آباد را قبول او کرد . از این ازدواج کنت های گویدی ناحیه مودیلیانو پدید آمدند که یکی از آنها گویدو گوئرا Guido Guerra است که در این جا نام برده شده است . این کنت سردار معروفی بود که فرماندهی دسته گونف هارا در فلورانس داشت و لقب گوئرا ( جنک ) بخاطر دلاوریهای او بوی داده شده بود .  
دائمه تنها کسی است که او را اهل لواط شمرده است .

۲ - Tegghiaio Aldobrandi تگیایو آلدوبراندی از خاندان اشرافی معروف فلورانس « آدیمازی » بود ، و در حدود سال ۱۲۶۶ مرد . مردی بود هم شجاع و هم باتدبیر ، چنانکه پیش از جنک مشهور مونتاپرتی ( رجوع شود به رود دهم و حواشی آن ) میان فلورانسی‌ها و سیه‌نی‌ها ، بمردم فلورانس توصیه کرد که از این جنک اجتناب کنند ، اما فلورانسی‌ها پند وی را نشنیدند و شکستی خونین خوردند . اشاره‌دائمه باینکه میبایست پند او مورد قبول قرار گرفته باشد بدین موضوع است . وی نیز از کسانی است که فقط از طرف دائمه متهم بلواط شده است .

۳ - Iacopo Rusticucci یکی از نجیبای فلورانس ، که از زندگی او اطلاعات زیادی در دست نیست . وی در قرن سیزدهم مسیحی میزیست و در سال ۱۲۵۴ بنمایندگی این شهر مأمور مذاکره با شهرهای ایالت توسکانا شد و بعد از ۱۲۶۶ مرد . زن او زنی ترشروی و بدخلق بود ، بطوریکه شوهرش را از نوع زن بیزار کرده و بمشغوبازی با امردان واداشته بود .

---

## سرود شانزدهم

---

بمیان اینان روم، و پندارم که راهنمای خردمند من نیز چنین کاری را  
اجازتم میداد.

آنگاه چنین آغاز کردم: « آنچه بدیدار شما احساس میکنم،  
حس بی اعتنائی نیست، رنج و غمی چنان سخت است که دیری خواهد  
گذشت تا آنرا یکسره از دل بیرون توانم برد.  
و این رنج گران را از همان هنگام در خود یافتم که این مرشد  
من با سخنان خویش بمن فهماند که نزدیک شوندگان کسانی چون  
شمایند.

من نیز از شهر شما هستم و همواره نامهای پر افتخار شما و داستانهای  
هنر نمائیهایتان را باعلاقه بسیار شنیده و باز گو کرده‌ام.

اکنون از حنظل دوری میکنم تا در پی آن سیبهای شهد آگینی  
روم که راهنمای حقیقت گوی من وعده آنها را بمن داده است<sup>۱</sup>. اما برای  
اینکار باید نخست تا نقطه مرکزی پائین روم<sup>۲</sup>.

آنگاه مخاطب من پاسخ داد: « کاش دیر زمانی روح تو نت را  
راهنمون باشد، و پس از مرگ نیز نام بلندت بر جای بماند؛  
اما، بگوی که آیا هنوز هم تراکت و ارزندگی در شهر ما بشیوه  
دیرین مقامی دارند یا برای همیشه از آن رخت بر بسته‌اند؟

---

۱ - حنظل: اشاره به گناه - سیبهای شیرین: اشاره برستگاری و بخشش  
خداوندی.

۲ - یعنی: باید قبلا تا آخرین نقطه جهنم که نقطه مرکزی زمین است بروم  
تا بعد از آن بتوانم راه عالم رستگاری را در پیش گیرم.

---

## دوزخ

---

زیرا «کولیمو بر سیره»<sup>۱</sup> که دیر زمانی نیست که همراه ما بفغان برخاسته است، و هم اکنون نیز در آن کنارش با سایر یاران ما روان می بینی، با سخنان خود مارا درین باره سخت پریشان کرده است . «  
«تازه بدوران رسیدگان»<sup>۲</sup> و نوکیسگان، ترا، ای فلورانس، آکنده از آن افراطکاری و غروری کرده اند که امروز از دستش بفغان آمده ای .»

این کلمات را با بانگی بلند و با سرنی افراشته گفتم، و آن هر سه که این پاسخ مرا شنیدند بیکدیگر نگریستند، بدانسان که بر چهره حقیقت بنگرند؛

وجملگی پاسخ دادند: «اگر همواره کسان را چنین ارزان راضی توانی کرد»<sup>۳</sup>، بسی نیکبختی که اندیشه را با گفتار یکی داری!  
درین صورت، اگر این ظلمتکده را ترک گوئی و بدانجائی باز گردی که در آن جلوه ستارگان زیبا را میتوان دید، در آنوقت که با تردماغی بگوئی که - آنجا بودم... -<sup>۴</sup>

---

۱ - Guglielmo Borsiere ؛ درباره این شخص نیز اطلاعات زیادی در دست نیست. چون نامش معنی سکه ساز میدهد، تصور میرود که وی به رافی اشتغال داشته و بنا بگفته دانته اندکی پیش از سال ۱۳۰۰ مرده است. در کتاب معروف «دکامرونه» بوکاچو Boccaccio (روز اول - داستان هشتم) بسو اشاره شده، و در آنجا از وی با احترام یاد شده است. ظاهراً وی مردی بی آزار بوده که بیشتر بدلالی محبت و شوهر- دادن دخترهای ایمان اشتغال داشته است.

۲ - La gente nuova - برخی از مفسرین دانته این اشاره را شامل اهالی دهات اطراف فلورانس دانسته اند که در اواخر قرن سیزدهم بشهر روی آوردند و در آن سکنی گرفتند و دانته در سرودهای پانزدهم و شانزدهم بهشت مهاجرت آنها را یکی از عوامل انحطاط فلورانس شمرده است. درین صورت باید این کلمه را تازه آمدگان معنی کرد.

۳ - یعنی: اگر بهمین آسانی بتوانی مشکل دیگران را حل کنی.

۴ - یعنی: آنوقت که از دوزخ میگذشتم ...

---

## سرود شانزدهم

---

کاری کن که مردمان ما را نیز بیاد آرند ، آنگاه ایشان چرخ خود  
را گسستند و باهایشان با چنان چالاکی راه گریز در پیش گرفت که گوئی  
بالهائی بود که بر تنشان رسته بود .

و در چنان کوتاه زمانی از نظر پنهان شدند که حتی گفتن  
« آمینی » را بس نبود . و درین هنگام بود که استاد من صلاح ما را در  
عزیمت دید .

در دنبالش براه افتادم ، و چون اندکی رفتیم صدای آب را چنان  
نزدیک یافتیم که بدشواری سخنان یکدیگر را میتوانستیم شنید .  
همچو آن رودخانه‌ای که بسترش نخست در « مونت‌وزو » در دامنه  
چپ « آپنینو » بجانب شرق گسترده است ،

و در بالادست کوه ، پیش از آنکه به بستر سفلی خود فرود آید و در  
« فورلی » نام خویش را از کف دهد « آکواکتا » نام دارد ،  
و در بالای « سن بنه‌دتو » از فراز « آلپ » در محلی که حقا هزار  
رهبان در آن سکنی میتوانند جست به پرتگاهی عمیق فرو میریزد و  
میخروشد<sup>۱</sup>

این آب تیره را نیز در پای صخره‌ای پر شیب چنان خروشان یافتیم

---

۱- اشاره به رود Montone (مونتونه) ، که از کوهستان وزو Monte Yeso  
( در اصطلاح امروزی مونویزو Monviso ) در شمال ایتالیا سرچشمه میگیرد و تا  
پیش از رسیدن به شهر معروف فورلی Forli ، آکواکتا Acquacheta نام دارد -  
آپنینو Appennino نام رشته جبال معروف ایتالیاست که از شمال بجنوب قسمت‌شبه  
جزیره‌ای این کشور کشیده میشود - سن بنه دتو San Benedetto نام دیر مشهور  
فرقه مذهبی بندیتینی (بندیکتن) است که اندکی بالاتر از شهر فورلی ، در دامنه جبال  
آپنین قرار دارد- آلپه Alpe رشته جبال معروف آلپ در شمال ایتالیاست که در  
ادبیات ایتالیائی بطور اعم نیز بمعنی کوه بکار میرود .

---

## دوزخ

---

که چیزی نمانده بود غریب آن پرده گوش ما را بدرد .  
طنابی بجای کمر بند همراه داشتم که یکبار در صدد بر آمده بودم  
با آن پلمگی را که پوست لکه لکه داشت اسیر کنم<sup>۱</sup>  
بفرمان راهنمای خویش این طناب را از کمر باز کردم و تابش دادم  
و بصورت کلافی در آوردم و بدویش سپردم .  
آنگاه وی بجانب راست چرخید و طناب را اندکی دورتر از کناره  
در داخل ورطه بلند پیاپین افکند .  
در دل گفتم : « بناچار این کار تازه استاد من نتیجه ای تازه در پی  
دارد که دیدگان وی با چنین دقت نگران آن است »  
اه! چه اندازه باید جانب احتیاط را در کنار آن کسان نگاه داشت  
که نه تنها کارهای ما را می بینند ، بلکه اندیشه های پنهان ما نیز از دیده  
بصیرتشان پوشیده نمی ماند<sup>۲</sup> !  
و او بمن گفت : زود باشد که آنچه را که من در انتظار آنم و تو در  
اندیشه اش هستی ببینی ، و زود باشد که او خویشتن را بتو بنماید . «  
آدمی را باید که دهان از گفتن حقیقتی دروغ نما بر بندد تا

---

۱ - این طناب که در اینجا بطور ناگهانی از آن گفتگو میشود ، و نیز دانه  
برای اولین بار اظهار میدارد که در جنگل تاریک خواسته است پلنگ را با آن اسیر کند  
و موفق نشده است ، تاکنون باعث بحث های بسیار شده است . تردیدی نیست که چنین  
طنابی مفهوم سمبولیک دارد ، ولی مقصود از آن واقعاً چیست ؟ خیلی ها آنرا مظهر پاکی  
و برخی مظهر ناپاکی دانسته اند . آنچه بحقیقت نزدیکتر می نماید اینست که این طناب ،  
مظهر از خود گذشتگی و ریاضت نفس است که اساس آئین فرانسیسکن بشمار می رود .  
دانه در هنگام جوانی عضو این فرقه معروف فرانسیسکن بود که علامت مشخصه آنها  
طنابی است که بر کمر دارند ، ولی رسماً جزو این فرقه در نیامده بود .

۲ - اشاره بدانکه ویرژیل این اندیشه پنهان او را بلافاصله دریافته است .

---

## سرود شانزدهم

---

بی سببی خویشتن را بد نام نکرده باشد ،  
اما من در اینجا خاموش نمیتوانم ماند ؛ و برای تو ، ای خواننده ،  
بد اشعار این « کمدی » که کاش دیرزمانی پسند خاطر کسان ماند سوگند  
میخورم

که از خلال فضائی غلیظ و تیره ، هیگلی را که دیدارش هراس در  
ببیاك ترین دلها می افکند دیدم که شنا کنان بالا آمد ،  
و حال آن کسی را داشت که برای آزاد کردن لنگری که بصخره ای  
یا چیز دیگری در زیر دریا قلاب شده باشد ، در آب فرو رود و هنگام  
بر آمدن بازوان را ببالا بکشاید و پاهای خود را بجانب خویش کشد .

---

۱ - بجز در اهداء نامه کتاب (رجوع شود بصفحه ۷۷) این تنها موردی است که  
دانته نام اثر خود را ذکر کرده و آنرا کمدی *Commedia* نامیده است. در تلفظ ایتالیائی  
این کلمه ، باید تکیه کلام را روی حرف *e* گذاشت ، ولی در شعر دانته این کلمه طوری  
آورده شده که باید تکیه کلام روی حرف *i* گذاشته شود ، و این طرز تلفظ ، تلفظ یونانی  
است . در یک جای دیگر این اثر ، (بهشت ، سرود بیست و پنجم ، بند اول) دانته کتاب  
خود را شعر مقدس *Il Poema sacro* نامیده است



# سرو و بنفدم

طبقه هفتم دوزخ : تجاوز کاران

منطقه سوم : متجاوزین بخداوند

گروه سوم : رباخواران

دانت به آخرین قسمت طبقه هفتم دوزخ رسیده است که قلمرو دومین دسته از دسته بندیهای سه گانه دوزخ یعنی دسته تجاوز کاران در آنجا پایان میرسد و سومین طبقه که خاص اهل خدر و حیل است آغاز میشود .

قسمت آخر از طبقه هفتم را که در آن رباخواران مسکن دارند دانت به تنهایی بازدید میکند ، زیرا در این ضمن ویرزیدل مشغول چانه زدن با عفریتی است که باید این دورا بر بال خود نشانند و طبقه هشتم برد . دانت این عفریت را که از چهره های برجسته دوزخ است مظهر ناهنجار خدر و شنت مینامد ، بنابراین وی تجسم خیانت و نادرستی است که وجه مشخص گناهکاران دو طبقه آخر دوزخ است .

در جمع رباخواران که چهارزانو در روی شن های سوزان و زیر باران آتش بر زمین نشسته و دائماً دیده به کیسه های پول خود دوخته اند دانت کسی را شخصاً نمیشناسد ، ولی علائم روی این کیسه ها نشان میدهد که بزرگترین صرافان عصر بجرم رباخواری بدین صحرای سوزانی آمده اند که مثل کار خود آنها در روی زمین بی حاصل و بی برکت است .

## سرود هفدهم

د اینست آن عفريت تيز دم كه كوه‌ها را در مينوردد و حصارها و  
جوشن‌ها را ميشكند و جهان را پر بلا ميكند!<sup>۱</sup>  
راهنمای من با من چنین سخن ساز کرد؛ و با اشارتی عفريت را  
بكنار صخره‌ای خواند كه ما بر آن روان بوديم.  
و آن مظهر ناهنجار غدر و شنعت پيش آمد و سر و سينه خویش را  
بالا آورد، اما دم خود را به کرانه نیاورد<sup>۲</sup>

---

۱ - Gerion (e) ( جریونه ) ، این حیوان عجیب الخلقه، یکی از معروفترین ساخته‌های دانته در کمدی الهی است - گرون Geryon در اصل یکی از قهرمانان افسانه‌ی خدایان یونان است که پادشاه Iberia (اسپانیا و پرتغال) بود و سه سر و سه بدن داشت و صاحب گاوهای قرمز رنگ معروفی بود که هر کول پهلوان داستانی یونان برای تصاحب آنها بسرزمین ایبریا رفت و پس از ماجراهای بسیار گرون را که عادت داشت هر بیگانه را که با قلمرو وی گذارد بعنوان پذیرائی بکاخ خود برد و نزد گاوان وحشی افکند، کشت. شاید بدلیل همین غدر و دورونی گرون باشد که دانته این غول افسانه‌ای را در دوزخ پاسدار خاص حیلہ کران و خیانتکاران کرده است. بک قسمت از ترکیب این عفريت، بيقين از انجيل گرفته شده (مکاشفۀ یوحنا رسول باب نهم) : «... و صدای بالهای ایشان مثل صدای ازابه‌های اسبهای بسیار بود که بجنگ همی تازند، و دمها چون دم عفريها بانيشها داشتند، و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذيت نمايند... و در رؤيا ديديم که جوشنهای آتشين دارند... و از دهانشان آتش و دود بيرون ميآيد... قدرت آنها در دهان و دم ایشان است، زیرا که دمهای آنها چون مارها است که سرها دارد و آنها اذيت میکنند». ولی ترکیب کلی این عفريت پرداخته خود دانته است. این ترکیب، مخلوطی است از پلنک و شیر و انسان، یعنی مظاهر مختلف حیلہ و خشونت و تدبير. دانته خود در بند سوم این سرود، صریحاً ویرا مظهر زشتروی حیلہ گری نامیده است، بنابراین در مفهوم تمثیلی عفريت جای تردید نیست.

توصیفی که در اینجا از عفريت شده در واقع توصیف کلی است که از مفهوم مکر و حیلہ شده است.

۲- یعنی: حیلہ گر همیشه قسمتی از آنچه را که در چنجه دارد پنهان نگاه میدارد.



## دوزخ

از آراسته ظاهری ، چهره آدمی درستکار را داشت ، اما بقیه تنش تن ماری بود .

دوپائی پشم آلود داشت که تا زیر بغلش آمده بود ، و پشت و سینه و هر دو پهلویش نقش و نگاری بسیار از گره‌ها و لکه‌های مدور داشت . هرگز تا تاران و ترکان پارچه‌هایی رنگارنگ تر و پر نقش تر و برجسته تر از این نساختند ، و هرگز «آراکمه»<sup>۱</sup> تار و پودی چنین در آمیخته نبافت . همچنانکه گاه زوزق با نان زورقهای کوچک را چنان بر ساحل میکشند که نیمی از آنها در آب و نیمی در خشکی میماند ، و همچنانکه در سرزمین آلمانیهای شکم پرست<sup>۲</sup>

سک آبی در گوشه‌ای چمباتمه میزند و در انتظار شکار می‌نشیند ، این حیوان نفرت زان نیز چنان در کناره تخته سنگ محصور در شترزار جای گرفته بود

که دمش در فضا تاب میخورد و چنگک زهر آلوده نوك این دم که شکل دم عقربی را داشت رو بی‌الا بود .

راهنمای من گفت: «اکنون باید در راه خود کمی پیچ بخوریم تا بکنار

---

۱ - Aragne - آراکنه (Aracnae) دختری بود که طبق روایات مینولوژی یونان ، در فن بافندگی و قلابدوزی چنان تیره دست بود که با آتنا Athena ربه النوع خرد که خدای بافندگی نیز بود لاف برابری زد . آتنا بخشم در آمد و او را بمسابقه باخود خواند ، و چون هیچ ایرادی به کار آراکنه وارد نیامد ، از روی حسد ویرا بصورت عنکبوتی در آورد (آراکنه در یونانی معنی عنکبوت میدهد) تا همیشه مشغول تارتیدن باشد .

۲ - Li Tedschi lurchi - شکم پرستی و میخوارگی آلمانها از قدیم معروف بود ، و در دوران رومیان نیز مانند قرون وسطی بصورت ضرب المثل در آمده بود . «در سرزمین آلمانها» یعنی در ساحل دریای شمال . سک آبی . . . اشاره بدانکه این حیوان نیز نیمی از تن خود را از آب بیرون می‌آورد و نیم دیگر را در آب نگاه میدارد .



« اینست آن غریت تیزدم که جهان را پر بلا میکند . . . » (صفحه ۳۵۱)

---

## سرود هفدهم

---

این حیوان شرور که در انتظار ما نشسته است برسیم .  
بجانب راست خود سرازیر شدیم<sup>۱</sup> و ده قدم در طول لبه پرتگاه<sup>۲</sup>  
پیش رفتیم تا از شن‌ها و شراره‌های آتش در امان باشیم .  
استاد بمن گفت : « برای اینکه این حصار را با وقوف کامل ترک  
گفته باشی ، برو و ببین که اینان چگونه روزگار می‌گذرانند .  
اما با ایشان سخن کوتاه کن ؛ من نیز تا باز گشت تو با این عفریت  
گفتگو خواهم کرد ، مگر بدو بقبولانم که ما را بر شانه‌های نیرومند  
خویش نشانند . »

و من یکه و تنها مسافتی دیگر در حد نهائی این حلقه هفتمین<sup>۳</sup> پیش  
رفتم و پیریشان روز کارانی را در آنجا بر زمین نشسته دیدم  
که رنج نهانشان از راه دیدگان برون می‌آمد ؛ و پیوسته دست فرا  
روی خویش داشتند تا خویشتن را گاه از شراره‌های آتش و گاه از زمین  
سوزنده در امان دارند ،

---

۱- این دومین و آخرین باری است که دوشاعر در دوزخ بسمت راست می‌چرخند، زیرا بقیه کردن آنان بی‌استثنا بطرف چپ صورت می‌گیرد. این هر دو گردش بطرف راست در دوقسمتی اتفاق می‌افتد که طبقه بندی تازه‌ای از طبقه بندی های سه گانه اصلی دوزخ آغاز میشود. بار اول ، موقعی که پنج طبقه اول جهنم ( طبقات آزمندان و افراط-کاران ) تمام شده و طبقات مخصوص زورگویان و متجاوزین شروع شده است ، و این بار موقعی است که سه طبقه مخصوص دسته دوم تمام شده و نوبت دو طبقه آخر که مخصوص مکاران و حيله گران است رسیده است . در مفهوم این دو استثناء که قطعاً دانته در ذکر آنها تعمد داشته ، میان مفسرین اختلاف نظر بسیار است . در این مورد اخیر غالباً این مفهوم را چنین تعبیر کرده اند که بهترین راه مبارزه با غدر و حيله گری راه صداقت و درستی ( راه راست ) است . يك نظر دیگر نیز این است که مکر و حيله همیشه ظاهر خود را غیر از باطن جلوه میدهد ، و بدین جهت است که عفریت که همیشه رو به چپ ( خطا و گناه ) دارد ، بسمت راست آنان آمده است

۲- اشاره با آخرین قسمت طبقه هفتم، در کنار پرتگاهی که طبقه هشتم میرود.

## دوزخ

و این همان کاری است که سگان در تابستان ، هنگامیکه در معرض گزش شپشان و مکسان و خر مکسانند با پوزه و چنگال خود میکنند . بدقت بچهرهٔ برخی از این کسان که آتش دردزا بر سرشان فرو میریخت نگریستم و هیچکدام را نشناختم ، اما دیدم که هر یک از آنان کیسه‌ای بارنگی خاص و منقش به نشانی خاص بر کردن خویش آویخته داشت و چنین مینمود که سخت دیده بدان دوخته است<sup>۱</sup> ؛

و چون نظاره کنان از میان ایشان گذشتم، بر روی کیسه‌ای زردرنگ نقشی لاجوردین دیدم که نمودار صورت و اندام شیری بود<sup>۲</sup> سپس ، بدورتر نگریستم و کیسه‌ای دیگر را برنگی قرمز دیدم که بر آن تصویر غازی سپید تراز کره منقش بود<sup>۳</sup> و یکی از اینان که کیسهٔ کوچک سپید رنگش نقش ماده خوکی لاجوردین و فربه داشت<sup>۴</sup> ، بمن گفت : « در این گودال چه میکنی ؟

۱- دانه بادستهٔ رباخواران و صرافان روبرو شده است. کیسه‌هایی که بر کردن هر کدام از اینان آویخته ، علامت مشخصهٔ هر یک از این صرافان و رباخواران است ، زیرا در قرون وسطی هر خانواده دارای نشان خاصی بود که وجه ممیز آن بشمار میرفت.

۲- نقش شیر لاجوردی رنگ در زمینهٔ طلایی ، نشان خانوادگی خاندان معروف فلورانس جانیلیاتسی Gianfigliuzzi بود که غالب افراد آن صرافانی سرشناس بودند. معروفترین این عده کاتلودی روسو جانیلیاتسی بود که دستگاه صرافی خود را در فرانسه دائر کرده بود و ظاهراً وی همان دوزخی است که در اینجا بادانته روبرو شده است

۳- نقش غاز سفید در زمینهٔ قرمز ، نشان خاندان اوبریاتی Ubriacchi در فلورانس بود که از سیران دستهٔ سیاسی گیبلین‌ها و صرافانی بنام بودند . کسیکه بادانته برخورد کرده ، ظاهراً چیاپو اوبریاتی رئیس این خاندان است .

۴- نقش مادهٔ خوک فربه لاجوردین در زمینهٔ سفید، نشان خاندان اسکروونینی Scrovegni در پادووا بود . کسی که در اینجا بادانته روبرو شده ظاهراً رجینالدو اسکروونینی صراف مشهوری است که پسرش جیوتو بانی نقاشی عالی معراب معروفی در ایتالیا شد .

---

## سرود هفدهم

---

بیدرنک براه خود رو ، و حالا که هنوز زنده‌ای ، بدان که بزودی  
همشهری من « ویتالیانو »<sup>۱</sup> بدینجا خواهد آمد و در جانب چپ من  
خواهد نشست .

با این فلورانس‌ها ، من یادوایی<sup>۲</sup> هستم . اینان پیوسته گوش مرا  
میآزارند و بانگ میزنند که : کاش هرچه زودتر شوالیه بزرگ کیسه‌ای  
را که نقش سه بز دارند بدینجا آرد<sup>۳</sup> .

این بگفت و دهان به‌پیچ و تاب آورد و زبانش را چون کاوی که  
منخزین خویش را بلیسد از آن بیرون کشید .

و من از بیم آنکه بافزون ایستادن خود آنکس را که بمن فرمان  
شتابندگی داده بود خشمگین کنم ، بترك این خسته دلان گفتم و از همان  
راه که آمده بودم باز گشتم .

راهنمایم را دیدم که بر پشت عفریت نشسته بود ، بمن گفت : « اکنون  
دل قوی دار و دلیر باش ؛

ازین پس ما همواره با این چنین نردبان‌ها پائین خواهیم رفت ؛  
جلوبنشین ، زیرا می‌خواهم خود در میان باشم تادم حیوان گزندت نرساند . »

---

۱ - Vitaliano ، ویتالیانو دل دنته ، یا ویتالیانو دی یا کوپو ویتالیانو ، یکی  
دیگر از صرافان برجسته پادووا بود که درباره او اطلاعات زیادی در دست نیست .  
در متن درباره وی اصطلاح il mio vicin(o) (همسایه من) بکار رفته که اشاره بدین  
است که هر دو از یک شهر هستند .

۲ - یعنی از همشهری بودن با آنها بیزارم .

۳ - این لقب تمسخرآمیز در باره جوانی دی بویا مونتته Giovanni di  
Buiamonte بکار رفته که او را در فلورانس پیش کسوت صرافان و رباخواران می‌شمردند ؛  
بویامونتته که سیاستمدار معروفی بود از خانواده یکی Becchi بود که نشان آن سه  
بزسیاه در زمینه‌ای طلائی بود . (یکی خود در ایتالیا یعنی بزها را می‌هد) .

---

## دوزخ

---

همچو آن بیمار نوبه‌ای که با نزدیکی لرز تب ربع<sup>۱</sup>، پیشاپیش ناخنهایش از بیم کبود میشود و دیدار هر سایه‌ای نیم‌رنگ سرپایش را بلرزه می‌آورد<sup>۲</sup>

من نیز بشنیدن این سخنان بلرزه درآمدم، اما حس آزر که همیشه خادم را در برابر آقای مهربانش دلگرمی میبخشد، مرا از ابراز بیم مانع آمد.

بر شانه‌های رعب آور غریت نشستم، و خواستم بگویم، اما زبانم چنانکه میخواستم یاری نکرد، که: «مرا همچنان در بازوان خویش داشته باش.»

ولی او که باردیگر از خطری دیگرم درامان داشته بود، در آن دم که سوارشدم خودبازوان خویش را بر تنم حلقه کرد و برجای نگاهم داشت. و گفت: «جریونه، اکنون براه افت، و در مسیر خود دورهای بزرگ بزن تا با شیبی ملایم فرود آئی؛ هنس دار که باری نا مانوس بر پشت داری.»

غریت همچو زورقی که عقب عقب<sup>۳</sup> از بندرگاه بیرون رود، دمی چند بقهقرا رفت تا آنزمان که احساس آزادی عمل کرد، آنگاه دم خویش را بدان جانب که قبلاجایگاه سینه او بود چرخاند

---

۱ - Quartana، تب ربع (با کسر راه) نوع خاصی از تب نوبه است که هر چهار روز یکبار بروز میکند و بالرزی بسیار شدید همراه است.

۲ - یعنی: بیمار چون می‌لرزد احساس سرما میکند، بدین جهت از سایه که برای او سردی بیشتری همراه می‌آورد می‌ترسد.

۳ - این اصطلاح عیناً در اصل آمده است: in dietro in dietro

## سرود هفدهم

و آنرا کشود چون دم مار ماهی بحر کت در آورد ، وبا پنجه های خویش  
هوا را بسوی خود راند ؛

نپندارم که « فتونه » هنگام فرو هشتن عنان گردونه‌ای که آن  
آتش‌پای برج‌آدر آسمان افکند ، هر اسی فرو نتر ازین احساس کرده بود ،  
و نه «ایکارو» وحشتی ازین بیش ، در آن هنگام که با ذوب موم ها  
دریافت که پرها از تهی گاهش جدا شده‌اند ، و پدرش را شنید که بانگ میزد:  
« براه خطا میروی ! »

حیوان شناوران و آرام آرام براه خود میرفت و چرخ زنان فرود  
می‌آمد ، اما من حرکت خودمان را جز از جهت وزش باد که از جانب پائین  
بچهره من میخورد در نمی‌یافتم .

و مرا چه بیمی عارض شد ، هنگامیکه خویشتن را از هر جانب در  
میان فضا دیدم و همه چیز را بجز غفرت از دیدگان خویش پنهان یافتم!

۱- Feton(e) ( بیونای فائتون Phaeton ) ؛ در افسانه خدایان یونان فائتون

پسر فبوس Phoebus خدای خورشید بود. وی از پدرش اجازه گرفت که یکروز بجای  
او گردونه دای خورشید در آسمان شود و او این خواهش را پذیرفت، اما فائتون از عهده  
اداره اسبهای شرور این گردونه بر نیامد و با جموشی آنها از بالا بزمین پرتاب شد ،  
و اسبها که خود را آزاد یافتند بیش از حد با آسمان نزدیک شدند ، چنانکه حرارت  
خورشید قسمتی از آسمان را سوزاند تا بالاخره خدای خدایان صاعقه خشم خود را بسوی  
آنها فرستاد و همه را بسوخت خط سقید کهکشانش یادگاری است که از پیشروی این  
گردونه در آسمان برجای مانده است ، و این همان آتش‌پای برجائی است که داتنه بدان  
اشاره میکند .

۲ - ایکارو Icaro ( به لاتینی Icaros (ایکاروس) ؛ در میتولوژی یونان آمده

که ددالوس Dedalos ، پدر ایکاروس ، برای خود و پسرش بال‌پری ساخت تا با کمک  
آن از جزیره کرت با آسمان روند ، و آنرا با موم ببدن خود واوچسباند . اما ایکاروس  
که گوش به راهنمایی پدر نداده بود فزون از اندازه به خورشید نزدیک شد ، چنانکه  
حرارت آفتاب موم را برتنش آب کرد و ایکاروس که بی‌بال شده بود بدریای اژه فرود  
افتاد . در کتاب استحالات اووید، ناله پدر ایکاروس بصورت بیتی نقل شده که از ابیات  
معروف زبان لاتین است : « ایکاروس ، ایکاروس ، کجائی ؟ کجا دنبالت بگردم :  
ایکاروس ؟ »

---

## دوزخ

---

عاقبت از جانب راست غریو گوشخراش آبخاری را در زیرپای خود شنیدم ، و این صدا مرا واداشت که سر فرود آرم و نظر بیابین افکنم .  
و آنوقت بیش از پیش احتمال سقوط خویش بترس افتادم ، زیرا در زیرپای خودمان آتش‌هایی را دیدم و ناله‌هایی را شنیدم ، و لاجرم ترسان و لرزان بخویش پیچیدم .

و در آندم آنچه را که تا بدان هنگام ندیده بودم دیدم و از غوغای شگفتی که از هرسو بما نزدیک میشد به سیر نزولی و دورهای مارپیچی خودمان پی بردم .

چون شاهینی که دیری در پرواز گذرانیده و پرنده‌ای و جفتی در راه خود ندیده باشد ، و شاهین بان را بگفتن آن وا دارد که : « دریغا ! فرود می‌آئی ! »

و خود خسته و فرسوده بدانجا که سبکپا از آن براه افتاده بود باز گردد ، و پس از صد دور چرخیدن ، بی اعتنا و خشمگین درجائی دور از صاحب خویش فرو نشیند ،

« جریونه » ما را در پائین پرتگاه ، درست در پای صخره عمودی بر زمین نشاند ، و چون پشت خویش را از بار ما دو تن آزاد یافت ، چون تیری که از چله کمان بدر آید<sup>۱</sup> نا پدید شد .

---

۱- این اصطلاح معروف زبان فارسی، تقریباً عین همان است که در اصل آورده شده است : Come da corda cocca





# سرود هجدهم

## طبقه هشتم دوزخ : حيله گران گروه اول : قوادان و دزدان ناموس گروه دوم : چاپلوسان

ازین سرود ، طبقه هشتم دوزخ آغاز میشود که از لحاظ شرح و بسط کاملترین طبقات دوزخ است . این طبقه بتنهائی سیزده سرود از سرودهای سی و چهار گانه دوزخ ، یعنی بیش از نلک از تمام دوزخ داتته را شامل میشود ، در صورتی که به شش طبقه اول رویم رفته فقط شش سرود تخصیص یافته است .

برای درك ماهیت آنچه در این طبقه میگذرد باید وضع «جنرافیائی» این طبقه هشتم از دوزخ را ، آنطور که داتته فرض کرده است ، باتوجهی خاص نگریست .

طبقه هشتم ، و طبقه نهم دوزخ ، دو طبقه ای هستند که بدترین نوع گناهکاران یعنی حيله گران و خیانتکاران در آنها کیفر می بینند . طبقه هشتم مثل تمام طبقات دیگر دوزخ دائره ای شکل است و منطقه مدور عظیمی را شامل میشود که گرداگرد آنرا صخره ای عمودی و غیر قابل عبور فرا گرفته است . در وسط این منطقه ، یعنی در مرکز دائره ، چاهی بزرگ وجود دارد که از آن بطبقه نهم دوزخ میروند . منطقه حلقه ای شکل وسیعی که در میان دیواره خارجی و چاه مرکزی دیده میشود ، منطقه ای است که سراسر طبقه هشتم دوزخ در آن قرار گرفته است . این منطقه شامل ده ردیف فرورفتگی است که تمام آنها شکل شیارهای مدوری را را دارند و در حقیقت دوائری هستند که باشعاع های مختلف گرداگرد مرکز دائره ترسیم شده باشند . هر يك از این گودالها یا دره های ده گانه ، که يك دسته از دوزخیان در آنها بسر میبرند ، خورجین (bolgia) نام دارد ؛ این کلمه « بولجیا » تقریباً در تمام ترجمه های دوزخ ، بزبانهای مختلف بهمان صورت ایتالیائی آن نقل شده ، ما نیز در ترجمه فارسی همین صورت را بکار برده ایم .

ویرژیل وداتته برای مشاهده دوزخیان این گودالها مستقیماً وارد هر گودال نمیشوند ، بلکه از روی پلهائی میگذرند که بر بالای این گودالها جای دارند . هر يك از این پلهای قسمتی از پیل سرقاسری بزرگی

## دوزخ

است که از کنار صخره خارجی شروع میشود و در مسیر خود از روی تمام گودالهای ده گانه میگذرد و به چاه مرکزی میرسد ، و فقط تمام این پلها بعلتی که بعداً معلوم خواهد شد در آن قسمت که از روی گودال ششمین میگذرد شکسته اند ، و ناچار برای گذشتن از این گودال باید داخل آن شد و از جانب دیگر بیرون آمد .

آنچه گفته شد نموداری کلی از وضع « جغرافیائی » این طبقه هشتم دوزخ بود که بسیاری از صحنه های جالب جهنم در آن میگذرد . در گودال های ده گانه این طبقه هشتم ، ده دسته مختلف از دوزخیان بسر میبرند که هر يك از آنان گناهی خاص دارند ، ولی وجه مشترك همه این گناه ها غدر و حيله گری است . دسته ای دیگر از این اهل غدر که گناهشان سنگین تر است در طبقه بعدی ( طبقه نهم ) جای دارند .

در بالای نخستین بلجیا ( گودال اول ) که این سرود مربوط بدان است ، دانه و ویرژیل روی پل میایستند و بدرون آن نظر میدوزند . کف این گودال بطور عرضی بدو قسمت شده که در يك قسمت آن دوزخیان بصورت صفی دراز زوبه يك جانب و در قسمت دیگر در حرکتند ، و بدین ترتیب اصطکاکى باهم پیدا نمیکنند . دسته ای از این گودال نشینان که نه بیرون یعنی مدیوارة خارجی گودال نزدیکترند ، دسته قوادان هستند که زنان را برای خاطر لذت دیگران از راه بدر برده اند ، و دسته دیگر که در سمت دیوار درونی گودال روانند ، دزدان ناموسند که زنان را برای خاطر لذت شخصی خود فریفته اند . در تمام مسیر این دوزخیان شیاطینی تازیانه بردست آنان را بحرکت وامیدارند ، و این توان ایشان است ، زیرا در دوران زندگی ، آنها بوده اند که دیگران را ( زنان را ) بخاطر خود بکار واداشته اند . شیطانهای تازیانه دار مظهر طبیعت فاسد این عده اند ، و شلاق های آنها نماینده عذاب وجدانی است که بدیشان تازیانه میزند . دوشاخه این تازیانه ها چنانکه برخی از مفسرین تفسیر کرده اند ، نشانه دوتنوع مختلف فحشای اینان ، یعنی هم آغوشی بازنان هر جائی و زنا بازنان شوهر دار است .

در اواخر سرود ویرژیل و دانه از روی پل اول میگذرند و بداخل گودال دوم مینگرند که خاص چاپلوسان است . این چاپلوسان درون نجاسات و کثافات خود غوطه ورنند ، و طبعاً این نجاست مظهر تملق های دزوغین و آلوده آنان در روی زمین است .

در تمام دوزخ ، این تنها موردی است که بدو دسته مختلف از دوزخیان تنها يك سرود اختصاص داده شده ، و شاید مفهوم آن این باشد که دانه این دسته اخیر از گناهکاران ، بخصوص دسته چاپلوسان را شایسته توجهی بیش از این نشمرده است ، در صورتیکه قبلاً بیش از دوسرود کامل به اهل لواط تخصیص یافته بود .

### سرود هیجدهم

در جهنم ، جایی است بنام «ماله بولجه»<sup>۱</sup> که سراسر ازسنگ ساخته شده و همچون صخره‌هایی که آنرا حلقه وارد زمین گرفته‌اند رنگی بسان آهن دارد .

درست در میان این محوطه شوم ، چاهی است پهن و بسیار گود که در جای خود<sup>۲</sup> شرح آنرا خواهم داد .

بنا بر این محلی که چاه و دیواره سخت و بلند بر جای میماند ، شکلی مدور دارد ، و این مکان به ده دره تقسیم شده است .

شکل این دره ها شبیه آن خندقهای متعددی است که گردا کرد قلعه‌های جنگی را فرا گرفته‌اند تا حصارهای آنها را در حراست خویش آرند ؛ و همچنانکه این قلعه ها را جسر هائی است که از دروازه های دژ تا ساحل بیرونین خندق کشیده میشود ،

در اینجا نیز از پای دیواره بلند تخته سنگهائی بر آمده که از فراز سدها و گودالها میگذرد و تا چاه مرکزی که آنها را میبرد و در خود فرو میبرد ، امتداد مییابد .

در چنین مکانی بود که ما از پشت «جر یونه» فرود آمدیم . آنجا شاعر راه سمت چپ را در پیش گرفت و من در دنبالش بر اه افتادم .

---

۱ - Malebolge - این کلمه ساخته خود دانته است ، و از دو کلمه Mala (بد) و Bolgia ( خورجین ، توبره ) ترکیب شده است ( به مقدمه این سرود رجوع شود )

۲ - Suo loco ، اصطلاح لاتینی، که بهمان صورت اصلی در متن آورده شده .

## دوزخ

در دست راست ، مناظر اندوهزائی تازه و عذابهای تازه و درخیمانی تازه دیدم که « بلجیای » اولین از آنها آکنده بود .  
در ته این گودال کناهاکاران برهنه تن جای داشتند : در نیمه‌ای از عرض گودال که در جانب ما بود ایشان از روبرو بسوی ما می‌آمدند . و در آن نیمه دیگر در جهت ما منتها با قدم‌هایی تندتر از ماراه می‌پیمودند .

این همان طریقه‌ای است که رومیان برای سالهای « یوبیل »<sup>۱</sup> وضع کرده‌اند تا سپاه فراوان مؤمنین که از يك سو بقلعه مینگرند و راه « سنتوییترو » را در پیش دارند ، و از سوی دیگر بجانب کوه میروند ، باسانی از پل بتوانند گذشت<sup>۲</sup> .

۱ - Jubilee ( عیدالیونیل ) سال مقدس مسیحیان در آئین کاتولیک ، که مراسم آن در آغاز و نیمه هر قرن مسیحی و نیز در موارد دیگری که پاپ اختصاصاً تعیین کند ، برپامیشود . در سال یوبیله مسیحیان از همه نواحی دنیای کاتولیک ، مانند مسلمانان که در ایام حج اسلامی بمکه میروند ، بشهر مقدس روم روی می‌آورند تا در مراسم مذهبی عفو و بخشش عمومی که توسط پاپ صورت میگیرد شرکت جویند . این رسم برای اولین بار در سال ۱۳۰۰ مسیحی بفرمان پاپ بونیفاتسیوی ( بونیفاس ) هشتم بنیاد نهاده شد . نخستین یوبیله در همان سال صورت گرفت که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام داد . با احتمال قوی او خود نیز درین سفر یوبیله به روم شرکت جسته و این جریان را که نقل میکند از نزدیک دیده بود ، و نیز تقریباً مسلم است که وی بهمین سبب سال ۱۳۰۰ ، یعنی سالی را که سال بخشش خاص الهی اعلام شده بود برای این سفر خیالی خود بدنیای دیگر که بمنظور تنبیه مردمان و ارائه طریق آمرزش الهی بدیشان صورت گرفته انتخاب کرده است .

۲ - Castello ، اشاره به قلعه معروف Castel sant'Angelo در کنار رود ته‌وده Tevere ( تیبر ) مشهور روم . - سن‌پیترو San Pietro ، بزرگترین کلیسای روم ، که اجرای مراسم مذهبی از طرف پاپ در آن صورت میگیرد . - در متن کتاب ، این کلمه بصورت Santo Pietro آورده شده که تلفظ قدیمی نام این کلیسا است . کوه ( il monte ) ، اشاره بکوه جوردانو Monte Giordano است که نسبت به پل سنت آنجلو در طرف مقابل واتیکان و کلیسای سن‌پتر قرار دارد .

## سرود هیجدهم

اینجا و آنجا، بر روی سنگهای تیره شیاطینی شاخ دار را با تازیانه های بزرگ دیدم که این گناهکاران را از پشت سر سخت شلاق میزدند و با نخستین ضربات خود ایشانرا و امید داشتند که پاشنه ها را بلند کنند، چنانکه هیچیک از اینان انتظار ضربت های دومین و سومین را نمیبرد<sup>۱</sup>.

چون میرفتم، چشمم بچشم یکی از ایشان افتاد، و بیدرنگ گفتم: «این بار اول نیست که او را می بینم».

لاجرم بر جای ایستادم تا نیک در او بنگرم؛ و راهنمای مهربان من کنارم ایستاد و اجازه تم داد که کمی واپس روم.

آن تازیانه خورده پنداشت که اگر سر بزیر افکند خویش را از من نهان خواهد داشت، اما این تدبیر سودش نکرد، و من بدو گفتم: «تو که دیده بر زمین دوخته ای،

اگر یای شباهتی فریبنده در کار نباشد، بیقین «وندیکو کاجانیمیکو» هستی<sup>۲</sup>؛ اما چه باعث شده که بعد از این چنین جانگاہ گرفتار آمده ای؟<sup>۳</sup>

۱ - یعنی: همان ضربت اول آنانرا از پای درمی افکند. این طرز تعبیر کمی نامأنوس است.

۲ - Venedico Caccianimico، یکی از نجبای شهر بولونیا Bolonia در ایتالیا که سرده گونلف های این ناحیه بود. وی در فاصله سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۳ مأموریت های سیاسی برجسته بهمه گرفت، ولی مردی جاه طلب بود که برای پیشرفت کار خود از هیچ چیز ابا نداشت، بدین جهت کوشید تا خواهر زیبای خود را با غوش مار کی-دی فرارا بیفکند. درسطور بعد در این باره با تفصیل بیشتر صحبت شده است.

۳ - در اصل چنین است: چه چیز ترا بدین چنین سالسه ها آورده؟ Che ti amena a si pungenti Salse? سالسه نام خندق مترو کی بود در نزدیک بولونیا، که عادتاً نمش اعدام شدگان را در آن می افکندند، بدین جهت مفهومی شوم و نامیمون داشت. در اینجا Salse بعنوان مظهر مرگ و عذاب آورده شده است.

---

## دوزخ

---

و او بمن گفت: « آنچه را که میخواهی دانست علیرغم خویشتن بتو میگویم، زیرا صراحت گفتار تو مرا بیاد دنیای کهن می افکند و بسخن گفتن وادارم میکند.

من آن کسم که « کیزولابلا» را وا داشتم تا تسلیم هوای مار کی<sup>۱</sup> شود، هر چند دیگران این ماجرای نمکین را باشکال گوناگون حکایت کنند.

اما من درینجا تنها بولونی نیستم که بر حال زار خویش میگیریم، زیرا تعداد این چنین کسان که در اینجایند از تعداد « Sipa» گویان میان «ساونا» و «رنو» بیشتر است<sup>۲</sup>؛ و اگر درین باره دلیلی یا گواهی میخواهی، گرسنه چشمی دل های ما را بیاد آر. « چون چنین میگفت، شیطانی بر او تازیانه نواخت و گفت: «برو، جا کش<sup>۳</sup>! اینجا زن فروختنی نمیتوان یافت.»

---

۱ - Ghisolabella خواهر وندیکو کاجانیمیکو. این کلمه از تر کیب Ghiso که نام اصلی این دختر است و la Bella (زیبا) پدید آمده است - Marchese (مارکی) مورد بحث با احتمال قوی مار کزه اوبیستو دسته Oblzzo d'Este است که از اشراف بزرگ ناحیه فرارا Ferrara بود و مشهور بود که وندیکو برای جلب توجه او خواهر زیبایی خود را باغوش وی افکنده است.

۲ - Savena (ساونا) و Reno (رنو)، دو رود خانه در ایتالیا هستند که از مشرق و مغرب بولونیا میگذرند.

Sipa کلمه ایست که اهالی بولونیا بالهجه محلی خاص خود بجای کلمه sia (باشد، بلی) میگویند، و نظر داتنه از «گویندگان سیپا» اشاره بمردم بولونیاست. بطور کلی مفهوم گفته این دوزخی اینست که تعداد بولونی هائی که بجرم قوادی درین طبقه از دوزخ جای دارند از تعداد زندگان این شهر یعنی از تمام جمعیت آن بیشتر است. شاید تذکر این نکته بی مورد نباشد که مردم بولونیا از قدیم در ایتالیا بدین صفت شهرت داشته اند و هنوز هم دارند.

۳ - از متن کتاب: Via, ruffian!

---

## سرود هیجدهم

---

به راهنمای خویش پیوستم ، و پس از گامی چند بمکانی رسیدیم که  
در آن پلی سنگی از صخره جدا شده بود .  
بآسانی بر سر پل بالا رفتیم ، و در طول دامنه آن بسوی راست  
چرخیدیم و این حلقه های سرمدی<sup>۱</sup> را ترك گفتیم .  
چون بدان جا رسیدیم که این یل فضائی خالی در زیر خود دارد  
تا تازیانه خوزان را راه عبوری باشد ، راهنما بمن گفت : « بر جای ایست  
و هش دار  
تا این بد زادگان دگر را از روبروی بنگری ، که چون در همان  
جانب ما روان بوده اند هنوز چهره هایشان را ندیده ای . »  
از پل کهن بصف دراز، آن دسته دیگر که بسوی ما میآمدند و  
همچنان تازیانه میخوردند نظر دوختیم .  
و استاد نیکدل ، بی آنکه از او پرسشی کرده باشم بمن گفت :  
« این بزرگ مردی را که بجانب ما میآید و با آنکه رنجی گران دارد گریان  
نمینماید ، - ببین  
که هنوز چه جلوهای شاهانه دارد ! وی «جازونه» است که بنیروی  
دلیری و تدبیر ، قوچ زرین پشم را از کولکی ها ربود<sup>۲</sup> .

---

۱- اشاره به قوادان و ناموس دزدان ، که بطور ابدی حلقهوار در درون گودال  
اول در حرکتند .

۲- Giasone ، تلفظ ایتالیائی Jason (یاسون) - بنا بافسانه خدایان یونان،  
وی پسر پادشاه تسالیا ایالت معروف یونان بود ، و میخواست بهر قیمت شده هشم زرین  
قوچهای مخصوصی را که در سرزمین کلکیها بودند بدست آورد ، اما پاسبان گله این  
قوچها اژدهائی بود که هرگز بخواب نمیرفت . عاقبت مدئا Medea دختر پادشاه  
این سرزمین که عاشق یاسون شده بود راز در خواب کردن اژدهاها را بدو آموخت و یاسون  
از این راه توانست قوچها را بدزدد . اما چندی بعد مدئا را بخاطر عشق دختر دیگری  
بنام Creusa بحال خود رها کرد و بکشور خویش بازگشت . در راه گذارش به جزیره  
بقیه در صفحه بعد



---

## دوزخ

---

و از آن پس که زنان دلاور و سنگدل جزیره «لنو» جمله مردان خود را بدست مرگ سپرده بودند، ازین جزیره گذر کرد و در آنجا با ظاهر آرائی و چرب زبانی، «ایرفیله» آن دختر کی را که پیش از آن جمله دیگر زنان را فریب داده بود، بفریفت. و پس وی را باز دار و بیكس بحال خود رها کرد: چنین خطائی است که او را بچنین عذابی دچار کرده، و از این راه انتقام «مدئا» نیز ستانده شده است

اینگونه فریبکاران جملگی در این جا همراه وی روانند. اما درباره گودال اولین و آنها که در آن عذاب می بینند همین اندازه شناسائی ترا بس است.

در راه خود بدانجا رسیده بودیم که کوره راه باریك پل با دیواره دومین تقاطع میکند و آنرا پایه ای برای پلی تازه قرار میدهد.

---

بقیه از صفحه قبل

لنموس Lemnos (بایتالیائی لنو Lenno) افتاد که در این هنگام دوران بحران آمیزی را میگذرانید، زیرا چندی پیش از آن زهره ربه النوع عشق بر زنان جزیره خشم گرفته و مردان جزیره را از هم آغوشی با ایشان بیزار کرده بود، و زنان که از بی اعتنائی ممتد شوهران و عشاق خود بخشم آمده بودند، پس از شور بایکدیگر درغذای مردان زهر ریخته و جمله را کشته بودند. در این میان فقط Isifile (به یونانی Hypsipylae) دختر توانته (Thoas) پادشاه جزیره) بدروغ خبر قتل پدر خود را بسایر زنان جزیره داده و بدینوسیله او را از مرگ نجات داده بود. - یاسون هنگام گذشتن از جزیره کرت از مرگ مصون ماند، زیرا راهگذری بیش نبود. اما در دوره اقامت خود در آنجا دختر پادشاه را بدام عشق خویش افکند و چون وی از مردان جزیره نبود و مشمول نفرین زهره نمیشد از هم آغوشی با دختر پادشاه دوری نجست؛ در نتیجه این دختر از او باردار شد، ولی یاسون اندکی بعد این معشوقه تازه را نیز ترك گفت و رفت. اشارات مختلف این بند و چهاربند بعد تماماً به قسمتهای مختلف این داستان که نقل شد، مربوط است.

از آنجا صدای مردمانی را شنیدم که در آن « بلجیای » دیگر ندبه  
میگردند و نفسهای سخت بر میکشیدند و با کفهای دست بخویشتن سیلی  
میزدند.

جدارها پوشیده از قشر کپکی بود که زاده بخارات ته گودال بود،  
و این بخارها در آنجا بشکل خمیری در میآمد که چشم و بینی را آزار میداد.  
و ته این دره چنان تاریک بود که جز با رفتن بر روی برآمده ترین  
نقطه پل، از هیچ جانب چیزی در آن دیده نمیشد.

بدین نقطه بالا رفتیم، و من از آنجا به گودال نگرستم و مردمانی را  
غوطه ور در مدفوعی دیدم که گوئی از منبالمهای انسانی برآمده بود.

و چون بدقت در آن پائین نگرستم، کسی را با سری چنان که آلوده<sup>۱</sup>  
دیدم که معلوم نمیشد کشیشی است یا عامی<sup>۲</sup>؛

و وی بالحنی عتاب آلوده بمن گفت: « برای چه مرا با چنین سماجت،  
بیش از این زشتخویان دگر بر انداز میکنی؟ » و من بدو گفتم: « برای  
اینکه، اگر حافظه ام خطا نکند،

ترا ازین پیش نیز با موهای نیالوده دیده ام<sup>۳</sup>؛ تو « آلسیو اینتر مینئی<sup>۴</sup> »  
لوکائی هستی<sup>۴</sup> و ازین رو است که ترا بیش از آن جمله دیگر نگاه میکنم.

۱ - نقل از متن : di merde lordo . . .

۲ - کشیشهای مسیحی، چنانکه قبلاً نیز گفته شد، غالباً وسط سرخود را  
میتراشند و این وجه مشخص آنها است. مقصود شاعر در اینجا اینست که بر اثر آلودگی  
سرهای این دوزخیان نمیتوان دانست که اینان مو بر سر دارند یا فرق تراشیده اند.

۳ - یعنی: وقتی که روی زمین بودی و موهایت چنین آلوده نبود.

۴ - Alessio Interminei این شخص که نام صحیحش اینتر مینلی است از  
اشراف شهر لوکا Lucca و تقریباً معاصر بادانته بوده است؛ مسلم است که در ۱۲۹۵  
وی هنوز زنده بوده ولی اطلاعات دیگری درباره او در دست نیست، همچنانکه معلوم  
نیست بجرم چه نوع تملق گوئی بدین طبقه از دوزخ آمده است.

---

## دوزخ

---

و آنوقت او دست به کله خود زد و گفت: «مرا چاپلوسیهای  
که هرگز زبانم از آنها باز نایستاد بدین درك افکند» .  
پس از این گفتگو ، راهنما بمن گفت: «بکوش تا اندکی دورتر  
نگری ، و زوی در زوی بچهره این ضعیف کثیف ژولیده موی نظر افکنی  
که در آن گوشه باناخنهای که آلوده برتن خویش چنك میزند ، و گاه چندك  
مینشینند و گاه نیز برپای میایستند .  
وی «تائیده» ، آن روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که  
«آیا حق عشق بازی را با توبجا میآوردم؟» جوابش داد: «عجاز میکنی!»  
و دیگر بس است آنچه در اینجا دیدیم .»

---

۱ - در اصل : دست به کدوی خود زد . اطلاق صفت کدو (la zucca) به سر  
در فارسی نیز معمول است ، ولی در نزد ما اصطلاح کله کدو ( تپی ازمو ) مفهوم  
ایتالیائی آنرا ( تپی مغز ) ندارد

۲ - Taide ( به یونانی تائیس Thais ) یکی از فواحش معروف آتن بود  
( باتائیس دیگری که بدست اسکندر تخت جمشید را آتش زد اشتباه نشود ) . این  
روسپی آتنی قهرمان اصلی کمدی خواجه Eunucho اثر منظوم Terentius ( ترنسپوس )  
شاعر لاتین قرن دوم پیش از مسیح است ، ولی این گفتگو که در اینجا بین تائیس و فاسق  
اوصورت میگیرد ، در اصل بیس میان این فاسق و کسی که دلال محبت تائیس است رد  
و بدل میشود ، بدین ترتیب که تر ازینون کنیز زیبائی به معشوقه خود تائیس هدیه میدهد ،  
و چند روز بعد از آن از گناتون که برای تائیس دلالی عشق میکند میبرد که تائیس این  
کنیز را پسندیده یاخیر ، و او جواب میدهد : Ingentes - این کلمه لاتینی را که دانته  
به anzi meravigliose بدل کرده ، سیرون خطیب معروف رومی ، نمونه حداعلای  
تملق کوئی و چاپلوسی شمرده است ( کتاب De Amicitia ) و ظاهراً دانته این گفتگو  
را با اشتباهی که در نام یکی از طرفین آن شده ، از همین کتاب نقل کرده است



TRISHON ET GUILLEMIN

این «تائیس» روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که : « آیا حق عشق‌بازی را  
بجای می‌آورم ؟ » جوابش داد : « اعجاز میکنی . »  
(صفحه ۳۲۲)

# سرود نوزدهم

## طبقه هشتم دوزخ: حيله گران

### گروه سوم: فروشندگان اموال و مناصب روحانی

سومین بولجیا (گودال سوم) از طبقه هشتم خاص کسانیست که مرتکب خرید و فروش اموال و مناصب کلیسا شده اند و قاعدتاً باید مال وقف خوازان ما نیز در آن جای داشته باشند. این عده در جمع حيله گران مسکن گرفته اند، زیرا اموال خدا را بنام خود در معرض بیع و شری گذاشته اند. در زمان دانته عده این قبیل کسان بسیار زیاد بود، زیرا کلیسا مرکز اصلی ثروت بود و غالب مؤمنین کما بیش اموال خود را بدان هدیه میکردند.

در گودال سوم این طبقه، این دوزخیان هر کدام در درون حفره ای جای دارند که در داخل دیوار حفره شده است، بدین ترتیب که از سر تا ساقهای ایشان در این حفره فرو رفته و فقط دو پایشان از آن بیرون است، و چون کفهر کدام ازین پاها بروغن اندوده و شعله ور است، این دوزخیان از سوزش آتش دائماً پاهای خود را تکان میدهند و فریاد میکشند.

دانته اختصاصاً بحفره ای توجه میکند که مخصوص پاپ ها است و یکی از پاپ ها را در آن می بیند که فریاد کشان در انتظار پاپ بعدی است تا بیاید و او را از آنجا برهاند، زیرا قانون کلی این قسمت از دوزخ اینست که چون دوزخی بعدی بدانجا آید، آنکه قبلاً در حفره بود با عمق آن فرو خواهد رفت و برای ابد ناپدید خواهد شد، و قتیکه روز ستاخیز فرارسد. برای این حفره دانته از سه پاپ بعنوان داوطلب مسلم نام برده است.

در اینجا نیز، مثل همه قسمت های دیگر دوزخ دانته، مجازات متناسب با جرم است: حفره ای که این دوزخیان در آن بسر میبرند کاملاً شباهت با حفره هائی دارد که در کلیساهای قدیم میساخته اند و در متن و حواشی این سرود از آنها سخن رفته است. همچنانکه اینان مقررات کلیسا را بمسخره گرفته بودند، در اینجا خود در درون حفره بمسخره گرفته شده اند، و چون آب مقدس تعمیر را در زندگی مورد ریشخند قرار داده بودند در اینجا با آتش تعمیر داده میشوند. روغن مقدس مخصوص تبرک اموات نیز در اینجا پبای آنان آلوده شده است تا آنرا شعله ور کند. در تمام این سرود لحن دانته نیشدار و زننده است و چندین جا نیز عمداً اصطلاحات عامیانه در آن بکار رفته است.

## سرود نوزدهم

ای شمعون ساحر<sup>۱</sup>، و شما ای پیروان واژگون بخت او، شما از باب طمع که اموال خداوند را که باید فقط با خیر و صفا عقد زناشوئی بندوق ببهای زر و سیم ببازار زنا میآورید<sup>۲</sup>، اکنون وقت آن رسیده که شیپور برای شما نواخته شود، زیرا شما ناید که در « بلجیای » سومین جای دارید.

در مسیر خویش بگور بعدی<sup>۳</sup> بالا رفته و در آن قسمت از پل سنگی

---

۱- Simone mago (سیمونه جادوگر) یهودی معروفی بود که به حواریون مسیح پیشنهاد کرد پولی بدیشان بدهد و در مقابل آن این امتیاز را خریداری کند که روح القدس بهر کس که وی دست بر سرش گذارد نازل شود؛ کلمه سیمونیا Simonis که به عمل خرید و فروش اموال و مناصب مذهبی اطلاق میشود، و سیمونیاکو Simoniaco که به عامل چنین کاری گفته میشود، از اسم این شخص آمده است. اصل ابن ماجرا بتفصیل در انجیل آمده (کتاب اعمال رسولان، باب هشتم) : «... اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری نمود و اهل سامره را منحیر میساخت... بعدی که خورد و بزرگ گوش داده میگفتند اینست قوت عظیم خدا... لیکن چون بشارت فیلیپس که بملکوت خدا و نام عیسی مسیح میداد ایمان آوردند مردان و زنان تعمید یافتند و شمعون خود نیز ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس میبود... اما رسولان که در اورشلیم بودند چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند... و ایشان آمده و بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند... پس دستها برایشان گذارده روح القدس را یافتند. اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا میشود مبالغی پیش ایشان آورده گفت مرا نیز این قدرت دهید که بهر کس دست گذارم روح القدس را بیابد - پطرس بدو گفت زرت باتسو هلاک باد چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل میشود.»

۲ - یعنی: باید منحصرأ در اختیار کلیسا که خانه خداست بماند، نه آنکه چون زنان هر جائی ببهای پول بتملك این و آن درآید.

۳ - گور بعدی: بولجیای سوم - مراد از گور اینست که همچنانکه گور مظهر مرگ موقتی است این ورطه دوزخ مظهر مرگ دائمی بشمار است.

---

## سرود نوزدهم

---

که درست بر بالای میانه گودال جای دارد ایستاده بودیم .  
ای حکمت متعال ، چه مقتدرانه در آسمان و در روی زمین و در  
جهان شرا هنر نمائی میکنی ، و احکام قدرت قاهره ات چه عادلانه  
صادر میشود !

در روی دیواره ها و در ته گودال ، همه جا دیواره سنگی کبود قام  
را پر از سوراخهای مدور دیدم که همه قطری یکسان داشتند :  
و بنظر من نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن حفره ها آمدند که در  
«سن جووانی» زیبای من برای جای دادن تعمیر دهندگان ساخته شده اند<sup>۱</sup> .  
همین چند سال پیش بود که من یکی از آنها را شکستم ، زیرا در  
آن کسی در حال غرق شدن بود، و این تذکر من مدرکی باشد که هر کسی  
را درین باره از خطا بیرون آورد<sup>۲</sup> .

---

۱ - دوزخ .

۲ - San Giovanni کلیسای معروف فلورانس که در قرن یازدهم مسیحی  
ساخته شده بود و در دوره دانتی در اوج شهرت خود بود و هنوز هم از کلیساهای بزرگ  
ایتالیا بشمار است . در قرون وسطی رسم بود که فقط در روزهای شنبه مقدس و عید پاک  
مراسم تبرک و تقدیس مؤمنین انجام میشد ، و طبعاً در این روزها تعداد جمعیت بسیار  
زیاد بود ، بطوریکه فشار آنها برای کشیشان تبرک کننده خطر جانی داشت . بدین جهت  
در این کلیسا حفره هائی در داخل سنگ مرمر ساخته بودند تا کشیشان برای اجرای مراسم  
در آنها جای گیرند . امروزه نیز تبرک گاه کلیسای سن جووانی بهمان حال چند قرن  
پیش خود باقی است و فقط این حفره ها را برداشته اند ، ولی در کلیسای پیزا هنوز این  
حفره ها را میتوان دید . « سن جووانی زیبای من » ، یعنی : سن جووانی زیبا که در شهر  
من ساخته شده .

۳ - دانتی در اینجا بکسانی پاسخ میدهد که در آن زمان او را محکوم به توهین  
بمقدسات مذهبی کرده بودند ، زیرا یکروز وی یکی از این حفره ها را شکسته بود ، ولی  
در اینجا خود توضیح میدهد که اینکار را بخاطر نجات پسری کرده بود که تصادفاً در  
آن حفره افتاده و در حال خفه شدن بوده است . چنانکه تحقیق کرده اند ، این پسر « آتونویو  
بالاچیرودکا ویچولی » نام داشته است .

---

## دوزخ

---

از دهانه هر حفره پاها و ساقهای کناهاکاری تا ماهیچه بیرون آمده بود و مابقی تنش در درون حفره پنهان بود .

در کف پاهای جمله اینان آتش شعله میکشید ، و لاجرم کناهاکار چنان تکان میخورد که حرکت او هر طناب موئین و علفینی را پاره میتوانست کرد .

همچنانکه در روی اشیاء آغشته بچربی ، شعله آتش تنها بطور سطحی میلغزد و پیش میرود ، در اینجا نیز آتش از پاشنه ها تانوک انگشتان پای آنان میلغزید و میرفت .

گفتم: «استاد. این کس که در عالم خشم خود بیش از دیگر همدرانش در تقلاست و در شعله ای قرمزتر از شعله های دیگران میسوزد ، کیست ؟»  
و او بمن گفت : « اگر مایل باشی که از راه این دیواره ای که شبی کمتر دارد بدرون گودالت برم ، از زبان خود او خواهی شنید که کیست و چه گناه دارد . »

و من گفتم : « هر آنچه را که تو خواهی بجان پذیرایم ؛ تو مرشد منی ، و نیک میدانی که از اراده ات سر نمیتابم ، و نیز خود بر اندیشه های نا گفته ام وقوف داری . »

آنگاه بروی دیواره چهارمین رفتیم و بیشت سر خود چرخیدیم و در دست چپ بگودال تنک و پر حفره سر ازیر شدیم .

استاد مهربان در آنجا نیز مرا از کمر گاه خود فرو نگذاشت ، و یکسره تا جایگاه آن کسم برد که با ساق های خود میگریست<sup>۱</sup> ، و من چنین آغاز کردم :

---

۱ - یعنی : چون صورتش پیدا نبود گریه اش از حرکات شدید پاهایش معلوم





در کف پاهای اینان آتش شعله میکشید (صفحه ۳۲۸)

## سرود نوزدهم

«ای روح بلاکش که چون میخی بدین حفره فرو شده‌ای و سر در  
جای پای‌داری، هر که هستی اگر سخن میتوانی گفت بامن سخن بگوی.»  
در کنار او حال کشیشی را بهنگام شنیدن اعترافات آدمکشی نابکار  
داشتم که با آنکه سر بر زمین نهاده است، مرد خدای را بنزد خویش  
میخواند تا مگر دمی چند مرگ خود را بتأخیر افکنده باشد.<sup>۱</sup>  
و وی بانگ برداشت که: «شکفتا! این توئی که بدین زودی بدینجا  
آمده‌ای؟ توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای، بونیفاتسیو<sup>۲</sup>؟ پس کتاب  
تقدیر چندین سال دروغ گفته بود<sup>۳</sup>؟  
چسان بدین زودی از آن همه دینار و درم که بخاطر آنها بانوی  
زیبا را مکارانه بچنک آوردی و پاره پاره‌اش کردی، سیر شدی<sup>۴</sup>؟»

۱ - در فرون وسطی، کسانی را که اجیر دیگران میشدند و بدستور آنها کسی را  
میکشند، و نیز پدر کشان را، بدین ترتیب اعدام میکردند که گودالی در زمین میکنند  
و ایشانرا از سر در آن مینهادند و گودال را از خاک می‌انباشند و بقیه بدنشان را از آن  
بیرون میگذاشتند. درین موارد غالباً شخص محکوم تقاضا میکرد که کشیشی بر بالینش  
حاضر شود تا وی اعتراف به گناهان خود کند، و منظورش آن بود که بدینوسیله لحظه‌ای  
چند مرگ خویش را بتعویق اندازد.

۲ - گوینده، پاپ نیکلای سوم ( نیکولو Niccolo ) « جوانی کاتانو دلی  
اورسینی» است که از ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ پاپ بود. وی در اینجا در انتظار است که جانشین  
او پاپ بونیفاتسیوی Bonifazio هشتم بدوزخ آید و جای او را بگیرد، تا ویرا از این  
شکنجه خلاص کند. اما خود این پاپ هم باید اندکی بعد از آمدن بدوزخ، جای خود  
را با پاپ بعدی ( کلمنتوی پنجم ) Clemento بدهد که حتی از بونیفاتسیو فاسد تر است.  
دانته این هر سه پاپ را بی‌محافظة کاری و احتیاط در درکات اسفل جهنم جای داده است.

۳ - کتاب تقدیر : lo scritto ترجمه تحت‌اللفظی این کلمه «مکتوب» است و  
این تعبیری است که در ایران و عالم اسلامی غالباً بکار رفته است و میرود. آن دوزخی که  
صحبت میکند ( پاپ نیکلای سوم ) در کتاب تقدیر خوانده است که جانشین او ( بونیفاس  
هشتم ) باید در سال ۱۳۰۳ بدوزخ آید، در صورتیکه دانته در ۱۳۰۰ بدوزخ سفر کرده و  
وی چون دانته را با جانشین خویش عوضی گرفته تصور کرده که در کتاب تقدیر اشتباه شده است.

۴ - La bella donna خانم زیبا؛ اشاره بکلیسا ( la chiesa ) که در زبان ایتالیائی  
کلمه‌ای مؤنث است. منظور گوینده این است که بونیفاتسیوی هشتم مقام پاپی را با حیل  
تصاحب کرده ( رجوع شود بسرود سوم دوزخ ) و با ارتشاء و حیف و میل اموال روحانی  
سلامت کلیسارا از بین برده است.

## دوزخ

حال آنانرا یافتم که بهت زده بر جای میمانند ، زیرا از پاسخی که شنیده‌اند چیزی دریافته‌اند وهم نمیدانند که خود چه پاسخ گویند .  
آنوقت ویرجیلیو گفت : «بیدرننگ بدوبگویی: من آن کس نیستم ، آن کس نیستم که تو پنداشته‌ای . دامن جوابی چنانکه او فرموده بود دادم .  
ودوزخی که این بشنید ، پاهارا سخت به پیچ وتاب آورد ، آنگاه آهی کشید و دردمندانه بمن گفت : « درین صورت از من چه میخواهی ؟  
اگردانستن نام ونشان من ترا چندان ضرور است که بخاطر آن از این دیواره سخت فرود آمده ای ، پس بدان که من در جهان بالا ردای فخیم را در بر داشتم<sup>۱</sup> .  
و برآستی که ماده خرس زاده‌ای بودم<sup>۲</sup> ، و برای آنکه مالی بیش به خرس بچکان خویش رسانم ، چنان دست آزمندی گشودم که در آنجا<sup>۳</sup> نقدینه ها را در کیسه انباشتم ، و در اینجا خویشتن را در کیسه کردم .  
آن دیگران که پیش از من دست بفروش اموال خدا گشوده بودند ، اکنون در زیر سر من در شکافهای صخره جای دارند ،  
و چون آن کس بدینجا آید که در پرشش عجلوانه خود ترا بجای

۱ - ردای فخیم : ردای پایی .

۲ - نام خانوادگی این پاپ (نیکلای سوم) چنانکه گفته شد اورسینی Orsini بوده ، که در ایतालایی جمع « بیجه خرس » است ، ووی تذکر میدهد که روحاً نیز خوی خرسی داشته ، و سعی میکرده است فرزندان و کسان خود را از هراه که ممکن است بمال ومنال برساند (زیرا محبت خرس باولادش ضرب المثل است ) . در این پندداتنه ظرافت لفظی خاصی نیز بکار برده که نقل آن بفارسی ممکن نیست ، و صورت تقریبی آن اینست که : برای انباشتن کیسه کسان خودم در روی زمین گناهایی کردم که بکفر آنها اکنون خود در اینجا در کیسه رفته‌ام ( اشاره به حفره‌ایکه در دوزخ بدو تخصیص داده اند ) :

۳ - در روی زمین

## سرود نوزدهم

او گرفته بودم ، من نیز بنوبت خود بدین کودال نشینان جاوید خواهم پیوست<sup>۱</sup> .

اما دورانی که من چنین واژگون تن و سوخته پا در این جا گذرانده‌ام ، هم اکنون درازتر از آن زمانی شده که وی با پاهای بریان در آن بسر خواهد برد<sup>۲</sup> ،

زیرا پس از او کشیشی خدا نا شناس از جانب مغرب بدینجا خواهد آمد که در نامه اعمالش سیئاتی بسیار فزونتر از ما خواهد داشت. چندانکه من و او را رو سفید خواهد کرد<sup>۳</sup> .

وی آن « جاسون » تازه خواهد بود که در « سفر مکابین » از او سخن رفته<sup>۴</sup> ، و همچنانکه پادشاه جاسون در برابر وی ضعف نفس نشان

۱ - یعنی : پس از آمدن پاپ بعدی بدوزخ ، وی پائین تر از آنجا که اکنون هست (در شکافهای زیرین) جای خواهد گرفت و بکلی ناپدید خواهد شد .

۲ - پاپ نیکلای سوم تا این تاریخ بیست سال دردوزخ بسر برده ، زیرا مرگ وی در ۱۲۸۰ اتفاق افتاده است ؛ ولی مدتی که مقدر است جانشین او در این حال بگذراند کمتر از این است، زیرا پاپ بونیفاتسیوی هشتم در ۱۳۰۳ وفات خواهد یافت و جانشین او دردوزخ (پاپ کلمنتوی پنجم) در ۱۳۱۴ خواهد مرد ، یعنی پاپ بونیفاتسیو بیش از ۱۱ سال درین کودال بسر نخواهد برد

۳ - اشاره به پاپ کلمنت پنجم ، که اصلاً فرانسوی بوده و از سمت مغرب (برود) آمده بود. وی در ۱۳۰۵ به پای رسیده ، و مقر خود را از واتیکان به آوینیون Avignon در جنوب فرانسه انتقال داد .

۴ - جاسون شیخ بنی اسرائیل بود که از آتیه خوش پادشاه سبصد و شصت فنطار نقره گرفت و اجازه داد که در اجرای مراسم دین بدعت های شرک آمیز گذاشته شود و در تورات (سفرالمکابین) از او سخن رفته است. دانته رفتار آتیوخوس را نسبت به جاسون بارفتار فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه تشبیه میکند که او نیز این پاپ را با پول خرید و وادارش کرد که مقر خود را بخاک فرانسه منتقل کند و نفوذ خویش را در راه تأمین مقاصد سیاسی فیلیپ لوبسل بکاربرد. بعد از مرگ پاپ بونیفاتسیوی هشتم و پیش از روی کار آمدن پاپ کلمنتوی پنجم ، پاپ دیگری بنام بندتوی یازدهم Benedetto (بندیکتوس) انتخاب شد که یکسال بیش (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) درین سمت نماند و مرد ، و چون پاپ درستکاری بود در اینجا بدوزخ آورده نشده است . در فاصله مرگ پاپ نیکلای سوم و سفر دانته بدوزخ نیز چهار پاپ روی کار آمدند که هیچکدام دوزخی نشدند ، بدین جهت پاپ نیکلو همچنان در انتظار پاپ بونیفاتسیو باقی مانده است .

## دوزخ

داد ، آن کس که بر فرانسه حکم میراند با این جاسون نو چنین خواهد کرد . «

شاید پاسخ تندی که در آن دم بدو دادم ، سخت بی پروایانه بود که : « شکفتا ! مگر خداوند ما پیش از آنکه کلید های قدرت خود را بدست پطرس مقدس سپارد از او چه گنجینه ای توقع کرد ؟ بجز آنکه گفت : بدنبال من بیا<sup>۱</sup> .

و پطرس ، و دیگر حواریون ، هنگامیکه « متی » بحسب قرعه بجانشینی آن کس برگزیده شد که روحی خطا پیشه بدست مرگش سپرده بود ، از وی سیم و زری نستاندند<sup>۲</sup> .

پس تن بقضا ده ، زیرا بجاست که بادافرهی چنین بینی ؛ آن سکه نا مشروع بدست آمده را نیز که چنین گستاخانه با « کارلو » بستیزت

---

۱- نقل از انجیل متی (باب چهارم) : «ومسیح بدیشان گفت: ازبی من آئید تاشما را سیاد مردم گردانم» .

۲- بعد از آنکه یهودا باخیانت خود عیسی را بدشمنان -پرد، و خود نیز بدین گناه صورتی فجیع جان سپرد، حواریون برای تهیین جانشین وی قرعه افکندند و متیاس انتخاب شد . (انجیل - کتاب اعمال رسولان - باب اول) : «... و در آن ایام پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله فریب بصد و بیست بود بر خاسته و گفت : ای برادران میبایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانکه عیسی را گرفتند ... الحال می باید از آن مردمانیکه همراهان ما بودند در تمام آن مدتیکه عیسی خداوند باما آمد و رفت میکرد از زمان تعمید یحیی تاروزیکه از نزد ما بالا برده شد یکی از ایشان باما شاهد برخاستن او بشود - آنگاه دوفر یعنی یوسف مسمی ببریسیا که بیوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند و دعا کرده گفتند توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدامیک از ایندو را برگزیده ای تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده بمکان خود بیوست . پسر قرعه بنام ایشان افکندند و قرعه بنام متیاس بر آمد و او با یازده رسول محسوب گشت.»

روح گناهکار ، اشاره بیهودا است که در بدترین منطقه طبقه آخر جهنم جای دارد (سرود سی و دوم دوزخ) .

---

## سرود نوزدهم

---

وا داشت برای خویش نگاهداری<sup>۱</sup> .  
واگرا احترام آن کلیدهای حاکی<sup>۲</sup> که تو درزندگانی روی زمین<sup>۳</sup>  
نگهدارشان بودی مرا مانع نمیآمد ،  
سخنان سخت تر از ینت میگفتم ، زیرا تنک نظری شماست که  
جهانی را اسیر رنج میکند ، نکوکاران را از نکوئی مانع میشود و بدان را  
ببدی میخواند .  
بحقیقت ، ای کشیش ، این شما بودید که بنظر «انجیلی» آمدید<sup>۴</sup> ،  
در آنوقت که وی آن روسپی آب نشین را دید که ناموس خویش را  
پادشاهان عرضه میداشت<sup>۵</sup> ،  
همان زنی را که با هفت سر بزاز و تا آن زمان که شوهرش خواهان

---

۱ - Carlo تلفظ ایتالیائی شارل Charles ، اشاره به شارل داتزو d'Anjou  
پسر لوئی هشتم پادشاه فرانسه ، که سلطنت سیسیل را داشت، و روابطش با پاپ اوربینوی  
چهارم و کلمنتوی چهارم حسنه بود ولی پاپ نیکلای سوم با او از در ناسازگاری درآمد  
و این اختلاف بکشمکشها و خونریزیهای بسیار منجر شد. منظور دانته از سکه نامشروع  
بدست آمده این است که وی از راه تصرف نامشروع در اموال و اوقاف کلیسا تحصیل پول  
کرده تا آنرا در راه دسته بندی علیه شارل داتزو بکاربرد .

۲ - اشاره بمقام پاپ که کلید دار بهشت در روی زمین است .

۳ - در اصل Vita lieta : زندگانی خندان .

۴ - il Vangelista یوحنا انجیلی با یوحنا رسول ، از حواریون مسیح ،  
که یکی از انجیل اربعه از اوست . وی علاوه بر انجیل یوحنا ، کتاب معروف دیگری بنام  
مکاشفه یوحنا رسول Apocalypse دارد که آخرین قسمت انجیل بشمار میرود و شامل  
مکاشفات خوفناک وی و پیشگوییهای است که درباره آخرالزمان کرده است .

۵ - نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا رسول ، باب هفدهم) : «...ویکی از آن هفت  
فرشته که هفت پیاله را داشتند آمد و بمن خطاب کرده گفت : بیاتاقضای آن فاحشه بزرگ  
را که بر آب های بسیار نشسته است بتو نشان دهم ، که پادشاهان جهان با او زنا کردند  
بقیه در صفحه بعد

## دوزخ

پارسائی او بود ، از هر ده شاخ خویش نیرو گرفت<sup>۱</sup> .  
شما از زر و سیم برای خود خدائی ساختید ، و چه فرق است میان  
شما و بت پرست ، بجز آنکه وی يك بت میپرستد و شما صد بت را ؟  
ای کستانتینو<sup>۲</sup> ، نه تشرف تو بدین مطهر ، بلکه این جهیزیه ایکه  
نخستین پاپ توانگر از تو ستاند ، زاینده چه تباهی ها شد !  
و چون با او چنین میگفتم ، وی با از روی خشم و با از عذاب وجدانی  
که او را سخت می آزرده ، با پای خود در تلاش بود .  
پندارم که آنچه گفتم راهنمایم را پسند افتاد ، زیرا وی تا پایان  
گفتار من با خرسندی فراوان گوش بسخنان پر حقیقتم فرا داد ،  
و چون کلامم پایان رسید ، مرا در دو بازوی خویش گرفت و  
بر سینه خویشم فشرد و از راهی که فرود آمده بود بالا رفت .

بقیه از صفحه قبل

وساکنان زمین از خم زنای اومست شدند ، پس مرا در روح به بیابان برد وزنی را  
دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت و آن  
زن به ارغوانی و قرمز ملبس بود و بطلا و جواهر و مروارید مزین و پیهاله زرین بدست خود  
یزاز خبائث و نجاسات زنای خود داشت و بیبشانش این اسم مرقوم بود : سرو بابل عظیم  
و مادر فواحش و خبائث دنیا ، و آن زنی را دیدم مست از خون مقدسین و از خون شهدا ...  
و فرشته مرا گفت زنی که دیدی آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت میکند .  
اشاره یوحنا رسول در اینجا بشهر روم است که پایتخت امپراتوری روم بود ، اما  
دانه این مکاشفه معروف را تماماً با روم پاپها تطبیق داده و آنرا وصف پاپ و حکومت  
او شمرده است .

۱ - شوهر او : پاپ . شاخهای ده گانه : الواح عشره (قوانین ده گانه موسی).

۲ - Costantin(o) ، کستانتینوس کبیر (قسطنطین) امپراتور روم (۲۷۴-۳۳۷)

که آئین مسیح را مذهب رسمی امپراتوری روم اعلام کرد و پایتخت خود را شهر بیزانس  
قرار داد که بنام او قسطنطنیه نامیده شد ، روایتی تاریخی حاکی ازین بود که کستانتینوس  
مرکز امپراتوری خود را بدنیمة شرقی امپراتوری روم انتقال داده بود تانیمة غربی  
آنرا تیمول پاپ معاصر خود سیلوستر و جانشینان او کرده باشد . بدین ترتیب وی اولین  
کسی بود که پاپها را که تا آن زمان از مال و منال دنیا بکلی بی بهره بودند و فقط شخصیت  
و عنوان روحانی داشتند صاحب ضیاع و عقار کرد . تحقیقات تاریخی ثابت کرده که چنین  
بخشی واقعیت ندارد ، اما نظر دانه کاملاً صحیح است که مال و منال دنیائی دستگام  
روحانیت را فاسد کرده است .

---

## سرود نوزدهم

---

و آنجا نیز از فشردن من در آغوش خویش بازنا بستاد تا آن دم که  
بر بالای آن پل مقوسم رسانید که راه عبور از دیواره چهارمین بدیواره  
پنجمین است .

در آنجا بار مطبوع خود را بآرامی بر روی تخته سنگی سخت و  
پر پست و بلند نهاد که حتی بزهای کوهی دشوار از آن گذر میتوانند کرد:  
و در آن مکان ، دره‌ای تازه در برابر من هویدا شد .





# سرود هشتم

## طبقه هشتم دوزخ : حبله گران گروه چهارم : غیب گویان

از بالای پل بولجیای چهارم، ویرزیدل ودانته بدرون کودالزیربای خود مینگرند و در آن کسانی را می بینند که سرشان بدور گردن چرخیده و رو بیشت قرار گرفته است ، چنانکه درحین راه رفتن ناگزیرند بیشت سرخویش بنگرند . اینان که بدینصورت تغییر شکل داده اند مدعیان غیبگوئی و پیش بینی هستند ، که بجرم آنکه خواسته اند قوانین کلی جهان را باشناسائی آینده پنهان برهم زده و تغییر شکل داده باشند ، خود در دوزخ تغییر شکل داده و روی بگذشته کرده اند ، و چون خواسته اند پیش از حدمجاز پیش روی خود را ببینند در اینجا حتی از دیدن پیش پای خویش محروم شده اند و باید بیشت سرخود بنگرند . دیدگان ایشان نیز دائماً از اشک پوشیده است ، زیرا خواسته اند باین دیدگان آنچه را که راز خداوند است ببینند .

## سرود بیستم

اکنون باید داستان‌عذایی تازه را به نظم آرم و آنرا زمینه بیستمین سرود این کتاب نخستین<sup>۱</sup> قرار دهم که وقف دوزخیان<sup>۲</sup> شده است .

بادقت به ته گودالی که در برابرم هویدا شده بود با اشکهای پریشانی سیراب میشد نگرستم ،

و در آن درهٔ مدور کسانی را دیدم که خاموش و گریان بجانب ما میآمدند و راه رفتنشان راه رفتن آنان بود که روی زمین تسبیح خوانان در حرکت باشند<sup>۳</sup> .

چون نگاهم بسوی ایشان فروتر آمد ، این نکته شکفت را دریافتم که تن هر يك از آنان ، از رنخ تا بالای سینه بگرد خود تابیده بود ،

چنانکه جملگی چهره در جانب سرین داشتند ، و ناگزیر میبایست باز پس راه روند ، زیرا روبروی خویش را نمیتوانستند دید .

شاید پیش ازین کسانی بر اثر فلج بچنین حالی گرفتار آمده باشند ،

۱ - *la prima cenzon(e)* - این نامی است که داتّه بر روی سه قسمت مجزای کمدی الهی خود : دوزخ ، برزخ ، بهشت نهاده ، یعنی هر کدام از آنها را يك Canzone (سرود بزرگ) نامیده است . در دوجای دیگر (مطلع کتاب ، و سرود سی و سوم بهشت) وی کلمهٔ *Cantica* (آواز و سرود مذهبی) را بدین منظور بکار برده است .

۲ - در اصل : *Sommersi* (غرق شدگان) ، اشاره به مغروقین دریای ظلمت و رنج .

۳ - اشاره به دسته های روحانی که برای خواندن سرود های مذهبی کاتولیک بصورت صفی دوازده حرکت میکنند و بسیار آهسته راه میروند .

---

## دوزخ

---

اما من خود این چنین کسان را ندیده‌ام ، وهم نپندارم که بتوانشان دید .  
ای خواننده ، خدایت عنایت کناد تا بتوانی از خواننده خویش ثمر  
برگیری ! و اکنون خود بیندیش که چگونه میتوانستم چهره را به اشک  
دیده نیالایم ،

آنوقت که از نزدیک این همرویان خودمان<sup>۱</sup> را چنان بدورخویش  
تابیده یافتیم که اشکهای آنان را دیدم که از تهیگاهشان جاری بود و  
سریشان را مشروب میکرد .

یکی از تخته سنگهای صخره استوار تکیه کرده بودم و بیگمان  
سخت میگریستم ، زیرا راهنمایم را شنیدم که بمن گفت : « مگر تو نیز  
از جمله این مخبطانی ؟

در اینجا ترحم وقتی زنده است که گاهلا مرده باشد<sup>۲</sup> ، زیرا تبهکارتر از  
آن کس کیست که چون خدا قضاوت خود را کرده باشد ، با گنهگار  
از در همدردی درآید ؟

سربردار ، و آن کس را بین که در برابر نظر مردم شهر « تبه »  
زمین در پیش پایش دهان گشود ، چنانکه تبیان فریاد بر آوردند :  
- انفیاراتو ، کجا می‌اقتی ؟ چرا دست از جنگ بر میداری ؟

---

۱ - یعنی : این کسانرا که شکلی نظیر شکل انسانی ما دارند .

۲ - *Qui viva la pietà, quand è ben morta* یکی از معروفترین شعر

های کمدی الهی ، که مفهوم آن اینست که : ترحم واقعی درجهنم نداشتن ترحم است ،  
زیرا رحم به گناهکاران که موردخشم خداوند فرار گرفته‌اند خودظلم به نکوئی و نکوکاران  
است . ویرژیل درینجا تندتر از موارد دیگر بادانته سخن میگوید ، و مفسرین کمدی  
الهی این را مربوط بدان دانسته‌اند که چون وی مظهر عقل و منطق بشری است ، با  
این دسته از دوزخیان ، یعنی غیبگویان و آنان که از راهی جز منطق و استدلال سراغ  
درک آینده رفته‌اند ، دشمنی خاص دارد .

## سرود بیستم

ووی از غلطیدن در آن ورطه باز نایستاد تا سر انجام به مینوس رسید که  
گناهکاران را از او گریزی نیست<sup>۱</sup>.

بنگر که وی چسان شانه ها را سینۀ خویش کرده است<sup>۲</sup>، و این  
از آن است که میخواست فزون از اندازه فرا روی خود بنگرد، لاجرم  
اکنون باز پس مینگردد و باز پس نیز برآه خویش میرود.

«تیرزیا» را ببین که مردی بودوزنی شد، و همه اعضای تنش بشکلی  
دیگر در آمد<sup>۳</sup>،

و آنگاه ناگزیر شد که از نوتر که ای بدو مارد رهم پیچیده زند تا  
بال و پر مردانه خویش را باز ستاند.

و این کس که معاس با شکم او روان است، «آروتا»<sup>۴</sup> است که

---

۱ - Anfiraáo (به یونانی امفیرائوس Amphiraus)، یکی از هفت پادشاهی  
که به شهر تب حمله بردند تا پادشاه آنجا را از سلطنت خلع کنند و برادرش را بجایش  
بنشانند. در افسانۀ خدایان یونان آمده که امفیرائوس قبلاً از زبان غیبگوئی شنیده  
بود که وی در این جنگ خواهد مرد و لاجرم کوشید تا خود را در کنار حصار شهر پنهان  
کند، ولی درست در موقعیکه میخواست پنهان شود زمین فرمان خدای خدایان بازلزله ای  
دهان باز کرد و او را در کام خود کشید، و درین هنگام بود که مردم تب فریاد زدند:  
«آمفیرائوس، کجا می افتی؟ کجا می روی؟»  
۲ - یعنی: آنجائی که قاعدتاً باید محل سینۀ او باشد اکنون محل پشت و شانه-  
های اوست.

۳ - Tiresia (یونانی تیرزیاس Tiresias) غیبگو و جادوگر شهر تب در  
دوره جنگهای ترویا. چنانکه اوویدیوس شاعر بزرگ لاتین حکایت میکند (استحالات،  
کتاب سوم) یک روز وی دوما را که بایکدیگر هم خوابه شده بودند با تر که ای از هم  
جدا کرد و بجرم این کار بدل به زنی شد و محکوم بدان شد که هفت سال تمام بدین حال  
بماند تا پس از آن مدت، ضربتی دیگر به دوما را هم بستر بزند و شکل اولیه خویش را  
باز گیرد و بقول دانته صاحب بال و پر مردانه خود شود، یعنی باز ریش بر صورتش برود.

۴ - Aronta (بلا تینی ارونس Arons)، غیبگوی اتروسکه که در غاری  
در کوهستان لونی مسکن داشت و جنگ بین سزار و پمپه را پیشگوئی کرده و در لافافه از  
پیروزی سزار خبر داده بود (لوکانوس، کتاب فارسالیا، سرود اول).

## دوزخ

در کوهستان « لونی » دروجین گاه « کاراری » که خود در پائین دست خانه دارد<sup>۱</sup> ، در درون مغازه‌ای میان مرمرهای سپید میزیست که در آنجا هیچ چیز او را از دیدار دریا و ستارگان مانع نمیشد .

و این زن که با گیسوان برافشانده خویش دوستانش را که تو بچشم نمیتوانی دید<sup>۲</sup> فرو پوشیده و موهای تنش جمله در آن جانب دیگر روئیده است ، « ماتتو »<sup>۳</sup> است که سرزمینهای بسیار را در نور دید و عاقبت رخت بدانجا افکند که زادگاه من شد . ازین رو مایلم که لختی گوش بسختم فرا داری :

چون پدر او از جهان زندگان بیرون رفت و شهر « باکو »<sup>۴</sup> باسارت درآمد ، این زن دیر زمانی آواره شهرها و دیارها شد . در قسمت علیای ایتالیا زیبا ، در پای کوهستانی که حد نهائی سرزمین آلمان است<sup>۵</sup> ، دریاچه‌ای است در کنار « تیرالی » که « بنا کو »

---

۱- Luni لونی، نام قدیمی کوهستان « اپوا » Apua که شهر کهنسال لونی، یادگار دوران حکومت اتروسک‌ها در ایتالیا ، در دامنه آن ساخته شده بود و بدان Lunigiane میگفتند. Carrarese ، « کاراری » ، یعنی اهل کارارا Carrara ، دره خرمی در پای کوهستان لونی ، که مرمر سفید آن شهرت جهانی دارد و مرمر « کارارا » خوانده میشود .

۲- یعنی : سینه و پستان او در آن جانب دیگر بدن اوست که ازین طرف پیدا نیست ،

۳- Manto ، دختر تیرزیاس (به شرح ۳ صفحه قبل رجوع شود) ، که پس از مرگ پدر شهرت را ترک گفت و بایتالیا رفت و « ماتتوا » را در آنجا بنیاد نهاد . داستان وی بتفصیل در متن این سرود آمده است .

۴- la città di Baco ، شهر باکوس ( Bacchus ، خدای شراب و میخوارگی در میتولوژی یونان ) ، اشاره به شهر « تب » که تحت حمایت معنوی « باکوس » بود .

۵- « باسارت افتاد » یعنی فرمانروای مطلق العنان این شهر ( کرئونتوس Creontos ) آزادی مردمان آنرا از دستشان گرفت .  
La Magna ، آلمان .

## سرود یستم

نام دارد<sup>۱</sup>.

پندارم که هزار چشمه ، وهم فزون از آن ، در میان « گاردا » و « وال کامونیکا » کوهستان « آپنینو » را با آبهای که بدین دریاچه فرو میریزد ، سیراب میکنند<sup>۲</sup>.

در میان این دریاچه جایی است که اسقف «ترنتی» ، واسقف «برشیا» واسقف «ورونی» ، در صورت طی چنین راهی ، در کنار یکدیگر نماز جماعت اقامه میتوانند کرد<sup>۳</sup>.

در محلی از آن که کرانه دریاچه از هر جای دیگرش فروتر است ، شهر مستحکم و زیبای «پسکیرا» سر بر افراشته است تا مهاجمین «برشیائی» و «برگامائی» را بر جای خویش نشاند<sup>۴</sup>.

و باید تمام آبی که «بناکو» توانائی جای دادن آنرا در میان دو

---

۱ - Tiralli نام قلعه‌ای در کنار رود آدیجه علیا ، که اسم ناحیه معروف «تیرول» ( Tyrol ) از آن آمده است . - Benaco ، « بناکوس » ، نام قدیمی دریاچه « گاردا » Garda در شمال ایتالیا .

۲ - Val Camonica دره بزرگ و خرمی در ناحیه معروف «لمباردیا» در شمال ایتالیا . - Apennino ، رشته کوههای «پنین» که غیر از رشته معروف آپنین است ، و میان دریاچه گاردا و واله کامونیکا قرار دارد.

۳ - Trenta ترنتا ، شهر معروف ایالت ونیز ایتالیا - Brescia ( برشیا ) ، شهر و مرکز صنعتی ایتالیا در ایالت لمباردیا - Verona ( ورونا ) شهر معروف و باستانی ایتالیا در کنار رود آدیجه - هر یک از این سه شهر مرکز اسقف نشین مهمی بود که ناحیه وسیعی را شامل میشد ، و معنی این شعر اینست که : در وسط این دریاچه محلی است که نقطه اتصال این سه اسقف نشین بشمار میرود ، چنانکه اسقف های این هر سه ناحیه میتوانند در آن نقطه جمع شوند و در کنار هم اقامه نماز جماعت کنند ، بی آنکه از قلمرو روحانی خود خارج شده باشند. ظاهراً منظور دانته ازین محل ، جزیره فراتی Frati (ایزولادئی فراتی) است که امروزه لکی Lecchi نام دارد .

۴ - Feschiera (پسکیرا) ، شهر نظامی شمال ایتالیا ، در منتهای جنوب شرقی دریاچه گاردا . - Bergamaschi ، مردم شهر برماگا در ناحیه لمباردیا ، ایتالیای شمالی .

---

## دوزخ

---

کرانه خود ندارد ، درین جا روان شود تا در دست پائین رودخانه ای را در میان چمنزارهای سر سبز پدید آرد .

از آندم که این رودخانه شتابان براه می افتد، دیگر نام آن «بناکو» نیست ، « منچیو » است ، تا آن زمان که به « گوورنو » رسد و برود « پو » فرو ریزد<sup>۱</sup> .

هنوز این رود راهی دراز نرفته است که پا بجلگه ای پست میگذارد و در آنجا بر اطراف پراکنده میشود و مردابی را تشکیل میدهد که گاه در تابستانها بسی نا سالم است .

دوشیزه وحشی خوی<sup>۲</sup> ، در عبور از آنجا زمینی را در میان این مرداب دید که بایر بود و در آن خانه کسی نداشت .

برای گریز از آدمیان ، با خدمتکاران خود در آنجا رخت اقامت افکند و بکار خویش پرداخت ، و در آن زیست و عاقبت نیز تن بی جان خود را در همانجا گذاشت

از آن پس مردمی که در اطراف پراکنده بودند درین مکان که مرداب ازهر سویش در میان گرفته بود و از خطر تهاجم مصونش میداشت ، گرد آمدند .

بر روی استخوانهای این زن شهری پی افکندند و آنجا را بنام آنکس که نخستین بار این مکان را برگزیده بود « مانتوا » نامیدند و

---

۱ - Governo ، گوورنو ، نام قدیمی شهر کوچکی که امروزه Governolo خوانده میشود ، و در ساحل راست رود مین چیو Mincio در لمباردیا واقع است ( که در اینجا Mencio آورده شده ) - Po پو معروفترین رودخانه ایتالیا ، که در جلگه پو در شمال این کشور جاری است - نام اولیه رود : Benaco

۲ - اشاره به مانتو .

---

## سرود بیستم

---

برای این نامگذاری دست به تفال و تطیری نزدند.<sup>۱</sup>  
پیش از آنکه «کزالودی» دیوانگی کند و فریب «پینامونته» را بخورد،  
شماره ساکنان این شهر بسیار فروتر بود.<sup>۲</sup>  
لاجرم، هشیارت میکنم که اگر وقتی برای زادگاه من اصلی و  
مبدائی بجز این شنوی، سخن دروغ فریب ندهد.  
و من گفتم: «استاد، گفته های تو مرا چنان حجتند و من چندان  
بدانها ایمان دارم که هر چه جز این گفته شود مرا در حکم ذغالی خاموش  
خواهد بود»<sup>۳</sup>؛

اما بگوی که آیا در جمع این کسان که بسوی ما می آیند کسی  
را می بینی که شایسته توجه باشد؟ زیرا خیال من پیوسته روی بدین  
نکته دارد.

پس وی بمن گفت: «آن کس که ریشی از گونه ها تا شانه های  
کندمگون آویخته دارد، در آن زمان که یونان زمین چنان از مردمان تهی شد  
که جز تنی چند در گهواره ها برجای نماندند، غیبگوئی پیشه

---

۱ - رسم کهنی که طبق آن میبایست مراسم نام گذاری يك شهر یا محل با  
اجرای تشریفات خاص مذهبی توأم باشد.

۲ - Casalodi کتبت آلبرتودا کزالودی، حاکم شهر مانتو و رئیس گونلف  
های این منطقه بود. پینا مونته بونا کورسی Pinamonte یکی از مشاورین او بود که  
ریاست کیبلین های این منطقه را داشت، و مفرضانه بوی توصیه کرد که اشراف را از شهر  
بیرون کند تا خود را با طبقات دوم و سوم نزدیک کرده باشد، و وی همین کار را کرد، و  
در نتیجه پینه مونته خود با کمک طبقات پائین وی نگرانی از نجبا که طرفداران کزالودی  
بودند، شهر را بتصرف در آورد (۲۶۷) و تا سال ۱۲۱۹ بر آنجا حکومت کرد

۳ - یعنی هیچ اثری در من ندارد - این تعبیر از يك اصطلاح متعارف ایتالیائی  
گرفته شده.



## دوزخ

داشت ، و همزبان با « کالکانتا » نظر داد که نخستین بار در «آولیده» لنگر بردارند<sup>۱</sup>.

نامش «اورپیلو» بود ، و ماجرای او بهمین سان در فصلی از تراژدی والای من سروده شده<sup>۲</sup> ؛ تو آنرا سراپا خوانده ای بر این نکته نیک آگاهی .

و آن دیگری که تهیگامی چنین لاغر دارد ، «میکله اسکوتو» است که با حيله گریهای سحر و جادو نیک آشنا بود<sup>۳</sup>.

۱ - یونانیان عادت داشتند که پیش از هر سفر ، مخصوصاً سفرهای جنگی ، باغیبگوئی مشورت کنند تاوی ساعتی سعد برای سفر تعیین کند و اصولاً خبر دهد که این سفر ساعت دارد یا خیر . بنا به افسانه های یونانی ، در آن هنگام که مردم یونان برای جنگیدن با مردم ترویا وطن را ترک گفتند و براه افتادند ( چنانکه در یونان زمین جز در درون گهواره ها کسی باقی نمانده ) دو غیبگوی معروف یونان بنام اورپیلوس Eurypilos ( بایتالیائی اورپیلو Euripilo ) و کالکاس Chalcas ( بایتالیائی کالکانتا Calcanta ) بنا بتقاضای اگاممنون Agamemnon سردار یونانی که قوایش در بندر اولیس Aulis ( بایتالیائی Aulide ) بر اثر عدم وزش باد مساعدی که میبایست کشتیها را بحر کت آرد مجبور بتوقف طولانی شده بود ، ازخدایان کمک خواستند و تفأل زدند ، و اعلام داشتند که برای آنکه باد مساعد بوزد باید يك دختر زیبای یونانی بدرگام خدایان قربانی شود . ویرژیل خود در اثتیت این داستان را باندکی تفاوت نقل کرده است .

۲ - l'altamia tragedia : این لقبی است که ویرژیل خود در سرود دوم انثیس بدین اثر خویش داده ، و دانته آنرا بانظر موافق نقل کرده است . خود دانته میگوید که عنوان تراژدی را فقط بر اثر حماسی چون انثیس اطلاق میتوان کرد ، بهمین جهت است که خود نام اثر خویش را کمندی نهاده است ( رجوع شود به مقدمه این کتاب ).

۳ - Michele Scotto - میچل اسکات Michel Scott ، پزشک اخترشناس اسکاتلندی که در نیمه قرن سیزدهم مسیحی در دربار امپراطور آلمان فردریک دوم خدمت میکرد و چندین کتاب ارسطو را از عربی بزبان لاتینی ترجمه کرده بود . وی شخصاً نیز تألیفات متعدد در باره ماوراءالطبیعه و علم جفر دارد .

« گوید و بوناتی، را بین<sup>۱</sup>، و «آسدنته» را<sup>۲</sup> که اکنون درینا کوی  
چرم و نخ خویش است، و درینا که بس دیر بیاد توبه افتاده است.  
و این زنان بلاکش را بنگر که سوزن و دوک و چرخ خیاطی را  
هشتند و بغیبگوئی پرداختند، تا با علف ها و نقش و نگارها عزائم  
بسازند.

اما اکنون براه خود رویم، زیرا «قابیل» و پشته خارش بسرحد  
دو نیمکره رسیده و در پائین «سیبیلیا» همراز دریا شده اند<sup>۳</sup>،

۱ - Guido Bonatti، اختر شناس ایتالیائی اهل فورلی Forli در قرن  
سیزدهم-میعی، که در دربار گوید و دامونته فلتر و خدمت میکرد (به سرود ۲۷ دوزخ  
مراجعه شود) و ساعات سعد و نحس را برای شروع سفرهای جنگی او بوی اطلاع میداد.  
وی کتاب هیئت معروفی بزبان لاتینی بنام *Decem tractatus astronomiae* دارد که  
از آثار علمی برجسته قرون وسطی بشمار میرود.

۲ - Asdente آسدنته، کفافی از اهالی پارما parma بود که هوس طالع بینی و  
غیبگوئی کرد و دست از کسب و کار خود برداشت. وی در نیمه دوم قرن سیزدهم میعی  
میزیست.

۳ - قابیل Caino و پشته خار او: اشاره به ماه - عقیده مردم قرون وسطی  
که هنوز هم در بسیاری از نقاط اروپا، بخصوص اروپای جنوبی، باقی مانده است این  
بود که لکه های ماه صورت قابیل پسر برادرکش آدم ابولبشراست که بکیفر این تبهکاری  
خود الی الابد پشته خاری بردوش دارد.

سویلا Sevilla (بایتالیائی سیبیلیا و به عربی اشبیا) شهر معروف اسپانیا است  
که ظاهراً از نظر داناته مفهوم تمام اسپانیا را دارد و در قرون وسطی سرحد غربی دنیا محسوب  
میشد (رجوع شود به سرود ۲۶ دوزخ)، زیرا طبق نقشه ای که در آن هنگام مورد قبول  
عامه بود داناته نیز آنرا اساس کمندی الهی خود قرار داده، شهر بیت المقدس (اورشلیم)  
مرکز دنیا و رود گنگ در هندوستان حد شرقی آن و سویلا در اسپانیا حد غربی آن بود؛  
بنابراین گفته ویرژیل که قابیل و پشته بار او در پائین دست سویلا به دریا رسیده اند  
چنین معنی میدهد که درین ساعت ماه در افق غربی در حال فرو رفتن است، و چون قبلا  
تصریح شده که شب پیش ماه صورت بدر داشته بنابراین این موقع باید ساعت شش باعداد  
شنبه مقدس سال ۱۳۰۰ باشد.

---

## دوزخ

---

در صورتیکه شب دوشین ماه صورت بدر تمام داشت ؛ تو باید این  
نکته رانیک بیاد داشته باشی ، زیرا در آن جزکل تیره چندین بار نور ابن  
ماه بیاربت شتافت . «  
با من چنین میگفت ، و همچنان براه خویش میرفتیم .



# سرود بیست و یکم

## طبقه هفتم دوزخ : حبله گران گروه پنجم : سودا گران نادرست و مختلسین

درین « بولیجا » ارواح کسانی بسر میبرند که در زندگانی خود از هیچ نادرستی در معامله روگردان نبوده اند تا سودی بیشتر اندوزند. سوداگران نادرست و رشوه خواران و مختلسین و امثال آنها در این کودال جای دارند. این سودجویان که در زندگی چیزی جز نفع خویش نجسته و همیشه از هر راه مشروع یا نامشروع در پی مال جوئی بوده اند، در اینجا در درون قطرانی کداخته و چسبنده که نماینده علاقه شدید و سماجت آمیز ایشان به پول و منفعت است غوطه ورنند، و هر زمان که برای هوا خوردن سراز آن بیرون میکنند چنگکهای تیز شیطانها تیکه مأمور عذاب ایشانند بر تنشان فرو میرود. این چنگکها علامت آنند که انگشتان ایشان در زندگی همیشه برای چنگ انداختن بروی پول و گرفتن رشوه و اختلاس مال آماده بوده است.

## سرود بیست و یکم

بدین سان از پلی پللی گذشتیم و از چیزهائی دگر سخن گفتیم  
که کمدی مرا سرسرو نشان نیست، و چون بنیمه پل رسیدیم  
بر جای ایستادیم تا کودال دیگری از «ماله بولجه» را ببینیم و  
ناظر اشکهای بیحاصل تازه‌ای باشیم؛ و این کودال را معجزه آسا  
تاریک یافتیم.

همچنانکه در زرادخانه<sup>۱</sup> ونیزیان در سراسر زمستان قطرانی  
چسبناک در جوشش است تا بکار قیراندودن کشتیهائی رود که نیازمند  
تعمیرند؛

و چون امکان بحریمائی نمیرود، بجای خروج از بندر، یکی  
از دریانوردان کشتی خویش را مرمت میکند و دیگری درزهای آن کشتی  
دگر را که سفرهای بسیار کرده است میندد،

ویکی بجلو کشتی چکش میزند و دیگری بعقب آن، و آن دیگری  
پارو میسازد، و آن یکی دیگر طنابها را بهم تاب میدهد، و یکی بادبان  
دکل مقدم را وصله میکند، و یکی بادبان دکل عقبی را؛

بهمین سان، نه با گرمی آتش، بلکه با قدرت نمائی الهی، در ته

---

۱- «arzana»، زرادخانه در زبان محلی ونیزی (در اصل ایتالیائی arsenale)۔

در اینجا طبعاً معنی غیرنظامی این کلمه مراد است.

---

## سرود بیست و یکم

---

این گودال فطرائی غلیظ میجوئید که دیواره‌ها را از هر سو چسبناک  
میگرد.

من این مایع جوشان را میدیدم، اما در آن مراقب چیزی بجز  
حبابهائی که بر اثر غلیان بالا میآمدند و آماس میگردند و آنگاه میترکیدند  
و فرومیافتادند، نبودم.

چون خیره خیره بیاین مینگریستم، راهنمای من از آنجائی که  
ایستاده بودم بسوی خویشم کشاند و گفت: - هشدار! هشدار!  
و آنگاه من چون مردی که نگران دیدار آن چیزی است که باید  
از آن بگریزد و ترس ناگهانی قدرت حرکتش را سلب میکند،  
و با این همه بخاطر نگاه کردن عزیزمتش را بتأخیر نمیافکند،  
پشت سرخویش بر گشتم و شیطانی سیاه را دیدم که دوان دوان بسوی  
پل بالا میآمد.

چه بد هیبت بود، و در آن هنگام که گشوده بال و سبکپا پیش  
میآمد چه اندازه ترشو و سنگدلش یافتم!  
برشانه نوک تیز و برآمده اش گناهکاری را دیدیم که روی دو جانب  
تهیگاه خود نشسته بود و شیطان پی‌های دوپایش را سخت درهم میفشرد.  
چون ببالای پل رسید، گفت: «دای بدچنگالان!، یکی از قدیمی‌های

---

۱- Malebranche ترکیب دیگری که دانته از دو کلمه Mala (بد) و Branca

(چنگال در زبان قدیم ایتالیائی) ساخته است (رجوع شود به سرود ۱۸ دوزخ) و میتوان  
آنها «بد چنگال» معنی کرد. این کلمه لقب شیطانهای پاسدار این قسمت از طبقه  
هشتم دوزخ است.

## دوزخ

سنتاسیتا را آورده‌ام<sup>۱</sup>! او را در کودال جای دهید تا من دوباره بدان شهری<sup>۲</sup> که ازین کسان فراوان دارد باز کردم: در این شهر همه، بجز بونتورو، مشغول سوداگری هستند<sup>۳</sup>، و با پول از «نه» «بلی» میسازند

ویرا بهائین پرتاب کرد و خود شتابان از راه صخره سخت بازگشت، چنانکه هرگز سگک پاسبانی با چنین شتاب دزدی را دنبال نکرده است. و آن دورخی غوطه‌ای خورد و بسطح قطران باز آمد؛ اما شیاطینی که در زیر پل بودند بدو فریاد زدند: «اینجا دیگر یاری جستن از سنتوولتو سودت نمیتواند کرد».

۱- Santa Zita «سنتاسیتا» قدیمه معروفی است که حامی معنوی شهر لوکا Luccai در ایتالیا است. - «قدیمی‌ها» anziani عنوان یک هیئت ده نفری از پیرمردان بود که درحقیقت مقام سناتورها را داشتند و با اتفاق نماینده پاپ و فرمانده سپاه، امورشهر را اداره میکردند. بنابراین جمله «یکی از قدیمی‌های سنتاسیتا» این معنی را میدهد که: «روح یکی از سناتورهای ده گانه شهر لوکا را بدینجا آورده‌ام» چون طبق تحقیقات مفسرین دانته در روز آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ یکی از این سناتورها بنام «مارتینو بوتایو» مرده بود، اینطور تعبیر شده که اشاره دانته بدین شخص است، ولی بیشتر احتمال میرود که وی شخص معینی را در نظر نداشته است.

۲- شهر لوکا

۳- Bonturo، «بونتوروداتی» سیاستمدار «لوکا»ئی که از معامله گران بی-

انصاف شهر بود، و طبعاً این اشاره دانته بدو صورت استهزا آمیز دارد.

۴- Del no per il denar vi si fa ita، یکی از اشعار معروف

کمدی الهی؛ «ita» کلمه لاتینی بمعنای «بلی» است و مفهوم این جمله اینست که در این شهر بازشوه هر «نه» را «آری» میتوان کرد.

۵- Santo Volto مجسمه معروفی بود که از تصویر عیسی باچوب تراشیده

بودند و در کلیسای بزرگ شهر «لوکا» نگاهداری میشد. این مجسمه در ایتالیای قرون وسطی بسیار مقدس بود، چنانکه نه فقط مردم لوکا آنرا مایه افتخار شهر خود میشمردند بلکه زائرین بیشمار نیز در راه رم در این شهر توقف میکردند تا بزیارت آن روند. - گفته شیاطین در اینجا این معنی را میدهد که: «اینجا دیگر توسل جستن به عیسی فایده ندارد.»

## سرود بیست و یکم

زیرا در اینجا شیوه شناوری با «سر کیو»<sup>۱</sup> فرق بسیار دارد!  
پس اگر هوای آن نداری که سر و کارت با چنگالهای ما افتد، روی  
در سطح قطران منماید!

سپس بیش از صد فلاپ در تنش فرو بردند و بدو گفتند: «در  
اینجا باید پوشیده روی پای کوبی، تا بتوانی اگر ممکن آید طعمه‌ای را  
بدندان گیری»<sup>۲</sup>.

کار ایشان چون کار طب‌باخان بود که بدست شاگردان خود گوشت  
را با چنگک‌ها دردیگ فرو می‌برند تا بسطح آب باز نیاید.

استاد مهربان بمن گفت: «برای اینکه در اینجا نیندند، خم  
شو و خویشتن را در پس تخته سنگی که ترا پناهگاهی شود، پنهان کن؛

و از هیچ توهینی که نسبت بمن بینی بیم مدار، زیرا من بر جمله  
این اوضاع واقفم و باری دگر دچار کشمکشی چنین بوده‌ام»<sup>۳</sup>.

سپس بدان سوی پل رفت و چون بروی دیواره ششمن رسید، کوشید  
تا خویش را قوی دل نشان دهد.

شیطانها، با خشم و حدت طوفانی سگان در حمله بدان بینوائی که  
در طلب صدقه می‌ایستد،

آزیریل کوچک بیرون آمدند و قلابهای خود را بسوی او گرداندند.

اما وی بانگ برداشت: «شرارت بیجا می‌کنید!

۱- Serchio سر کیو، رودخانه کوچکی در نزدیکی شهر لوکا.

۲- accaffi - این کلمه صورت عامیانه دارد، و تقریباً مرادف با اصطلاح  
«قاپ زدن» است که در فارسی بکار میرود.

۳- اشاره به بار گذشته‌ای که ویرژیل بجهنم رفته است (رجوع شود به صفحه

۲۰۲، شرح ۱).



---

## دوزخ

---

پیش از آنکه چنگک های خود را بمن افکنید ، یکی از شما پیش آید و سخنمرا بشنود ، سپس جملگی برای قلاب افکنی بمن شورائی کنید و رای زنید .»

همه فریاد زدند : «بددم<sup>۱</sup> برود!» و آنگاه یکی از ایشان پیش آمد و سایرین بیحرکت بر جای ماندند ، آنکه بجانب او رفته بود گفت : «ازاین کار چه سود؟»

و استاد من گفت : « بددم ، گمان میبری که اگر مشیت الهی و تقدیر مساعد در کار نبود ، میتوانستم علیرغم دامگسترتهای شما ، چنانکه می بینی ، صحیح و سالم تا بدینجا رسم ؟

بگذار برویم ، زیرا خواست آسمانی چنین است که من کسی دیگر را دراین راه ناهموار راهنمون باشم .

شیطان که این بشنید چنان از گردن فرازی فرود آمد که چنگک را در پای خود افکند و بدیگران گفت : «دست از وی بدارید» .

و راهنمای من بمن گفت : «تو که آرام آرام<sup>۲</sup> میان تخته سنگهای پل نشسته ای ، اکنون دیگر آسوده خاطر بسوی من باز آی» .

چون این بشنیدم برخاستم و شتابان بسوی اورفتم؛ شیطانها را دیدم که جمله پیش آمدند ، و من از آن بیمناک شدم که اینان پیمان شکنی کنند .

پیش از این ، سربازانی را که با اعتماد به پیمان حریف از کاپرونا

---

۱- Malacoda ، ترکیب دیگری که دانتته ساخته و از Mala (بد) و Coda

(دم) پدید آمده است و میتوان آنرا «بددم» معنی کرد . این نام یکی از شیاطین طبقه هشتم دوزخ است .

۲- quatto quatto ؛ اصطلاح «خودمانی» ایتالیائی .



... سپس بیش از صد قلاب درتتش فرو بردند ... (سرود بیست و یکم)

(صفحة ۳۵۳)

## سرود یست ویکم

برون میآمدند و خویشتن را در میان دشمنان مییافتند، دیدم که اینچنین میلرزیدند<sup>۱</sup>  
سرایای خویش را برانمایم چسبانده بودم ، و همچنان نگران  
رفتار ایشان بودم که بس اضطراب انگیز مینمود .

دیدم که قلابهای خود را فرود آورده بودند و هر يك از ایشان بدیگری  
میکفت : « بتپیکاهش افکنم ؟ » و جمله گوی پاسخ میدادند : « آری ،  
بکوش تا او را بچنگ بگیری ! »

اما آن شیطانی که با راهنمای من سخن گفته بود بتندی بر گشت  
و گفت : « آرام بگیر ، اسکار میلیون<sup>۲</sup> . آرام بگیر ! »

و بما گفت : « از راه این پل دورتر از این نمیتوانید رفت ، زیرا  
پل ششمین درهم شکسته و در گودال فروریخته است .

و اگر با اینوصف بخواهید که دورتر از این روید ، راه خود را  
در روی همین صخره ها باز گیرید ؛ نزدیک اینجا پل دیگری است که از آن  
میتوان گذشت<sup>۳</sup> .

۱ - Caprona نام قلمه نظامی مستحکمی در نزدیک شهر « پیزا » در مغرب  
ایتالیا . در سال ۱۲۸۹۰ نیروی نظامی ایالت توسکانا بدین قلمه حمله برد و مدافعین  
دژ پس از یافشاری ممتد حاضر بتسلیم شدند بشرط آنکه دشمن بدیشان امان دهد و  
جانشان در خطر نباشد . فلورانسی ها و متحدینشان که نپروی توسکانیها را تشکیل میدادند  
این شرط را پذیرفتند ، و داتته چون ظاهراً در این نیرو خدمت میکرد خود بیرون  
آمدن مدافعین را از قلمه و شتاب آنها را در دور شدن از آنجا بچشم دیده است .  
چنین پیدا است که پس از خروج مدافعین ، فلورانسی ها پیمان شکنی کرده و ایشان را  
بقتل رسانده اند ، و این کاری است که در تاریخ ایتالیا نظایر بسیار دارد .

۲ - Scarmiglione نام یکی از شیطانها این کلمه بایتالیائی تقریباً معنی  
« مردم آزار » یا جنجال گر و بهیژنده نظم و آرامش میدهد

۳ - اندکی بعد معلوم میشود که پلی که بر روی گودال ششمین این طبقه بوده  
بر اثر زلزله ای که بامرك مسیح و سفر او بطبقه اول دوزخ روی داده درهم شکسته است ...  
شیطان در اینجا نیز دست از خبث طینت خود برنمیدارد ، زیرا به ویرزیدل دواتته می  
گوید که در اینجا پل شکسته ، ولی پل دیگری که اندکی دورتر از آن در روی همین  
گودال ششم وجود دارد برپاست و ایشان میتوانند از آن بگذرند ، در صورتیکه آنجا  
نیز پل شکسته است ، و شیطان ایشان را باصطلاح « بدنبال نخود سیاه میفرستد » .

## دوزخ

دیروز ، ساعتی پنج دیرتر از این ساعت ، هزار ودویست و شصت و شش سال از آنهنگام که این راه بریده شده بود<sup>۱</sup> .

هم اکنون باید چند تن از نفرات خویش بدانجانب فرستم تا مراقب آن باشند که دوزخیی سر از قطران بیرون نیاورد . همراه اینان روید و از شیطننتشان بیم مدارید<sup>۲</sup> .

و بدانان چنین گفت : « آلیکینو و کالکابرینا ، وتو ، کانیاتسو ، براه افتید ؛ و بارباریچا این گروه ده نفری را راهنما باشد .

لیبیکو کوودرا گینیاتسو و چیریاتوی گرازدندان ، و گرافیاکانه ، و فارفارلو ، و روبیکانته<sup>۳</sup> بیمخ نیز بروند<sup>۴</sup> .

۱- این محاسبه شیطان ، معروفترین محاسبه « دوزخ » دانته است ، زیرا مفسرین کمدی الهی از روی آن توانسته اند روز و ساعت سفر خیالی دانته را بدقت تعیین کنند . - بنا بگفته انجیل ، عیسی در روز آدینه مقدس درسی و چهار سالگی بشهادت رسید و در آن هنگام ساعت بین شش و نه از آفتاب برآمده بود ( انجیل لوقا باب بیست و سوم ) : « . . . و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را گرفت ، و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت ، و عیسی بصدای بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم . این بگفت و جان را تسلیم نمود . » طبق این حساب ساعتی که شیطان باویرژیل و دانته سخن میگوید ، ساعت هفت صبح روز شنبه مقدس سال ۱۳۰۰ مسیحی است ، زیرا بسیاری از مفسرین انجیل عقیده دارند که عیسی درست در ظهر جمعه مقدس وفات یافته است . از طرف دیگر ، در سه انجیل دیگر : انجیل متی ، انجیل مرقس ، انجیل لوقا ، جریان مرگ عیسی طوری ذکر شده که ساعت مرگ او با سه بعد از ظهر تطبیق میکند ، در اینصورت این موقع باید ساعت ۱۰ صبح روز شنبه مقدس باشد .

۲- این اسامی عجیب و غریب ، نام هائی است که دانته بروی شیطانها گذاشته است . هر چند برای غالب این اسامی میتوان معنی هائی تقریبی در ایتالیائی پیدا کرد ، ولی معلوم نیست که گوینده واقعاً اصرار داشته است که نام هائی بامعنی آورده باشد .  
املای اصلی این اسامی ، و معنی های تقریبی آنها چنین است : الیکینو Alichino (بال بسته) ؛ کالکابرینا Calcabrina (منگنه یخی) ؛ کانیاتسو Cagnazzo (پاچه گیر) ؛ بارباریچا Barbariccia (بد ریش) ؛ لیبی کو کو Libicocco (افریقائی) ؛ درا گینیاتسو Draghignazzo ( ازدهای غضبناک ) ؛ چیریاتو Cirjatto (خوک ؟) ؛ گرافیاکانه Graffiacane (سگ چنگال) ؛ فارفارلو Farfarello (مردم آزار) ؛ روبیکانته Rubicante (سرخ رو) .

---

## سرود بیست و یکم

---

گردا کرد محوطهٔ قطران کداخته را خوب بکاوید ، و این دو تن را  
بسلامت تا آن پل سرتاسری دیگر که از روی مفارها میگذرد برسانید .  
گفتم : «وای ، ای استاد من ، این چه وضع است که می بینم؟  
اگر راه را می شناسی ، بیاتا تنها و بی اینچنین همراهان بدانسو رویم ، زیرا  
من مایل بهمراهی اینان نیستم .

اگر تو دقت دیرینهٔ خویش را داشته باشی ، چسان نمی بینی که  
اینان دندان برهم میسایند و با اشارهٔ ابروان تهدیدمان میکنند؟  
و او بمن گفت : « نمیخواهم هراسانت بینم . بگذار اینان  
هرچه میخواهند دندان برهم ساینند ، زیرا اینکار را برای ما نمیکنند ،  
برای این گداختگان بلاکش میکنند .»

ابلیسان در روی سد بجانب چپ چرخیدند ، اما پیش از عزیمت ،  
هر يك از آنان زبان از میان دندانهای خود بیرون آورد و برئیس خویش  
علامتی داد

و او نیز مقعد خود را بدل بشیپوری کرد<sup>۱</sup> .

---

۱- چون شیطانها تشکیلات شبه نظامی دارند ، «بارباریجا» فرمانده این  
دستهٔ ده نفری با این علامت آمادگی خودشان را برای اجرای فرمان اعلام میدارد ،  
و فرمانده کل ، در جواب او با «شیپورنظامی» شیاطین دستور حرکت میدهد . کلمهٔ اینکه  
دانته در اینجا بکار برده (il cul) معنی صریح و بی ابهامی دارد .

# سرود بیت دوم

## طبقه هشتم دوزخ : حبله گران گروه پنجم : سودا گران نادرست و مختلسین

این سرود نیز همچنان وقف سوداگران و مختلسین شده است ولی آنچه در آن گفته شده ، از لحاظ ارزش باهیچیک از سرودهای دیگر «دوزخ» برابری نمیکند ، زیرا قسمت اعظم از آن وقف کشمکشها و بازیهای «قایم باشک» بین دوزخیان و شیطانها میشود که بالاخره با افتادن دوشیطان در قطران گداخته و سوختن قسمتی از بدن آنها پایان میپذیرد. چنین بنظر میرسد که دانه تعمداً خواسته است این سرود را صورتی استهزا آمیز دهد و قهرمانان آنرا بشکل دلک های دوزخ در آورد ، و از این راه میتوان نتیجه خاصی گرفت که شاید در این مورد منظور اصلی دانه بوده ، منتها وی مثل همیشه آنرا در لفافه و بطور مبهم عوضه داشته است ، و آن اینست که بگوید : « ببینید مرا در ردیف چه کسانی قلمداد کرده اند » ، زیرا ، چنانکه در شرح حال دانه ذکر شد ، مخالفین سیاسی وی برای لجن مال کردن او ، ویرا با اتهام سیاسی از فلورانس تبعید نکردند ، بلکه بدو تهمت اختلاس بستند .

## سرود بیست و دوم

پیش ازین سوارانی را دیدم که از اردو گاه خود براه افتادند، و  
بییکار برخاستند، و سان دادند، و گاه نیز از میدان گریختند تا جان خویش  
را نجات داده باشند؛

و دوندگانی را در سرزمین شما، ای آرتیان<sup>۱</sup>، دیدم، و دسته‌های  
زوز آزما یانرا، که گاه با صدای شیپور و گاه با بانک ناقوس،  
همراه با طبلمها و با علامتهای دژها، بشیوه‌ما یا با آئین بیگانگان، برای  
شرکت در مسابقه‌های نظامی یا نیزه‌بازی‌ها براه افتادند<sup>۲</sup>؛

اما هرگز سوارانی را دیدم، نه پیادگانی را، و نه کشتیهائی  
را براهنمائی علائم ساحلی یا ستارگان، که با بانک چنین قره‌نی عجیبی  
براه افتاده باشند.

و ما همراه این ده شیطان رهسپار بودیم: چه یاران ناهنجاری!  
اما بکلیسا با پارسیان باید رفت، و بمیخانه با باده نوشان<sup>۳</sup>!

---

۱ - Aretini، اهالی شهر و ناحیه «آرتسو» Arezzo. - در سال ۱۲۸۹  
دسته «گوتلف» های فلورانس و لوکا دسته کیبلین های این شهر را در نبردی که  
کامپالدینو Campaldino نام گرفت شکست دادند. دانه در این زد و خورد شرکت  
داشت، ولی احتمال می‌رود که وی مستقیماً نجات یافته باشد.

۲ - در قرون وسطی رسم بر این بود که هر یک از طرفین متخاصم ارا به‌ای آراسته  
بهرچمها و نشانهای بسیار در پیشاپیش صفوف خود داشت که حامل زنگ اعلام جنگ  
بود، و صدای این زنگ در تمام طول مخاصمه ادامه مییافت:

۳ - ضرب المثل ایتالیائی: Nella chiesa co' santi, e in taverna co'  
ghjottoni ترجمه تحت اللفظی جمله آخر این ضرب المثل چنین است: «به میخانه  
باشکم پرستان».

---

## دوزخ

---

درین میان توجه من یکسره معطوف بقطران گذاخته بود، تا جمله آنچه را که در این بولجیا بود و آن کسان را که در آن می‌گذاختند ببینم.

همچنانکه گراز ماهیان باخمیدگی کرده خود دریا نوردان را هشیار میکند که برای نجات کشتی خود دست بکار آیند<sup>۱</sup>،

گاه بگاه یکی از گناهکاران برای کاهش رنج خود پشت خویش را در مدت زمانی کوتاهتر از آن ماهی، بیرون می‌آورد و باز پنهان می‌کرد. و همچنانکه غوکان در کنار گودال آبی پوزه خود را بیرون می‌آوردند، ولی هر دو پا و بیشترین قسمت از تنشانرا در آب پنهان میدارند،

این گناهکاران نیز در گوشه و کنار سر از قطران بیرون آورده بودند، اما بمحض نزدیکی «بارباریچا» بهمان تندی غوکان بدرون قطران گذاخته فرو می‌رفتند.

یکی از ایشان را دیدم، و هنوز دلم از آنچه دیدم میلرزد، که چون غوکی که دمی از غوکان دگر عقب ماند، در فرو رفتن درنگ کرد،

و «گرافیاکانه» که از دیگر شیطانها بدو نزدیکتر بود، قلاب در کیسوان قیر آلوده اش افکند و بر هوا بلندش کرد، چنانکه پنداشتم که سموری را در فضا معلق می‌بینم.

نام جمله این شیطانها را میدانستم، زیرا این اسامی را در آن هنگام که ایشان بدین مأموریت خوانده شده بودند بخاطر سپرده بودم

---

۱- اشاره بدانکه این ماهی در وقت نزدیکی طوفان روی آب می‌آید، و دریا نوردان بدیدن او متوجه میشوند که بزودی دریا طوفانی خواهد شد.



## سرود بیست و دوم

و بعد از آن نیز که اینان هم دیگر را صدامی کردند بدین اسامی توجه  
داشتم .

ابلیسان همه فریاد میزدند : « ای روبیکانته ، چنگکهای خود را  
چنان در گوشتش فروبر که پوستش را یکسره بکنی .  
و من گفتم : « استاد من ، اگر میتوانی ، بکوش تا این واژگون -  
بختی را که چنین بدست حریفان خویش افتاده است بشناسی .  
این بگفتم ، و راهنمای من بدو نزدیک شد ، و از وی پرسید که اهل  
کجاست ، و او پاسخ داد که : « در قلمرو ناوارا<sup>۱</sup> بدنیا آمدم ؛  
مادرم مرا از فاسد مردی که تبه کننده خود و دارائی خویش بود  
بزاد و در خدمت بزرگی بکارم گماشت<sup>۲</sup> .

سپس در حلقه نزدیکان شاه تبالدوی نیکدل در آمدم<sup>۳</sup> و در آنجا دست  
بنادرستیهای زدم که اکنون بتقاضای آنها در این آتش گرفتارم .  
و «چیریاتو» که در هر جانب از دهانش دندانانی چون دندان گراز  
بر آمده بود، بوی فهماند که هر یک از این دندانها چسان پاره میتواند کرد .

---

۱- Navarra سابقاً کشور نیمه مستقلی بود که در جنوب فرانسه و شمال  
اسپانیا در دوسوی رشته کوههای پیرنه قرار داشت ، و هانزی چهارم پادشاه معروف  
فرانسه از آنجا آمده بود .

۲- « بنو تودی ملا » یکی از معروفترین مفسرین کمدی الهی مینویسد :  
« ... این بینوا یک نفر اسپانیائی اهل قلمرو ناوارا بود که از مادری نجیب زاده و اسی  
پدري از طبقات بسیار پائین بدنیا آمده بود . وی تمام دارائی خود را حیف و میل کرد  
و آخر کار چنان تنگدست شد که خود را از فرط نومیدی بدار آویخت ... اسمش چامپولو  
Ciampolo (با اسپانیائی سیامپولو) بود . »

۳- Tebaldo (در اصل فرانسه «تیبو» Thibaud) : تیبوی دوم، کنت دوشامپانی  
و پادشاه ناوار (از ۱۲۵۳ تا ۱۲۷۰) ، که در سفر جنگی صلیبی سن لویی پادشاه فرانسه  
بتونس شرکت جست و ظاهراً لقب «شاه خوب» ( buon re ) درینجا از آن جهت  
بدو داده شده که وی نسبت بشعرا و اهل هنر خیلی خوب رفتار میکرد .

## دوزخ

موش بمیان کربه های سنگدل افتاده بود<sup>۱</sup>. اما «بارباریچا» ویرا در بازوان خویش گرفت و گفت: «تا او در چنگ من است، جملگی بر جای خود آرام گیرید».

وروسوی استاد من کرد و گفت: «آنچه را که میخواهی پرسی، پیش از آنکه تکه تکه اش کرده باشند پرسی».

راهنمای من که این بشنید، گفت: «باری، بگوی که از میان دیگر تباهاکارانی که در درون قطر آن گذاخته بسر میبرند، کسی زامی شناسی که ایتالیائی<sup>۲</sup> باشد؟» ووی گفت:

«دمی پیش بود که از یکی از اینان جدا شدم، و کاش چنین نکرده بودم، زیرا اگر همانجا مانده بودم اکنون از ناخن و قلاب بیمی نداشتم!»

لیبیکو کو گفت: «حوصله ما بسر رفت» و قلاب بر بازویش افکند، چنانکه چون قلاب را بیرون کشید تکه ای از گوشت بر سر آن مانده بود.

«در اکینیاتسو» نیز خواست قلاب به پاهایش افکند، اما فرمانده این دسته<sup>۳</sup> بدانان نگاهمی تهدید آمیز کرد و گرداگرد آن درزخی بچرخ زدن پرداخت<sup>۴</sup>،

۱ - ضرب المثل ایتالیائی: Tra male gatte era venuto il sorco

۲ - Latino: لاتینی - این کلمه در این کتاب غالباً بمعنی ایتالیائی بکار میرود.

۳ - Decurio (در اصل لاتینی Decurion): این کلمه در دوره امپراتوری

روم يك اصطلاح نظامی بود و معنی فرماندهی یکدسته ده نفری از سربازان را میداد.

بطوریکه در سرود ۲۱ دوزخ اشاره شده، «بارباریچا» در اینجا فرماندهی دسته ای

مرکب ازده شیطان را دارد.

۴ - یعنی: او را هر جانب در حمایت خویش گرفت تا شیطانهای دیگر بوی

آزادی نرسانند.

## سرود بیست و دوم

و چون آنان اند کی آرام گرفتند ، راهنمای من بیدرنک از آن  
دوزخی که هنوز بزخم خویش مینگریست ، پرسید :

« آن کس که ترك گفتنش را برای آمدن بدینجا کاری خطا شمردی  
کیست ؟ » و او پاسخ داد : « وی برادر روحانی کومیتا است<sup>۱</sup>  
که در کالورا ، کانون جمله نادرستیها مقدرات دشمنان آقای خویش  
را در اختیار داشت ، و چنان جانب ایشان را گرفت که اینان قضاوت او را  
برای خود فوزی عظیم شمردند ،

زیرا وی پولشانرا بستاند و خودشانرا بقول خویش از دادرسی معاف  
کرد . و در دیگر مأموریتهای خود نیز نه باختلاسهای کوچک ، بلکه به  
دزدیهای کلان پرداخت .

اکنون « دونومیکل تسانکه » که اهل « لوگودورو » است با او  
سرگرم صحبت است ، زیرا چون گفتگو از ساردینیا بمیان آید زبان  
این دو ، از گفتار باز نمیا یستد<sup>۲</sup> .

---

۱- Frate Gomira - در سال ۱۳۰۰ که سال «دوزخ» دانته است، جزیره ساردنی یکی از متصرفات جمهوری «پیزا» در مغرب ایتالیا بود، و به چهار ناحیه مجزا تقسیم میشد که ناحیه شمال شرقی آن «کارلوریا» نام داشت. «کومیتادی کارلوریا»، برادر روحانی، از طرف فرمانده کل ساردینیا حکومت این ناحیه کالوریا را داشت و در مدت حکومت خود سوء استفاده فراوان کرد، و بالاخره بجرم آنکه پول گرفته و زندانیان را محرمانه فرار داده بود مفضوب فرماندار کل قرار گرفت و فرمانوی بدار آویخته شد.

۲- Michel Zanche di Logodoro - «لوگودورو» یکی دیگر از مناطق فضائی چهار گانه جزیره ساردنی بود. شخصی که در اینجا نام برده میشود از طرف انتسو Enzo پادشاه ساردنی که پسر امپراتور فردریک دوم بود بحکومت «لوگودورو» منصوب شد، و بعد از آنکه انتسو در یک سفر جنگی باسارت درآمد و دیگر باز نگشت، وی بالطایف الحیل طلاق ملکه را از شوهرش گرفت و خود با وی زناشویی کرد و از این راه پادشاه ساردنی شد، ولی در سال ۱۲۹۰ بدست «برانکادوریا» داماد خود بقتل رسید. شرح این قتل خائنه در سرود ۳۳ دوزخ داده شده است.

---

## دوزخ

---

اما، وای بر من! این شیطان را ببینید که چسان دندان برهم  
میساید؛ دلم می‌خواهد خیلی چیزهای دیگر بگویم، ولی از آن میترسم که  
وی ناگهان بلائی بر سرم آرد».

و سر فرمانده به «فارفارلو» که چپ‌چپ بدوزخی مینگریست  
تا مگر بدو ضربتی زند، زوی کرد و گفت: «گمشو، پرنده منحوس!»  
آن‌گاه دوزخی هراسان سخن از سر گرفت و گفت: «اگر میخواهید  
توسکانی‌ها یا لمباردی‌ها را ببینید و با آنان سخن گوئید، بدین‌جایشان  
خواهم آورد،

بدین شرط که «بد چنگالان» اندکی دورتر ایستند تا اینان از  
انتقامشان نهراسند. اگر چنین کنند، از همین جا که نشسته‌ام

يك تنه هفت تن از ایشانرا با صغیری بنزد خویش خواهم خواند،  
زیرا این شیوه ماست که چون یکی از ما برون باشد او را با صغیر خود  
فرا میخوانیم.»

کانیاتسو که این بشنید پوزه بالا آورد و سر تکان داد و گفت:  
«بشنوید که چه نقشه‌ای خبیثانه دارد تا مگر ازین راه فرصتی بدست  
آرد و خویشتن را بیائین پرتاب کند!»

و آن دوزخی که حيله‌های بسیار در چننه داشت، پاسخ داد: «اگر  
خبیث نبودم بیخین در راه‌بازان خویش دام نمیگسترده.»

---

۱ - a grattarmi la tigna ، اصطلاح ایتالیائی ، که معنی تحت‌اللفظی آن

اینست : « سرطاسم را بخاراند»

۲ - «پرنده» لقبی است که بمناسبت بال‌داشتن شیطان‌ها در چند جای «کمدی»

بدیشان داده شده است .

---

## سرود یست ودوم

---

اینبار الکینیو طاقت نیاورد و بخلاف دیگران بدو گفت : « اگر خود را بیائین فکنی ، زنهار که بدنبالت نخواهم تاخت ، بلکه پرواز کنان تا سطح قطران فرود خواهم آمد ؛ اکنون از کناره دور شویم و دیواره را در پناهگاه تو گذاریم ، تا ببینیم که چسان یک تنه از همه ما بیش توانی ارزید . »

ای خواننده ، اینک داستان بازی ناشنیده ای را خواهی شنید : هر یک از ابلیسان نظر بجانب دیگر دیوار گرداند و آنکه در این میان بیشتر سنگین دلی کرده بود ، پیش از آن دیگران چنین کرد .

و آن روح ناواری فرصت غنیمت شمرد و هر دو پا را بر زمین استوار کرد و ناگهان فرو جست ، و بدین سان خویش را از گزند آنان دور داشت .

ابلیسان از خطای خود پشیمان شدند ، اما آن که این شکست را باعث آمده بود بیش از همه بخشم در آمد . لاجرم براه افتاد و بانک برداشت که : « گرفتمت ! »

اما این کار سودش نبخشید ، زیرا سرعت بالهای او بر ترس آن دیگری پیشی نتوانست گرفت . دوزخی غوطه ای خورد و فرود رفت و شیطان دوباره سینه خود را بلند کرد بیرواز ادامه داد ؛

درست بدان میمانست که مرغابی بدیدار نزدیکی شاهین در آب فرو رود ، و شاهین سر خورده و خشمگین بیالا باز گردد .

کالابرینا که ازین فریب سخت بخشم آمده بود پرواز کنان بدنبال او رفت ، بدین امید که دوزخی بگریزد و او بهانه ای برای ستیزه بدست آرد .

---

## دوزخ

---

و چون سوداگر ناپدید شد، وی چنگال بسوی همکار خود دراز کرد و در بالای کودال با او دست بگریبان شد. اما آن دیگری همچون تدروی تیزبین ویراسخت در چنگ گرفت، و هر دو بمیان بر که جوشان فرو افتادند.

گرمای سوزنده ناگهان از هم جدایشان کرد؛ اما درین میان بالهایشان چنان قیر اندوده شده بود که دیگر یارای برخاستنشان نبود. « بارباریچا » که چون دیگر یارانش از این بابت پریشان شده بود، چهارتن از ابلیسان را واداشت که همه قلاب‌های خود را بر گیرند و بدان کناره دیگر پرواز کنند؛

و اینان از اینجا و آنجا بمأموریتگاه خود فرود آمدند و چنگک‌های خویش را بسوی قیر اندودگان که تا بدان‌نگام در قشر سوزان برشته شده بودند دراز کردند؛

و ما آنها را در این گرفتاری گذاشتیم و گذشتیم.



شیطان در دنبال او بال کشود و فریادزد : « گرفتت ! » (صفحه ۳۶۷)

# سرود عبیت و نسوم

طبقه هشتم دوزخ: حبله گران

گروه هشتم: ریاکاران

«بولجیای» ششمین که اکنون دانته و ویرژیل، پس از خلاصی از دست شیاطین خطرناک کودال پنجمین بدان فرود آمده‌اند، محلی است که ریاکاران و ظاهرالصلاحان آلوده دامان در آن بسر میبرند. این تنها کودالی از کودالهای ده گانه طبقه هشتم است که بر روی آن پلی نیست، زیرا این پل در زمان مرگ عیسی در تمام طول این کودال شکسته و فرو ریخته است، و شاید علت اینکه اختصاصاً در این قسمت فرو ریخته، اینست که دشمنان واقعی مسیح، یعنی روحانی نمایانی که او را محکوم کردند در این جا مسکن دارند.

این دوزخیان ردائی بسیار سنگین بر تن دارند که تحمل وزن آن برای ایشان بزرگترین عذابها است. این ردا از بیرون پرزرق و برق، ولی از درون سیاه و نا صاف است، زیرا ریاکاران عادت دارند که همیشه ظاهر خود را غیر از آنچه در باطن دارند جلوه دهند، و این ظاهر را هر قدر ممکن است بصورتی آراسته ترفریننده تر در آورند. سنگین وزنی رداهای فلزی ایشان، نشان سنگینی دو روئی و ریاست که اینان نمایندگان آنند و در اینجا باید الی الابد این بار گران را بدون کشند. در زیر پای این جمع که ناله کنان و نفس زنان براه خود میروند، «قیافا» رئیس شورای روحانیان بر گزیده یهود که گفت: «هر چند عیسی گناه ندارد، ولی مصلحت در اینست که او را محکوم کنیم» بر زمین خفته. و محکوم بدان است که تا ابد تمام سنگینی بار ریا و تزویر را بصورت ردیف دوزخیانی که بلا انقطاع از روی او میگذرند تحمل کند، همچنانکه عیسی بار تمام گناهان بشریت را با مرگ خود ورنجی که بر بالای صلیب کشید، خریداری کرد.

دانته با علاقه‌ای فراوان وضع دوزخیان این «خانه تزویر و ریا» را مورد مطالعه قرار می‌دهید، و کاش حافظ ما نیز با او بودتا با همین علاقه به سرنوشت «توبه فرمایانی که خود توبه کمتر میکنند» مینگریست.



## سرود بیست و سوم

خاموش و تنها و بی هم‌رهی، چونانکه «برادران کهتر»<sup>۱</sup> راه می‌پیمایند،  
یکی از پیش و دیگری از پس روان بودیم .  
این کشمکش قصه‌ای از «ایزوپو» را بیاد من آورده بود که در آن  
از وزغ و موش سخن رفته است.<sup>۲</sup>

---

۱ - Frati Minor(i) اعضاء دسته مذهبی معروف «فرانیسکن» (از فرق بزرگ آئین کاتولیک، که بیروان سن فرانسواداسیز (ایتالیائی سن فرانچسکوداسیزه) هستند و آنانرا در ایتالیا فرانچسکانی Francescani مینامند. افراد این فرقه طرفدار فقر و ریاضت و دوری از جاه و جلال دنیویند و بدینجهت خود را «فقیران حقیر خداوند» مینامند که عنوان برادران کهتر (برادران روحانی فقیر) از این جا آمده است، و در حقیقت این کلمه minore مفهوم «الاحقر» مارا دارد. در شرح حال سن فرانسوا آمده که روزی او و برادر کهتری بنام «لئون» مدتی با هم راه رفتند و وی اصول طریقه مذهبی خود را بتفصیل برای این برادر روحانی شرح داد، و در تمام این مدت لئون با قدری فاصله، و از کنار، پیشا پیش سن فرانسوا راه میرفت. این آن طرز راه رفتن خیلی آهسته است که در این سرود بدان اشاره میکند.

۲- قورباغه و موش، یکی از افسانه‌های قدیمی یونانی است که آنرا منسوب به ازوپوس Esopus شاعر و افسانه‌نویس بزرگ یونان (قرن ششم پیش از مسیح) دانسته‌اند و لافونتن شاعر معروف فرانسوی قسمت اعظم از افسانه‌های خود را از او گرفته است. و لتر این شاعر راهمان «لقمان حکیم» معروف شمرده و متولد در ایران دانسته است. این قصه «موش و وزغ» توسط لافونتن به شعر فرانسه درآمده (قصه‌های لافونتن، کتاب چهارم، قصه دوم)، ولی تقریباً مسلم است که این قصه بخصوص از ازوپوس (به ایتالیائی ایزوپو Isopo) نیست.

در این داستان، روزی موشی برای عبور از برکه‌ای چاره جوئی میکند. قورباغه‌ای بدو پیشنهاد میکند که او را بر دوش خود نشاند و بدان سوی برکه ببرد، با این نیت که موش را در میان آب غرق کند، و چون می‌بیند که موش بدو اعتماد ندارد بوی پیشنهاد میکند که دم‌خودش را یکی از پاهای غورباغه‌گره برند تا قورباغه نتواند بقیه در صفحه بعد

---

## سرود یست و سوم

---

زیرا نزدیکی mo و issa بیقین بیش از نزدیکی ایندو ماجرا نیست<sup>۱</sup>، بشرط آنکه آغاز و انجام هر دو را موشکافانه بسنجند. و چون از اندیشه‌ای دیگر میزاید، از این خیال من نیز خیالی دیگر پدید آمد که بیم نخستینم را دوچندان کرد. باخود اندیشیدم که: «این ابلیسان بخاطر ما فریب خورده و آبروی خود را از کف داده اند، و چنان ریشخند شده اند که بی گمان اکنون سخت درخشمند.

و اگر خشم ایشان بابد خواهی درآمیزد، اینان ستمگرانه تر از آن تازی که خرگوشی را بدنندان گیرد، مارا دنبال خواهند کرد.» در یافتم که از فرط بیم مو بر تنم ایستاده است، و چون در پشت سر راهنمایم میرفتم سخت نگران خطر بودم. لاجرم گفتم: «استاد، اگر بیدرنک خود و مرا پنهان نکنی، سخت از گزند بدچنگالان میترسم، زیرا هم اکنون ایشانرا چنان در دنبال خویش داریم که پنداری وجودشانرا احساس می‌کنم.» و او بمن گفت اگر مرا از شیشه سرب اندوده ساخته بودند<sup>۲</sup>

---

بقیه از صفحه قبل

اورا در میان امواج رها کند. موش چنین میکند، ولی در وسط آب فوربافه در آب فرو میرود و چون دم موش باو گره خورده، موش را نیز باخود بدرون آب میکشد، اما در همان ضمن که موش برای جلوگیری از غرق خود دست و پا میزند. بازی که در هوا سراغ طعمه میگیرد اورا می‌بیند و بمنقار میگیرد و بالامیبرد، و چون پای قورباغه بدم او گره خورده بود قورباغه نیز همراه موش طعمه قوش میشود، یعنی این گره زنی که برای هلاک موش صورت گرفته بود باعث هلاک خودش میشود و چاره کن بچاه می‌افتد.

۱ - Mo و Issa هر دو در ایتالیائی معنی « اکنون » میدهند.

۲ - مقصود « آئینه » است. در قرون وسطی برای اندودن پشت آئینه‌ها

سرب گداخته بکار میبردند.

---

## دوزخ

---

چهره خارجی ترا سریعتر از چهره روح تو منعکس نمیتوانستم کرد ،  
زیرا درین دم اندیشه‌های تو چنان از حیث صورت و معنی با اندیشه‌های  
من هماهنگند که از این هر دو طرحی واحد ساخته‌ام .

اگر سر اشیبی دیواره راست چنان باشد که به بولجیای بعدی فرود  
توانیم آمد ، از آن تعاقبی که نگرانت میدارد در امان خواهیم بود .  
هنوز از توضیح این نقشه فراغت نیافته بود که آنها را در فاصله ای  
نه چندان دور ، دیدم که گشوده بال بجانب ما می آمدند تا مگر بچنگال  
خویشمان گیرند .

و راهنمای من همچون آن مادری که با صدائی بیدار شود و شعله‌های  
آتش را در نزدیک خویش افروخته بیند .

و پسرش را بردارد و بگریزد و از پای نایستد ، و چندان خاطرش  
را عزیز تر از خود دارد که یکتا پیرهن راه فرار گیرد ، مرا شتابان در  
آغوش گرفت ،

و خود را از بالای دیواره سخت در سر اشیبی صخره ای که بکی از  
دو جدار آن بولجیای دیگر بود ، فرو افکند و لغزیدن آغاز کرد .

هرگز آب در درون مجرائی ، در آن دم که بیش از هر هنگام دگر  
به سر ازیری آسیا کنار نزدیک می شود تا چرخهای آسیا را بگرداند ،

شتابانتر از استاد من که مرا همچون پسری ، و نه چون همسفری ،  
در آغوش گرفته بود براه خود نرفته است .

تازه وی پای بر بستر این گودال نهاده بود که سر و کله ابلیسان



## سرود لیست و سوم

در بلندی بالای سر ما پیدا شد ، اما ما را دیگر جای هراسی نبود ،  
زیرا مشیت اعلی که اینانرا حاکمان گودال پنجمین قرار داده ،  
قدرت برون رفتن از گودال را از ایشان ستانده است .  
در آنجا مردمانی رنگ شده را دیدیم<sup>۱</sup> که با قدمهایی بسیار آهسته  
گردد آمدند گودال راه می‌پیمودند و فرسوده و کوفته ، میگریستند .  
همه ردهائی بر تن داشتند که با شلقهایشان تا روی دیدگان آنها  
فرود آمده بود ، و دوختشان دوخت لباده هائی بود که در کلنیا<sup>۲</sup> برای  
کشیشان میدوزند .  
از بیرون این ردها چنان زر اندودند که چشم را خیره میکنند ،  
اما از درون همه از سرب ساخته شده اند و چندان سنگینند که ردهای  
فدریکو در برابرشان پرکاهی بیش نمی‌نماید<sup>۳</sup> .

۱ - gente dipinta : اشاره برنگ طلا که بر جامه‌های این دوزخیان زده‌اند  
و شرح آن در بطور بعد خواهد آمد .

۲ - معلوم نیست اشاره دانت به شهر Köln در آلمان است ، یا شهر Cologne  
در ایتالیا (ایالت ورونا) ، که هر دوی آنها در ایتالیائی « کولونیا » خوانده میشوند . بیشتر  
احتمال می‌رود که مراد شهر اخیر باشد ، زیرا دانت خود آنجا را دیده بود ولی این  
دو شهر هیچکدام از لحاظ مذهبی اهمیت خاصی نداشته‌اند ، بدین جهت بعضی از مفسرین  
قدیم عقیده داشته‌اند که در املاء این کلمه اشتباهی روی داده و منظور شاعر ، بجای  
« کولونیا » ( Cologne ) « کلونیا » Clunia بوده است ( با ملاحظه فرانسوی آن  
کلونی Cluny کلونی ) شهری در فرانسه است که صاحب صومعه معروفی بود بنام صومعه  
« بندیکتن‌های کلونی » ( از فرقه مذهبی Benedictin و راهبان این صومعه لباسهایی  
بسیار بلند و فاخر بتن داشتند ، چنانکه سن برنار روحانی مقدس معروف مسیحی ، در  
نامه‌ای به برادر زاده خود درباره ایشان نوشته است : « اگر طول ردا و عرض باشلق  
پروانه و زود به به بهشت باشد لطفاً مرا نیز از پیروان حقیر خود محسوب دارید » .

۳ - چنانکه نقل کرده‌اند فرد دریک دوم ، امپراتور آلمان و ایتالیا ، کسانی  
را که بشاه سوء قصد میکردند یا شریک خیانت بوطن میشدند ، محکوم بدان میکرد که  
در درون ردائی از سربشان گذارند و آنها را در آتش نهند ، و آنقدر بهمین حال نگاهشان  
دارند تا سرب از فرط حرارت آب‌شود ، و اینان نیز در درون آن بسوزند . معلوم نیست این  
اتهام تا چه اندازه وارد باشد .

---

## دوزخ

---

چه جامه خسته کننده ای که برای ابد بر تنشان کرده اند! ما نیز همراه اینان بدست چپ چرخیدیم و بزاری و ندبه دردناکشان گوش فرا دادیم.

اما سنگینی بار، قدمهای این فرسودگان را چنان کند میکرد که ما در هر قدم یارانی تازه می یافتیم<sup>۱</sup>.

براهنمای خود گفتم: « بکوش تا در این جمع کسی را بیابی که باکارهای او یا بانامش آشنا باشیم، و چون براه خود میروی نظربیرامون خویش افکن.»

و یکی از دوزخیان که لهجه توسکانی مرا شنید، از پشت سر بانگ زد: « شما که در این ظلمات روانید، آهسته تر روید،

شاید مطلب خویش را از من بر آورده بینید.» آنگاه راهنما پشت سر برگشت و بمن گفت: « درنگ کن، و پس خویش را همگام اوساز.»

ایستادم، و دو تن از دوزخیان را دیدم که رخسارشان حاکی از اشتیاق فراوان آنان بشناسائی من بود، اما سنگینی بار و باریکی راه پایشانرا سست میکرد.

چون بما رسیدند، بی سخنی دیری همچو احولان بر اندازم کردند و آنگاه بجانب یکدیگر گشتند و بهم گفتند:

« این یکی از طرزحرکت دهانش زنده مینماید، و اگر ایشان

---

۱ - یعنی: یکدسته را در پشت سر می گذاشتیم و بکنار دسته ای که پیشاپیش

آن میرفت میرسیدیم.

## شرو د یست وسوم

مرده اند ، چه امتیازی از کشیدن بارجامه سنگین معافشان دارد؟  
آنکاه بمن گفتند : « ای تسکانی که پای بمجمع ریا کاران ترشرو<sup>۱</sup>  
نهاده ای ، بر ما بچشم حقارت منکر و نامت را بما بگوی.»  
و من بدانان گفتم : « مرا در نزدیک رود زیبای آرنو ، در آن شهر  
بزرگ زادند و پروردند<sup>۲</sup> ، و در اینجا همراه با آن بدنی آمده ام که پیوسته  
با خود داشته ام .

اما شما که هستید ، که چنانکه می بینم از گرانی دردناک فراوان  
بر روی روان دارید ؟ و کدام کیفر است که شما را چنین میدرخشاند<sup>۳</sup> ؟  
یکی از آنها پاسخ داد : « ردهای مطلا را از سربى چنان سنگین  
ساخته اند که بار آنها ، چنانکه می بینی ، جمله ترازوها را بفران آورده است  
ما اخوان «گودنتی» هستیم ، و اهل بولونیا بودیم ؛ نام من کاتالانو  
و نام رفیقم لودریگو بود<sup>۴</sup> ،

۱ - اصل اصطلاح از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب ششم) : «... اما چون  
روزه دارید مانند ریاکاران ، ترشرو باشید ، زیرا که صورت خویش را تغییر میدهند تا  
در نظر مردم روزه دار نمایند» .

۲ - Arno ، چنانکه قبلاً نیز گفته شد ، رودخانه ای در ایتالیا است که از  
فلورانس میگذرد . - شهر بزرگ : فلورانس .

۳ - اشاره بدرخشندگی ردهای فلزی این طبقه از دوزخیان .

۴ - Frati Godenti ، «برادران گودنتی» عنوان شوالیه های مذهبی فرقه «مریم  
باکره» بود که تشکیلات روحانی آنها در سال ۱۲۶۱ در شهر بولونیا پدید آمد و  
نامی مرادف با «اخوان الصفا» داشت . اعضای این دسته خود را «سربازان مریم قدیسه»  
مینامیدند و هدف این سازمان مذهبی از میان بردن اختلافات اجتماعی و سیاسی و  
حمایت از ضعف بود که غالباً قربانیان اصلی این اختلافات بودند ، ولی این تشکیلات  
روحانی خیلی زود دستخوش فساد شد ، بطوریکه مردم افراد آنرا برادران خوشگذران  
لقب دادند (Godenti : خوشحال و خوش گذران) ، و اندکی بعد پاپ این تشکیلات  
را منحل کرد . - دوبرادری که دانته در اینجا بدیشان اشاره میکند ، دوفرز افراد  
بقیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

و درجائیکه میبایست تنها يك تن را بر گزینند ما هر دو از جانب شهر تو بر گزیده شدیم تا نگهبان صلح و عفا باشیم، اما چنان رفتاری کردیم که هنوز آثار آنرا در پیرامون گاردینگو بچشم میتوان دید.<sup>۱</sup>

سخن چنین آغاز کردم: «ای اخوان، رنجهای شما...»، اما فروتر ازین نگفتم، زیرا چشمم بيك دوزخی افتاد که با سه میخ بزرگ بر روی زمین مصلوب شده بود،

بدیدن من، وی سراپای خویش را به پیچ و تاب در آورد و آه کشان بدرون ریش خود دمید، و برادر روحانی «کاتالانو»<sup>۱</sup> که چنین دید بمن گفت:

«این میخ شده. فریسیان را گفت که صلاح قومی را شکنجه و شهادت مردی روا است»<sup>۲</sup>.

---

بقیه از صفحه قبل

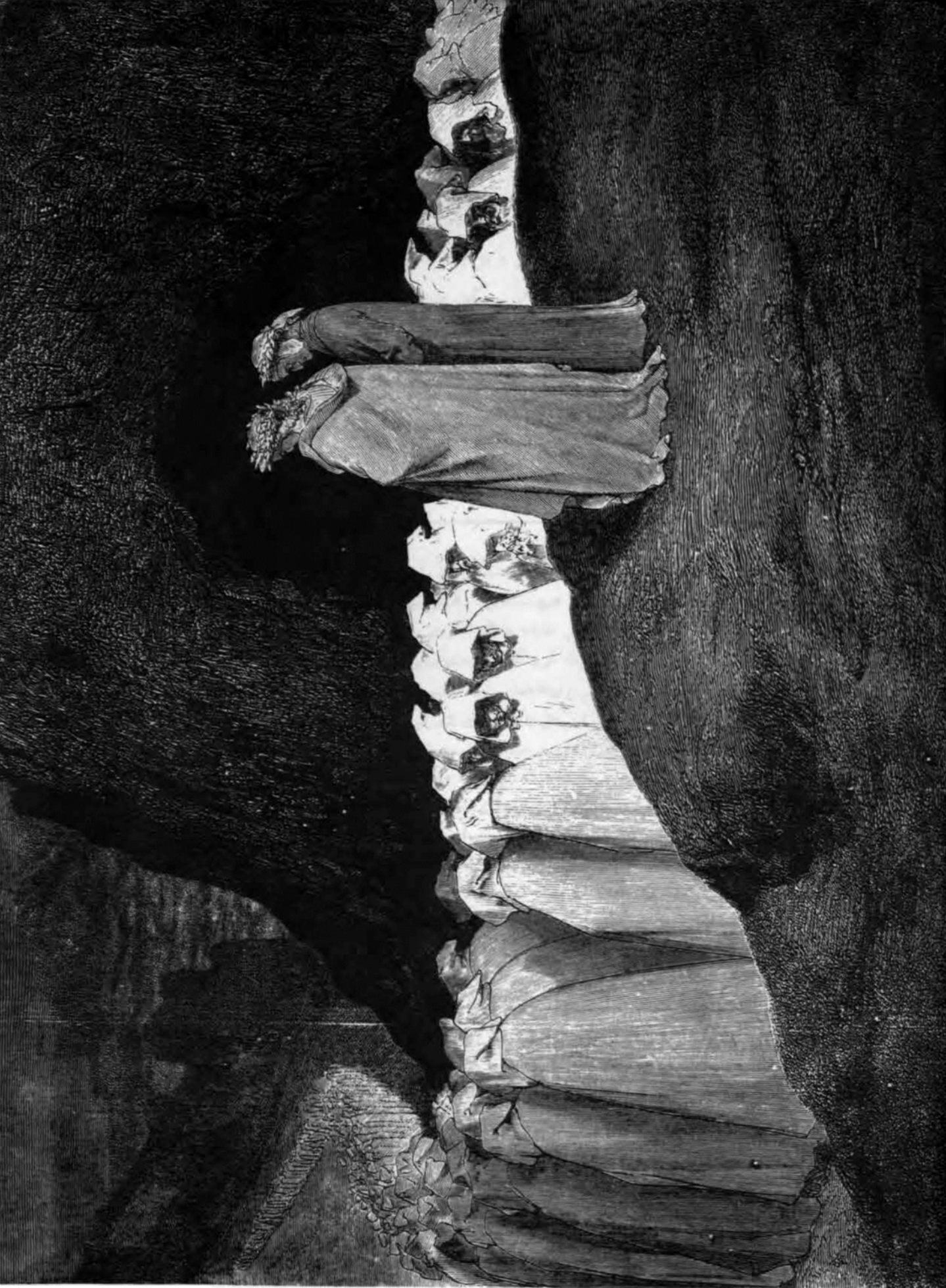
این سازمان مذهبی بودند که یکی از آنها از خاندان کاتالانی و عضو دسته سیاسی گوئلف و دیگری از خاندان اندالو و عضو دسته سیاسی گیپلین بود، و در سال ۱۱۶۶، پس از جنگ بنونته و شکست گیپلین ها مردم فلورانس و چند شهر دیگر فرمانروائی مدنی و روحانی را که باید فقط بکنفر مسئول آن باشد بدین دو نفروا گذار کردند تا از این راه تعادل و سازشی میان دو دسته سیاسی بزرگ این شهر پدید آورده باشند، اما این هر دو بجای حفظ مصالح مردم فقط جیب خود را انباشتند و فکر مصالح خویش را کردند. درین موقع بود که گیپلین ها از فلورانس رانده شدند و مردم شهر خانه و کاخ خاندان «اوبرتی» را در نزدیک گاردینگو ( Gardingo ) آتش زدند؛ این جمله که «هنوز آثار آن در نزدیک گاردینگو دیده میشود» اشاره بدین واقعه است.

۲ - Frate Catalan(o)؛ رجوع بشرح بالا شود.

۱ - اشاره به یکی از کهنه یهود، موسوم به « قیافا » Caifas، که فریسیان را (دسته ای از متعصبین ظاهرالصلاح یهود که ادعای یارسانی فراوان میکردند و در انجیل بکرات مورد حمله قرار گرفته اند) علیه عیسی برانگیخت. در این باره در انجیل جنین آورده شده (انجیل یوحنا، باب یازدهم): «پس روسای کهنه و فریسیان شوری نموده گفتند چه کنیم، زیرا که این مرد (عیسی) معجزات بسیار می نماید. اگر او را جنین وا گذریم همه باه»<sup>۱</sup>.

بقیه در صفحه ۳۸۳





## سرود یست و سوم

و اکنون ، چنانکه می بینی ، برهنه نشن در پهنای جاده نهاده اند  
تا سنگینی بار تمام آن کسانیرا که میگذرند دریابد .  
و همین عذاب را پدر زن او درین کودال دارد<sup>۱</sup> ، و نیز سایر اعضای  
آن شورائی که یهودان را بذر لعنت افشانند<sup>۲</sup> .  
آنوقت ویرجیلیو را دیدم که باشکفتی بدین مردی که با صورتی  
چنین ننگین درین تبعیدگاه ابدی بر زمین مصلوب شده بود مینگریست<sup>۳</sup> .

بقیه از صفحه ۳۸۰

خواهند آورد ورومیان آمده جاوقوم ما را خواهند گرفت - یکی ازایشان قیافا نام در آن سال  
رئیس کهنه بود ، بدیشان گفت شما هیچ نمیدانید و فکر نمیکنید که بجهت مامفید است که  
یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردد . و این را از خود نگفت ، بلکه  
چون در آن سال رئیس کهنه بود نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد - و نیز  
در انجیل یوحنا ، باب هجدهم : «... و قیافه مان بود که بیهوده اشاره کرده بود که بهتر است  
یک شخص در راه قوم بمیرد . در اینجاقیافا که باعث شد عیسی را بصلیب کشند خود طبق  
قانون «تاوان» که قانون دوزخ داته است بصلیب کشیده شده ، و چون او دیگران را همراه خود  
در این راه کشانیده در اینجا دیگرانند که پا بر او ، میگذارند .

۱- «پدرزن او» : «حنا» - وی عضو آن شورائی بود که علیه عیسی تصمیم گرفت .  
در انجیل (انجیل یوحنا ، باب هجدهم) چنین آمده است : «... عیسی به پطرس گفت شمشیر  
خود را غلاف کن - آنگاه سر بازان و سرتیپان و خادم یهود عیسی را گرفته او را بستند و  
اول او را نزد حنا پدرزن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود آوردند .

۲- اشاره به جمله ای از انجیل ، که طبق آن یهودان خون عیسی را بگردن خود  
و فرزندانش خویش گرفتند تا «پونس پیلانوس» فرماندار رومی اورشلیم را بصدور فرمان مرگ  
عیسی راضی کنند (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : «پیلطس بدیشان گفت با عیسی مشهور  
بمسیح چکنم ؛ جمعا گفتند مصلوب شود - والی گفت چرا ؛ چه بدی کرده است ؛ - ایشان بیشتر  
فریاد زده گفتند مصلوب شود - چون پیلطس دید که نمره ای ندارد بلکه آشوب زیاد میگرد  
آب طلبیده پیش مردم دست خود را مشتته گفت من بری هستم از خون این شخص عادل ، شما  
بینید . تمام قوم در جواب گفتند خون او بر ما و فرزندانش ما باد .

۳- اشاره بدانکه ویرژیل در سفر پیشین خود بدوزخ (رجوع شود به صفحه ۲۰۱ ، شرح ۱)  
که پیش از شهادت عیسی صورت گرفته بود این دوزخی را که با این صورت مجازات میشود  
ندیده بود .

---

## دوزخ

---

ووی برادر روحانی چنین گفت: «اگر اجازت گفتار داشته باشید لطفاً مرا بگوئید که آیا در دست راست راهی برای خروج هست. تا ما دو تن از آن بیرون رویم و ملائک روسیاه را برای بردنمان ازین ورطه، بدینجا نکشانیم!»

و او پاسخ داد: «نزدیکتر از آنکه امیدمیداری، پلی هست که از حلقه بزرگ آغاز میشود و از بالای جمله دره‌های این ماتسرامیگذرد. تنها در زوی این کودال است که پل شکسته است و کودال را، نمیپوشاند. بنابراین میتوانید از راه دامنه فروریخته‌ای که از ته کودال تا بالا میرود براه خود روید.»

راهنمای من دمی سر بزیر افکند و آنگاه گفت: «پس آن شیطانی که در پس این دیوار گناهکاران را بقلاب میکشد، بما دروغ گفت؟ و برادر روحانی پاسخ داد: «پیش ازین در بولونیا شنیدم که میگفتند شیطان را معایب بسیار است، و من جمله شنیدم که وی دروغگو و پد دروغ است.»

---

۱- ملائک سیاه: شیطان‌ها. این شیاطین سابقاً همه از فرشتگان بودند در آسمان خدمت میکرده‌اند، و فقط بعد از طرد از آسمان، سیاه شده‌اند.

۲- اقتباس از انجیل (انجیل یوحنا، باب هشتم): «... عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدر شما میبود مرادوست میداشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام... شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید بعمل آرید - اواز اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد؛ از آنجهت که در اوراستی نیست - هر گاه بدروغ سخن می‌گویید از ذات خود می‌گویید، زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است.»



این صلیب شده فریسیان را گفت که حق است اگر مردی را در راه قومی بشکنجه بسیارند (صفحه ۳۸۰)

---

## سرود یستم‌وسوم

---

راهنما که چهره‌اش از خشم اندکی درهم رفته بود ، این بشنید و  
با قدمهای بلند براه افتاد<sup>۱</sup> و من دوزخیان سنگین با‌زرا بحال خود گذاشتم  
و بدنبال این قدمهای گرامی براه افتادم .

---

۱- مفهوم حقیقی این خشم ویرزیدل اینست که عقل و منطق بشری حیل‌های کوچک  
را از طرف دیگران قابل قبول و گذشت می‌شمارد، ولی حیل‌گری فزون از اندازه و شیطانی  
اورا خشمگین میکند .



# سرود بیت چهارم

طبقه هشتم دوزخ: حيله گران

گروه هفتم : دزدان

ویرژیل ودانته دوباره بر روی پل ایستاده اند. این پل است که بر بالای نوبولجیای هفتمین استوار شده، و از منتها الیه آن میتوان درون این کودال را که باید بدان «کودال دزدان» نام داد دید .

در این کودال، طبقه دزدان مجازات می بینند و مجازات آنها دست و پنجه نرم کردن دائم با ماران و افعیان است . این کودال طبقه هشتم ، و زمین آتشین طبقه هفتم ، تنها قسمتهائی از دوزخ دانته اند که با جهنم ما که آتش وافعی از عناصر اصلی آنهاست شباهت دارند .

نوع مجازات دزدان مثل سایر انواع کیفرهای «دوزخ» دانته با جرم ایشان تطبیق میکند : اینان در زندگي مثل ماران ، بسرو صدا بخانه ها وارد شده و قربانیان خود حمله برده یعنی اموال آنها را برده اند، و در اینجا حقا باید بجنگ ماران و افعیان سپرده شوند . و چون دستهای آنان عامل اصلی تباه کاریهایشان بوده، در اینجا مارها دستهایشان را بهم می بندند تا قدرت حرکت نداشته باشند؛ و چون دزدان زندگانی دیگران را از راه دزدیدن بوسیله این زندگي تباه کرده اند، در اینجا بنای زندگي خودشان بطور دائم درهم فرو میریزد، و باز بصورت اول در می آید تا دوباره درهم ریزد .

## سرود بیست و چهارم

در آن دوره از سال تازه جوان که مهر فروزان کیسوان خویش  
را در زیر دلو گرمی میبخشد و شبها اندک اندک آهنگ همزمانی با روزها  
میکنند<sup>۱</sup> ،

آنوقت که ژاله میکوشد تا تصویر خواهر سپید جامه‌اش<sup>۲</sup> را  
بر صفحه زمین نقش زند ، اما این نقش او چنان سست است که کوتاه ازمانی  
پیش نمیاید ،

روستائی که کمبود علیق دارد ، از جای برمیخیزد و به بیرون  
مینگردد ، و چون دهکده را یکسره سپید می‌بیند از اسف دست برپهلوی  
میکوبد ،

و بخانه باز میگردد و همچو بینوائی که نمیداند چه کند قدم -  
بقدم ناله سر میدهد ، و آنگاه دوباره از خانه بیرون میرود ، و چون  
می‌بیند که با گذشت ساعتی چند وضع زمین دگرگون شده است امید از  
دست رفته را باز میگیرد .

---

۱- اشاره به برج دلو (بهمن‌ماه) که در آن خورشید حرارت کیسوان (اشعه) خود  
را اندک اندک زیادتر میکند تا آنرا با فصل تازه‌ای که در شرف فرا رسیدن است (بهار) تطبیق  
دهد . مراد «از سال تازه جوان» (Giovinetto anno) سال نومیسیعی است که از ماه  
ژانویه یعنی بیست روز پیش از شروع دلو (بهمن) آغاز شده است . مراد از همزمان شدن  
شبها و روزها ، بلندی تدریجی روزها و کاهش تدریجی طول شبهاست ، چنانکه در آخر  
اسفند (حوت) این هر دو درست بیک اندازه شوند .

۲- «خواهر سپیده جامه شبنم» : برف .

---

## دوزخ

---

و چو بدست شبانی خویش را بر میدارد و گوسفند بیچکان را بچرا  
بیرون میبرد؛ بهمین سان استاد من نیز مرا بدیدار چهره پریشان خویش  
بهراس افکند، اما خود بیدرنک بر زخم مرهم نهاد.<sup>۱</sup>  
زیرا چون به پل شکسته رسیدیم، وی با همان ملاطفت که در  
پای صخره از او دیده بودم بسوی من چرخید.  
و آغوش گشود، و چون اطراف و جوانب کار را در دل سنجیده نخست  
بادقت بسرایشی نگریست، و پس مرا در بازوان خویش گرفت،  
و چون آنکس که اندیشه و کردار را توأم دارد، و چنین مینماید  
که پیوسته فکر مبادا را نیز کرده است،  
در همان حال که مرا بسوی قلعه صخره‌ای بزرگ بالا میبرد، به  
تخته سنگی دیگر نظر دوخت و گفت: «اکنون خویش را بدین سنگ  
فرو آویز، اما نخست آنرا بیازمای که طاقت حمل ترا داشته باشد».  
این راه، زاهی نبود که ردپوشان از آن بالا توانند رفت، زیرا  
که وی با همه سبک وزنی خود و من با تمام کمکی که از او می‌گرفتم  
بدشواری میتوانستم از یک برآمدگی آن بر برآمدگی دیگر رویم.  
و اگر این نبود که راه از این جانب کوتاه‌تر از آنجانب دیگر  
بود، نمیدانم که او چه میکرد، اما من بیگمان سپرمی انداختم.  
ولی چون سراسر «ماله بولجه» روی بسوی دهانه چاهی دارد  
که در پائین‌ترین قسمت آن واقع شده، بناچار وضع هر یک از دره‌ها  
ایجاب میکند.

---

۱- این اصطلاح رایج ادبیات فارسی عیناً در اینجا بکار رفته است *al mal giunse*

*lo 'mpiaastro*



---

## سرود بیست و چهارم

---

که یکی از دو دیواره آنها بلند تر و آن دیگری کوتاه تر باشد  
بدین سان بود که ماعاقبت ببالای آخرین تخته سنگ این دیواره رسیدیم  
چون خود را در آن بالا یافتیم، نفس را چنان در سینه تنگ  
دیدم که بناچار فراتر نرفتم و در هماندم که از راه رسیدم بر زمین نشستم  
و استاد گفت: «ازین پس باید با تنبلی خویش بستیزی، زیرا  
روی پرنشستن و زیر روپوش خفتن، کسی را به نام آوری نمی‌تواند  
رسانید،

و آنکس که بی افتخار زندگی کند، از خویش بهمان اندازه اثر  
می‌گذارد که دود در هوا و کف در آب.

پس برخیز و با آن نیروی معنوی که اگر در زیر بار تن از پای  
در نیفتد در هر پیکاری پیروز می‌آید، بر نگرانی خویش فائق شو.  
ما باید از نردبانی بلند تر ازین بالا رویم<sup>۱</sup>، زیرا تنها بترك اینان  
گفتن ما را بس نمی‌تواند بود. اگر مفهوم سخنم را دریافته ای کاری  
کن که این درس بکارت آید.»

چون چنین شنیدم، برخاستم و خویش را تازه نفس تر از آن نمودم  
که بودم، و گفتم: «براه افت، که بس نیرومند و مشتاقم.»  
و آنگاه راه خویش را در روی پل باز گرفتیم: راهی ناهموار و  
باریک و صعب العبور بود که از جاده پیشین دشوار تر طی می‌شد.

---

۱- اشاره به سربالائی بزرگتری که باید برای بیرون رفتن از دوزخ طی کنند.  
از نظر تمثیلی مفهوم این گفته اینست که ترك گناه دشوارتر از انتقال از يك گناه به گناه  
دیگر است

---

## دوزخ

---

در راه سخن می‌گفتم تا فرسوده ننمایم . و آنوقت از گودال پیش رویمان صدائی را شنیدم که توانائی آنرا که بصورت کلماتی درآید نداشت با آنکه در آن دم دربلندترین نقطه آن پل کمائی بودم که از فراز این گودال می‌گذرد ، از این صدا چیزی در نیافتم ؛ اما آنکس که سخن می‌گفت سخت خشمگین می‌نمود .

پیاپین خم شده بودم ، ولی دیدگان آدمی زنده در تاریکی اعماق این گودال رخنه نمی‌توانست کرد . لاجرم گفتم : « استاد ، کاری کن که بدان دیواره دیگر رسی

تا ما از آن فرودآئیم ، زیرا ، همچنانکه این جا سخنی می‌شنوم و معنی آنرا نمی‌فهمم ، در آن پائین نیز چیزهائی را می‌بینم که ماهیتشانرا در نمی‌یابم .»

گفت : « بتو جز از راه عمل پاسخی نمیدهم ، زیرا هر خواهشی مشروع باید اقدامی در پی داشته باشد ، نه حرفی .»

بدان سر پل که به دیواره هشتمین میرسد فرودآمدیم ، و آن وقت من بلجیا را آشکارا در برابر خویش یافتم .

و در آن توده ای موحش از ماران و افعیان دیدم ؟ و این ماران انواعی چنان گوناگون داشتند که تنها یاد آن خونرا در تنم از گردش باز میدارد .

« لیبیا » را<sup>۱</sup> بگوئید که دیگر لاف از شنزار خویش نزنند .

---

۱ - Libia سرزمین لیبی در شمال افریقا؛ در یونان و روم قدیم غالباً این کلمه «لیبیا» را بمعنی کلی قاره افریقا بکار برده‌اند . - اصل فکر «مارهای افریقا» از فصل نهم کتاب «فارسالیا» از شاعر لاتین «لوکانوس» گرفته شده .

---

## سرود بیست و چهارم

---

زیرا اگر این شنزارماران زنگی و عینکی و فانوسی و بسیارماران  
دگر دارد<sup>۱</sup>

هرگز این سر زمین و نیز سر زمین حبشه و آن کشوری که در  
بالای بحر احمر است<sup>۲</sup> بر رویهم این اندازه ماران و افعیان نداشته اند.  
میان این توده شوم خونخواره، مردمانی برهنه تن و هراسان بهر-  
جانب دوان بودند که امید پناهگاهی یا نوش داروئی نداشتند<sup>۳</sup>

و ماران دستهایشان را از پشت بهم بسته و سر و دم خویش را در  
تهیگاهشان جای داده بودند تا از جلو بیکدیگر حلقه شوند.  
و دیدم که ناگهان ماری خود را بروی یکی از اینان که نزدیک  
ما بود افکند و تنش را در آنجا که پیوند گاه کردن و شانه هاست  
سوراخ کرد.

---

۱ - همه این اسامی، نامهایی است که در تاریخ طبیعی بانواع مختلف مارها اطلاق  
شده است؛ اصل آنها در ایتالیائی چنین است: *chelidre; iacule; farea; cencre* ;  
*amfisbena*. لوکانوس، که در بالابدو اشاره شد، درباره این مارها مینویسد: «کلیدریس‌ها  
مسیر خود را میسوزانند و از آن دود برمی‌آورند - یا کولیس‌ها میتوانند تا فاصله زیادی در  
فضا بجهند - فارزها با خود در درون سنگها فرو میروند و از دور سر برمی‌آورند - سنگریس‌ها  
وقت حرکت بدن خود را چون امواج دریا به پیچ و تاب می‌آورند - آمفیسینوناها، در هر  
یک از دو جانب سرودم خود سری جداگانه دارند».

۲ - عربستان .

۳ - *Eliotropa* «هلیوتروپوس»؛ این کلمه در لاتینی معنی گل آفتاب گردان را  
میدهد، ولی در اینجا این معنی آن مراد نیست، بلکه منظور سنگ معجزه‌اثری است که  
بعقیده قدما نیش مار واقعی را التیام می‌بخشد و بطور کلی کار نوشدازوی خودمان را  
میکند. از آن گذشته هر کسی که این سنگ را همراه داشته باشد، از نظر دیگران نامرئی  
میماند. این سنگ را در عربی «قبع‌خفا» می‌نامند و در داستانهای هزارویکشب چندبار  
بدان اشاره شده است.

---

## دوزخ

---

در مدت زمانی کمتر از آنچه نوشتن يك « O » یا يك « I » را لازم است ، آن دوزخی آتش گرفت و سوخت و بر زمین در غلطید و خاکستر شد .

و چون بدین سان از میان رفت ، خاکستر او خود بخود گرد آمد و در آنی همان شکل نخستین را باز گرفت .

حکیمان گفته اند که سمندر در نزدیکی پانصدمین سال زندگانی خویش ، بهمین سان میمیرد و باز زنده می شود .

در دوران حیات خود نه علفی میخورد و نه گندمی و تنها اشکهای عود و کندر تغذیه می کند ، و آخرین بسترش بر گها و شاخه های مورد و سنبل هندی است<sup>۱</sup> .

و حالت آنکس که بدست شیطانی نا پیدا بر زمین میافتد ، یا با تصلب شرائین که آدمی را فلج می کند از پای در می آید ، و نمیداند که چرا افتاده است ،

و بهنگام برخاستن پریشان و گیج به پیرامون خویش می نگرد و بهرسو نظر میکند و آه میکشد .

---

۱ - Fenice (به لاتینی Phœnix) یا سمندر ، مرغ آتشین بال ، که بکرات در ادبیات فارسی آمده است . طبق افسانه های کهن (که دانتته راویان آنها را خردمندانی بزرگ نامیده ، و ظاهر اشاره اش در این باب به اوویدیوس شاعر معروف لاتین است) سمندر مرغی بزرگ است که اصلا در عربستان بسر میبرد ، و تنها از عطر گل و بخار کندر تغذیه میکند ، و هر پانصد سال یکبار که پایان عمر خویش را نزدیک می بیند آشیانی از گلهای معطر و بر گهای خشک مورد و کندر برای خود میسازد و آنرا با گرمی خورشید و حرکت بالهای خود آتش میزند ، و آنقدر در این آتش میماند تا بسوزد و خاکستر شود ، و از میان این خاکسترها از نو بصورت سمندری سر برزند که باید پانصد سال دیگر زنده بماند



میان این تودهٔ موخس ماران و افعیان، برهنه تنانی میدویدند که امید پناهگاهی یا نوشدارویی نداشتند

(صفحه ۳۹۳)

---

## سرود بیست و چهارم

---

حالت آن گناهکاری بود که بر پای خاسته بود! شگفتا! عدالت خداوندی که چنین سخت ضربت میزند، چه منتقم و قهار است!  
راهنمای من از او نام و نشان پرسید، و وی پاسخ داد که: «اندک زمانی پیش، از توسکانا بدین گردنه موحش در افتادم.  
در زندگانی خویش بدنبال دد صفتی رفتم، نه در پی آن حیاتی که آدمی را شایسته است، و حقا که استری چو من میبایست چنین زیسته باشد. من «وانی فوجی» چاربا خویم، و پیستویا مرا مغازه‌ای شایسته بود!»

و من به استاد گفتم: «بدو بگوی که از اینجا نرود، و بپرس که کدام گناهش بدینجا افکنده است، زیرا من وی را درزندگانش مردی سودائی و شدیدالعمل میشناختم.»  
و گناهکار که این بشنید دیگر رازپوشی نکرد، بلکه روح و چهره خویش را بجانب من گرداند و بر رخس اثر شرمندگی غم آلوده‌ای هویدا شد.

و گفت: درنجی که اکنون بیدارتو میبرم که بدین واژگون بختی من مینگری، فزون از آن رنج است که بهنگام جدائی از دنیای زندگان بردم.

---

۱ - Vanni Fucci از معاریف شهر پیستویا Pistoia (در شمال غربی فلورانس) که برای نخستین بار اختلاف دودسته معروف سیاسی «سفیدها» و «سیاهها» در قرن سیزدهم مسیحی در ایتالیا از آن پدید آمد، و در کمندی الهی بارها باین اختلاف اشاره میشود. «وانی فوجی» خود از نجبای دسته «سیاهها» و پسر حرامزاده «فوجیودانتری» یکی از اهلیان شهر بود (و بهمین جهت دانه او را از زبان خودش به «قاطر» تشبیه میکند). وی آتش اختلاف را میان دسته‌های سیاسی سیاه و سفید دامن زد و از این ره آتش افروزی بزرگی کرد که بعدها فلورانس در آن بسوخت.

---

## دوزخ

---

با این همه از گفتن آنچه میخواهی سر باز نمیتوانم زد: از آنروی در این دزک بسر میبرم که بگنجینه مقدس و زیبای کلیسا دستبرددم<sup>۱</sup>.

و دیگری در جای من بدین گناه متهم آمد. اما برای آنکه خروج احتمالی تو ازین ظلمتکده از دیدار این پزیشانحالی من شادمانت نکند.

به پیشگویی من گوش فرا دار و بشنو که: نخست پیستویا از سیاه ها تهی شود، آنگاه فلورانس صاحبمصبان و قوانین خویش را تازه کند.

سپس مریخ از «والدی ماگرا» برقی بجهاند که ابرهائی آشوبزا در میانش داشته باشند، و بعداز آن در کشاکش طوفانی سهمگین و ترشرو نبردی گران در «کامپوپیچنو» درگیرد، و آنگاه این برق بناگهان ابرغلیظ را درهم شکافد و برسر جمله سفیدها فرود آید<sup>۲</sup>.

---

۱ - اشاره به خزانه کلیسای «سنیا کویو» در شهر پیستویا.  
۲ - اشاره به مردی بنام «رامیینودی راجیو فوزی» که او را با اتهام دزدی دستگیر کردند و کیفر دادند، دوزخی مخاطب دانتی اعتراف میکند که او را ناحق بجای وی گرفته اند.

۳ - این پیشگویی از معروفترین پیشگوییهای «دوزخ» دانتی است، و بر اساس حوادث تاریخی سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ تکیه دارد. در ماه مه ۱۳۰۱، دسته سیاسی «سیاهها» در شهر پیستویا Pistoia شکست خوردند و از آن شهر طرد شدند، و در اول نوامبر همان سال، «کوزیمودناتی» رئیس دسته پیروزمندان وارد فلورانس شد و «سفیدها» را تبعید کرد. «سیاههای» پیستویا با فلورانسها متحد شدند و در سال ۱۳۰۲ فرماندهی مارکی «مالا-پینا» دژ معروف «سراوالد» را که در اختیار سفیدها بود تصرف کردند و حتی خود شهر پیستویا را در سال ۱۳۰۶ بتصرف درآوردند. زدو خورد اصلی ایندو دسته در میدان جنگ «پیچنو» Piceno اتفاق افتاد که در آن همه قوای متخاصمین از شهرهای فلورانس و لوکا و پیستویا شرکت کردند.

بقیه در صفحه بعد

---

## سرود بیست و چهارم

---

ومن این هممرا بتو میگویم تا پیریشان کرده باشم<sup>۱</sup>.

---

بقیه از صفحه قبل

با توجه بدانچه گفته شد میتوان مفهوم اشارات دانته را دریافت: «یستویا از سیاه‌ها تهی شود» یعنی: وقتی که حزب سیاه‌ها از آن رانده شود. «فلورانس صاحب‌منصبان و قوانین خویش را تازه کند» یعنی: زمامداران دسته سفیدها قوانینی که ایشان وضع کرده بودند جای خود را به زمامداران دسته سیاه‌ها و قوانینی بدهند که آنان طبق مصالح خود و بر حسب نظریات سیاسی خویش وضع خواهند کرد. برقی که مریخ از «والدی ماگرا»<sup>۲</sup> Valdi Magra بجهاند، یعنی: آتش‌زد و خورد بفرمان خدای جنگ در «والدی ماگرا» دره بزرگ و آبادی در ناحیه «لونجیا» که حمله متحدین فلورانس و پیزا برای تصرف دژسراواله از آنجا شروع شد، برافروخته شود. «نبردی در کاه و بیچنودز گیرد»<sup>۳</sup>: یعنی میدان جنگ بداخل خاک یستویا منتقل شود.

۱ - اشاره بدانکه دانته خود طرفدار دسته سیاسی سفیدها یعنی آنهاییست که شکست خواهند خورد. این پیشگویی برای سال ۱۳۰۰ واقعاً غیبگویی بوده، ولی در آن تاریخ که «دوزخ» سروده شد تمام این وقایع روی داده بود.





# سرود بیست و نهم

طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

گروه هشتم : مشاوران مزور

پس از دیدار دزدان ، ویرژیل ودانته ناظره حنۀ مجازات گروه مشاورین نادرست میشوند که شریک دزد و رفیق قافله بوده اند . اینان ابن قاعده را که «المشاور مؤتمن» درزیریا گذاشته و بخاطر مصالح و اغراض شخصی ، کسانی را که بدیشان اعتماد بسته بودند براه خطا رانده اند .  
بغیر از «جنگل خود کشی کردگان» طبقه هفتم دوزخ ، این تنها موردی است که در آن دوزخیان بصورتی غیر از صورت آدمی تجلی میکنند .  
در اینجا هر دوزخی در درون شعله آتشی قرار دارد که او را سرپا در میان گرفته است و هر شعله زبانه ای دارد که نشان زبان آن دوزخی است ، زیرا گناه اغفال از راه زبان او صورت گرفته است . شعله آتشی نشان وجدان خطاکار این گناهکاران است و پنهان شدن ایشان در آن ، از آن جهت است که در زندگی نیت اصلی خود را در لفاظی دروغ پنهان داشته بودند .

### سرود بیست و پنجم

در پایان گفته خود، دزد هر دو دست را بالا برد و علامت انجیری داد و فریاد زد: «بگیر، خدایا، این هم ترا حواله باد!»

از آن روز خویشان را دوست مازان یافتم، زیرا در آن دم یکی از آنها را دیدم که بر گردن او پیچید و پنداشتی که میخواست بگوید:

«نمیخواهم بیش از این بگوئی»:

و ماری دیگر را دیدم که بر گرد بازوانش حلقه زد و آنها را به تنش چسباند، و خود چنان سخت از جانب جلو بدو پیچید که وی را یارای کمترین حرکتی نماند.

اوه! ای پیستویا، ای پیستویا، چرا سر آن نداری که خوش

---

۱ - علامت انجیر دادن (fare le fiche) يك نوع اشاره با انگشتان دست است که مفهوم مستهجن و وقیحانه‌ای دارد. این علامت چنین است که دست را مشت میکنند و نوک انگشت شست را از وسط دو انگشت دوم و سوم بیرون می‌آورند و آنرا بطرف «حواله میدهند». باید متوجه بود که در یونان و روم قدیم «انجیر» علامت مجازی آلت تناسلی زن و شست دست نشان «فالوس» یا آلت تناسلی مرد بوده است و این علامت اخیر در ایران نیز تا حدی همین معنی را دارد. در ایتالیا «علامت انجیر دادن» از قدیم تا با امروز حکم توهین زننده‌ای را نسبت بطرف داشته است و دارد، یکی از مورخین معروف این کشور (ویلانی) در کتاب Cronica مینویسد که: «بر بلندترین نقطه دژ مستحکم کارمینیانو، در ایالت پیستویا، که مردم آن با فلورانس‌ها دشمنی قدیمی داشتند، بالای برجی که از خیلی دور پیدا بود دو بازوی بسیار بزرگ از مرمر روبرو فلورانس‌ها جاری شده بود که هر کدام از آنها بدین شهر علامت انجیر میدادند». «وانی فوجی» دوزخی که در دوره زندگی اموال خدا را دزدیده‌اند، در اینجا به خود خدا علامت انجیر میدهد.

---

## دوزخ

---

را خاکستر کنی تا ازین بیش در جهان نیائی؟ که در بد کاری از آنها که  
ترا زادند نیز فراتر رفتی؟<sup>۱</sup>

در سراسر حلقات مظلّم دوزخ روحی را ندیدم که چنین مغرورانه در  
برابر خداوند گردنکشی کند، حتی آنکس که از حصار «تبه» فرود  
افتاده بود چنین نکرد.<sup>۲</sup>

دوزخی بی کلامی دگر بر راه گریز رفت، و من «چنتائوروی» خشم-  
آلوده‌ای را دیدم که می‌آمد و می‌پرسید که: «این گستاخ کجاست؟»  
نپندارم «مارما»<sup>۳</sup> را آن همه مار باشد که او بر ترک خود داشت،  
زیرا که ماران تا آن جائی از تن او را که در آن چهره آدمی آغاز میشود<sup>۴</sup>  
در زیر خود پوشیده بودند.

و در زوی شانها و در پس گردنش ازدهائی گشوده بال نشسته بود  
که هر آنچه را که فرا روی خویش میدید آتش میزد.

استاد من گفت: این «کاکو» است که بارها در زیر صخره کوه  
آونتینو دریاچه‌ای از خون پدید آورد.<sup>۵</sup>

---

۱- اشاره به کاتیلینا «Catilina» سردار رومی که علیه‌سنای روم جنگید و طبق  
روایات قدیمی، شهر «پستویا» را ساخت تا بقایای سپاهیان خود را که جان بدر برده  
بودند در آن مسکن دهد.

۲- اشاره به Capanen (رجوع شود به سرود ۱۲ دوزخ)

۳- Maremma سرزمین مالاریا خیز و ناسالم ناحیه لاتوسکانا، در مغرب ایتالیا

۴- اشاره بدان قسمت از بدن «استور» که در آن، نیمه‌ای که شکل اسب دارد  
بقیه دیگری که شکل انسان را دارد می‌پیوندد

۵- Caco (به لاتینی Cacus) منابع و ابیات میتولوژی یونان، پسر هفائستوس  
(پوئلکانو) خدای صنعت و آهنگری بود، و در کوهستان آونتینوس Monte Aventino  
کمی بالاتر از روم مسکن داشت، وی بگله گوسفندان هر کول که در پای این  
بقیه در صفحه بعد

## سرود بیست و پنجم

ولی درینجا سر نوشت او از دیگر برادرانش جداست ، زیرا وی کله  
بزرگی را که در نزدیکی خود داشت مکارانه ربود ،  
و در آنوقت بود که نابکاری های او در زیر گرز هر کول ، که شاید  
بوی صد ضربت زد و او حتی ده تا را احساس نکرد ، پیاپی رسید<sup>۱</sup> .  
چون وی چنین میگفت ، «چنتائورو» رفت و سه روح بزیربای ما  
آمدند ، که من و راهنمایم هیچیک آمدنشان را دریافته بودیم<sup>۲</sup> ،  
تا آندم که بر ما بانگ زدند : «شما که اید ؟» آنوقت ما دست از  
گفتگو برداشتیم و از آن پس تنها متوجه ایشان شدیم .

### بقیه از صفحه قبل

کوه پیچرخیدند حمله برد ، و هر کول از این عمل چنان بخشم آمد که او را با چماق  
معروف خود کشت و حتی بعد از مرگ او نیز تا مدتی دست از این ضربت زدن برنداشت .  
در اینجا «کا کوس» پاسداری منعقه رودخانه «فلجوتته» دوزخ را دارد . در میتولوژی یونان ،  
کا کوس آدم است نه «سنتور» ، و شاید این اشتباه دانه از اینجا آمده باشد که ویرژیل  
در کتاب انئیس (سرود هشتم) او را لقب «نیمه انسان» داده است ، که از نظری مفهوم  
«زنده خو» را دارد نه «حیوان شکل» .

۱ - یعنی : کا کوس شاید در دهمین ضربت چماق هر کول مرده بود ، در صورتی که  
پهلوان از فرط خشم بدو صد ضربت زد . مراد از «نابکاری های او» ، این روایت افسانه ای  
است که وی برای آنکه هر کول نفهمد که گوسفندان را بکجا برده اند ، دم این  
گوسفندان را گرفت و آنها را آنقدر واپس برد و تاخار خود رسانید .

۲ - برای درک آنچه بعد خواهد آمد ، یکی از جالب صفحات «دوزخ» بشمار  
می آید ، بهتر است قبلاً اصول آن بطور کلی ذکر شود : سه روحی که بدو صورت انسانی  
در برابر دانه و ویرژیل می آیند ، سه نفرند بنام آنیلو برونلسکی Agnello Brunelleschi  
بوئوزو دیلی آباتی Buoso degli Abati و پوچیو شانکاتو Puccio Sciancato .  
یکی از آن سه میبرد : «چیانفا دوناتی Cianfa Donati کجا مانده؟» و بعد چانفا  
می آید ، ولی وی آدمی است که مار شده است و این مار با یکی از این سه دوزخی  
در می آمیزد و یکی میشود . سپس ماردیگری که روح مردی بنام فرانچسکو کوالکانتی  
Francesco Cavalcanti است بدانجا می آید و به دوزخی دومین حمله میکند ، و  
این بار این دو با یکدیگر عوض و تبدیل میشوند ، و فقط دوزخی سوم که دانه او را در  
آخرین لحظه می شناسد از این تغییر و تبدیل مصون میماند .

---

## دوزخ

---

من آنرا نمی‌شناختم، اما چنانکه گاه اتفاق می‌افتد، یکی از ایشان نام یکی دیگر را بر زبان آورد

و گفت: «چیانفا کجا مانده است؟» و من برای اینکه راهنمایم هشیار باشد انگشت بر چانه و بینی نهادم،

ای خواننده، اگر آنچه اکنون می‌گویم دشوارت باور آید، شکفت مدار، زیرا من نیز که این ماجرا را بچشم دیدم، خود بسختی فبولش میتوانم کرد.

چون نظر بدیشان دوختم، مازی شش پا را دیدم که خویش را بروی یکی از آنها افکند و سراپا در میانش گرفت.

چنانکه بادو پای میانگین خود شکمش را در هم فشرد و با دوپای جلو بازوانش را گرفت، و دندان در هر دو گونه‌اش فروبرد، و آنگاه هر دوپای عقب را بر رانهایش حلقه کرد و دم خویش را از میان هر دو ران بر آورد و از پشت بر تهیگاهش چسباند.

هر گز بوته عشقه‌ای در روی درختی بدان سختی ریشه نکرده است که این حیوان موحش اعضای خود را بر تن آن دیگری پیچیده بود، چنان این دو بهم چسبیدند که تو گوئی هر دو را از موم گرم ساخته بودند، و رنگهای خود را آنگونه با هم درآمیختند که هر دو یکسره از صورت پیشین خویش بدرآمدند.

و حال کاغذی را یافتند که در برابر شعله‌آتش برنگی کندمگون درآید که هنوز سیاه نباشد؛ اما در آن از سپید رنگی نخستین نیز نشانی نمانده باشد.

---

---

### سرود بیست و پنجم

---

آن دو تای دیگر بدو مینگریستند و هر يك از آنها بانك میزد که :  
« وای «آن یل»<sup>۱</sup>، ببین که چگونه دگر گون میشوی ! حالا دیگر نه دو تا  
هستی ، نه یکی .»

و تازه سرهای دو گانه آنها سری واحد شده بود که دو چهره  
در آمیخته آنان نیز بشکل يك چهره درآمد که هر دو صورت نخستین در  
آن محو شده بودند.

آنگاه از چهار عضو دو بازو پدید آمد ، و رانها و ساقها و شکم و  
سینه بدل به اعضای شدند که هیچ آدمیزاده ندیده است.

شکل پیشین آن هر دو از میان رفته بود ، و این صورت مسخ شده  
هم دو کس بنظر میرسید ، هم هیچ کس ؛ و این ترکیب عجیب با قدمهای  
آهسته دورشد .

همچو آن سوسماری که در گرمای سوزان قلب الاسد پیر چینی  
را که پناهگاه خود دارد عوض میکند و بتندی برق لامع از مسیر خویش  
میگذرد .

مازی خشمگین که چون دانه فلفلی کبود و سیاه بود ، با چنین  
شتابندگی بجانب شکم آن دو تای دیگر آمد ،  
و تن یکی از آنها را در آن محلی که رساننده نخستین غذای ماست<sup>۲</sup>  
سوراخ کرد ، و آنگاه در برابرش بر زمین افتاد.

---

۱ - Agnèl(lo) - «ان یلو برونلسکی» ، یکی از افراد خاندان برونلسکی شهر  
فلوانس که از سر دسته های کبیلین های شهر بودند .  
۲ - «تاف» ، که اولین غذای بشر در دوران زندگی جنینی از آن می آید .

---

## دوزخ

---

سوراخ شده بدو نگر است ، اما هیچ نکفت و فقط خمیازه کشان  
بر جای ایستاد ، تو بوئی تنها به تب یا بخواب دچار آمده بود .  
او ما را مینگریست و ما او را ؛ و از شکاف تن این و از دهان آن  
بخاری غلیظ برمیخاست ، و این هر دو بخار باهم درمیآمیخت .  
« لوکانو » را بگوی که خاموش شود و دیگر دم از نگون بختی  
« سابلو » و ناسیدیو « نزنند و گوش بدانچه اینک میگویم فرا دارد ؛  
و « اوویدیو » را بگوی که دیگر از کادمو و آرتوزا سخن نگوید ،  
زیرا مرا بهتر نمائی او رشک نمیآید که شاعرانه آنرا بشکل ماری و این  
را بصورت چشمه‌ای درآورد .<sup>۱</sup>

آخر او هرگز دو طبیعت مختلف را ، روی در روی ، چنان  
استحاله نداد که ماهیت وجودی آنها را با یکدیگر عوض و بدل  
کرده باشد .

---

۱ - Lucano (به لاتینی Lucanus) ، شاعر بزرگ لاتین در قرن اول میلادی  
Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius) شاعر بزرگ لاتین (۴۳ پیش از مسیح - ۱۷  
میلادی) که قبلاً از این هر دو سخن رفته است (رجوع شود به سرود چهارم) لوکانوس در  
کتاب فارسالیا Pharsalia (سرود نهم) نقل می کند که دوسرباز رومی از سپاه کاتون  
موسوم به سابلوس Sabellus و ناسیدیوس Nassidius (بتلفظ ایتالیائی سابللو و ناسیدیو)  
در صحرای لیبی (افریقا) طعمه غولها شدند ، آنگاه سابلو با باتلاقی درآمیخت و یکی  
شد ، و ناسیدیوس چنان آماس کرد که زرهش از تنش بدرآمد - اوویدیوس نیز در کتاب  
استحالات Metamorphoses (سرود چهارم) نقل می کند که مردی بنام Cadmus  
بایتالیائی کدمو) بصورت ماری ، (سرود پنجم) زنی بنام Aretusae (بایتالیائی آرتوزا)  
بشکل چشمه‌ای در آمد - دانته در اینجا قدرت خود را در تغییر شکل این دوزخیان با  
این دو شاعر مقایسه کرده و خویش را از هر دوی آنها برتر شمرده است . این نوع خودستائی  
شاعرانه در ادبیات ما خیلی نظیر دارد ، ولی در ادبیات مغرب زمین نادر است .

۲ - یعنی ، استحاله پایان یافت .



... آن دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، و هر يك از آنان مینالید که : « وای ، آن بلو ،  
چرا اینطور دگر کون شده ای ؟ »  
( صفحه ۴۰۵ )



---

### سرود بیست و پنجم

---

این دو چنان به هم پیوستند که دم مار ترك خورد و بشکل دو شاخه‌ای درآمد، و در عوض پاهای آن زخم خورده بهم پیوست و یکی شد،

و ساقها و رانهای او چنان با هم درآمیخت که چند لحظه بعد دیگر اثری از محل پیوستگی آنها هویدا نبود،

دم مار که بدو نیمه شده بود، کم کم آن شکلی را بخود میگرفت که آن دیگری از دست داده بود؛ و درین میان پوست یکی نرم میشد، و پوست آن دیگری بسختی میگرائید.

بازوان دوزخی را دیدم که بزیر بغلش فرو رفت، و دوپای کوتاه حیوان را که دراز شد، و بهمان نسبت که بازوان آن دیگری کوتاه میشد، پای این روبدرازا میرفت.

آنگاه دو پای پسین مار که بهم پیچ خورده بود بدل بدان عضوی شد که مردان پنهانش میکنند، و در عوض عضو پنهان آن تیره روز را دیدم که دوتا شد.

و در آن ضمن که بخار این و آنرا برنگی تازه درمیآورد و بجای آن مو که بر تن یکی میرویانید موی از تن آن دیگری میسترده،

این از جای برخاست و آن بر زمین افتاد، بی آنکه این هر دو در این احوال نظرهای ناپاک خویش را که نگران این دگرگونی بود ازهم بر گرفته باشند.

آنگاه برپای ایستاده بود پوزه خود را بسوی شقیقه‌ها کشید و از

---

## دوزخ

---

آنچه درین تبدیل زائد آمده بود گوشهائی که پیش از آن جایش خالی بود از دو گوندش سر برزد.

و از آن جزء دیگر از پوزه که بعقب نرفته و بر جای مانده بود. وی برای خود در میان چهره بینی ساخت و لبها را چنانکه شایسته بود بزرگتر و ضخیمتر کرد.

و آن بدی که بر زمین افتاده بود، پوزه خویش را پیش برد و چون حلزونی که شاخهای خود را فرو میبرد گوشها را بدرون سر فرو کشید. و زبانش که شکافی نداشت و تا آن دم سخن نمیتوانست گفت، ترک برداشت، و در عوض دو شاخه زبان آن دیگری بهم پیوست، و بخار قطع شد!

آن روح که بدل به حیوانی شده بود<sup>۲</sup> صغیر زنان در طول دره کریخت، و آن دیگری در پشت سر او آب دهان افکنان بسخن پرداخت!

شانه های تازه رسته خود را چرخاند و بدان دیگری گفت: «دلم میخواهد بوئوزو نیز همچو من چهار دست و پا در این کورمراه بدود.» بدین ترتیب، من کثافات<sup>۳</sup> این گودال هفتمین را دیدم که پوست انداختند و از شکلی بشکلی دگر درآمدند؛ و اگر قلم این توصیف را قاصر آمده، غرابت منظره عذرخواه من باشد.

---

۱ - «آب دهان بر زمین انداخت»، یعنی زهره از دهان بیرون ریخت. در زمان دانتی برای آب دهان انسان خاصیت پاد زهری قائل بودند.  
۲ - اشاره به Buoso degli Abati؛ درباره این شخص اطلاعاتی در دست نیست جز آنکه او را از خاندان «دوناتی» دانسته اند.  
۳ - zavorra، اشاره به دوزخیان این قسمت که مثل زباله بی ارزشند.

---

## سرود لیست و پنجم

---

و با آنکه دیدگان من خوب نمیتوانستند دید و خیالم نیز سخت پریشان بود، اینان نتوانستند چنان راه گریز گیرند.  
که من در میانشان «پوچیوشانکاتو»<sup>۱</sup> را تشخیص نتوانم داد، و او تنها کسی از آن یاران سه گانه نخستین بود که تغییر شکل نداده بود؛ و آن دیگری، ای «گاوپله»، آنکسی بود که توهنوز در مرگش گریانی<sup>۲</sup>.

---

۱- Puccio Sciancato پوچیوشانکاتو، از خاندان معروف گالیگائی Galigai که در دربار فرانسه نقش مهمی بازی کردند. وی از یکی از دوپا میلنکید و بدین جهت پوچیوی لنگ لقب گرفته بود.  
۲- گاوپله Gaville، دهکده ای در قسمت علیای رود «آرنو» که يك قلعه مستحکم نظامی شمار میرفت مردم این دهکده يك نفر از افراد برجسته خاندان معروف کاولکانتی را (رجوع شود به سرود دهم دوزخ) که فرانچسکو دئی کاولکانتی Francesco dei Cavalcanti نام داشت بقتل رسانیدند، ولی بازماندگان این خاندان انتقام این مرگ را بسختی گرفتند، چنانکه کمتر خانواده ای در «گاوپله» برجای ماند که عزادار نشده باشد مفهوم اشاره دانه در اینجا این نیست که مردم «گاوپله» در عزای فرانچسکو میگیرند، بلکه منظور اینست که در نتیجه این قتل بحال زار خود گریه می کنند

# سرود بیت هشتم

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران

گروه هشتم : دزدان

این سرود نیز مثل سرود پیش بوصف دزدان کودال هفتم اختتام یافته، زیرا ویژگی‌ها و دانه همچنان برجای خود ایستاده‌اند و بدون این کودال می‌نگرند. در آغاز سرود، یکی از دوزخیان که مرتکب کفر گوئی زنده‌ای نسبت بخداوند شده بدست‌ها راان کیفر می‌بیند. آنگاه دانه ناظر منظره عجیبی می‌شود که وصف آن یکی از استادانه‌ترین فصول «دوزخ» را تشکیل می‌دهد. در این ماجرا دانه بچشم خود می‌بیند که چگونه آدمی، و ماری، استحاله پیدا می‌کنند و این بشکل آن و آن صورت این در می‌آید . این «استحاله» آخرین مرحله دزدان از نظر اخلاقی است . اینان در زندگی هر چه را که دیگران داشته‌اند در خود حل می‌کرده و بصورت جزئی از وجود خویش در می‌آوردند. در اینجا، خودشانند که در دیگران حل میشوند و بشکل آنان در می‌آیند ، و چندان میان آدم و مارت تغییر صورت میدهند که خود از درك ماهیت واقعی خویش عاجز میمانند .

## سرود بیست و هشتم

ای فلورانس ، شادباش که از فرط بزرگی بحر و بر را بزیر بال  
خویش گرفته‌ای و دوزخ را نیز از نام خود پر آوازه داری !  
در میان دزدان پنج تن از زادگان ترا یاقتم که بس سرشناس  
بودند. من از این بابت شرم دارم ، و نپندارم که ترا نیز جای افتخاری  
باشد .

اما اگر رؤیای صبحگاهان رؤیائی صادق باشد<sup>۱</sup> ، درین صورت  
تو در کوتاه زمانی بدان سر نوشتی که پراتو و شهرهای دگرت آرزو دارند ،  
دچار خواهی آمد<sup>۲</sup> .

و چندان زود نباشد اگر این بلاهم اکنون بر سرت آید ؛ و کاش

---

۱- عقیده قدما بر این بود که رؤیاهای نزدیک صبح «رؤیاهای صادق» اند، و این عقیده هنوز در ایران نیز راسخ است . دانته خود درین باره در «برزخ» (سرود نهم) مینویسد:  
«نزدیک بامداد ، در آن ساعت که پرستو نغمه غم انگیز خویش را شاید بیاد نخستین  
مدبختیهای خود ساز میکند ، روح ما از هروقت دیگر از جسم دورتر و از قید اندیشه های  
تن آزادتر میشود ، و از بصیرتی تقریباً آسمانی برخوردار میآید ...»

۲- Prato شهر کوچکی است در بیست کیلومتری فلورانس- اشاره بدانکه نه فقط  
دشمنان نیرومند فلورانس خواهان سقوط آن هستند، بلکه حتی شهری کوچک در همسایگی  
مقیم فلورانس نیز این آرزو را دارد. درین باره تعمیر دیگری نیز شده، بدین معنی که اشاره  
دانته را نه بشهر «پراتو»، که ظاهراً با فلورانس روابط حسنه داشت، بلکه به «کاردینال-  
نیکولود اپراتو» اسقف بزرگ فلورانس که از طرف پاپ بندتوی یازدهم بدین شهر فرستاده شده  
بود دانسته اند. کاردینال اپراتو مدتی سعی کرد دودسته سیاسی شهر را که با هم پیوسته در زد  
بقیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

اکنون که باید چنین شود، هر چه زودتر شود، زیرا که من هرچه سالخورده‌تر شوم ازین بابت رنجی فزونتر خواهم برد.

براه افتادیم، و راهنمای من از نردبان برآمد گیهای صخره‌ای که قبلا از آن فرودآمده بودیم، بالا رفت و مرا نیز همراه خود برد.

راه بی‌رفت و آمد ما در میان صخره‌های پر پست و بلند و تخته سنگ‌های پل چنان سخت بود که پای ما بی کمک‌دست پیش نمیتوانست رفت.

از آنچه دیدم برنج آمدم، و هنوز هم خیال آن آزارم میدهد، و بناچار بیش از آن حد که شیوه من است بر توسن اندیشه لگام میزنم.

تا بی‌راهنمایی پاکی و درستی دویدن پیشه نکند، مبادا که اگر ستاره‌ای سعد یا لطفی آسمانی شامل حال باشد، خود را بدست خویش ازین برکت محروم دارم.

همچو آن روستائی که بر بالای تپه آرمیده، و در آن فصل که روشنی بخش جهان چهره خویش را مدتی کوتاه‌تر از همیشه از ما پنهان میدارد<sup>۱</sup> و مگس جای خود را به پشه میسپارد،

---

### بقیه از صفحه قبل

و خورد بودند بایند و اندرز آشتی دهد، ولی چون هیچک از آنها تن بقبول میانجیگری نداد وی مراتب را به پاپ اطلاع داد و این شهر را ترک گفت، و پاپ نیز لعنت نامه‌ای برای مردم شهر فرستاد و انجام مفرات مذهبی را از طرف کلیساها در آنجا تحریم کرد. اندکی بعد پل بزرگ شهر شکست و تلفات بسیار بار آورد، و بعد از آن نیز حریق بزرگی در آنجا روی داد که باعث خسارت هنگفت شد، و مردم این آفات را نتیجه مستقیم نفرین پاپ دانستند.

۱- یعنی: زمانیکه درازی روزها از همه وقت دیگر سال بیشتر است. مقصود فصل تابستان است.

---

## سرود بیست و هشتم

---

درهٔ سرسبزی را که شاید تا کستان او و کشتزارش در آن باشد  
پراز کرمان شب تاب میبیند ،

من نیز با رسیدن بدانجائی که از آن اعماق بلجیای هشتمین را  
میتوانستم دید ، آنرا از شعله های فروزان آتش آکنده یافتم .

و همچنانکه آن انتقام گرفتهٔ خرسان گردونهٔ ایلیا را بهنگام  
عزیمتش دید که اسبانش برداشتند و یکسر با آسمان بالا رفتند<sup>۱</sup> ،

و او با دیدگان خویش ازین گردونه بجز شعله های آتشین که چون  
ابری کوچک روی بیلا داشت چیزی نتوانست دید ،

هریک ازین شعله ها نیز در گردنهٔ این گودال بالا میآمد ، بی آنکه  
نهفتهٔ خویش را نشان دهد : و هر شعله ای گناهکاری را در دل خود داشت .

روی پل بر سرپا ایستاده بودم تا نکوتر بنگرم ، چنانکه اگر  
به تخته سنگی تکیه نداشتم ، بی آنکه کسی به پیشم رانده باشد فرو  
میافتادم .

و راهنما که چنین مجذوبم دید ، گفت : « در درون این آتشتها

---

۱ - اشاره به الیشع پیغمبر بنی اسرائیل (بایتالیائی Eliseo ، بفرانسه Elisée ،  
به انگلیسی Elisha) که ماجرای او در تورات آورده شده (تورات ، کتاب دوم پادشاهان ،  
باب دوم) : «... و چون ایشان (الیشع و ایلیا پدر او) میرفتند و گفتگو میکردند ، اینک  
الیشع ارا بهٔ آتشین ایلیار را بدید و فریاد بر آورد که ای پدرم ای پدرم ارا بهٔ اسرائیل  
و سورانش - پس او را دیگر ندیدید و جامهٔ خود را گرفت به دوحه چاک زد ... و از آنجا  
به بیتئیل بر آمد و چون او برآه میآمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده او را سخریه  
نموده گفتند ای کچل بر آی ای کچل بر آی - و او بعقب برگشته ایشان را دید و ایشان را باسم  
یهوه لعنت کرد و دوخزس از جنگل بیرون آمده چهل و دو پسر از ایشان بدرید» .

---

## دوزخ

---

ارواحی خانه دارند و هر يك از این روحها محصور در آن پوششی است  
که او را درخود میگذارد.»

پاسخ دادم: «استاد من، اکنون که سخن ترا میشنوم درین یندار  
زاسخ تر میشوم، اما خود نیز پی برده بودم که باید چنین باشد، و میخواستم  
که پرسم:

در این آتش که بجانب ما میآید و نوك آن چنان دوشاخه شده که  
کوئی از آن تل هیزمی آمده است که «اتئو کله» را با برادرش در آن  
سوزاندند<sup>۱</sup>، کدام روح خانه دارد؟»

جوابم داد: «در درون این شعله، «اولیسه» و «دیومده» کیفر  
می بینند، وهمچنانکه با هم مستوجت بادافره شدند، با هم نیز در عذابند.  
و اکنون در میان شعله خود، بخاطر ابداع مکارانه آن اسب  
دروازه گشا که نطفه والای رومیان را از ترویا بدر آورد، گریانند.

و نیز بخاطر آن میکروزیبی میگیرند که هنوز «دئیدامیا» را در عالم مردگان

---

۱ - بنابه افسانه های یونانی، اتئو کلس (Eteocles) و پولونیس (Polynices)  
(بتلفظ ایتالیائی اتئو کله و پولی نیچه) پسران دو قلوبی اودیپوس  $\alpha$ dipus اودیپ (بتلفظ  
ایتالیائی ادیپه، قهرمان معروف افسانه خدایان یونان) که پس از مرگ پدر پادشاه تب شده بودند،  
بایکدیگر توافق کردند که يك سال اتئو کلس و يكسال پولونیس پادشاه این شهر باشد. ولی  
اتئو کلس در پایان سال اول حاضر بواگذاری تخت و تاج برادر نشد، و لاجرم او پادشاهان هفت  
گانه یونان را علیه برادرش برانگیخت. پس از زد و خورد های بسیار، فرار بر این شد که دو  
برادر در برابر چشم هر دو سپاه بجنگ تن بتن پردازند و هر کس که زنده ماند پادشاه شهر شود.  
در این جنگ تن بتن هر دو برادر کشته شدند، و جسد های ایشان طبق سنن مذهبی سوزانده شد  
ولی کینه آنان نسبت بیکدیگر چنان شدید بود که چون اجساد آنها را برای سوختن در يك  
آتش نهادند، شعله از میان بدو نیم شد و هر شعله یکی از آن دو جسد را زبر گرفت





... و راهنمای من که این توجه مرا دید، گفت: «در دل هر یک از این شعله ها  
که می بینی، روحی خانه دارد.» ( صفحه ۴۱۵ )

---

## سرودیست و ششم

---

از «اکیله» در شکوه دارد؛ و هم بگناه ربودن پالاد یوست که درین جا کیفر می بیند<sup>۱</sup>.

گفتم: «ای استاد، اگر اینان از درون این شعله ها سخن میتوانند گفت، مشتاقانه از تو تقاضا دارم، و باز تقاضا دارم، و کاش این خواهش من ارزش هزار خواهش داشته باشد،

که باز از آن مداری که تا رسیدن این شعله دوشاخه در همین جا بانتظار بمانم. ببین که چسان از فرط اشتیاق، بی اختیار بجانب این شعله خم شده ام.» و او بمن گفت: «خواهشی بسیار بجا داری، و لاجرم آنرا میپذیرم، اما کاری کن که زبان درازی نکنی.»

---

۱- Diomedes و Ulisse دو قهرمان نامی ایلیاد و اودیسه هستند؛ اولیس پهلوان افسانه ای یونان کسی بود که در جنگ «ترویا» پس از ده سال بیگانه بیگانه، با کمک دیومدس اسب چوبی معروفی را ساخت که یونانیان در آن نشستند و وارد شهر ترویا شدند و آنرا بیادقتل و غارت دادند. گناهان سه گانه ای که دانه برای اولیس قائل است، یکی همین حیل اسب چوبی است. دیگر اینکه اولیس در این جنگ، اکیله Achille پهلوان و نیمه خدای معروف را که سر از جنگ بر تافته و دل به عشق «دئیدامیا Deidamia» دختر زیبای پادشاه ترویا داده و از او صاحب فرزند شده بود بلطائف الحیل و اداری کرد که علیه ترویا تیرها وارد جنگ شود. و دئیدامیا که معشوق خود را با پدرش در جنگ میدید از غم جان داد و سومین گناه، اینکه وی مجسمه مقدس «پالاس» Pallas را از پالادیوم Palladium دزدید، و از قدیم گفته بودند که تا این مجسمه بریاباشد شهر ترویا مغلوب نخواهد شد. غلت این هر سه اعتراض دانه با اولیس اینست که دانه سخت طرفدار ترویا تیرها بود که یکی از آنان، انئاس Eneas، میبایست شهر را پی افکند (رجوع شود به سرود دوم و دوزخ)، و دانه چون خود را از اعقاب رومیان می شمرد، من غیر مستقیم برای خویش ریشه ترویا تیرها قائل بود. اولیس قهرمان اصلی «اودیسه» Odisseo اثر حماسی معروف یونانی است که از قدیم آنرا به «همر» نسبت داده اند، و معلوم نیست که این انتساب تا چه اندازه صحیح باشد. در اینجا اولیس و دیومدس هم کار و شریک جرم او در درون یک شعله آتش قرار دارند، منتها چون جرم اولیس زیادتر و مقامش نیز مهمتر است، شعله ای که او در میان دارد بزرگتر از شعله ایست که مصاحبش را در خود گرفته است.

---

## دوزخ

---

سخن را بمن واگذار، که میدانم چه میخواهی پرسید؛ همانا که ایشان چون یونانی بودند، شاید سخنان ترا وقتی نگذارند<sup>۱</sup>.

چون شعله آتش بدانجا رسید که راهنمایم از لحاظ زمانی و مکانی مناسبش دانست، شنیدم که چنین گفت:

«شما که دو تائید و دریک آتشید، اگر من در دوران زندگی خود خویشتن را شایسته توجه شما نشان دادم، و اگر در آنوقت که در روی زمین اشعار بلند پایه خویش را نوشتم، بیش یا کم درخور لطف شما شدم، در این صورت ازینجا دور مشوید، و یکی از شما حکایت کند که چون کم شد برای مردن روی بکجا برد؟»

شاخه بلند این شعله اندکی بخود لرزید و از آن زمزمه‌ای نظیر آن صدا که با وزش باد همراه است برآمد،

سپس، چنانکه زبانی برای گفتن بحرکت آید نوك این شاخه آتشین تکان خورد و از آن صدائی برون آمد که میگفت:

«چون چیرچه را که سالی بیش در نزد کائتا پنهان داشته بود (و این هنگامی بود که هنوز انثا این نام را بر او ننهاده بود) ترك گفتم، مهر پدری، و علاقه فرزندی نسبت به پدری سالخورده، و عشق من

---

۱- یعنی: شاید ترا قابل جواب دادن نمیشوند، ولی بمن که با آنان نزدیکتر بوده‌ام پاسخ خواهند گفت. یا اینکه: چون اینان یونانی هستند و تو از اعقاب ترویا نیما هستی، حاضر بگفتگومانو نخواهد بود. طبق يك تفسیر سومین نیز مفهوم این گفته این است که چون داتته و معاصرین او هیچ اطلاع مستقیمی از یونان نداشتند و رابط آنها درین مورد در میان بوده‌اند، درینجا ویرژیل باید حفاً رابط داتته و اوولیس شود.

## سرود بیعت و ششم

به «پنه‌لویه» که میبایست مایه خوشبختی اوشود<sup>۱</sup>،  
هیچیک بر اشتیاق فراوان من به شناسائی جهان و آشنائی با معایب  
و محاسن جهانیان فائق نیامد؛  
لاجرم تنها با یک کشتی و با این یاران معدودی که هرگز بترکم  
نگفتند، راه دریای بیکران را درپیش گرفتم.  
این کرانه و آن کرانه را، تا اسپانیا و مراکش و جزیره ساردها<sup>۲</sup>  
و دیگر جزایری که این دریا از هر جانب سیرابشان میکند<sup>۳</sup> بچشم  
دیدم.  
عاقبت من و یارانم، سالخورده و فرسوده، بدان گذرگاه باریک  
رسیدیم که روزگاری هر کول نشانه های خود را در آن گذاشته بود.  
تا هیچ آدمیزاده از آنجا فراتر نرود<sup>۴</sup>: «سیبیلیا» را در دست  
داست گذاشتم<sup>۵</sup> و پیش از آن «ستا» را در دست چپ نهاده بودم<sup>۶</sup>.

۱- Circe، بروایگ افسانه‌های یونانی زن جادوگری بود که در کوه سیرسیو  
(تلفظ ایتالیائی چیرچیو) در کنار خلیج گائنا در جنوب شرقی ایتالیا مسکن داشت، و اولیس  
و همراهانش را سحر کرد و بصورت حیوانات درآورد. Gacta، شهر ساحلی ایتالیا، که طبق  
روایات یونانی، «اتا» پس از مرگ دایه خود که Caieta نام داشت اورادین محل بخاک  
سپرد و نام این دایه را بر شهر نهاد. Penelope، زن اولیس بود، و پسرو پدراو که در اینجا  
نامشان مستقیماً برده شده، تلماکو Telemacco و لائره Laerte نام داشتند.

۲- جزیره ساردها: ساردنی.

۳- «جزایر دیگر»... سیبیل و کرس و بالثار و غیره.

۴- دودویاره تنگه جبل الطارق را در یونان قدیم ستونهای هر کول مینامیدند؛  
طبق افسانه‌های یونانی، هر کول پهلوان نامی یونان وقتی که ب جستجوی سیبهای طلائی  
میرفت بدین ستونها رسید و بدیدن آنها دریافت که با خردنیار سیده است. قدما صخره‌های  
عظیم دوسوی جبل الطارق را -رحد غربی دنیا میدانستند

۵- Sibilia، تلفظ ایتالیائی Sevilla (اشبیله) شهر معروف اسپانیا، که دانته آنرا

در جای دیگر این کتاب نیز مرادف با تمام اسپانیا آورده است.

۶- Setta، نام ایتالیائی Ceuta (شوتا) شهر ساحلی مراکش، در مقابل جبل الطارق.

## دوزخ

گفتم: - ای برادران، که از صد هزار خطر گذشته و بمغرب رسیده‌اید، این دوران کوتاه هشیازی را که هنوز برایتان باقی است<sup>۱</sup> مفتنم شمارید.

و امکان کشف دنیای نامسکون را از راه تعقیب خورشید از کف مدهید<sup>۲</sup>.

تبار خویش را در نظر آرید: شما را برای آن نساختند که چون نابخردان عمر گذرانید، بلکه زادند تا بدنیا پاکی و دانش روید.

با این خطابه کوتاه، یاران خویش را چنان در ادامه راه خود بشوق آوردم که از آن پس خود نیز بدشواری بر جایشان نگاه می‌توانستم داشت؛ و کشتی خویش را پشت بیامداد چرخاندیم<sup>۳</sup> و پاروها را بصورت بالهائی برای این پرواز جنون آمیز در آوردیم، و پیوسته جانب چپ را نگاه داشتیم<sup>۴</sup>.

و بجائی رسیدیم که در آن شبها جمله اختران قطب دیگر هویدا بودند<sup>۵</sup> و ستاره قطبی خودمان چنان پائین بود که از سطح دریا فراتر نمی‌آمد.

۱- یعنی: این مدت کوتاه را که از زندگانی شما باقی است.

۲- «دنبال کردن خورشید»: یعنی ادامه راه بسوی مغرب.

۳- یعنی: پشت بمشرق و رومغرب کردیم.

۴- یعنی: در طول سواحل غربی آفریقا پیش رفتیم. باید متوجه بود که در آن زمان

اروپائیان بجز قسمت شمالی آفریقا جایی از این قاره را نمی‌شناختند.

۵- قطب جنوب- اولیس و همراهانش بخط استوا رسیده‌اند که در آن ستاره قطبی

شمالی جای خود را به ستاره‌های نیمکره جنوبی می‌سپارد. در زمان دانه تصور آنکه نیمکره‌ای جنوبی وجود داشته باشد که بتوان بدان مسافرت کرد تمیرفت، بدین جهت از نظر او رسیدن بخط استوا معنی رسیدن با خردنیای زندگان را میدهد که کسی حق ندارد زنده از آن بگذرد، زیرا آن سوی این خط دریائی است که جزیره و کوه برزخ در آن است.

---

## سرود بیست و ششم

---

از آغاز این سفر خطرناک ما ، نیمه زیرین چهره ماه پنج بار روشن  
و پنج بار خاموش شده بود<sup>۱</sup> .

که کوهی در برابرمان نمودار شد ، که از بعد مسافت تاریک  
مینمود ، این کوه را چنان بلند یافتیم که هرگز نظیر آن را ندیده  
بودم<sup>۲</sup> .

بدیدار آن سخت شادمان شدیم ، اما دیری نگذشت که این شادی  
جای خود را به اشک حسرت داد ، زیرا از این خشکی تازه گردبادی  
برخاست و بر جلوی کشتی ما تاخت ،

و سه بار کشتی و جمله آبها را بگرد خود بچرخانید ، و در بار چهارم  
غضب کشتی ما را بالا برد و قسمت پیشین آنرا چنانکه دیگری اراده کرده  
بود<sup>۳</sup> ، در آب فروبرد .

تا آن که دریا بروی ما بسته شد<sup>۴</sup> .

---

۱- یعنی : پنج بار قسمت زیرین ماه که فقط در شبهای بدر کاملاً روشن میشود  
روشن شد ، و بدین ترتیب پنج ماه قمری از هنگام عبور ایشان از جبل الطارق گذشت .

۲- اشاره بکوه «برزخ» ، طبق نقشه جغرافیائی که ملاک کار داتته در «کمدی الهی»  
بشمار میرود ، نیمه شمالی زمین خشکی و مسکون است و در عوض نیمه جنوبی آنرا یک سره  
آب فرا گرفته است ، بجز کوه عظیمی که در نقطه مقابل اورشلیم در آن سوی زمین سر از آب  
بر آورده ، و داتته آنرا کوه «برزخ» نامیده است . در برزخ (سرود چهارم) در این باره گفته  
شده که : «... کوهی چنان بلند بود که چشم قلّه آنرا نمیتوانست دید ، و شب آن از شیب  
خطی که مرکز دایره را بوسط ربع دایره متصل کند تندتر بود» .

۳- اشاره بخدا .

۴- این شعر از عالیترین شعرهای کمدی الهی است ، زیرا بقول مفسرین داتته باشکال

میتوان احساس عمیق مرگ و خاموشی ابدی را با ترکیبی ساده تر و مؤثرتر از این وصف کرد :  
*infin che il mar fu sopra noi richiuso* باید تذکر داد که داستان این سفر اولیس  
و همراهانش در آن-وی جبل الطارق ، ساخته و پرداخته خود داتته است و پیش از او در هیچ  
جای دیگر آورده نشده است .

# سرود بیت هفتم

## طبقه هفتم دوزخ: حبله گران گروه هشتم: مشاوران مزور

این سرود نیز مانند سرود پیش بوصف تباهاکاران کودال هشتمین اختصاص یافته است. دانه که در سرود پیش بایک شخص برجسته دنیای کهن (اولیس) بتفصیل گفتگو کرده، در اینجا بطور مفصل بایک شخص برجسته معاصر خود (کنت گوید و دامونته فلترو) صحبت میکند. این کنت خود مشاوری مزور است، اما بانقل داستان زندگی خویش پرده از روی تزویر و ریای کسی بزرگتر از خود، یعنی پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیشوای روحانی دنیای کاتولیک و جانشین مقدس عیسی مسیح بر میدارد. دانه در هیچ جا با این صراحت و پرده دبی از روی بزرگترین پیشوای روحانی کلیسا و جنایت های اونقاب برنداشته است.

قسمت مهمی از سرود صرف انتقاد شدید از وضع اجتماعی ایتالیای دوره دانه و فساد اجتماعی و اخلاقی و سیاسی فلورانس و سایر شهرهای ایتالیا میشود که سحت مورد شکایت شاعر بوده است.

## سرود بیست و هفتم

شعله آتش قد برافراشته و آرام بر جای ایستاده بود و دیگر سخنی  
نمیگفت، و بارخصت شاعر نکودل آهنگ رفتن داشت  
که شعله ای دیگر که در پی آن میآمد، با صدائی آشفته که از  
درونش برخاست ما را متوجه زبانۀ باریک خود کرد.  
همچنانکه گاو سیسیل که نخستین نعره اش ناله آنکس بود که با  
سوهان خویشش آفریده بود، و حق بود که چنین باشد،  
با صدای قربانی خویش نعره بر میداشت، اما چنین مینمود که با  
وجود ساختمان مفرغینش بر استی خود احساس درد میکند،  
در اینجا نیز سخنان شکوه آمیز که راهی و منفذی در درون  
آتش نداشت بزبان شعله بیان میشد،

اما چون این کلمات سفر خویش را از راه زبانۀ آتش بسوی بالا

---

۱- طبق افسانه‌های تاریخی یونان، در قرن ششم پیش از مسیح پریلوس *Perillus* آتنی، گاو ازمفرغ برای فالاریس *Phalaris* زمامدار ستمگر و مستبد جزیره سیسیل ساخت و آنرا بدو هدیه کرد تا برای شکنجه محکومین بکار رود. این محکومین را در درون بدن میان تپه‌ی گاو جای میدادند و ناله و فریاد آنها با گذشتن از لوله‌هایی مخصوص بصورتی از دهان گاو بیرون میآمد که درست طنین نعره گاو را داشت. فالاریس این هدیه را پذیرفت و برای آزمایش فرمان داد که خود سازنده این گاو فلزی را در آن افکنند، و بدین ترتیب مخترع این دستگاه اولین قربانی اختراع خود شد.



## دوزخ

پایان رساندند و آنرا بدان صورت لرزاندند که زبانشان در ادای این کلمات بدانها داده بود ،

کسی را شنیدیم که میگفت : « تو که مخاطب منی و هم اکنون بزبان لمباردی میگفتی که : - حالا دیگر برو، مزاحمت نمیشوم<sup>۱</sup>» -

هرچند که شاید اندکی دیر بدینجا رسیده باشم ، از ماندن وبا من سخن گفتن سرمتاب ، می بینی که میسوزم و باز خواهان این گفتگویم<sup>۲</sup> !  
اگر بتازگی از سرزمین دلپذیر لاتین که من جمله خطاهای خویش را از آن آوردم بدین ظلمتکده در افتاده باشی ،

بمن بگوی که آیا رومانیان<sup>۳</sup> در صلحند یا در جنگ ، زیرا من از مردم آن کوهسارانی بودم که میان اوربینو و قله ای که رود « تهوره » از آن بیرون میجهد ، سر بر افراشته است .

هنوز رو بسوی پائین داشتم و با دقت مینگرستم که راهنمای من دست به پهلویسم زد و گفت : « سخن بگوی ، زیرا این بار یک ایتالیائی است که با تو سر گفتگو دارد . »

۱- در زبان ایتالیائی ، به « حالا » adesso گفته میشود - ولی در اینجا ، بطوری که در متن شعر آمده ، ویرژیل کلمه Istra را بکار برده ، و این کلمه ایست که فقط در زبان محلی ایالت « لمباردیا » مصطلح است ، و معنی « اکنون » میدهد ، بنابراین آن دوزخی که با ویرژیل طرف گفتگوست ، خودش از اهالی این منطقه است ، با شنیدن این کلمه دریافته است که بایک یا دونفر لمباردی سروکار دارد . قبلا گفته شد که ویرژیل اهل « ماتوا » شهر معروف ناحیه لمباردیا بوده است .

۲- این دوزخی مردی است بنام کنته گویدودامونته فلترو Guido da Montefeltro منطقه کنت نشین « مونته فلترو » در ایالت رومانیا Romagna واقع است که یک حد آن شهر اوربینو Urbino و حد دیگرش کوه کورونارو Coronaro است که رود معروف رم ، تهوره Tevere (تیمبر) از آن سرچشمه میگیرد .

۳- اهالی رومانیا Romagna

---

## سرود بیست و هفتم

---

ومن ، که پاسخ در آستین داشتم ، بیدرنک گفتم : « ای روحی که در درون این شعله نهانی ،

رومانیای تو در دلستمگرانی که فرمانروایان آنند ، بی جنگ بسر نمیرد و بی جنگ نیز بسر برده است . اما در آن هنگامی که من بترکش گفتم ، رسماً باجائی در جنگ نبود ؛

« راونا » همانگونه میزید که از سالیان پیش زیسته ؛ و عقاب پولنتا در آن چنان خوب بر روی تخمهای خود خفته که تا « چرویا » نیزبال گسترده است ؛<sup>۱</sup>

و سر زمینی که پیش ازین صعب دورانی گذرانید و از کشته های فرانسویان پشته ها ساخت ، همچنان در زیر چنگال های سبز بسر میبرد .<sup>۲</sup>

---

۱- یعنی : با آنکه در حال حاضر ایالت «رومانیا» با هیچ شهر و ایالتی رسماً در جنگ نیست ، ولی زمامداران این ناحیه در دل خود همچنان مشغول کینه توزی و آتش افروزی هستند .

۲- خاندان Polenta ( پولنتا ) خانواده ای بود که از سال ۱۲۲۰ در راوانا Ravenna شهر معروف کنار دریای آدریاتیک حکومت میکرد و دامنه نفوذ آن تا شهر چرویا Cervia در جنوب راوانا گسترده بود . علامت این خاندان عقابی بود که «عقاب پولنتا» نامیده میشد .

۳- مقصود شهر و ناحیه فولی Forli است که در آن ، در روز اول ماه مه سال ۱۲۸۲ میان قوای این شهر فرماندهی «گویدودامونته فلترو» (بشرح ۲ صفحه قبل مراجعه شود) و قوای پاپ مارتینوی چهارم که قسمت اعظم نفرات آنرا فرانسویان تشکیل میداد پیکار خونینی در گرفت و این پیکار بشکست قوای پاپ و فرانسویها منجر شد . در سال ۱۳۰۰ شهر فولی تحت استیلا و حکومت مطلقه خانواده اردلافی Ordelaffi بود که علامت خانوادگی آنها شیری سبزرنگ بود ، مراد از «دوران صعب» ، محاصره طولانی فولی است که از ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۳ بطول انجامید . و چنگالهای سبز ، اشاره بعلامت شیر سبز خانواده زمامداران فولی است .

## دوزخ

سگان پاسبان پیر و جوان «ورو کیو» که بس نابکارانه بر مونتانی  
حکم راندند در قلمرو خود دندانها را متد کرده اند؛  
شهرهای «لامونه» و «سانتر نو» زیر فرمان شیر بچه‌ای سپید کنامند  
که از تابستان تا زمستان برنگی دگر درمی‌آید.<sup>۱</sup>  
وشهری که «ساویو» آبیاریش میکند، از آن رو که حدی بدشت  
و حدی بکوه دارد، میان استبداد و آزادی روزگار میگذراند.<sup>۲</sup>  
اکنون، تمنا دارم که بما بگوئی تو خود که هستی و از کجا  
آمده‌ای؟ با ما سختگیر از آن مباش که دیگران بودند،<sup>۳</sup> و کاش که نامت  
در روی زمین پایدار ماند.»

- ۱- اشاره به مالاستا داورو کیو Malatesta da Verrucchio و پسرش مالانستینو Malatestino که مالکین دژ بزرگ «ورو کیو» بودند و از سالهای پیش بر ریمینی Rimini حکومت میکردند. مونتانی Montagna رئیس «گیبلین» های شهر بود که پسر مالاستا او را در سال ۱۲۹۵ اسیر کرد و خائنه کشت - «دندانهای خود را متد کرده اند» یعنی: بهر جا که میتوانند دندان فرو میبرند. «مالاستا» پدر شوهر «فرانچسکا داریمینی» است که دانته ماجرای عاشقانه شورانگیز او را در سرود پنجم دوزخ نقل کرده است.
- ۲- Lamone و Santerno دو رودخانه ایتالیا، که از شهرهای فائستاستا Faenza و ایمولا Imola میگذرند و اشاره دانته در اینجا بدین دو شهر است. این شهرها در سال ۱۳۰۰ تحت حکومت مائینار دوپاگانی Mainardo Pagani بودند که در سال ۱۳۰۲ وفات یافت، و علامت خانوادگی او شیر آبی رنگ در زمینه سفید بود. وی در شمال منطقه حکومت خود از گیبلینها، و در جنوب آن (فلورانس) از گولفها طرفداری میکرد، یعنی در توسکانا گولفو و در رمانیا گیبلینو بود، بدینجهت است که دانته میگوید: «از تابستان تا زمستان رنگ عوض میکند.»
- ۳- اشاره بشهر چزنا Cesena، در کنار رودخانه ساویو Savio، میان فورلی و ریمینی مردم این شهر چندین سال خودشانرا عاقلانه اداره کردند و حاضر بقبول زمامداری نشدند، یعنی «آزادی» خودرا حفظ کردند. اما در ۱۳۱۴ مالاستینو که قبلا ذکرش رفت، آنها را تصرف کرد.
- ۴- یعنی سایر دوزخیان همه جا بسخنان ما پاسخ دادند.

## سرود بیست و هفتم

شعله آتش بشیوه خود اندکی خروشید و نوك تیز زبانه اش بدین سو و آنسو گشت ، و آنگاه ازدرون آن صدائی چنین بر آمد :

«اگر احتمال پاسخ به پرسش کسی را می دادم که بروی زمین باز می تواند گشت ، بیقین این شعله همچنان بی حرکت می ماند .

اما چون تا کنون ، اگر راست شنیده باشم ، هیچکس زنده ازین ورطه ژرف بیرون نرفته است ، بی ترس از رسوائی ترا پاسخ می گویم .<sup>۱</sup>

مردی جنگی بودم که به زنا ربندان<sup>۲</sup> پیوستم ، زیرا پنداشتم که در کمر بستگی<sup>۳</sup> اجازت استغفار خواهم یافت . و بی گمان این پندار من بجا بود ؛

اگر پای آن کشیش بزرگ<sup>۴</sup> - که لعنت بر او باد !- بمیان نیامد که مرا بگناهان گذشته باز گردانید ، و چگونه ، و برای چه<sup>۵</sup>؟ میل دارم که این نکته را از زبان خود من بشنوی .

تا صاحب آن گوشت و استخوانی بودم که با آن از مادرزاده شده بودم ، شیر پیشه ای نبودم ، رو باه پیشه ای بودم .

۱- اشاره به گوید و دامونته فلترو ؛ که رئیس کیبلین های رومانیا و مردی دلیر و بزرگ منش بود . وی چندین بار با گوئلف ها جنگید و پیروز شد ، و چند بار نیز از طرف پاپ مورد تکفیر قرار گرفت و هر بار با کلیسا آشتی کرد ، و بالاخره در سال ۱۲۹۶ عضو فرقه مذهبی فرانسیسکن شد ، و در ۱۲۹۸ مرد . دانته در یک کتاب دیگر خود وی را « گوید و مونته فلتروی لاتین بسیار بزرگوار ما » می نامد .

۲ - مراد فرقه «فرانسیسکن» است ،

۳ - اشاره بکمر بند طنابی مخصوص اعضای فرقه مذهبی فرانسیسکن .

۴ - مقصود پاپ بونیفاتسیوی هشتم است .

۵ - Come e quare ، کلمه دوم کلمه ای لاتینی است که بهمان صورت اصلی در متن آمده است .

## دوزخ

راز جمله حيله گری‌ها و پوشیده روی‌ها را آموختم و چنان استادانه  
این فنون را بکار بستم که آوازه‌ام تا اکناف جهان پیچید؛  
اما چون خویش را در آن مرحله از زندگی یافتم که هر کس باید باد-  
بانها را فرود آرد و طناب‌ها را درهم پیچد ،  
آنچه پیش از آن مطلوب بود، منفورم افتاد . اقرار بگناه آوردم و  
توبه کردم و زاهد شدم . بیچاره من ! که کاش در همان حال مانده بودم .  
اما امیر فریسیان این زمان<sup>۱</sup>، که در نزدیک لاترانو<sup>۲</sup>، نه با مسلمانان و  
یهودان<sup>۳</sup>، بلکه با ترسایان در جنگ بود<sup>۴</sup>،  
آنها را با مسیحیانی که نه برای کشودن عکا رفته و نه در کشور سلطان  
سوداگری کرده بودند<sup>۵</sup>،

۱- اشاره بسخن پاپ مارتینوی چهارم ، که درباره توهین‌های گوید و به کلیسای  
کاتولیک گفته بود : «آوازه این جسارت‌ها تا چهار گوشه ارض و تا سرحدات ربع م-کون  
رسیده است» .

۲- اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم . «فریسی‌ها» چنانکه قبلا گفته شد فرقه  
خاصی از یهود بودند که در طرفداری از اصول تعصب بسیار بیخبرج میدادند و همانها بودند  
که عیسی را با اتهام ارتداد و بدعت در دین تکفیر کردند و بدست مرگ سپردند .

۳- پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیش از آنکه پاپ شود با خاندان معروف کولونا  
Colonna دشمنی داشت . در سال ۱۲۹۷ این خانواده در قصر قلعه‌ای واقع در چهل کیلومتری  
مشرق روم در منطقه پنسترنو (پالسترنای کنونی) در نزدیک شهر لاترانو Laterano سکونت  
گزیدند . بنا بتوصیه «گویدو» پاپ بدیشان قول داد که فتوای تکفیری را که درباره آنان  
داده بود پس بگیرد بشرط اینکه آنها نیز قصر و قلعه مستحکم خود را ترک گویند . کولوناها  
این دعوت را پذیرفتند و قلعه را ترک گفتند ، در نتیجه پاپ آنجا را بکلی ویران کرد و  
بعدهم «کم تکفیر خود را پس نگرفت» .

۴- یعنی: ایشان نه از آن صلیبیانی بودند که برای تصرف شهر عکا، در فلسطین، در  
خفا با ترکهای مسلمان پیمان اتحاد بستند ، و نه از آن یهودانی که در سرزمین سلطان  
(مصر) با مسلمانان که دشمنان مسیحیان صلیبی بودند دادوستد داشتند ، بلکه از مسیحیان  
مؤمن و شریفی بودند که پاپ هیچ بهانه و مستمسکی برای دشمنی یا ایشان نداشت .

## سرود بیست و هفتم

مقام والای خود و سنن مقدس مذهبی، و این طناب مرا که عادت  
به تکیدن کمر بستگان خویش دارد<sup>۱</sup>، پاس نداشت.

و همچنانکه «کستان تینو» کسانی رادربی «سیلوسترو» به «سیراتی»  
فرستاد تا مگروی از بیماری جذام نجاتش بخشند<sup>۲</sup>، او نیز مرا چون پزشکی  
بنزد خویش خواند.

تا مگر تب غرورش را درمان کنم<sup>۳</sup>: از من راهی خواست، و من خاموش  
ماندم، زیرا پنداشتم که سخنانش از مستی سرچشمه گرفته است.  
و آنگاه وی بمن گفت: «دل بد مدار، زیرا که ترا از هر گناهی  
برائت میدهم و در عوض مرا بیاموز که چگونه «پنسترینو» را بخاک  
میتوانم افکند<sup>۴</sup>».

۱ - اشاره به طناب باریکی که پیروان فرقه مذهبی سن فرانسوا (سن فرانچسکو)  
یعنی فرانسیسکن‌ها بعنوان کمر بند می‌بستند، و چون اساس کار این فرقه ریاضت و کف نفس  
بود، اعضای آن همه لاغر و ضعیف بودند.

۲ - کنستانتینوس Constantinus (قسطنطین) امپراطور روم، در اوایل امپراطوری  
خود مسیحیان را مورد آزار بسیار قرار داد، بطوریکه پاپ سیلوستروی اول، پیشوای  
عیسویان، برای فرار از شکنجه و مرگ به مغازه‌ای در کوه سیراتی Siratti نزدیک شهر  
روم پناه برد و در آن پنهان شد (این کوه اکنون بافتخار او Santo Oreste نام دارد).  
طبق روایات مسیحی، چندی بعد از آن امپراطور قسطنطین دچار بیماری جذام شد، و هر چه  
کردند این بیماری درمان نیافت، تا عاقبت شبی وی پطرس و پولس حواریون مسیح را  
بخواب دید که بدو گفتند قط پاپ سیلوسترو میتواند ویرا درمان کند، و خفاگاه او را  
نیز بوی خبر دادند، قسطنطین کسی را بداندجا فرستاد و او را بنزد خویش آورد و وی امپراطور  
را مداوا کرد و در نتیجه قسطنطین آئین مسیح را پذیرفت و آنرا آئین رسمی امپراطوری روم  
قرار داد، و نیمه غربی امپراطوری را نیز تیول پاپ کرد (رجوع شود به سرود نوزدهم  
دوزخ). این داستان معالجه و بخشش هیچکدام مبنای تاریخی مسلم ندارند.

۳ - یعنی: راهی پیدا کنم که دشمنان خودش را سرکوب و نابود کند.

۴ - penestrino، دژ مستحکم خاندان کولونا، در مشرق روم (رجوع بشرح ۳

---

## دوزخ

---

چنانکه خود آگاهی، من قدرت آن دارم که ملکوت آسمان را بروی  
کسان بگشایم یا ببندم . و از همین رو است که شماره آن کلیدها که سلف  
من در اختیار خود نگاه نداشت<sup>۱</sup> دو تاست .  
چون این بشنیدم ، به سنگینی این براهین اندیشیدم و پنداشتم که  
خاموش ماندنم گناهی گران است . و گفتم : - ای پدر مقدس ،  
اکنون که مرا از آلائش این گناهی که بایدم کرد تطهیر میکنی ،  
هش دار که بسیار وعده دادن و کم وفا کردن<sup>۲</sup> ترا در مسند و الایت کامروا  
خواهد کرد . -

چون مردم، فرانسسکو بیاریم آمد<sup>۳</sup>. اما یکی از سیاه بالان<sup>۴</sup> بدو گفت:-  
اورا مبر و مرانیز با این کار خود بدر دسر میفکن .  
وی باید بدرک اسفل فرودافتد و در حلقه مسکینان من<sup>۵</sup> در آید ، زیرا  
پندی خدعه آمیز داده است . و از آن هنگام که چنین کرد مزام اختیار خویش  
را در دست من دارد ،

---

۱ - اشاره به پاپ چلستینو (سلستینو) پنجم ، که پیش از پاپ بونیفاتسیوی هفتم  
سمت پاپی داشت و مردی بسیار پارسا بود (چنانکه بدو لقب مقدس دادند) ولی آدمی  
ضعیف النفس بود بطوریکه بعد از چند ماه از مقام خود استعفا کرد (رجوع شود به صفحه  
۹۱۳ . شرح ۱) .

۲ - این جمله اکنون ضرب المثل شده است : - Lunga promessa con  
l'ettender corto

۳ - Francesco «سن فرانسواداسیز» مؤسس فرقه مذهبی فرانسیسکن که دانته  
در سرود یازدهم بهشت با خود او مواجه میشود . وی بدوزخ رفته است که شاید عضو فرقه  
خود را از آنجا نجات دهد . علت اینکه در اینجا لقب مقدس (Santo) برای او آورده  
نشده اینست که در سال ۱۳۰۰ هنوز کلیسا این عنوان را بوی نداده بود .

۴ - اشاره به شیطانها (رجوع شود با خر قطعه بیست و سوم دوزخ) .  
۵ - i miei meschini ، یعنی خدمتگزاران ناچیز من . این کلمه «مسکین» که  
در سایر کشورهای لاتین زبان نیز گفته میشود ، اصلاً از عربی آمده است .

---

## سرود بیست و هفتم

---

زیرا کسی که توبه نکند رستگار نمی‌تواند شد ، و کسی نیز نمی‌تواند هم  
از گناهی توبه کند وهم روی بسوی آن آرد، که قانون تناقض چنین اجازتی  
را نمیدهد . -

وای بر من ، که چه بیداری تلخی بود آنوقت که ابلیس در چنگال  
خویشم گرفت و گفت : - شاید چنین اهل منطقم نمی‌پنداشتی ! -  
آنکاه مرا بنزد مینوس بردووی هشت بار دم خویش را بر کمر گاه  
استوارش حلقه کرد و باخشم فراوان این دم را گزید و گفت :  
- این از آن تباهاکارانی است که شایسته آتشند . - و لاجرم چنین  
که می‌بینی سر گشته‌ام و در درون این جامه که سخت عذابم می‌دهد ره  
می‌سپرم .

چون وی سخن بیایان رسانید، شعله آتش که همچنان در پیچ و تاب  
بود و زباندهاش می‌لرزید ناله کنان براه افتاد .  
من و راهنمایم از روی پل گذشتیم و تابالای آن پل کمانی دیگر رفتیم  
که در گودال زیرین آن .  
کسانیکه باز نفاق افکنی را بردوش وجدان دارند ، وام خویش را  
می‌پردازند.



# سرود بیت و هشتم

## طبقه هشتم دوزخ: حبله گران

### گروه نهم: نفاق افکنان

در کودال نهمین از طبقه هشتم، دسته نفاق افکنان بسر میبرند که کوشش خود را صرف جدا کردن مردمان از یکدیگر و ایجاد اختلاف در میان جماعات و ملل و افراد و خانواده‌ها کرده، یعنی بجای «وصل کردن» به «فصل کردن» پرداخته‌اند.

درین «بولجیا» سه دسته مختلف از «نفاق افکنان» جای دارند: آنها که از لحاظ مذهبی بین مردم تفرقه انداخته‌اند، آنها که از لحاظ سیاسی باعث دوستگی و چند دستگی شده‌اند، و آنها که نزدیکان و عزیزان مثلا پدر و پسر، برادران، و خویشاوندان را با هم بستیز و اداشته‌اند.

نوع عذاب این دسته دوزخیان نیز، مثل همیشه، متناسب با جرم ایشان است، بدین معنی، که جدائی افکنان درین کودال پیوسته بندهست شیطانی زخم میخورند که اعضای مختلف تن ایشان را از هم جدا میکند. برخی از آنها ناقص العضونند؛ زبان بعضی واحشاء و امعاء بعضی دیگر جدا شده و کلوگاه برخی دیگر تا بیائین چاک خورده است. بطور کلی دوزخیان این قسمت هیچکدام تنی سالم ندارند، و قسمتی از بدن هر کدام از آنها، متناسب کمی و زیادی جرمشان، بهمان صورت که ایشان ملتها و اقوام و دوستان و خویشان را از هم جدا میکرده‌اند از سایر اعضا جدا شده است.

ماجرای «برتران دو برن»، گناهکاری که در آخر سرود پابمیدان میگذارد و سر بریده خود را چون فانوسی در دست دارد، یکی از جالب‌ترین ساخته‌های دزدوزخ است.

## سرود بیست و هشتم

کیست که بتواند حتی بزبان نثر<sup>۱</sup> آنهمه زخم و خون را که من  
بچشم دیدم وصف کند، ولو آنکه بارها حکایت را از سر گیرد؟  
بی گمان هرزبانی در این باره قاصر خواهد بود، زیرا ظرفیت اصطلاحات  
و افکار ما برای دربر گرفتن این همه چیز بسیار کم است.  
حتی اگر جمله آن کسانی بگردهم آیند که پیش ازین در سرزمین  
نیکبخت «پولیا» خون خود را بخاطر ترویائی‌ها بر زمین ریختند و ازین بابت  
بسی نالیدند<sup>۲</sup>،

---

۱ - Parole sciolte (کلمات پراکنده). یعنی کلماتی که با سجع و قافیة

شاعرانه بهم نپیوسته باشد.

۲ - توضیحات مربوط بدین بند و چهار بند بعد: puglia نام ناحیه‌ای حاصلخیز در  
جنوب ایتالیا، مقابل ناپل، که در اینجا بطور کلی بایتالیای جنوبی اطلاق شده. -  
«ترویائیها»: رومیان، که نسل آنها از راه «اتنا» بمردم «ترویا» میرسد. «جنگی  
طولانی»: دومین رشته جنگهای معروف بونیک *terre puniche* در میان روم و کارتاژ، در اینجا  
اختصاصاً اشاره بنبرد تاریخی *Canne* بین آنیبال سردار بزرگ کارتاژ و رومیان (۲۱۶ پیش از  
مسیح) شده که بناگفته تیمتولیویو *Tito Livio* (تیت لیویوس) مورخ رومی، در آن آفتاب  
رومی کشته شد که از حلقه‌های انگشتری طلای سوزان و سربازان و سنا تورهای مقتول رومی  
سه خمره پر شده بر بر تو گوئسکار دو: *Roberto Guiscardo* (در اصل فرانسه روبر گسکار)  
سردسته نورماندها (۱۰۱۵-۱۰۸۵) که بایتالیای جنوبی حمله برد و آنرا اشغال کرد، و دانت  
ویرا در زمره سربازان خداوند در بهشت جای داده است. چیرانو: *Cequerano* شهری که  
در سرحدات ایالات کلیسا و قلمرو ناپل واقع بود، ولی جنگ مهمی در آن اتفاق نیفتاد، و شاید  
منظور دانت از اشاره به خیانت «پولی‌ها» در این جنگ اینست که مردم این شهر به سپاهیان  
شارل داترو (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ) اجازه نمود دادند و در نتیجه نبرد خونین  
بقیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

واز جنگی طولانی زبان بشکوه گشودند که در آن، بنا بنوشته «لیویو» ی  
خطا ناپذیر، غنیمتی گران از حلقه های انگشتری بر روی هم  
انباشته شد،

واگر آنهایی گرد آیند که در برابر «روبرتو گویسکار دو» پای داشتند  
وزخمهای گران خوردند ورنجهای بسیار بردند، و آن دیگران که هنوز  
استخوانهایشان .

در «چپرانو»، خیانتگاه جمله پولیان، و در «تالیا کوتسو» که آلا-  
دوی کهنسال رابی سلاح پیروز کرد، از زمین بدر میآید؛  
واگر همه این کشتگان اعضای سوراخ شده تن خویش را بنمایانند  
واعضای بریده خود را، باز اینجمله در مقایسه با منظره کریه بولجیای نهمین  
بهبیج نمی آیند .

هر گز چلیکی که دهانه یا تخته زیرینش بدر آمده باشد، آنچنان  
سوراخ نمی شود که تن آن دوزخی، که دیدم که از چانه اش تا سوراخی که  
از آن تیز می دهند<sup>۱</sup> یکسره شکافته شده بود؛

---

بقیه از صفحه قبل

و معروف بنه و تنو Benevento پیش آمد که در آن «مانفردی» پسر امپراتور  
فردریک دوم که پادشاه سیسیل و بابل بود (وبا توبه ای که در آخرین لحظه زندگی کرد  
«خلد آشیان» شد) بقتل رسید . - تالیا کوتسو Tagliacozzo شهری در ناحیه ابروتسو  
Abrozio در مشرق ایتالیا که در آن میان شارل داتزو و کرادینو Corradino (در اصل  
کنرادین Conradin) برادرزاده مانفرد، در سال ۱۲۶۸ جنگی خونین در گرفت که منجر  
بمرگ کرادین شد، و در این جنگ شارل داتزو پیروزی خود را مرهون نصایح عاقلانه  
مشاور خویش آلودودی والری Alardo di Valeri (در اصل فرانسه آلودو والری  
Elare du Valeri) بود که بوی توصیه کرد قوای خود را یکجا وارد میدان نکند و قسمتی از  
آنها برای غافلگیری نهائی ذخیره نگاه داد .  
۱ - در اصل چنین است .

---

## سرود بیست و هشتم

---

و روده‌هایش از میان دوپا فرو آویخته بود، و دل و جگرش، و نیز آن کیسه‌ ناخوشایندی که هر غذائی را تبدیل به گه<sup>۱</sup> میکند، بچشم پیدا بود.

چون غرق تماشای او بودم، وی در من نگریدست و با هر دو دست شکاف سینه خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره میکنم!

... اما تو که هستی، که اینسان در روی پل تعلق میکنی تا شاید لحظه آغاز کيفری را که شایسته گناهت دانسته‌اند بتعویق افکنی؟»

و استاد من پاسخش داد: «وی هنوز نمرده، و گناهی نیز مستوجب عقابش نکرده است. اما برای آنکه تجربه‌ای کامل اندوزد،

من، که مرده‌ام، مأمورم که او را در اینورطه دوزخ از حلقه‌ای به حلقه‌ای راهنما باشم، و این که میگویم عین واقع است، همچنانکه راست است که اکنون با تو سخن میگویم».

بیش از صد تن از دوزخیان که این بشنیدند از فرط شگفتی درد خویش از یاد بردند و در ته گودال بتماشای من ایستادند، و آن دوزخی گفت:

«تو که شاید بهمین زودی مهر فروزان را بازبینی، به «فرادولچینو» بگویی که اگر نمیخواهد هرچه زودتر در پی من بدینجا آید،

خواربار کافی فراهم آرد تا ترا کم برفها ناواری که جز در اینصورت

---

۱- در اصل چنین آمده - منظور از این کیسه معده است.

---

## دوزخ

---

غلبه نمیتواند کرد، پیروزی نرساند<sup>۱</sup>.

دوزخی این بگفت و پائی را که برای رفتن بلند کرده بود بر زمین نهاد و براه افتاد.

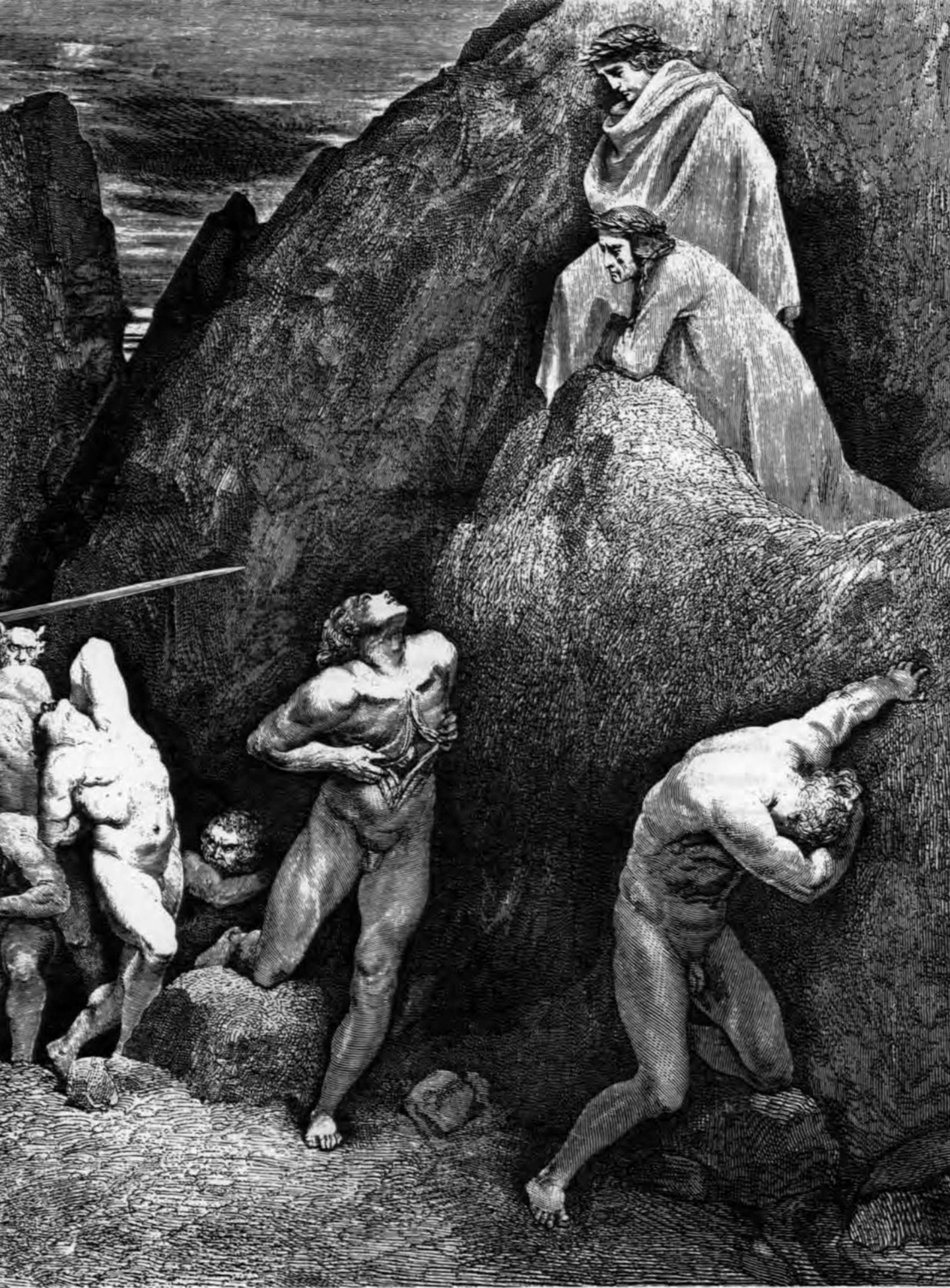
و کسی دیگر که گلوئی سوراخ داشت و بینیش تازیر ابروان بریده بود، و گوشش بیش نداشت،

با شکفتی در کنار سایرین ایستاد تا مرا بنگرد، و پیش از دیگران حلقوم خود را که در جانب بیرون از هر سوزنگ خونین داشت بکشد،

و گفت: «ای آنکه به هیچ کیفری محکوم نیامده‌ای، و اگر فریب شباهتی فزون از حد را نخورده باشم بیگمان در سرزمین ایتالیا بازت دیده‌ام،

---

۱- Fra Dolcin (o) - دولچینوتور نیللی، جانشین «گرا دوسکالی» مؤسس و موجد فرقه مذهبی Apostoli، که در سال ۱۳۰۰ با تپام ارتداد در آتش سوخته شد. عقاید مذهبی این فرقه بامزد کیان ایران شباهت داشت، یعنی بر اساس اشتراک اموال و اشتراک زنان و غیره متکی بود و ضمناً میخواست اصول مذهبی را بهمان سادگی دوران اولیه آن بازگرداند. فرادولچینو که پس از مرگ مؤسس اصلی این فرقه رئیس آن شده بود، در تاریخ سفر دوزخ دانته هنوز زنده بود، و فقط در سال ۱۳۰۶ مرد، توضیح آنکه وی بقصد گوشه گیری و تفکر بناری در کوه «تسه بلو» رفت و در آنجا بر اثر سقوط برف از کوه راه چنان بند آمد که چندین روز تمام هیچ غذایی بدو نرسید، و وی ناچار بدشمنان خود که در آن نزدیکی بودند پناه برد و اشاره دانته باینکه «آذوقه کافی فراهم آورد تا ترا کم برف او را از بین نبرد»، بهمین موضوع است. - Noarese نوآری یعنی ساکن و اهل «نوآرا»، شهری که زادگاه فرادولچینو بود و مردم آن طبق حکم جهادی که پاپ کلمنتوی پنجم صادر کرده بود با وی و فرقه او بیگنک پرداختند و آنرا یکی از جنگهای صلیبی محسوب داشتند. بر اثر این اعلان جنگ، افراد این فرقه با زنان خود به تپه های غیر قابل عبور در میان نوآرا و وورچلی پناه بردند و بیش از یکسال پایداری کردند، ولی بر اثر گرسنگی بالاخره تسلیم شدند، و فرمان پاپ فرادولچینو و «مارگاتادی ترنتا» خواهر مذهبی او و بسیاری دیگر زنده زنده در آتش سوختند (۱۳۰۷).



... دوزخی شکاف سینۀ خود را کشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره پاره پاره میکنم ! ( صفحه ۴۳۷ )

## سرود بیست و هشتم

اگر روز گاری بدیدار آن دشت دلپذیر که از «ورچلی» به «مارکابو»  
فرود میآید باز گردی ، «پیر دامدینا» را بیاد بیاور<sup>۱</sup> .  
و دو تن از صلحای «فانو»<sup>۲</sup> یعنی «مسر گویدو» و «آنجوللو» را  
آگاه کن که اگر علم آینده بینی در اینجا بی بنیاد نباشد ،  
اینان با خیانتکاری ستمگری نابکار ، در نزدیک «کاتولیکا» ، در درون  
کیسه‌ای سر بسته از کشتی خود بدریا پرتاب خواهند شد ،  
چنانکه «نتونو» از قبرس تا مایولیکا جنایتی چنین بزرگ از  
جانب راهزنان دریائی یا مردم «آر گولی» بیاد نخواهد داشت<sup>۳</sup> .

۱- Pier da Medicina پیر دامدینا، از خانواده «کاتانی» که قسمت اعظم  
از عمر خود را به نفاق افکنی و آتش‌افروزی گذرانید، و چند بار هم شهر خود را باشهرهای  
اطراف بجنک واداشت .

«دشت دلپذیر» : اشاره به جلگه حاصلخیز لمباردیا Lombardia که میان  
ورچلی Vercelli غربی‌ترین شهر ناحیه لومباردیا، واقع در ایالت «پیه مونت» و قلعه  
مارکابو Marcabo در نزدیک مصب رود «پو» کنار دریای آدریاتیک واقع است و سابقاً  
از فلاح مستحکم و معروف ایالت ونیز ( Venezia ) بود .

۲- Fano : شهری در ایالت در ساحل دریای آدریاتیک .

۳- مالاستینودا ریمینی Malatestino da Rimini ( رجوع شود به سرود  
بیست و هفتم دوزخ ) بطمع تصرف شهر «فانو» ، دونجیب زاده‌ای را که باتفاق یکدیگر  
بر این شهر حکومت داشتند ، موسوم بودند به گویدو دل کاسرو Guido del Cassero  
و آنجولتودا کارینانو Angiolettoda Carignano دعوت کرد که با وی در محلی بنام  
«لاکاتولیکا» ، میان دوشهر فانو و ریمینی! در کنار آدریاتیک دوستانه ملاقات کنند . وقتی  
که این دو در آنجا حضور یافتند ، کسان مالاستینو بفرمان آقای خود خائنه بدانان  
حمله ور شدند و هر دورا در کیسه‌ای نهادند و بدریا پرتاب کردند .

۴- Cipri ( قبرس ) و Maiolica ( مایورکا ) جزائر معروف دریای مدیترانه‌اند  
که اولی در منتهای الیه شرقی و دومی تقریباً در منتهای الیه غربی این دریا واقع است ، و  
طبعاً « از قبرس تا مایولیکا » اشاره است بدریای مدیترانه . - Nettuno ( نپتون )  
خدای دریا در میتولوژی یونان ( در یونانی Poseidon ) - Argolica ، مردم آر گولی  
اشاره به مردم یونان ، و بالاخص راهزنان دریائی ناحیه « آر گولیس » یونان که  
شهرت بسیار داشتند .

---

## دوزخ

---

آن خائن يك چشم<sup>۱</sup>، فرمانروای آن شهری است که کاش این کس  
که در کنار منش می بینی، هرگز آنرا بچشم ندیده بود<sup>۲</sup>؛  
وی اینانرا برای مصالحه بیدار خود خواهد خواند، و آنگاه  
آنچنان معامله ای با ایشان خواهد کرد که دیگر برای حفظ جان خود  
در برابر باد «فوکارا» احتیاج به نذرودعا نداشته باشند<sup>۳</sup>.  
بدو گفتم: «اگر میخواهی که از تو بدان بالا نشینان خبر  
رسانم، مرا بنمای و بگوی که این کس که ازین شهر خاطره ای چنین  
تلخ دارد کیست؟»  
وی دست به فك یکی از همراهان خود برد و دهانش را بگشود  
و بانگ زد «اینست، و سخن نمیتواند گفت؛  
این نفی بلد شده، سزار را از دو دلی بدر آورد و متقاعدش کرد  
که چون کسی آماده کاری باشد، درنگ زیانش کند.»  
شگفتا! که «کوریو»<sup>۴</sup> که پیش از این چنین گشاده زبان  
بود، اکنون که زبان در حلق بریده ای بیش نبود چه پریشان روزگار  
مینمود!

---

۱- خائن واحد العین : مالاتستینو، که يك چشم نداشت .

۲- توضیح در چند سطر بعد .

۳- Focara، محلی میان «لاکاتولیکا» و «فانو» در کنار دریای آدریاتیک، که در آن همواره بادی بسیار تند از جانب دریا میوزد، بطوریکه ملاحان برای نجات خود از آن متوسل به «نذرودعا» میشوند .

۴- Curio (در اصل لاتینی Curion) خطیب و «تربین» رومی که بفرمان پمپه Pompeus از شهر روم طرد شد، و برای انتقام جوئی بسراغ سزار رفت و او را متقاعد کرد که برای تصرف روم از روبیکون (روبیگونه II Rubieone) بگذرد . روبیکونه رودخانه ایست که در بالای شبه جزیره ایتالیا از شرق بغرب جاری است و در روم قدیم سنت چنین بقیه در صفحه بعد



## سرود بیست و هشتم

و دوزخی دیگری که هر دو دستش بریده بود، دو تکه باز مانده  
بازوان خود را در فضای ظلمانی بلند کرد. چنانکه چهره‌اش خون-  
آلوده شد،

وبانگ برداشت: «یادی نیز از «موسکا» بکن که نابخردانه گفت:  
- آنچه شده، شده است - و این گفته او بذری شد که برای مردم «توسکا»  
بدبختی بیار آورد.»

ومن افرودم: «ومرک دودمان ترا<sup>۱</sup>!» و وی که چنین بشنید،

### بقیه از صفحه قبل

بود که هیچ سردار رومی حق نداشت مسلحانه از این زود بگذرد ولی ژول - سزار برای اولین بار  
این قاعده را نقض کرد و پس از تصرف خاک «کل» (فرانسه) برای دست و پنجه نرم کردن  
با دشمنان خویش و تصرف رم، با سربازان خود از روبیکونه گذشت و به رم حمله برد  
و از آن پس اصطلاح «از روبیکون گذشتن» ضرب المثل شده است. گذشتن سزار از روبیکون  
در حقیقت آغاز دوران طولانی جنگهای داخلی رم بود، بهمین جهت است که «کوریون»  
بر اثر این نصیحت، بگناه نفاق افکنی و ایجاد اختلاف در دوزخ جای گرفته است.

۱- موسکادئی لامبرتی Mosca dei Lamderti از برجستگان فلورانس بود. دانته  
در سرود ششم دوزخ درباره وی از چیا کو احوال می پرسد و گمان نمیبرد که در دوزخ باشد.  
گناهی که او را بدوزخ فرستاده را هنمائی بدی است که کرده است. بوئون دل مونتته یکی  
از اشراف فلورانس، با دختری از خانواده «آمیدئی» نامزد شده بود، ولی چندی پس  
از این نامزدی بخاطر عشق دختری دیگر از خاندان دوناتی، رشته این نامزدی را گسیخت  
و بدین ترتیب به حیثیت آن دختر اول لطمه زد. افراد خاندان «آمیدئی» گرد آمدند و شور  
کردند که در مقابل این توهین چه باید بکنند، و بالاخره تصمیم به قتل «بوئون دل مونتته»  
گرفتند و بر اثر این قتل (در روز عید پاک سال ۱۲۱۵) بود که اختلاف خونین صدساله میان  
کونتلف هاو گیبیلین های فلورانس آغاز شد. وقتی از «موسکا» که در مجلس مشاوره شرکت  
جسته بود. و نظرش قاطع بود، پرسیدند که چرا با این نظر مخالفت نکرده، وی در جواب این  
جمله را که گفت اکنون ضرب المثل شده است «Cosa fatta capo ha» و معنی تقریبی این شعر  
که دانته ترکیب آن را بر ضروری شعری پس و پیش کرده است، اینست که: «الخير فی مارع!»  
۳- اشاره بدانکه بعدها، یعنی در سال ۱۲۶۸، بعدها، تمام افراد خاندان «موسکا»  
از فلورانس نفی بلد شدند و دیگر بدانجا بازنگشتند.

غمی تازه بر غمهای خویش افزوده یافت ، و همچو مردی افسرده و عاری از عقل دور شد ؛

اما من برای دیدن این جمع بر جای ماندم ، و چیزی دیدم که از وصف آن ، بی آنکه مدرکی بر درستی گفتار خود آورده باشم ، بیم دارم .

اما درینجا پای وجدان من ، یعنی پای این یاز مهربانی در کار است که آدمی را با احساس حقانیت خود روئین تن میکند و بوی نیرو و توان میبخشد .

بچشم خویش دیدم ، و پندارم که هنوز هم می بینم . که تنی بی سر ، براه خود میرفت و راه رفتنش همانند سایر اعضای این کله بخت بر گشته بود ،

و چنگ در کیسوان سر بریده خود زده و این سر را چون فانوسی از دست آویخته بود ؛ و بما مینگریست و میگفت : «وای بر من» از خود چراغی فرا راه خویش ساخته بود ، و او و چراغش ، دو تا بصورت یکی و یکی بصورت دو تا بودند ؛ و چگونه چنین چیزی امکان پذیر است ؟ این را تنها آن کس میداند که چنین است .

چون پپای پل رسید ، بازوی خود را با سری که بر آن آویخته داشت بلند کرد تا سخنان خویش را بما نزدیکتر آرد ،

و این سخنان چنین بود : «تو که زنده ای و بدیدار مردگان آمده ای ، رنج جانکاه مرا بنگر ، و ببین که آیا عذابی گرانتر از این میتوانی یافت ؟



... سربریده خویش را چون فانوسی از دست فرو آویخته بود، و بما مینگریست و میگفت : «وای بر من» (صفحه ۴۴۴)

## سرود بیست و هفتم

و برای اینکه از من بدان جهان خبری بری ، بدانکه من « برترام  
دال بورنیو » هستم، همان کسم که به شاه جوان اندرزهایی مکر -  
آمیز دادم<sup>۱</sup> ،

و پدر و پسر را بدشمنی بایکد گرواداشتم ، چنانکه « اکتیوفله » که  
« آبسالونه » و « داوود » را با مفسده جوئیهای خویش بستیز واداشت  
بدتر از من نکرد<sup>۲</sup> .

و چون چنین پیوستگانی را از هم جدا کردم ، اکنون باید منخ خویش  
را ، دریغا ، جدا از مایه هستی آن همراه ببرم .  
و چنین است که قانون تاوان در مورد من اجرامی شود .

۱- Bertram dal Bornio (در اصل فرانسه برتران دوبورن - Bertran de Born)  
(۱۱۴۰-۱۲۱۵) ، از اشراف فرانسه ، که در سال ۱۱۸۲ به ایالت نورماندی که در  
آن هنگام مرکز دینار هری دوم پادشاه انگلستان بود رفت و با وسوسه خود پسر این پادشاه را  
(که دانت از او بنام شاه جوان نام می برد) علیه پدرش برانگیخت و آن دورا بستیزه جوئی  
بایکدیگر واداشت . آوازه این فتنه جوئی برتران دوبورن در همان دوران رندگانی خود  
او نیز در همه جای پیچیده بود . برتران دوبورن در اواخر عمر خویش بسراغ کلیسا رفت و تا  
هنگام مرگ در دیر «سیتو» بسربرد ؛ یقیناً دانت از این موضوع آگاه نبوده ، و گر نه احتمال  
نمی رفت که او را در دوزخ جای داده باشد . این صحنه « برتران دوبورن » را که سرش  
برای بقیه تن او فانوسی شده از قویترین صحنه های «دوزخ» دانسته اند .

۲ - Achitofel (اخیتوفل) و Absalom (آبسالوم پسر داود پیغمبر) -  
اصل فکر از تورات است (کتاب دوم سموئیل نبی ، باب های پانزدهم ، شانزدهم ، هفدهم) ،  
«... و داود به ایبشاری و تمامی خادمان خود گفت : اینک پسری که از صلب من بیرون  
آمد قصد جان من دارد ، پس او را بگذارید که دشنام دهد... و اما آبسالوم و تمامی گروه  
مردان اسرائیل باورشلیم آمدند و اخیتوفل همراهش بود - و آبسالوم با اخیتوفل گفت شما  
مشورت کنید که چه بکنیم ، و اخیتوفل به آبسالوم گفت که نزد متعه های پدر خود که  
بجهت نگهبانی خانه گذاشته است در آی ، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت  
مکروه شده ای ، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد .... و مشورتی که اخیتوفل  
در آن روزها میداد مثل آن بود که کسی از کلام خدا سؤال کند ، و هر مشورتی که اخیتوفل  
هم بداد و هم با آبسالوم میداد چنین میبود .»

# سرود بیست و نهم

## طبقه هشتم دوزخ : حبله گران

### گروه دهم : جاهلین

### دسته اول : کیمیا گران

ویرزایل و داتنه با آخرین قسمت از طبقه هشتم دوزخ رسیده اند. در این کودال، جاهلین یعنی آنها که با «قلب زنی» سروکار دارند بسر میبرند، که بر حسب نوع «جعل و قلب» خود بچهار دسته تقسیم میشوند: قلب کنندگان فلزات (کیمیا گران)، قلب کنندگان اشخاص (آنها که کسانی را بجای کسان دیگر میگذارند)، سکه سازان، قلب کنندگان سخن. هر یک از این دسته‌ها در معرض عقاب و عذابی جداینند، ولی همه آنها در «بولجیای» دهمین بسر میبرند. انواع بلاها و مکافات آنها در این کودال از همه جای دیگر بیشتر است: عفونت، تشنگی مفرط، کثافت، بیماریهای نفرت انگیز، دیوانگی و غیره از مجازات‌های گوناگون دوزخیان این قسمت است.

سرود بیست و نهم فقط بوصف دسته اول از این «قلب زنان» یعنی دسته کیمیا گران اختصاص یافته که عذاب آنها ابتلا ب بیماری جرب و خارش دائمی و بی وقفه بدن است. وضع بدن تمام دوزخیان این قسمت از صورت طبیعی خارج و «قلب» شده و این نوع عذابی است که با جعل و قلب زنی ایشان تناسب دارد.

## سرود بیست و نهم

کثرت جمعیت وزخمهای گوناگون، دیدگان مرا چنان مست کرده  
بود<sup>۱</sup> که بی اختیار بهوس گریستن افتاده بودند؛  
اما ویرجیلیو بمن گفت: «بچه می نگری؟ چرا به اشباح این ناقص  
تنان افسرده دل که در آن پائینند خیره شده‌ای؟  
تو در بلجیا‌های دیگر چنین نکردی. اگر می‌پنداری که آنها را بر  
می‌توانی شمرد، هشت‌دار که محیط این دره بیست و دومیل است<sup>۲</sup>،  
و اکنون ماه‌دوازده‌ریز برای ماست<sup>۳</sup> و جز فرصتی کوتاه بر ایمان نمانده‌است<sup>۴</sup>  
و چیزی دیگر نیز برای دیدن هست که نمی‌بینی.»  
بی‌درنگ پاسخ دادم: «اگر درست بدانچه چنین نگران

---

۱ - اصل این اصطلاح از تورات گرفته شده (کتاب اشعاع نبی باب شانزدهم):  
«... بنابراین برای موسی بگرمه یغریر خواهم گریست - ای حشیون والعاله شمارا با  
اشکهای خود سیراب خواهم ساخت، زیرا که بر میوه‌ها وانگورهایت گلیانک افتاده است.»  
۲ - دانه در این جا «اندازه دقیق» محیط طبقه هشم جهنم خود را معین میکند و جالب  
توجه اینجاست که بعضی از مفسرین کمدی الهی این گفته شاعرانه را ملاک قرار داده و دست  
بمحاسبات پیچیده زده اند تا وسعت تمام جهنم دانه را تعیین کنند. «میل» که در اینجا ذکر  
شده، یک واحد مقیاس ایتالیائی است (Miglia) و نباید آن را با «مایل» انگلیسی اشتیاء کرد.  
۳ - یعنی: در این ساعت ماه درست در زیر زمین است. چنین ساعتی با نیمروز  
تطبیق می‌کند، زیرا شب پیش از آن ماه صورت بدر داشته، یعنی نیمه شب بوسط  
آسمان رسیده است.  
۴ - سفر دوزخ دانه، بدلائلی که وی بدانها اشاره‌ای نکرده میبایست بیست و چهار  
ساعت بیشتر بطول نینجامد، بنابراین درین موقع بیش از چند ساعت تا پایان این سفر وقت  
باقی نیست.

---

## دوزخ

---

خویشم کرده است می نگرستی ، شاید اجازتم می دادی که اندکی بیش  
درنگ کنم . «

اما چون چنین می گفتم، اودور شده بود، و من سخن گویان بدنبالش  
رفتم و بگفته خویش افزودم :

«پندارم که درین گودال ، که دمی پیش بادقت بسیار دیده بدان  
دوخته بودم ، روحی از خاندان من بجرم گناهی گریان است که در اینجا  
بسیار گرانس می پردازند . «

پس استاد گفت : «ازین پس درباره اوپس ایشان خیال مباش ؛ کسی  
دیگر را بین و ویرا بحال خود گذار ،

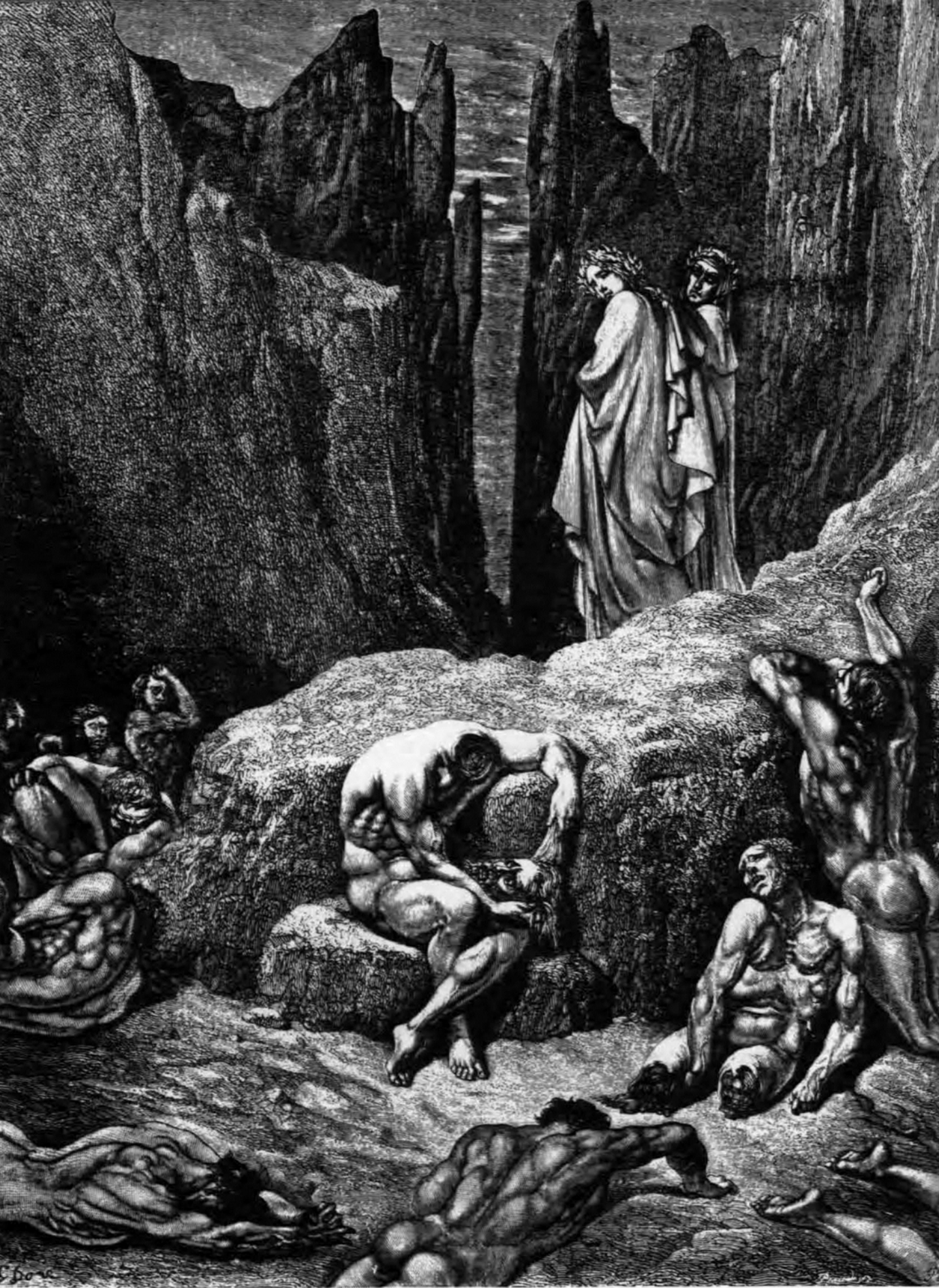
زیرا من این کس دیگر را دریای پل دیدم که ترانشان می داد و با  
اشارت انگشت سخت تهدیدت می کرد ، و شنیدم که او را «جری دل بلو»  
می نامیدند<sup>۱</sup> .

تو آنوقت چنان مستغرق دیدار فرمانروای پیشین «آلتافورته» بودی<sup>۲</sup>  
که بدورتر از او نگرستی ، و لاجرم آن کس براه خود رفت . «

---

۱ - Geri del Bello پسر عموی پدر دانته که الیکیرو Alighiero نام داشت . وی بر اثر اختلافی با خانواده ساکتی Sacchetti فلورانس ، یکی از افراد این خاندان را نامردانه کشته بود در نتیجه چندی بعد خود بدست آنها کشته شد . سنت معروف ایتالیائی وندتا «Vendetta» که بموجب آن باید خانواده مقتول بهر قیمت باشد قاتل را بکشد تا شرافت خود را محفوظ نگاهدارد ، ایجاب میکرد که قاتل «جری دل بلو» بدست خانواده دانته کشته شود ، ولی تازمانی که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام میداد هنوز این انتقام صورت نگرفته بود ، بدینجهت است که روح جری دل بلو دانته را در بالای پل طبقه هشتم دوزخ مورد تفتیر و تهدید قرار داده است . دانته ازین قانون «انتقام» طوری سخن می گوید که پیداست این آدم کشی را مشروع میشمارد ، در صورتیکه خود بدوزخ سفر کرده است تا از آلاش گناه پاک شود .

۲ - Alta Ferte نام قسرو قلعه ای که متعلق به «برتران دوبورن» بود که قبلاً ذکر او رفت (رجوع به صفحه ۴۴۲ ، شرح ۱)



... و ویرژیل بمن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین ناقص‌تنان افسرده دل خیره شده‌ای؟» (صفحه ۴۴۹)



---

## سرود بیست و نهم

---

گفتم: «ای راهنمای من، مرگ خونین او که کسان وی تنگش را بخود خریدند و انتقامش را نستاندند.

بخشمش در آورده است؛ و پندارم که بهمین سبب بی آنکه با من سخنی گفته باشد دور شده، و لاجرم نسبت بدو ترحمی بیشتر احساس می‌کنم.»

صحت کنان بجائی رسیدیم که اگر اندکی روشنتر بود، شاید از آنجا ژرفنای بعدی را می‌توانستیم دید.

چون بی‌الای آخرین صومعه «ماله بولجه» رسیدیم که در آن جمله صومعه نشینان هویدا بودند<sup>۱</sup>،

ناله هائی عجیب، چون پیکانهای که با ترحم آب خورده باشند<sup>۲</sup> دلم را سخت بدر آورند، چنانکه هر دو گوشم را با دست گرفتم تا دیگر صدائی نشوم،

اگر دردهای جمله بیماران «والدیکیان» و «مارما» و «ساردینیا» را از ژویه تاسپتامبر یکجا در کودال واحدی گرد آرند<sup>۳</sup>،

---

۱ - این قسمت از طبقه هشتم از روی شوخی یا استهزا به صومعه و دوزخیانی که در آن برمی‌برند به رهبانان و «اخوان» مذهبی تشبیه شده‌اند.

۲ - تمبیرزبیا و نامانوسی که بعد از دانه رایج شده است: *di pietà ferrati* ..  
avean gli strali

۳ - Val di Chiana، ناحیه‌ای بین «ارتسو» و «مونتپولچیانو»، در مرکز ایتالیا، نزدیک فلورانس - این منطقه در قرون وسطی ناحیه‌ای بسیار ناسالم و مالاریائی بود. - Maremma منطقه مالاریا خیز مغرب ایتالیا - Sardigna (ساردنی) جزیره معروف ایتالیا، میان سیسیل و کرس، که آب وهوائی ناسالم و مالاریا خیز دارد. - از ژویه تا سپتامبر Tra luglio e 'l settembre (از تیر تا شهریور)، ماههای تابستان که در آنها شدت تبهای مالاریائی از همه وقت دیگر بیشتر است.

---

## دوزخ

---

رنجی معادل بارنج دوزخیان این کودال حاصل خواهد آمد ، که از آن بوی گندی چون آنچه عادتاً از اعضای پوسیده و فاسد برمی‌خیزد به- مشام می‌رسد .

ازین پل دراز همچنان بدست چپ پیچیدیم و بر روی دیوارهٔ آخرین فرود آمدیم ، و آنوقت بادقتی بیشتر نگرستم ، تا مگر زرفنای این کودال را که عدالت سستی ناپذیر از جانب فرمانروای آسمانی جاعلین را در آن گرد آورده است ببینم .

نپندازم که چون در «اجینا» هوا آنچنان فساد آلوده شده که جملهٔ جانداران ، حتی کرمان ناچیز از پای درافتادند ، و از آن پس ، چنانکه شاعران باطمینان خاطر گفته‌اند ،

نسل آدمیان دور کهن از نطقهٔ مورچگان پدید آمد ، دیدار بیماران بیش از دیدن ارواحی که درین درهٔ ظلمانی توده وار در هر گوشه گرد آمده بودند و مینالیدند ، رحم در دل می‌آورد<sup>۱</sup>

یکی بر روی شکم خفته و یکی بر شانه‌های دیگری سوار بود ، و یکی دیگر نیز خود را درین کوره راه موخس چهار دست و پا بر زمین میکشید .

---

۱- بنا بر روایت افسانهٔ خدایان یونان ، يك روز خدای خدایان که طبعی بسیار عاشق‌پیشه داشت، عاشق اجینا Aegina پری زیبای جزیرهٔ اجینا شد و پری نیز خود را تسلیم او کرد . «هرا» Hera زن خدایان بخشم آمد و طاعونی بدین جزیره فرستاد که تمام جانداران آنرا ، از مردمان و حیوانات جزیره نابود کرد و فقط «اتا کوس» Aeacus پرسی که پری از خدای خدایان آورده بود ، و مورچگان جزیره زنده ماندند . اتا کوس از پدرش درخواست کرد که جزیره را دوباره مسکون کند . و خدای خدایان بخواهش او مقرر داشت که هر مورچه‌ای که اتا کوس پابر سرش گذارد تبدیل به يك آدم شود . بدینجهت بود که اهالی این جزیره را Myrmidon نامیدند که از کلمهٔ یونانی «مورموس» (مورچه) مشتق شده است .



... تاله هائی عجیب ، همچون پیکانهای جان شکاف ، دلم را سخت بدر آوردند . . (صفحه ۴۵۳)

---

## سرود بیست و نهم

---

قدم زنان می‌رفتم و هیچ نمی‌گفتم ، و چشم و گوش خود را بسوی  
بیمارانی داشتم که توان برخاستن نداشتند .

دوتن از ایشان را دیدم که همچون سفالهایی که برای گرم شدن  
بیکدیگرشان تکیه می‌دهند ، بهم تکیه داشتند و سر تا پایشان از جرب  
پوسته پوسته بود .

و هر گز ندیدم که غلام بچه‌ای که آقايش را در انتظار ببیند ، یا خدمتکاری  
تنگ حوصله ، اسبی را با آن شتاب قشو کنند .

که ایندو ، باخشم فراوان ناشی از خارش درمان ناپذیر تن خویش ،  
در گزیدن سراپای خود بانوک ناخنها بکار میبردند ،

و با این ناخنها چنان پوسته‌ها را می‌کنند که باکاردی فلس‌های ماهی  
آزاد یا ماهی‌پر فلس‌تری از آنرا ، بر کنند .

استاد من خطاب بیکی از آن دو چنین آغاز سخن کرد : «ای آنکه  
گاه با انگشتان خود پوست از تن می‌کنی ، و گاه نیز انگشتان را بدل به گاز  
انبری میکنی ،

بما بگوی که آیا درین جمع ، کسی ایتالیائی<sup>۱</sup> هست ؟ و کاش بیاس

این همراهی ناخن‌های توالی‌الابد این انجام وظیفه را کافی آیند ! »

یکی از آن‌دو گریه‌کنان پاسخ داد : «ما هر دو ایتالیائی<sup>۱</sup> هستیم که

بچنین‌گنبدیدگی دچار آمده‌ایم . اما تو خود که هستی که از ما چنین

می‌پرسی ؟»

---

۱ و ۲ - در اصل : لاتین .

---

## دوزخ

---

وراهنما گفت: «من آنکسم که باید با این آدم زنده از صخره‌ای به صخره‌ای فرود آیم تا دوزخ را نشانتم دهم.» آنگاه این دوازهم جدا شدند، و هر يك از ایشان، و نیز آندیگران که بحسب تصادف سخن ویراشنیده بودند سراپالرزان بسوی من گشتند.

استاد مهربان بکنارم آمد و گفت: «هرچه را که میخواهی، بدیشان بگوی؛ و من چنانکه او خواسته بود سخن آغاز کردم.

«یاد شما در آن دنیای اولین<sup>۱</sup> از خاطر آدمیان دور مباد، و در زیر خورشیدهای بسیار<sup>۲</sup> زنده ماناد؛

مرا بگوئید که چه کسانی و از کجا آمده‌اید، و برای راز گفتن از سختی و زشتی عذاب خویش شرم مدارید.»

یکی از آندو پاسخ داد: «اهل آرتسو بودم، و آلبرتو داسیه نا در آتشم افکند<sup>۳</sup>؛ اما آنچه بدینجایم آورد، گناهی نبود که بخاطر آن مردم.

راست است که از روی شوخی بدو گفتم که: «می‌توانم پرواز کنان با آسمان بالا روم»؛ و او که کنجکاو و کم شعور بود،

از من درین باره هنرنمایی خواست، و چون او را بدل به «دالو»ئی

---

۱ - یعنی: دوردنیای زندگان.

۲ - یعنی: سالهای دراز.

۳ - گوینده، مردی است بنام Griffolino d'Arezzo؛ «گریفولینو» اهل شهر «ارتسو» که به «البرتو داسیه‌نا» Alberto da Sienna یکی از اشرافزادگان فروتمند و جوان شهر، وعده داد که فن پرواز کردن در آسمان را بدو بیاموزد، و از این راه مدتی او را اغفال کرد و از وی پول گرفت. ولی بالاخره «البرتو» فهمید که فریب خورده، و از عموی خود اسقف شهر سیه‌نا تقاضا کرد که ویرا مجازات کند، و او هم «گریفولینو» را باتهام جادوگری در آتش سوزاند. ولی وی برای دانتی توضیح میدهد که علت آمدنش بدین طقه از دوزخ جادوگری نیست، بلکه کیمیاگری است،

---

## سرود بیست و نهم

---

نتوانستم کرد،<sup>۱</sup> مرا بدست آنکس که چون پسرش دوستش داشت در  
آتش افکند؛

اما مینوس که خطا نمیتواند کرد، مرا بگناه کیمیاگری که در  
روی زمین پیشه کرده بودم، بدین واپسین بولجیا از بولجیاهای ده گانه  
فرستاد.

و من به شاعر گفتم: آیا هرگز مردانی به سبکمغزی سانی‌ها  
زاده شده‌اند؟ بیگمان حتی فرانسویان نیز راهی دراز دارند تا بیای  
اینان رسند!

آن جذامی دیگر که سختم را شنید، چنین پاسخ داد: «ازین  
میان «استریکا» را مستثنی کن، که توانست جانب اعتدال را در خرج  
مال نگاه دارد؛

و «نیکولو» را، که پیش از دیگران فن پرخرج چاشنی زدن غذاها  
را با شیرۀ میخک، در آن باغی که این چنین دانه‌ها را خوب میرویاند،  
بیاموخت،

و نیز آن دسته‌ای را که در آن «کاجاداشیانو» تا کستان و املاک  
بزرگ و پر درخت خود را بیاد داد و «آبالیاتو» عقل سلیم خویش را بکار  
انداخت.<sup>۲</sup>

---

۱ - Dedalo (ارجوع شود به صفحه ۳۵۹، شرح ۲).

۲ - همه آنچه در بندهای سه گانه بالا گفته شده، جنبه استهزا آمیز دارد،  
زیرا اشخاصی که نام برده شده‌اند از بزرگترین اسرافکاران تاریخ ایتالیا هستند. این  
عده اصناف يك دسته دوازده نفری از اشراف زادگان شهر «سپه‌نا» بودند که بخود  
«جوخه» و لخرجه‌ها Brigata - spenderereccia نام داده بودند، و مرکز این «جوخه»  
کاخ بزرگی بود بنام la Consuma که هنوز بقایای آن در خیابان کاریبالدی شهر سپه‌نا  
بقیه در صفحه بعد

## دوزخ

اما برای شناختن آنکس که با تو همداستان شد و سانی‌ها را بعلامت گرفت ، نیکتر در من بنگر تا چهره‌ام آشکارا پاسخت گوید ؛  
در آنصورت درخواهی یافت که من روح «کاپو کیو» هستم که از راه  
کیمیاگری فلزات را قلب کردم<sup>۱</sup> ، و اگر تو واقعاً همانکس باشی که من  
میشناسم ،  
قاعدتاً باید بیاد آری که من طبیعت را میمون شایسته‌ای بودم<sup>۲</sup> .

### بپیه از صفحهٔ قبل

باقی است . لوحه‌ای که از طرف دولت ایتالیا بر سر در این کاخ نصب شده حاکی است که این عده در مدت بیست ماه در این کاخ دویست هزار فیورنیوی طلا (معادل ۴۳۷۴۹۰۰ لیر ایتالیائی قبل از جنگ یعنی نزدیک صد میلیون لیر امروزی) خرج کرده‌اند . از این «جوخه» عجیب و منحصر بفرد بارها در ادبیات و نشانه‌های ایتالیائی نام برده شده ، و هنوز هم بدان اشاره میشود . کسانیکه دانته از آنها نام برده ، عبارتند از Stricca (که بعدها پسردانته او را نجیب‌زاده‌ای درباری خوانده است ؛ Nicolò رئیس قسمت طباشی جوخه که اولین کسی بود که فن چاشنی‌زدن میخک را بفاشها ابداع کرد) در آن موقع اروپائی‌ان با ادویة مشرق‌زمین که اندکی بعد از این تاریخ توسط اعراب بارویا آورده بسیار کم آشنائی داشتند) ؛ Caccia d'Asciana ، کنت زاده نروتمندی که پدرش صاحب املاک وسیع «کیانا» بود و از بزرگترین متمولین ایتالیا محسوب میشد ؛ - Abbagliato نام مستعار «بارتولومئودلی فولکا کیدو» که بیست و پنج سال تمام عضو شورای عالی شهر سیه‌نا بود .  
۱ - capocchio (کاپو کیو) ، یکی از دوستان فلورانس دورانی تحصیل دانته که در اوت ۱۲۹۳ با اتهام کیمیاگری در آتش سوزانده شد .  
۲ - یعنی : مانند میمون ، ترکیباتی را که طبیعت ساخته بود تقلید میکردم .

# سرّوسی ام

طبقه هشتم دوزخ : حيله گران  
گروه دهم : جاھلین  
دسته های دوم و سوم و چهارم :

## سکه سازان و قلب کنندگان افراد وسخنان

در کنار کیمیاگران ، سه دسته دیگر از قلب زنان درین آخرین کودال طبقه هشتم کیفر می بینند . دسته اول ، آنها که آدمی را بجای آدمی دیگر «جازده اند» و مجازات آنها در اینجا اینست که الی الابد اسیر دیوانگی باشند تا اشخاص را با دیگران عوض بگیرند و هرگز نفهمند که با که طرف هستند ، و در مقابل این دیوانه خوئی از همه طرف مورد آزار قرار گیرند ، یعنی بحقیقت از خودشان فرار کنند و باز همیشه گرفتار خود باشند .

دسته دوم سکه سازان یعنی جاھلین یول . یا آنهایند که زر خالص را باغش آمیخته اند . اینان به بیماری استسقا دچارند که همیشه آنها را تشنه نگاه میدارد ، و در همین حال فضولاتی را در تنشان انباشته میکند که ایشان قدرت تحلیل بردن آنها را ندارند ، زیرا در زندگی نیز فضولاتی را بازر خالص در آمیخته اند که زر نمیتوانسته است آنها را هضم کند . تشنگی دائمی ایشان علامت عطش طلاست که همواره بر ایشان حکم فرما بوده است .

دسته سوم آنها هستند که باقلب سخن ، باعث بدبختی ها و فلاکت ها شده اند . این عده محکوم بدانند که یا همواره خاموش مانند ، و یا هر سخنان با سوء تفاهم و جرو بحث توأم باشد زیرا ایشان در زندگی با همین زبان غیر از آن گفته اند که میبایست گفته باشند .



## بهرود سی ۴۱

در آن زمان که «یونونه» بخاطر «سلمه»، چنانکه بارها نیز کرده بود، سخت بر خاندان فرمانروای تبه خشم گرفت،  
«آتامانته» چنان از عقل بری شد که چون زنش را دید که با دو فرزندش بسوی او می‌آمد و هر یک از این دو پسر را در دستی گرفته بود، بانگ بر آورد که: «دام بگسترانیم تا ماده شیر را با شیر بچگانش شکار کنیم»؛ و آنگاه بیرحمانه چنگال بگشود و یکی از آنها را که «لئارکو» نام داشت در دست گرفت و بر گرد خویش چرخاند و بصره‌ای زد و در هوش کوفت، و زنش خود را با باردومین در آب غرقه کرد.  
و چون طالع ناساز کار غرور ترویائیان فزونی طلب را چنان درهم شکست که کشور و شاهشان را از پای در آورد،  
«اکوبا»ی افسرده بینوا و اسیر، که کشته پولیسنا را بچشم دیده

---

۱ - بروایت افسانه خدایان یونان، یونونه Junone (بیونانی Hera) زوجه خدای خدایان، بخاطر آنکه شوهرش بدو خیانت و به عشقبازی با یک معشوقه زیباروی زمینی پرداخته بود (رجوع شود به صفحه ۴۵۴، شرح ۱) بشهرتیب و پادشاه آن خشم گرفت. خدای خدایان عاشق سمله Semelé دختر این پادشاه شد و از این عشقبازی بود که «باکوس» Bacchus (بایتالیائی باکو) خدای شراب بوجود آمد. یونونه که نمیتوانست مستقیماً از شوهرش انتقام بگیرد، طبق معمول خویش از معشوقه او انتقام گرفت و Atamante شوهر خواهر سمله را که پادشاه تب بود دیوانه کرد، چنانکه وی از روی جنون زن و دو فرزند خود را بجای ماده شیر و بچه های او گرفت و در پی شکار آنها برآمد، و یکی از پسران خود Learco را کشت، اما زن او خود را بایسر دیگرش به آب افکند.

## سرود سی ام

و کالبد پسرش پولیدورورا در کرانه دریا یافته بود<sup>۱</sup>،  
از بیچارگی چون ماده سگی خشمگین زوزه آغاز کرد، زیرا فرط  
درد ورنج مشاعرش را مختل کرده بود.  
اما هرگز طغیانهای خشم در تبه و ترویا، در هر لباس که تجلی کرد،  
نه تنها با آدمیان بلکه با حیوانات نیز اینچنین سخت دلی نکرد،  
که من از جانب دوروخ پریدم رنگ و برهنه تن دیدم که میدویدند  
و چون خوکی که از طویلۀ خوکان برون آید، گاز میگرفتند.  
یکی از آندو بسوی «کاپو کیو» آمد<sup>۲</sup>، و چنان دندان در کرده اش  
فرو برد که چون دندان بر کشید، وی از درد زمین سخت را با شکم  
خراشیدن گرفت.

و آن «آرتینی»<sup>۳</sup> که ازین منظره سرا پا بلرزه افتاده بوده، بمن گفت:  
«این دیوانه، جانی اسکیکی»<sup>۴</sup> است، و کارش همین است که با این درنده خوئی

۱ - Ecuba (به یونانی Hecubae) زن پریام Priam (پریامو) پادشاه شهر  
ترویا بود. در شرح جنگهای افسانه‌ای ترویا نقل شده که پس از سقوط این شهر،  
یونانیان این زن را که ملکه ترویا بود به کنیزی به یونان بردند و در راه بازگشت  
وی جسد دختر خود Polyxenae (بایتالیائی Polissena) و اندکی بعد جسد پسرش  
Polydore (به ایتالیائی Polidoro) را دید که اولی را بر روی گور آشیل قربانی کرده  
بودند و دومی در موقعیکه میخواست خزانه ترویا را از دستبرد دشمنان محفوظ دارد  
بدست «یولی نستره» کشته شده بود. «هکوبا» که شاهد مرگ آخرین فرزندان خود  
شده بود از فرط درد چون سگان بزوزه کشدن پرداخت. این واقعه بتفصیل در کتاب  
Met Amor Phoses او ویدیوس نقل شده، ولی منظور او ویدیوس این نیست که او  
شخصاً بصورت سگ درآمده باشد.

۲ - رجوع شود به سرود ۲۹.

۳ - Aretin (o) آرتینی، یعنی آن دوزخی که اهل شهر آرتسو Arezzo بود.  
اشاره به «گریفولینو» که قبلاً ذکرش رفت (رجوع شود به سرود ۲۹ دوزخ).  
۴ - Gianni Schicchi «جانی اسکیکی» یکی از افراد خاندان معروف  
فلورانس «کوالکانتی» که قبلاً ذکر آن در «دوزخ» رفته است (سرود دهم). وقتی که  
بوئوزودی دوناتی Buoso di Donati (به سرود ۲۵ مراجعه شود) مرد، سیمونه‌دی -  
بقیه در صفحه بعد

## دوزخ

دیگرانرا بیازارد» .

بدو گفتم : «کاش وی هرگز دندان در تن تو فرو نبرد ، و تو لطف کن و پیش از آنکه این دیگری دورتر رفته باشد ، نام و نشانش را بمن بگویی .»

واو گفت : «این روح کهن میرای تبهار است که دور از عشق مشروع همخوابه پدر خویش شد» .

و برای آنکه چنین گناهی کند خویشتن را بصورت زنی دگر در آورد ، و کار آنکس را کرد که اکنون در آن پائین روانست ، که برای آنکه بانوی کله را بچنگ آرد ، وصیت دروغین کرد و به وصیت نامه خویش صورتی قانونی داد ، و با اینکار خود را قلب کرد و بقلب «بوئوز و دوناتی» در آورد .»

و چون این دو روح خشمگین که همچنان نظر بدیشان داشتم بگنشتند ، روی بر گرداندم تا سایر بدزادگانرا ببینم .

### بقیه از صحنه قبل

دوناتی Simone di Donati پسر او از این «جیانی اسکی کی» خواهش کرد که خودش را همان متوفی قلمداد کند و از زبان او بفتح «سیمونه» بوصیت پردازد؛ در نتیجه این دونفر محرمانه جسد «بوئوزو» را که چند لحظه پیش از آن مرده بود از بستر بدر آوردند و جیانی بجای وی در بستر خوابید و بعد محض دراز را بدانجا آوردند و جیانی ، از زبان متوفی ، قسمت اعظم اذارائی خود را پسرش «سیمونه» بخشید . ضمناً خود از این فرصت استفاده کرد و چندین چیز قیمتی و نادر از اموال متوفی ، بخصوص مادیان سفید رنگ منحصر بفرد او را که در تمام ایتالیا شهرت داشت بخویش واگذار کرد ، و «سیمونه» پسر متوفی نیز نتوانست از اجرای میل «پدر» درین باره سرباز زند

۱- Myrra (در اصل Myrrha) ، بنا به افسانه های یونانی دختر زیبای پادشاه جزیره قبرس بود . این دختر عاشق پدرش شد و بخاطر او همه عشاقی را که بسوی وی میآوردند طرد کرد و بالاخره شبی با استفاده از تاریکی بجای زن دیگری به بستر پدر راه یافت و با او همخوابه شد .

۲ - اشاره به مادیان سفیدی که فوقاً شرح آن رفت .



... وبعن گفت : «کاراین روح دیوانه همین است که با چنین درتده خوئی دیگران رایبازارد .» (صفحه ۴۶۳)

---

## سرود سی‌ام

---

یکی از آنان را دیدم که شکلی چون چنگ داشت ، بدان شرط  
که کشاله‌های رانش را در آنجا که تن آدمی به دو شاخه میشود<sup>۱</sup> بریده  
باشند .

آب آوردگی سنگین ، که بر اثر سوء جریان بلغم در بدن اعضا  
تن آدمی را بصورتی چنان ناموزون درمی‌آورد که دیگر تناسبی میان چهره  
و شکم نمی‌ماند ،

ویرا برانگیخته بود که همچو مسلولی که از فرط عطش پیوسته لبی  
را بسوی زنج و دیگر لب را بجانب بالا دارد ، لبهای خویش را کشوده  
نگه دارد .

بما گفت : « شما که بعد از محکوم نیامده‌اید و در این ماتم سرا  
ایستاده‌اید . و نمیدانم چرا ایستاده‌اید ، نگه کنید

و نگون بختی استاد آدم را ببینید<sup>۲</sup> . تا زنده بودم ، هر چه را که  
خواستم بفراوانی در دسترس خویش یافتم ، و دریغاً که اکنون برای قطره‌ای  
آب آه میکشم .

جویباران کوچکی که از تپه‌های سرسبز «کازنتینو» بسوی «ارنو»  
سرازیر میشوند و کناره‌های خود را طراوت و نرمی میبخشند<sup>۳</sup>

---

۱ - یعنی از خاصره بهائین که دو شاخه یا شروع میشود .

۲ - Maestro Adamo ، استاد آدم ، استاد زرگر شهر برشیا Brescia بود که در  
قرن سیزدهم - یحیی میزیست . وی فرمان کنت‌های خاندان معروف «گوبیدی» سکه‌های  
«فلورن» (فیورینوی) طلا را که در فلورانس ضرب میشد و قانوناً ۲۴ قیراط داشت ، قاپ  
کرد و سکه‌هایی ساخت که فقط ۲۱ قیراط طلا داشت . بعدها فلورانسی‌ها بدین تقلب  
اوپی بردند و ویرا در سال ۱۲۸۱ زنده در آتش سوزاندند .

۳ - Casentino ، ناحیه‌ای کوهستانی در ایتالیای وسطی ، که رود آرنو از آن  
سرچشمه میگیرد .

---

## دوزخ

---

هماره در برابر چشم منند ، و بی سبب نیست که چنین است ، زیرا خیال آنها بیش از این بیماری صعب که چهره‌ام را یکسره از گوشت تهی کرده است پریشانم میکند .

آن عدالت قهار که بدین گرفتارم دارد، معصیت گاه مرا وسیله آن ساختد است که از سینه‌ام آه‌هایی سوزنده‌تر بدر آرد<sup>۱</sup> .

در آنجا که گفتم ، «رومنا» جای دارد<sup>۲</sup> که من در آن ، ترکیب فلزی را که مهر «معمد» دارد<sup>۳</sup> قلب کردم و بدین جرم تن خویش را بدست آتش سپردم .

اما اگر میتوانستم ارواح بلاکش «کویدو» یا «الساندرو» یا برادر ایشان را در اینجا ببینم<sup>۴</sup> ، چنین نعمتی را حتی با «فونته براندا» برابر نمینهادم<sup>۵</sup> .

اگر ارواح هاری که در پیرامون مایند راست گفته باشند ، هم

---

۱- یعنی: خاطره پر آبی و سرسبزی زاد و بوم من ، رنج عطرش ابرایم بیشتر کند .

۲- Romena کاخ و قلعه مستحکم خاندان کنت‌های کویدی ، که «استاد آدم» در

خدمت ایشان دست بساختن سکه های طلای نقلی زد .

۳- اشاره به سکه های فلورن (فیورینو) که یک طرف آنها نقش زنبق و سمت دیگرشان

نقش یحیی معمد San Giovanni Battista را داشت ، و ضرب این سکه ها از سال ۱۲۵۲

شروع شده بود .

۴- کویدو Guido ، و آلساندرو Alessandro ، و آگینولفو Aghinolfo (که

از این آخری در اینجا فقط بعنوان «برادر آنها» نام برده شده است) سه برادر معروف

«کویسی» بودند که هر سه «کنته‌دی کویدی» قلب داشتند .

۵- Fontebranda چشمه معروفی در شهر «سپه‌نا» . احتمال هم میرود که اشاره

استاد آدم به چشمه ای مهمی نام در نزدیک «رومنا» زادگاه خودش باشد که شهرت

چشمه «سپه‌نا» را ندارد .



---

## سرود سی ۴۱

---

اکنون یکی از آنان درینجا است<sup>۱</sup>، اما بودن او مرا چه سود که دست و پائی بسته دارم؟

و با این همه اگر در خود آن چالاکی را سراغ داشتم که درصد سال بند انگشتی<sup>۲</sup> پیش روم، از هم اکنون براه افتاده بودم، تا وی را در میان این ارواح درد کش پیدا کنم، هر چند محیط این گودال یازده میل است و پنهایش از نیم میل کمتر نیست<sup>۳</sup>.  
آخر، اینان باعث شدند که من اکنون در میان چنین جماعتی بسر برم، زیرا مرا بضر «فیورینو» هائی واداشتند که هر يك از آنها را سه قیراط عیار ناخالص بود.

بدو گفتم: «این دو بیچاره ای که از تن هایشان چون از دستهای نمناک در سرمای زمستان بخار بر می خیزد، و در جانب راست تو یکدگر را در بر گرفته و بر روی زمین افتاده اند، کیانند؟»

پاسخ داد: «در آن زمان که بدین ورطه فر افتادم<sup>۴</sup> در همین جای ایشان یافتم: از آن پس هر گز از جای نجنبیده اند و پندارم که تا ابد نجنبند.  
یکی از این دو، آن مکاره ایست که بیوسف تهمت بست<sup>۵</sup>، و آن

---

۱ - اشاره به کنت گویدو Guido که پیش از سال ۱۳۰۰ مرده بود.

۲ - رجوع شود به صفحه ۴۴۹، شرح ۲

۳ - Oncia واحد مقیاس ایتالیائی، معادل اشریک «پا»،

۴ - یعنی: از نوزده سال پیش،

۵ - اشاره به زلیخا، که بیوسف را متهم بقصد تعرض بناموس خویش کرد (تورات، سفر پیدایش، باب سی و نهم): «... و بعد از این امور واقع شد که زن فوطیفار بر بیوسف که خوش اندام و نیک منظر بود نظر انداخته گفت با من هم خواب شو. اما او ابا نموده... گفت تو زوجه اومیباشی پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم... و روزی واقع شد که بخانه در آمد تا بشغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت با من بخواب اما او جامه خود را بدستش رها کرده گریخت... و او مردان خانه را صدا زد و بقیه در صفحه بعد



---

## دوزخ

---

دیگری «سینونه» یونانی حيله گرترويا است<sup>۱</sup>، و تب حاد است که از تن های ایشان بوئی چنین میپراکند .»

ویکی از آندو، که شاید ناخوشایندش بود که چنینش بزشتی نام برند ، با مشت بشکم بر آمده او کوفت .

از این کوفتن صدائی چنان بر آمد که گوئی مشتی بر طبلی فرو کوفته اند ؛ و استاد آدم بازوی خود را که کمتر از مشت آن دیگری سخت نمینمود پیش برد و بتلافی مشتی بر چهره وی نواخت ،

و بدو گفت : « هر چند سنگینی اعضای تن من مرا از حرکت باز میدارد ، اما هنوز بازوئی آماده مشت زدن دارم .»

و آن دیگری پاسخ داد: «وقتی که بسوی آتش میرفتی بازوئی چنین چالاک نداشتی ؛ فقط این چستی را ، و شاید بیش از آن را ، آنوقت داشتی که سکه قلب میزدی .»

و آن استسفائی گفت : «درست گفتی ؛ اما تونیز آنوقت که درترويا بحقیقت گوئیت خواندند ، شاهی راستگو نبودى .»

سینونه گفت : «اگر من سخن دروغ گفتم تو عیار دروغین تحویل

---

### بقیه از صفحه قبل

بدیشان بیان کرده گفت بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورده ... و نزد من آمد تا با من بخوابد و با از بلند فریاد کردم . این داستان ، در سوره مستقلی در قرآن نیز بتفصیل آورده شده (سوره یوسف ، آیات ۲۱ تا ۲۷) ولی در قرآن و تورات هیچ جانا م «زلیخا» برده نشده است . شوهر زلیخا در قرآن عزیز مصر معرفی شده ، و در تورات «خواجه و سردار افواج خاصه فرعون» نامیده شده است .

۱- Sinone یونانی حيله گری که بالطائف الحیل مردم ترويا را فریب داد و آنانرا متقاعد کرد که اسب چوبی معروف را که یونانیان در درون آن بودند وارد شهر کنند. این ماجرای افسانه ای بتفصیل در اثیس ویرژیل نقل شده است .

---

## سرود سی‌ام

---

دادی ، و من بخاطر يك كناه اينجايم ، و تو بخاطر كناهانی فزون از هر  
شیطان دگر!

و آن آماس کرده ، پاسخ داد : «ای پیمان شکن ، اسب را بیاد آرو  
عذابی بکش که همه را از آن خبرافتند!»

و یونانی گفت : «ترا نیز کیفر همان عطشی باشد که زیانت را چنین  
شکاف داده ، و آن آب گندیده‌ای که شکمت را چنین حائل دیدگانت  
کرده است!»

آنگاه سکه سازگفت : تو بشیوهٔ دیرین خود دهان جزبزیان خویش  
نمیگشائی، زیرا اگر من تشنه‌ام و بدنی پر بلغم دارم ،  
تو تباداری و بدوران سردچازی، و چندان دعوتت ضرور نیست تا آئینهٔ نرکس  
را بلیسی<sup>۱</sup> .

مستغرق گفته‌های ایشان بودم ، که ایستادم گفت : «هش دار که  
چه میکنی ، که نزدیک است سخت از تو بخشم آیم!»  
چون ابن سخن عتاب آلوده را شنیدم باچنان شرمندگی بسوی او  
گشتم که هنوز یاد آن از خاطر م بدرنرفته است .

بحال آنکس گرفتار آمدم که خوابی پریشان بیند و درعالم خواب  
آرزو کند که خواب دیده باشد، یعنی بحقیقت آنرا که هست چنان طلب کند  
که گوئی نیست!

---

۱ - آئینهٔ نرکس : آب - در افسانه‌های یونان آمده که Narcisso (در لاتینی  
Narcissus، نرکس) جوانی بسیار زیبا بود که يك روز تصویر خودش را در آب دید و  
چون نمیدانست که این تصویر از خود اوست آنرا از کس دیگری پنداشت و عاشقش شد ،  
و آنقدر در اشتیاق دیدار معشوق در کنار جوی نشست که دل خدایان بر او سوخت و او را  
بصورت گل نرکسی در آوردند تا همیشه در کنار آب باشد و چشمان زیبای خود (چشم  
نرکس) را در آن بیند .

---

## دوزخ

---

من نیز میخواستم عذر تقصیر بخواهم ، و سخن نمیتوانستم گفت ، اما بحقیقت با همین عجز خود پوزش میخواستم و نمیدانستم که خواسته‌ام .  
استاد گفت : « شرمی کمتر از این ، جبران خطائی فزون از این را کافی است . پس ترا دیگر جای آزر و تأسف نیست ؛  
اما از این پس اگر تصادف بنزد کسانی هنمونت آمد که چنین سر-  
گرم ستیزه جوئی باشند ، بیاد آور که مرا پیوسته در کنار خویش داری ؛  
زیرا میل شنیدن این چنین سخنان خود میلی بسیار پست است . »



# سرود سی و یکم

## عفریتان

این سرود سراسر به عفریتان و دیوان دوزخ تعلق دارد؛ و در آن پای هیچ انسانی بجز ویرزیل و دانته بمیان نمی‌آید. این عفریتان پاسداران طبقه نهم دوزخ یعنی آخرین طبقه جهنمند که مقرر فرمانروائی «امیراتور دوزخ» یعنی شیطان اعظم است. اینان موجوداتی عظیم الجثه و خوفناک هستند که دیدارشان بیننده را متوجه مخافت و مهابت نیروی نهفته و در زنجیر کشیده آن‌ها می‌کند، چنانکه اگر این نیرو در خدمت شر بکار افتد تعادل قوا بنبغ اهریمن برهم خواهد خورد.

قسمت اعظم این عفریتان «تیتان» هائی هستند که روزگاری بر خدای خدایان یونان شوریدند و از آن زمان به بندافتادند تا دیگر با بدنهای روشنائی نگذارند. قسمت دیگر از آنان شیطان هائیند که پس از عصیان بخداوند به اسفل السافلین فرود افتادند. یکی نیز «نمرو» پادشاه کلدانه است که برج معروف بابل را ساخت.

این عفریتان بیشتر بخاطر «دیومنشی» خود در اینجا گرد آمده‌اند نه بعلت گناهان گذشته خویش، زیرا فی‌المثل یکی از آنان که دانته و ویرزیل را از چاه پائین میبرد و در طبقه نهم میگذرد، آنتوس است که اصلاً در عصیان بخدایان شرکت نجسته است.

بطور کلی عفریتان زادگان زمین و تاریکی و مظهر قوای عنان کسیخته‌ای هستند که با نیروی عقل و نیروی محبت تعدیل نشده‌اند؛ یعنی نمایندۀ تمایلات اجام گسته و دور از قید و بند مقررات اخلاقی و فکری و قوانین الهی بشمار میروند. از لحاظ تمثیلی اینان مظاهر آلائش و تاریکی زمینی در مقابل صفا و فروغ آسمانی هستند که هر انسان باید در راه تعالی روح خود از نفوذشان دوری گزیند تا راه را بر تمایلات و شهوات بی‌بند و بار حیوانی ببندد براه دیگری رود که بسوی آراستگی و کمال معنوی می‌رود.

این دیوان، یکبار که از زیر زمین بدر آمدند و پا بجهان نهادند، دست بچنان عصیان زدند که حتی خدایان را بلرزه در آوردند و بساط آنانرا تهدید بدرهم نوزدیدن کردند. بدینجهت خدایان دوباره آنانرا بزنجیر کشیدند و به خاک و ظلمت و عناصر اربعه که زادگاه و اصل آنها بوده بازگرداندند و همچنان زنجیر برپا، مأمور پاسداری آخرین طبقه از درکات جهنمشان کردند.

با این چنین راهنمایان و زیر نظر چنین پاسداری است که دانته برشت یکی از این عفریتان پا بطبقه نهم دوزخ میگذارد.

## سرود سی و یکم

همان زبان که در آغاز کلر چنانم زخم زد که دو گونه ام را از شرم کلکون  
کرد ، خود بر زخمم مرهم نهاد ،  
چونان سنان اشیل و پدرش ، که چنانکه شنیده ام نخست درد میداد  
و پس درمان میبخشید<sup>۱</sup> .

پشت بدین درهٔ پریشانی کردیم و از دیوارهای که آنرا از هر سو در میان  
گرفته است بالا رفتیم و بی کلامی از آن گذشتیم ،  
آنجا شب نبود ، روز هم نبود ، چنانکه حد نگاه من از کوتاه  
فاصله ای فرا تر نمیرفت ؛ اما ناگهان بانگی چنان پرطنین از شیپوری  
شنیدم .

که غریب و خروشنده ترین تندرهای در برابرش ناچیز بود ، و این صدا  
دیدگان مرا بسوی مکانی در جهتی مخالف خواند .

حتی در آن هنگام که سپاه مقدس شارلمانی در آن شکست درد ناک

---

۱ - بنا با فسانه های یونانی ، پلهئوس «Peleus» ( بایتالیائی Peleo ) پدر  
آشیل قهرمان و نیمه خدای معروف یونانی ، نیزه ای داشت که ضربت اول آن زخم  
میزد و ضربت دوم آن همین زخم را التیام میداد . در قرون وسطی این نیزهٔ اشیل  
موضوع بسیاری از ترانه های عاشقانه ترانه سرایان دوره گرد (تروبادورها) بود که دیدگان  
محبوبهٔ خود را بنیزهٔ اشیل تشبیه میکردند که هم دل عشاق را مجروح میکند و هم  
بر زخم این دل مرهم میگذارد .

---

## سرود سی و یکم

---

تار و مار شد ، «اورلاندو» بانگی چنین موخس از شیپور خویش بر نیاورده بود<sup>۱</sup> .

درست سر بدان جانب نگردانده بودم که پنداشتم برجهایی بلند و بیشمار را در برابر خویش میبیم . پرسیدم : «استاد ، بگو که این کدام شهر است؟»

گفت : «تو چون میکوشی که بانیروی نگاه خود بیش از حد امکان درین تازیکی رخنه کنی ، راه را برایشه خویش بسته‌ای ؛

اما اگر خود بدانجا نزدیک شوی ، در خواهی یافت که تاجه اندازه حواس ما از دور مایه کمراهی مایند . پس اندکی بیش بشتاب .»

آنگاه دست مرا صمیمانه در دست خویش گرفت و گفت : «پیش از آنکه نزدیکتر رفته باشیم ، و برای آنکه عجائبی که خواهی دید کمتر بشکفت آرد ،

آگاه باش که اینها برجهایی نیستند ، بلکه غفریتانی هستند که از ناف بیائین ، در داخل چاه و بر گرداگرد لبه آن جای گرفته‌اند .»

---

۱ - اشاره بداستان معروف رولان شوالیه شارلمانی و دلیری های او - رولان Roland (بایتالیائی Orlando) برادرزاده شارلمانی (بایتالیائی Carlo Magno) امپراتور معروف فرانسه بود ، و ماجرای دلیریهای این شوالیه موضوع قطعه حماسی مشهوری است بنام Chanson de Roland که معروفترین اثر شاعرانه قرون وسطای اروپاست . در این حماسه ، رولان که فرمانده دسته سواران و جنگجویان زبده شارلمانی در جنگ با مسلمانان اندلس بود ، پس از شکست نیروی مسیحی بدست مسلمین در نبرد معروف Roncevaux (به ایتالیائی رنچیسواله Roncisvalle) در سال ۷۷۸ میلادی ، که داتنه از آن بعنوان شکست دردناک (dolorosa rotta) نام میبرد ، هنگامی که خود را بر اثر زخمهای گران در آستانه مرگ دید ، چنان در شیپور خود دمید که صدای شیپور در دو فرسنگی آنجا بگوش شارلمانی و سردارانش رسید . مقصود از سپاه مقدس Santa gesta سپاه شارلمانی است که برای جهاد با مسلمانان اندلس رفته بود .

---

## دوزخ

---

چونانکه بازدوده شدن مه، اندک اندک نگاه ما آنچه را که در زیر بخار غلیظ پنهان بود بازمی بیند .

من نیز بتدریج که از فضای مه آلود تیره گذشتم و بکناره چاه نزدیکتر و نزدیکتر شدم، خطای خویش را بهتر در یافتم و احساس وحشتی فروتر کردم .

زیرا، همچنانکه حصار «موتته رجیونی»<sup>۱</sup> پر از برج و بارو است، در داخل آن طوقه‌ای که گرداگرد چاه زافرا گرفته بود، غریبتانی موحش که «جووه»<sup>۲</sup> همچنان از فراز آسمان باغریوتندر خویش تهدیدشان میکند، نیمی از تن‌های خود را چون برجها و باروها برافراشته بودند .

و من توانستم چهره یکی از آنان، و شانهای او، و سینه‌اش و بیش از نیمی از شکمش، و هردو بازویش را که در طول پهلوان آویخته بود آشکارا ببینم .

بیگمان طبیعت بس نکو کرد که دست از ساختن و پرداختن این

---

۱ - Montereggion (i) دهکده کوچک نظامی با قلعه مستحکم قرون وسطائی در نزدیکی شهر «سینه‌نا» است که امروز نیز تقریباً بهمان صورتی که در زمان دانه داشته باقی مانده، و فقط قدری از طول برجهای آن کاسته شده است .

۲ - خدای خدایان ( بایتالیائی « جووه » Giove ، به لاتینی «یوپیتروس» Jupiterus ، به یونانی زئوس Zeus که در نزد ما بنا بتلفظ فرانسوی آن به ژوپیتر Jupiter معروف است) ؛ در میتولوژی یونان، یکبار دیوها (Titanos) که پیش از او فرمانروایان جهان بودند، بر خدایان شوریدند و در صدد تصرف کوه اولمپ که مقر این خدایان بود برآمدند، ولی ژوپیتر صاعقه‌های سوزان خشم خود را در دره فلگراس Phlegras بسوی آنان فرستاد و تارو مارشان کرد ( رجوع شود به شرح ۲ صفحه



مرکز اورلاندو چون این عفریتان باکی چنین موحش از شیور خویش بر نیارده بود (طرح از بوتیچلی Botticelli صفحه ۴۷۷)



## سرود سی و یکم

چنین حیوانات بداشت<sup>۱</sup>، تاچنین فرمانبرانی را از مریخ ستانده باشد،  
واگر هم روی از زادن فیلان و نهنگان بر نتافت، چنین چیزی  
روشن بینان را بس معقول تر و محتاطانه تر می نماید؛ زیرا فقط آنجا راه  
دفاع بر کسان بسته است که بد خواهی و زور مندی با هشیاری در  
آمیخته باشد

چهرهٔ عفريت بنظر من ببلندی و بزرگی میوهٔ کاج «سن پیترو» در  
رم<sup>۲</sup> آمد، و طول دیگر استخوان هایش را از همین، قیاس گیر،  
دیورهٔ چاه که حلقه وار نیمهٔ پائین تن عفريت را فرو پوشانده بود در  
بالای خود نمی دیگر از تن او را در معرض نظر قرار میداد و این نیمه، از کف  
زمین تاموهای سراو.

از قدسه «فریزونه» که بر شانه های هم بالا روند فرون بود<sup>۴</sup>، زیرا

۱- مریخ (بایتالیائی *Marte*، بلاتینی *Mars*، بیونانی *Ares*) خداوند جنگ در  
میتولوژی یونان و روم؛ اشاره بدانکه جنگجویان در هر جا که باشند در خدمت مریخ هستند،  
و طبیعت کار بجائی کرد که چنین خدمتگزاران نیرومند و بد طبیعت را از خداوند جنگ گرفت.  
۲- میوهٔ کاج سن پیترو، اشاره بمیوهٔ کاج فلزی بسیار بزرگی که از برنج ساخته  
شده بود، در اصل برای تزیین یکی از چشمه های رم بکار میرفت. در زمان دانتته این  
«سیب کاج» در مقابل کلیسای سن پیترو (سن پیر) نصب بود، و اکنون آنرا در داخل واتیکان  
در یکی از باغهای این شهر کوچک میتوان دید. ماول این میوهٔ فلزی امروزه در حدود  
چهار متر است، ولی آثار شکستگی که در آن پیداست نشان میدهد که در اصل لا اقل دو  
برابر این مقدار درازا داشته است در چندین ترجمهٔ «کمدی الی» بجای «میوهٔ کاج»  
اشتباهاً «درخت کاج» آورده شده، و این اشتباه از اینجا آمده که در ایتالیائی *Pino*  
معنی درخت کاج و *Pina* معنی میوهٔ آنرا میدهد.

۳- *Perizoma* (کمر بندوار)، کلمهٔ یونانی که بهمان صورت اصلی آن در متن  
آورده شده است.

۴- *Frison* (۱) - اهالی فریسلند *Friesland* یکی از ایالات شمالی هلند،  
که از قدیم بلند قدی شهرت داشتند، و در قرن چهاردهم یعنی اندکی بعد از دانتته  
نویسندگان اروپا آنها را «درازترین مردم دنیا» لقب دادند.

## دوزخ

خوب میدیدم که از آن نقطه که گره گاه شند مردان است تا بدهانه چاه سی «پالمه» بزرگ فاصله میشد.<sup>۱</sup>

دهان موحد غفریت که مزا میری ملایمتر ازینش شایسته نبود، عربده کشان گفت: «رافل مائی آمک تسایی ات آلمی»<sup>۲</sup>

وراهنمای من بدو گفت: ای روح بی‌شعور، به کرنا‌ی خویش قناعت کن، تاب‌هنگام استیلای خشم یا احساسی دگر، خود را بادمیدن در آن تسلی بخشی!

و در کردن خود بجوی تا آن بند کران راییابی که ترا، ای روح سرگشته، سخت در قید خویش آورده، و سینه پهن‌ت را سزاسر در زیر خود گرفته است.

آنگاه بمن گفت: «وی بزبان خویشتن را محکوم می‌کند؛ این نمرود است»<sup>۳</sup> که بدخواهیش مانع از آن آمد که جهانیان همه بایک

۱- *palme* واحد مقیاسی در ایتالیای قدیم، که تقریباً ربع متر میشد (۲۴ سانتیمتر)

و با این حساب «غفریت» دانته در حدود بیست متر طول داشته است.

۲- *Rafél mai améché zabi et almi* - این جمله نیز، مثل جمله اول سرود

هفتم دوزخ که از زبان پلوتو گفته میشود. معنایی ندارد و فقط بعنوان نمونه‌ای از زبان و لهجه غفریت گوینده آن آورده شده است. همچنانکه طرز تلفظ جمله سرود هفتم زبان یونانی پلوتو را بخاطر می‌آورد، اصوات این جمله آهنگ زبان عبری و زبانهای سامی را بگوش میرساند. با اینکه خود دانته از زبان ویرژیل تذکر میدهد که هیچکس این زبان را نمی‌فهمد، دانته شناسان تاکنون صدها صفحه در تفسیر و تعبیر این جمله سیاه کرده و معانی مختلف و غالباً عجیب و غریبی برای آن جسته‌اند.

۳- *Nembrotto* - نمرود نخستین پادشاه بابل، که در قرآن و تورات از او

از «شدار» نام برده شده است. مبنای اطلاع دانته طبعاً تورات است (سفر پیدایش، باب دوم): «... و گوش نمرود را آورد، او بجبار شدن در جهان شروع کرد - وی در حضور خداوند یاری جبار بود، از این جهت می‌گویند مثل نمرود سیاد جبار در حضور خداوند - ابتدای مملکت وی بابل بود».



عفریتانی موحش ، نیمی از تن‌های خویش را چون برج و باروهائی برافراشته بودند . ( صفحه ۴۷۸ )

زبان سخن گویند<sup>۱</sup>.

اورا بحال خود گذاریم و بیهوده سخن دراز نکنیم، زیرا برای وی جملهٔ زبانها بهمان اندازه ناهمیدینند که زبان او برای دیگران. «  
لاجرم راه خود باز گرفتیم و بیشتر رفتیم و بجانب چپ چرخیدیم، و در تیر رسی از آنجا، عفریتی بس تند خوتر و سستتر تر. را در برابر خویش یافتیم.

درست نمیتوانم گفت که کدامین زورمندی وی را ببند افکنده بود، اما میدانیم که بازوی چپش را از پیش و بازوی راستش را از پس بزنجیری گران بسته بودند.

که از کردن تاپائین او را سخت در بند خود داشت، چنانکه تنها در آن نیمهٔ آشکار تنش، پنج بار بر گردا گرد او گشته بود، راهنمای من گفت: «این عفریت مغرور را سر آن بود که با «رب الارباب» بالانشین<sup>۲</sup> پنجه در افکند؛ و این مزدی است که ازین راه میگیرد،

نامش «فیالته» است<sup>۳</sup>، و در آن هنگام که دیوان خدایان را بهراس

۱ - نقل از تورات: (سفر پیدایش باب یازدهم): «از آنجهت آنجا را بسابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت، و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود».

۲ - «il sommo Giove» دانه در اینجا طوری از «خدای خدایان» یونان سخن میگوید که کوئی وی واقفاً وجود داشته و دارای مقامی مقدس بوده است.

۳ - Fialte (بیونانی و لاتینی Ephialtes) در میتولوژی یونان، پسر پوزئیدون (نپتون) خدای دریا و قویترین دیوها بود. وی با کمک برادر خود Otus در صد برآمد که از کوه اولمپ بالا رود و بمقر خدایان راه یابد، ولی در آن حین که نزدیک بود بمنظور خود برسد، آپولون که آنشب پاسدار اولمپ بود از برج دیده‌بانی خود آنها را دید و تیری بسویشان افکند و هر دو را بفرار واداشت.

## دوزخ

افکندند، وی سخت هنرنمایی کرد، لاجرم این بازوانی که در آن وقت بکار افتاد دیگر هرگز بکار نخواهد افتاد».

ومن بدو گفتم: «اگر ممکن آید، مایلم که «بیربازنوی» ناخوش- اندام رانیز از نزدیک ببینم.<sup>۱</sup>»

پاسخم داد: «تو آنتئورا در این نزدیکی خواهی دید<sup>۲</sup> که سخن میگوید و درزنجیر نیست<sup>۳</sup>، وهم اوست که ما را در ته این گناه خانه<sup>۴</sup> فرو خواهد نهاد.

اما آنکس که میخواهیش دید، پائین ترا ما و بسیار دور ازماست: اونیز شکلی چون این غریت دارد و همچو او درزنجیر است، اما ازوی درنده تر و وحشی خوی تر مینماید.<sup>۵</sup>»

هرگز زلزله‌ای سخت، برجی را با آن شدت که ناگهان سراپای فیالته بتکان آمد نلرزانیده است.<sup>۶</sup>

۱ - Briareo (بیونانی Briareus) یکی دیگر از آن غولانی بود که باولم مقرر فرمانروائی خدایان حمله بردند. وی پسر «اورانوس» (آسمان) و «تلوس» (زمین) بود. ویرژیل، در کتاب انیس (سرود دهم) مینویسد که این غول صد دست داشت «ناخوش اندام» در اینجا ترجمه *dismisurato* «برون از حد تناسب» آورده شده و این صفتی است که توسط «استاسیوس» شاعر معروف لاتین، در کتاب *Thebais* بوی داده شده است. در اصل لاتینی گفته شده است: «*Immensus Briareus*».

۲ - Anteo (بیونانی Antaeus) پسر پوزئیدون (نیپتون) خدای دریا و «تلوس» ربه النوع زمین در افسانه خدایان یونان. «آنتئوس» از این امتیاز برخوردار بود که در جنگ، چون پشتش بر زمین میرسید، نیروی از دست رفته خویش را باز میگرفت. زیرا زمین مادر او بود. بدینجهت هیچکس نتوانسته بود ویرا شکست دهد، تا آنکه هرکول پهلوان افسانه‌ای وشکست ناپذیریونان او را برهوا بآند کرد و آنقدر در همان حال نگاهش داشت تا خفه‌اش کرد.

۳ - اشاره بدانکه این غول درصیان بخدایان شرکت نکرده است و بنابراین کفری سبکتر از آنهای دیگر دارد.

۴ - *nel fondo d'ogni reo*، یعنی: در آخرین طبقه از جهنم.

۵ - اشاره بدانکه «افتالتس» از سخن ویرژیل بخشم آمده است.



راهنمای من گفت : « این عفریت مغرور را سر آن بود که با رب الارباب بالانشین پنجه درافکند . » ( صفحه ۴۸۵ )

## سرودسی ویکم

در آن دم بیش از هر وقت دیگر از مرگ ترسیدم ، چنانکه اگر بندهای  
گران را بر تن عفریت ندیده بودم . بیگمان برای هلاکم چیزی ازین بیش  
ضرور نمیآمد .

از آنجا براه خویش رفتیم و این بار بنزد آنتئو رسیدیم که آن نیمه  
از تنش که از چاه برون بود ، بی آنکه سرش بحساب آید ، دست کم پنج آلا<sup>۱</sup>  
درازا داشت .

ای آنکه<sup>۲</sup> در آن دره میمون میزیستی که شیپونه را با پیروزی بر  
آنیبال و کسانش بلندآوازه کرد<sup>۳</sup> ،

وروز کاری هزاران شیر بغنیمت گرفتی ، و اگر در آن رزم آزمائی  
آخرین دوشادوش برادرانت پای بمیدان نهاده بودی ، بناپیندار بسیار کسان ،  
زادگان خاک را ازین پیکار پیروز بر میآوردی<sup>۴</sup> ،

مارا در آن پائین که کوچیتو<sup>۵</sup> از فرط سرما یخ بسته است بر زمین نه  
و بدینکار یادیده بی اعتنائی منگر .

۱ - alla مقیاس طول قرون وسطائی در ناحیه فلاندر بلژیک . پنج آلا که در  
اینجا آورده شده ، کمی بیش از هفت متر است .

۲ - خطاب ویرژیل به دیو .

۳ - در سال ۲۰۲ پیش از مسیح ، شیپونه Scipione (بلاتینی سیپیون) سردار  
رومی «هانیبال» سردار و پادشاه معروف کارتاژ را در دشت Zama شکست داد و این  
شکست منجر بقتل عام مردم کارتاژ و انهدام کامل این شهر شد . بنا بافسانه های یونانی  
و رومی ، «آنتئوس» غولی که در اینجا مورد بحث است ، در دره «باگراوا» نزدیک  
دشت «زاما» در مغاره ای مسکن داشت و در این مغاره خوراک اوشیرهایی بود که خودش  
شکار میکرد (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

۴ - یعنی : اگر بانیروی عظیم خود در جنگ با خدایان شرکت جسته بودی ، شاید  
«زادگان زمین» (دیوان) را بر خدایان پیروز میکردی (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

۵ - Cocito (به یونانی کوکوتس Cocyto) آخرین رودخانه دوزخ ، که  
آبهای یخزده آن مسکن دوزخیان طبقه نهم جهنم است (رجوع شود به سرودهای ۳۲ -  
۳۳ - ۳۴ دوزخ)

## دوزخ

بنزد «نیتسیو» یا «تیفو» یمان مبر<sup>۱</sup>؛ این کس که میبینی، آنچه را که در اینجا خواهند بتومیتواند داد<sup>۲</sup>؛ پس پشت خم کن و چهره ات را به پیچ و تاب میار .

وی هنوز میتواند ترا در روی زمین نام آوری دهد، زیرا که زنده است و از این پس نیز عمری دراز در انتظار خود دارد، مگر آنکه لطف الهی پیش از وقت مقرر بنزد خویشش فراخواند .<sup>۳</sup>

استاد چنین گفت؛ و آن دیگری بشتاب دو دست خویش را که پیش از آن «هر کول»<sup>۴</sup> قدرت چنگالشان را دریافته بود پیش آورد و راهنمای مرا از زمین برداشت .

و ویرجیلیو که خویش را در دست او یافت بمن گفت: «پیش آی تا من نیز ترا بر گیرم»، و چنان در بازوی خویشم گرفت که من و او چون دو جسم بهم بسته شدیم<sup>۴</sup> .

همچنانکه «کاریندا» بچشم آنانکه از پائین و از جانب خمید گیش

---

۱ - Tizo و Tifo (به یونانی Tityos و Typhon) دو غول دیگر افسانه خدایان یونان که اولی زاده «تلوس» (زمین) بود و دومی پری بود که زوجه خدای خدایان بی همخوابی با شوهرش آورده بود. این دو از غولانسی بودند که به اولمپ حمله بردند. و خدای خدایان بعد از پیروزی خود آنها را در دهانه آتشفشان «اتنا» بزنجیر کشید .

۲ - یعنی . میتواند ترا در روی زمین نام آور کند «اینجا» اشاره به دوزخ است ولی اتفاقاً این طبقه نهم از دوزخ جائیست که ساکنانش هوس نام آوری ندارند .

۳ - Ercole (که دانه آنرا بصورت قدیمی Ercule آورده است) رجوع شود به صفحه ۴۱، شرح ۲

۴ - Fascio : دسته ، بخصوص دسته تر که ای که بهم بستند . در روم قدیم همیشه یک نفر که لیکتور نام داشت این دسته تر که را پیشاپیش سردارانی که برای مدت معینی به دیکتاتوری انتخاب میشدند حرکت میداد ، و بهمین دلیل بود که موسولینی این کلمه را نام حزب و مرام سیاسی خود (فاشیسم) قرارداد





... وما رادر آن درك اسفل نهاد كه شيطان اعظم ويهودا رادر كام خویش دارد .. (صفحة ۴۹۳)

---

## سرودسی ویکم

---

بر آن بنگرند ، هنگام عبور ابری از بالای آن رو بسوی دیگر خمیده  
می‌نماید<sup>۱</sup> ،

آنتئو نیز در دیده من که بانتظار ایستاده بودم تا او خم شود ؛ چنین  
آمد ، و درین دم آرزو کردم که کاش راهی دگر برای فرود آمدن جسته  
بودم .

اما وی ما را با آرامی در آن درك اسفل که شیطان اعظم و یهودا<sup>۲</sup> را  
در کام خویش دارد فرو نهاد و خود مدتی چندان دراز خمیده نماند ،  
و دوباره ، چون دکل کشتی قد برافراشت .

---

۱ - Carisenda که امروزه Garisenba خوانده میشود ، نام برج مشهوری  
است در بولونیا که مانند برج شهر «پیزا» بسوی زمین خم شده است . هنوز هم این  
برج را بهمین حال میتوان دید ، ولی امروزه قسمتی از آن فرو ریخته و در نتیجه برج  
کوتاهتر از سابق شده است . بردیواره داخلی این برج هنوز نوشته‌ای از دانته باقی‌است  
که یادگار سفر او در سال ۱۲۸۶ بدین ناحیه است و وی آنرا بادست خود نگاشته است  
این برج در سال ۱۱۱۰ ساخته شده ، و اکنون بیش از هشتصد سال از عمر آن میگذرد .  
۲ - Giuda Lucifero که از آنها بتفصیل در سه سرود بعد سخن خواهد  
رفت .



# سرودسی و دوم

طبقه نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقه اول : خائنین به والدین و خویشان

منطقه دوم : خائنین بوطن

ویرژیل ودانته بادست عفریت در طبقه نهم دوزخ بزمن مینشینند . این آخرین حلقه جهنم است که از لحاظ وسعت کوچکترین حلقات دوزخ و از نظر عمق و ظلمت مخوفترین آنهاست، و در آن گناهکارترین ارواح دوزخ خانه دارند . در مرکز دایره ای که این طبقه را تشکیل میدهد ابلیس اعظم که بجرم عصیان بخداوند از آسمان فرود افتاد و پروبالش سوخت بر جای ایستاده است و از این مقر خود که در نقطه مرکزی کره ارض قرار دارد قلمرو وسیع خویش یعنی سراسر دوزخ را اداره میکند ، ولی «دفتر کار او» همین طبقه نهم دوزخ است .

این طبقه بچهار منطقه تقسیم شده که از نظر ساختمان در دنبال هم قرار گرفته اند ، اما هر یک از آنها یک دسته خاص از اهل خیانت اختصاص یافته که وجه مشترك همه آنها همین خیانتکاری است .

سراسر این طبقه نهم دوزخ از امواج یخزده رودخانه کوچیتو» که آخرین رود جهنم است پوشیده شده ، و بدین ترتیب قشری چنان عظیم و شکستناپذیر از یخ آنرا در زیر خود گرفته است که بقول دانته اگر بزرگترین کوه های روی زمین بر آن فرو افتند که ترین شکافی در آن روی نمیتواند داد .

در این فضای یخزده موحش که در آن هر بخاری که از دهانی بر آید و هراشکری که از چشمی فرو چکد جابجا یخ می بندد ، ودانته وعده سخن گفتن از یک دوزخی را در روی زمین مشروط بدان میکند که زبانش در این طبقه دوزخ یخ نزنند، محکومینی بسر میبرند که سنگینی گناه آنان راه هشت طبقه پیشین دوزخ را برایشان بسته است .

چهار دسته خیانتکارانی که در دوزخ این یخ جاودانی بسر میبرند و قط سرهایشان از یخ بیرون است، عبارتند از: خائنین بوالدین و نزدیکان خائنین بوطن ، خائنین بمیهمانان ، خائنین بولینعمتان .

## سرود سی و دوم

«یخ جاودانی» آخرین و شاید عالیترین «سمبول» گناه است که دانته ابداع کرده است ، زیرا این سرما و یخ و ظلمت مظهر انکار کامل لطف حیات بخش الهی و گرمی محبت بشری است ، و فقط قشر عظیم یخ که در آن هیچ انری از حرارت و زندگی و فروغ و مرحم وجود ندارد میتواند طبیعت این طبقه از گناهکاران را تجسم دهد. فقدان هر گونه نور و حرارت آسمانی در اینجا علامت محرومیت اینان از مهر و لطف خداوندی، و فقدان هر گونه نور و حرارت زمینی نشان محرومیتشان از محبت و عاطفه بشری است . دوزخیان این طبقه ، از هر چیز که علامت زندگی و گرمی و روشنی باشد محرومند ، زیرا خود هر گونه عواطف انسانی و آسمانی را در روی زمین زیر پا گذاشته و بیرونند محبت که مردمان جهان را بهم نزدیک میکند خیانت کرده اند . از برجسته ترین نمایندگان این نوع دوزخیان «قابیل» پسر برادر کش آدم است ، و «یهودا» حواری خائنی که عیسی و لینممت خود را بسکه ای چند بفروخت ، و «شیطان اعظم» که بخداوند یعنی ولینممت بزرگ خویش عصیان ورزید .

هنگام ورود بدین طبقه خاموش و سرد دوزخ که هر انری از امید و آرزو از آن رخت بر بسته است ، و ساکنانش بخلاف ارواح سایر طبقات جهنم آرزوئی جز آن که مطلقاً فراموش شوند و از خاطر هابروند در سر ندارند ، دانته و ویرژیل تقریباً با آخر سفر بیست و چهار ساعتی خود در دوزخ رسیده اند ، زیرا طبق حسابهای که ما در آغاز سرودها از اشاره بدانها خودداری کرده ایم ، درین هنگام آخرین ساعت روز شنبه مقدس (۹ آوریل) سال ۱۳۰۰ فرا رسیده ، یعنی تقریباً بیست و سه ساعت است که دانته و دوزخ بسر میبرد .

## سرود سی و دوم

اگر قافیه‌هایی بسختی و صلابتی شایسته این ورطه شوم که  
تکیه‌گاه جمله دیگر صخره‌هاست<sup>۱</sup> در اختیار داشتم،  
بیقین عصاره فکر خویش را کاملتر ازین بر صفحه کاغذ می‌آوردم، اما  
چون این چنین قوافی را در دست ندارم جز بایم و هراس سخن نمیتوانم گفت،  
زیرا کار توصیف اسفل السافلین کاری نیست که آسانش بتوان  
گرفت. و نه کار هر زبان «نه‌نه» و «بابا» گوی است.<sup>۲</sup>  
کاش آن بانوانی که «انفیونه» را یاری کردند تا «تبه» را حصار  
کشد.<sup>۳</sup> در این سخن پرداز می‌باید ازین و زبان مرا توانائی وصف حقایق  
بخشند.

ای ملعونان بی سرو پا که ساکن آنجائید که حتی سخن گفتن از

---

۱- از لحاظ مجازی اشاره بدان است که این طبقه پائین‌ترین طبقه دوزخ است و بنا بر این تمام طبقات دیگر بر آن تکیه دارند. از نظر تمثیلی اشاره بدان است که گناهان دوزخیان این طبقه سنگین‌ترین گناهان و با اصطلاح «ام‌المعاصی» است، و مظهر هنگامی است که گناهکاری سراسر روح انسانرا فرامیگیرد.

۲- «این اصطلاح معمول ما، در اینجا عیناً بکار رفته است: *dimio concetto*..

*il succo*

۳- یعنی: مستلزم داشتن زبانی غیر از آن است که بگفتن کلمات روزمره عادت کرده باشد. اصل شعر چنین است: *né da lingua che chiami mamma e babbo* . . .  
۴- اشاره به موزها (*Musi*)، پریان الهام‌بخش، که باید بسراغ هنرمندان آیند تا آنانرا با فریدن آثار بدیع هنری وادارند (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۹۶). بنا بر افسانه خدایان یونان، هنگامی که آمفیون (*Amqhion*) (بایتالیائی *Anfione*) از طرف خدایان بساختن حصار شکست‌ناپذیری برای شهر تبه گذاشته شد، این پریان چنان قدرتی به ساز او بخشیدند که نغمه‌های وی سنگها را از جای خود حرکت داد، و این تخته سنگها بی کمک آمفیون خود بر روی هم جای گرفتند و حصار شهر را ساختند.

---

## سرود سی و دوم

---

آن نیز دشوار می‌نماید، چه بهترتان بود اگر از آغاز گوسفندان و بزانی  
زاده شده بودید!

چون خود را در ته چاه ظلمانی، در زیر پای عفریت اما  
بسیار پائین‌تر یافتیم<sup>۱</sup>، من که همچنان دیده بدیواره بلند چاه دوخته داشتم،  
کسی را شنیدم که میگفت: «آخر بزیر پایت نگاه کن! و چنان  
رو که پا بر سر برادران تیره روزت مگذاری<sup>۲</sup>».

پشت سر برگشتم و در برابر خود و زیر پای خویش، دریاچه ای  
را دیدم که بر اثر یخبندان از شیشه مینمود و نه از آب؛

دانوب در اتریش و «تانائی» که دور دست در زیر آسمانی  
سرد روان است، هرگز در مسیر خود قشری چنان ضخیم از یخ نداشته‌اند  
که آن قشر که من در آنجا دیدم،

که اگر کوههای «تامبرنیک» یا «پیتراپانا» نیز بر آن فرود  
میافتادند حتی در کناره‌اش صدای شکستی بر نمی‌خواست<sup>۳</sup>.

---

۱- این حیوانات از آن جهت انتخاب شده‌اند که اهل حبله‌گری نیستند و مظهر  
بکرنگی و سادگی بشمار می‌آیند.

۲- اشاره بدانکه آنشوس خود نمیتوانسته است حرکت کند، ولی این دو را  
با دست خویش در پائین‌ترین نقطه‌ای که برایش امکان داشته بر زمین نهاده است.

۳- گوینده دانه را یکی از دوزخیانی دانسته که تازه یا بدین منطقه نهاده‌اند،  
بدینجهت است که او را «برادر تیره روز» خویش مینامد.

۴- «دانویا» Danoia: دانوب - «اوسترلیک» Osterlicch: اتریش - تانالی  
Tanai نامی که در ایتالیا به رود معروف «دون» Don در روسیه داده بودند - «زیر آسمانی  
یخ زده» اشاره به نواحی سردسیر شمالی که رود دون در آن جای است. - تامبرنیک  
Tambernicch کوه مجهولی که هنوز محل آن درست معلوم نشده است، و احتمال هم  
می‌رود که اساساً وجود نداشته باشد. - پیتراپانا Pietrapanana، «پیترا آپوانا» رشته  
کوههائی در ایتالیا میان رودخانه سرکیو و دریای مدیترانه؛ درست معلوم نیست که این  
نام در زمان دانه تمام این رشته جبال یا یکی از قله‌های آن اطلاق می‌شده است.

---

## دوزخ

---

و چونانکه غوکلان ، در آن موسم که زن روستائی غالباً خواب خوشه اندوزی می‌بیند<sup>۱</sup> ، برای بانك زدن پوزه از آب برمی‌آورند ، ارواحی بلاکش را در درون یخ دیدم که از فرط سرما تن هایشان تا آنجا که جلوه گاه شرم است<sup>۲</sup> کبود شده بود و دندانهایشان چون منقار لکلکان بهم میخورد ،

و هر يك از آنها روی بجانب پائین داشت ؛ دهان آنان شاهد شدت سرمائی بود که احساس می‌کردند ، و دیدگان نشان شاهد رنجی که در دل داشتند .

دمی چند پیرامون خویش نگریستم و پس آنگاه نظر بپیش پای خود افکندم و دو دوزخی را چنان بهم فشرده دیدم که موهای سرشان را با هم درآمیخته یافتم ،

گفتم : شما که چنین سینه برسینه می‌فشارید ، بگوئید که کیانید؟  
و آنان کردن بالا گرفتند و روی بسوی من گرداندند ،

و از دیدگان نشان که در آغاز تنها از جانب درون نمناک بود ، قطره‌های اشك فروچکید ، آنگاه از فرط سرما اشك در روی دیدگان نشان یخ بست و هر دو دیده آنها برهم افتاد ،

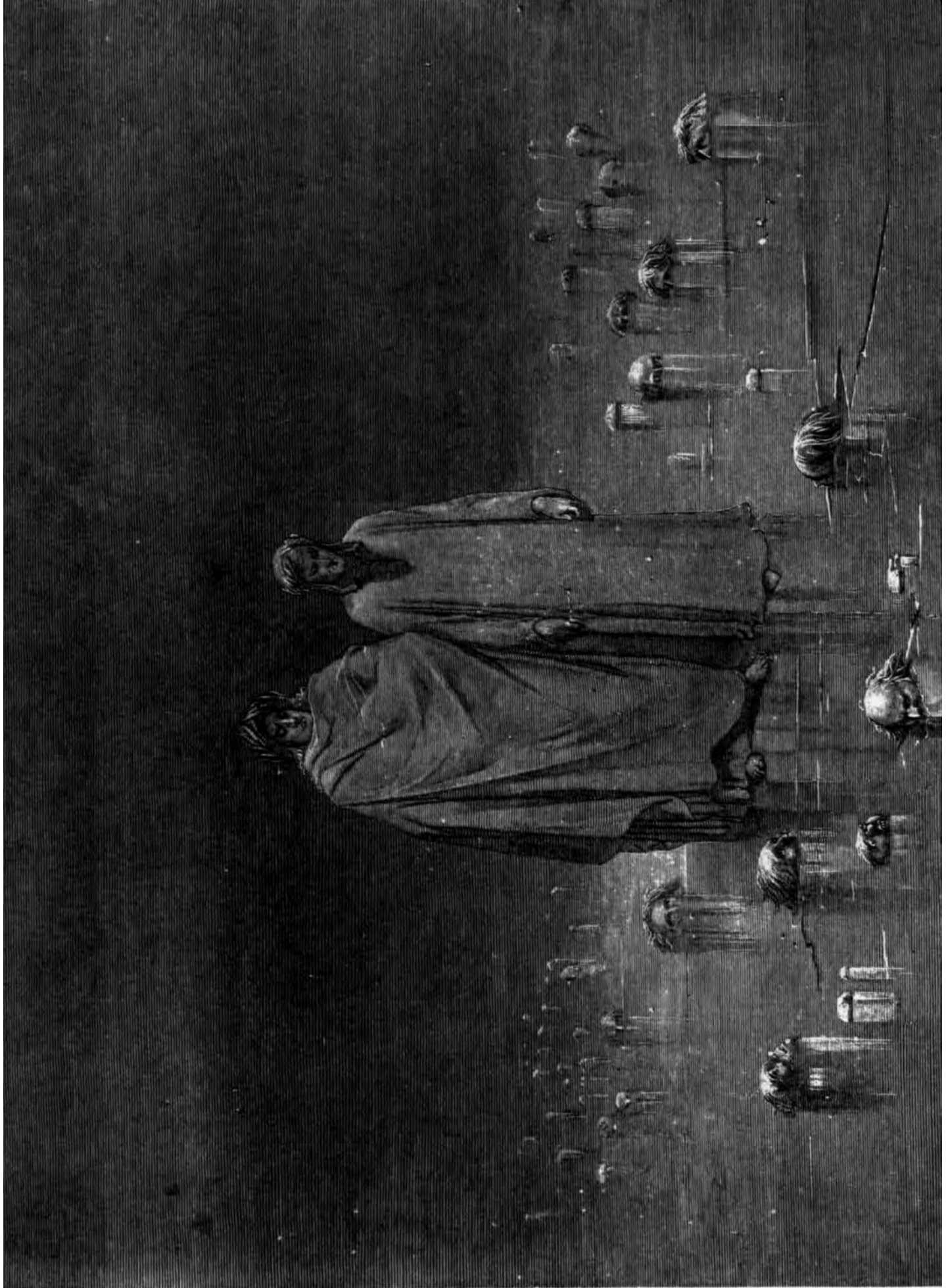
چنانکه هر گز چفت و بستی دو چوب را چنین بهم فشرده است ؛ لاجرم این هر دو چنان دستخوش خشم شدند که چون دو قوچ که شاخ بشاخ شوند ، سخت بهم برخوردند ،

ویك دوزخی دیگر که او نیز سر بیائین داشت و سر ماهر دو کوشش

---

۱ - یعنی در فصل تابستان . « خوشه اندوزی » ترجمه Spigolare است که مراد از آن خوشه چینی نیست ، بلکه جمع کردن خوشه هائی است که از زیر داس بر زمین افتاده‌اند .

۲ - یعنی : تا صورتشان .



... کسی را شنیدم که میگفت : «چرا ما تیره روزان را لگد میکنی؟» (صفحه ۴۹۷)



## سرود سی و دوم

را برده بود، بمن گفت: «چرا با این سماجت بر اندازمان میکنی؟  
اگر میخواهی این دو را بشناسی، آگه باش که دره‌ای که سرازیر-  
گاه «بیزنتو» است، از آن پدر آنها «آلبرتو» و از آن خود ایشان بود.<sup>۱</sup>  
این هر دو از يك بطن زاده شدند<sup>۲</sup>، و اگر سرتاسر «کائینا» را بجوئی<sup>۳</sup>  
روحی مستحق‌تر از اینان برای بیخ زدن نخواهی یافت،  
حتی آن روح را که می‌بینی که هم سینه وهم سایه‌اش با يك ضربت  
«ارتو» شکافته شد؛<sup>۴</sup> و حتی فوکاچارا<sup>۵</sup>؛ و این دیگری را

۱- Bisenzo، رودخانه‌ای در ناحیه «توسکانا» در ایتالیا، که از کنار شهر کوچک «پرانو» میگذرد و در نزدیکی فلورانس به رود «آرنو» Arno میریزد.  
۲- دوبرادری که دانته از زبان این دوزخی بدانها اشاره میکند، دو نفر از اشراف ناحیه مانگونا Mangona هستند که «کنت‌الساندرو» (Alessandro) و کنت ناپلئونه (Napoleone) نام دارند، آلساندرو «گولف» و ناپلئونه «کیملین» بود و نه فقط از نظر سیاسی بلکه از کلیه جهات با یکدیگر شدیداً دشمنی داشتند، بطوریکه بالاخره همدیگر را کشتند.  
۳- Caina نامی است که دانته یکی از قسمتهای چهارگانه طغفونم دوزخ داده، و آنرا میتوان بفارسی «قابیلستان» ترجمه کرد. این نام از اسم «قابیل» پسر برادر کش آدم مشتق شده، که خود در این طبقه بسر میبرد. اصل فکر از تورات گرفته شده است (سفر پیدایش باب چهارم): «... و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت، و واقع شد چون در صحرا بودند قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت، پس خداوند به قائن گفت برادرت هابیل کجاست گفت نمی‌دانم مگر من پاسبان برادرم هستم. گفت چه کرده خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد - و اکنون تو ملعون هستی از زمین که دهان باز کرد تا خون برادرت را از دستت فروبرد.» قائن نامی است که در تورات آورده شده، و در قرآن این کلمه تبدیل به «قابیل» شده است.

۴ - اشاره به ارثر (King Arthur) پادشاه انگلستان، که پسر و بقولی برادر - زاده او Mordred (یا Mordrèc) خائنانه قصد قتل وی را کرد تا وارث سلطنتش شود، اما ارثر با يك ضربت نیزه از پایش در افکند - افسانه رایج قرون وسطائی حاکی از آن بود که چون با ضربت نیزه سینه موردردک شکافته شد، شعاعی فروزان بدرون زخم تافت و سایه موردردک را از روی زمین برداشت

۵ - Focaccia از برجستگان خاندان «کانچلیه‌ری» شهر «پیستویا» که مرتکب بطنیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

که چنان با سر خود جای بر من تنگ کرده که هیچ جارا نمیتوانم دید. نام وی در آن دنیا «ساسول ماسکرونی» بود و تو، اگر اهل توسکانا باشی، خوب میدانی که وی که بود<sup>۱</sup>.

و برای اینکه بیش ازینم بسخن گفتن مخوانی، بدان که من خود «کامیشیونه دیپاتسی» هستم و در انتظار «کارلینو» بسر میبرم که آمدنش بارگناه مرا سبکتر خواهد کرد<sup>۲</sup>.

از کنار اورقتم و چهره هائی بيشمار را دیدم که از سر ما کبود شده بودند، لاجرم از آن پس دیدار هر گداریخ بستدای سراپایم رامیلرزاند و بعد ازین نیز چنین خواهد کرد.

و در آن ضمن که در سرمای جاودان سخت میلرزیدم، بسوی مرکزى رفتیم که هر آنچه را که وزنى است روی بدان است<sup>۳</sup>.

---

### بقیه از صفحه قبل

جنايات فراوان شد، و یکی از آن جنايات که قتل ناجوانمردانه پرسعموی وی بود، باعث تقسیم گوئلفها بدو دسته سیاه و سفید شد که در این کتاب غالباً بدان اشاره رفته است. «فوکاچا» را «پدرکش» نیز لقب داده اند.

۱- Sássol Mascheroni، یکی از افراد سرشناس خاندان «توسکی» فلورانس بود که خائنه پسر منحصر بفرد عموی خود را کشت تا وارث عهده شود، ولی خیر این جنایت چنان در «توسکانا» پیچید که همه بر آن واقف شدند، و از اینجاست که دوزخی به داتته می گوید «اگر تو توسکانی باشی میدانی او کیست».

۲- Crmiscion(e)de' Pazzi - از افراد خاندان «پاتسی» منطقه «والدارنو»، که یکی از خویشان نزدیک خود را ناجوانمردانه کشت، ولی اطلاع زیادی از زندگانی وی در دست نیست. - Carlin(o)، یکی از افراد خاندان پاتسی که خائن بوطن اعلام شد، زیرا از طرف دسته سفیدها مأمور دفاع از دژ مستحکم دی «والدارنو» شده بود، ولی از دشمن رشوه گرفت و قلعه را تسلیم کرد. - مقصود دوزخی که خویشاوند این شخص است، اینست که بار خیانت «کارلینو» آنقدر سنگین است که چون وی از قسمت مخصوص خیانتکاران وطن قسمت آید، نیمی از بار مجازات او بدوش وی خواهد افتاد.

۳- اشاره به مرکز کره زمین که مرکز ثقل دنیا و در دوزخ داتته نقطه نهائی

جهنم است.

---

## سرود سی و دوم

---

و نمیدانم که از روی عمد بود، یا بحسب تقدیر، یا تصادف، که درحین گذار از میان سرها پای خود را سخت بصورت یکی از آنها زدم، سر، گریه کنان نالید که: «چرا لگدم میکنی؟ اگر نیامده‌ای تا انتقام مونتاپرتی را افزون کنی، برای چه عذاب میدهی؟»<sup>۱</sup> و من گفتم: «استاد من، لختی چند درینجا درنگ کن، زیرا که باید از تردیدی درباره این روح برون آیم؛ درعوض از آن پس هر قدر خواهی بشتابم و ادارم».

راهنما ایستاد، و من بدان کس که همچنان کفر میگفت، گفتم: «تو که‌ای که دیگران را چنین ملامت میکنی؟» پاسخم داد: «تو خود که‌ای که از «آنتنورا»<sup>۲</sup> میگذری و گونه‌های کسان را با چنان سختی لگد میکنی که حتی زنده‌ای را نیز زیاد است»<sup>۳</sup>.

جوابش دادم: «من نیز زنده‌ام، و اگر خواستار نام آوری باشی،

---

۱- Montaperti، نام بیابانی در نزدیکی شهر «سیه‌نا» در ایتالیا، که جنک معروف و خونین مونتاپرتی میان کیمابین‌ها و گوتلف‌ها در سوم سپتامبر سال ۱۲۶۰ در آن روی داد و منجر بشکست فلورانس‌ها شد: (ارجوع شود به صفحه ۲۱۷ شرح ۱).

۲- Antenora، نام قسمت دوم از طبقه نهم دوزخ که مخصوص خائنین بوطنی یا بمرام سیاسی خویش است. - نام قسمت اول، که مخصوص برادر کشان و خویشاوند کشان است، چنانکه گذشت از اسم قایل مشتق شده بود - نام این قسمت، از اسم Antenos شاهزاده ترویائی آمده که «پالادیوم» شهر و مجسمه معروف آنرا تسلیم یونانیان کرد و: واژه ترویای را بروی اسب چوبی گشود.

۳- ترکیب جمله طوری است که میتوان آنرا چنین نیز معنی کرد: «... که اگر من زنده بودم، زیادت بود» یعنی: اگر زنده بودم جرئت چنین جسارتی را پیدا نمیکردی. اصل شعر چنین است: Si che, se fossi vivo, troppo fora... مفرین دانته باختلاف سلیقه خود بعضی این و بعضی آن تعبیر را برگزیده‌اند.

## دوزخ

میتوانم ترا خوشایند باشم و نامت را در زمره دیگر نامهایی که ثبت کرده‌ام در آرم».

واو بمن گفت: «من خواهان خلاف آنم که گفتی؛ ازین جا برو و بیش ازینم میازار، زیرا تورا تحسب ساکنان این درک اسفل را خوب نمیدانی»<sup>۱</sup>.

چون چنین شنیدم پوست گردنش را گرفتم و بدو گفتم: «بهر تقدیر باید نام خویش را بگوئی، و گرنه موئی بر سرت باقی نگذارم».

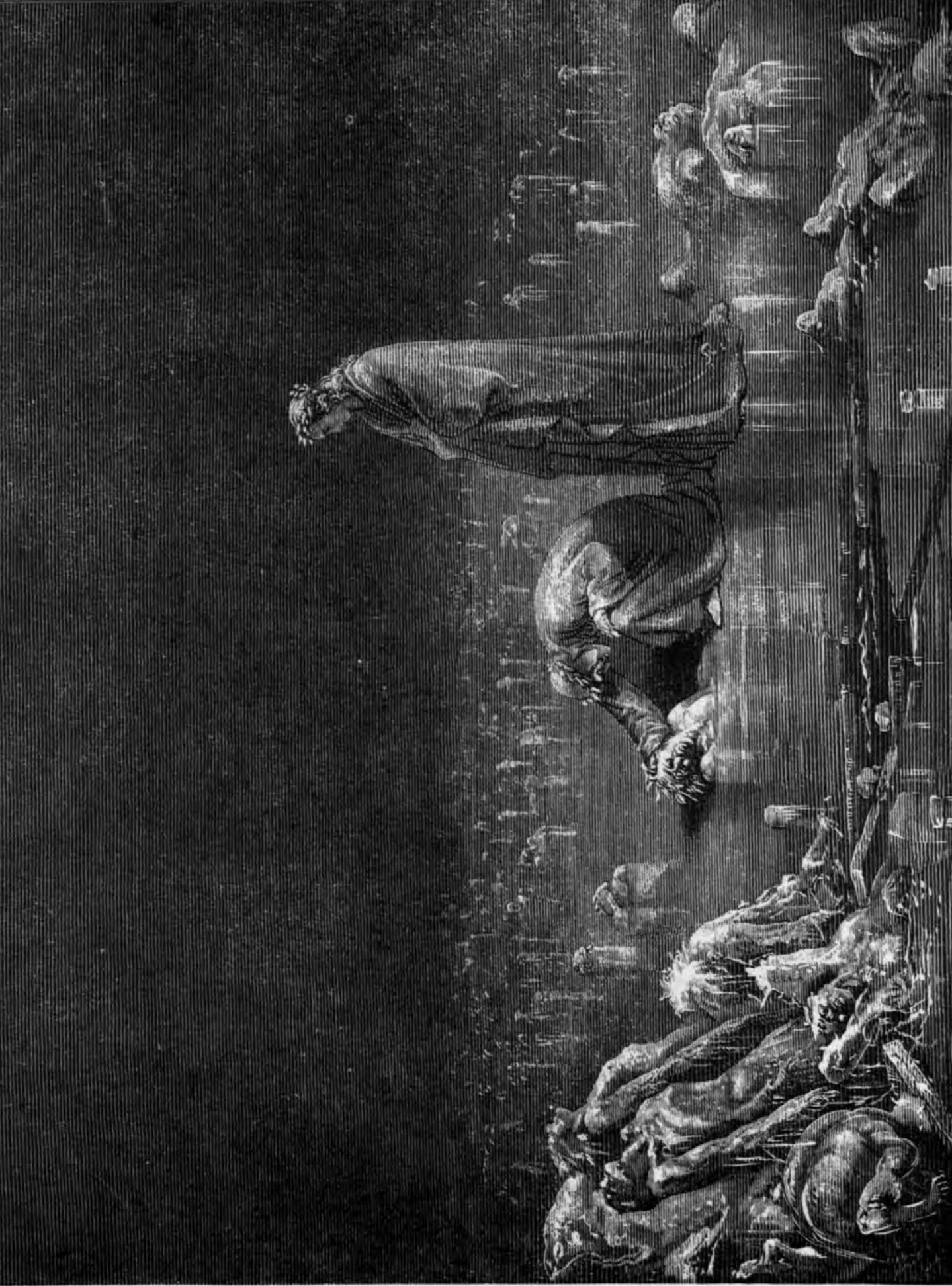
واو بمن گفت: «حتی اگر سرم را یکسره از موعاری کنی، نخواهم گفت و نه خواهمت فهماند که کدام کسم، ولو آنکه هزار بار لگد بر سرم زنی»<sup>۲</sup>.

موهایش را در دست پیچانده و بیش از حلقه ای از آن را بزور از سرش کنده بودم، و او زوزه کشان دیده بزیر داشت<sup>۳</sup>.

۱- در اینجا بخلاف قسمتهای اولیه دوزخ، محکومین میل ندارند در روی زمین یادی از ایشان بشود، بلکه خواستار فراموشی مطلق هستند. از نظر تمثیلی این کنایه از آن است که گناهکار پس از مدتی چنان با گناه خود خومیگیرد که مایل نیست چیزی این خلوت او را بهم بزند.

۲- در اصل: «ولو آنکه هزار بار بر روی سرم بیفتی».

۳- این صحنه، از قدیم یکی از بفرنج‌ترین مسائل «کمدی الهی» را برای دانته شناسان در پیش آورده، که با وجود بحث‌های بسیار هنوز هم چنان لاینحل مانده است، و آن موضوع مجرد ارواح در دوزخ است. آیا ارواح دوزخ که بارها دانه آنان را «اشباحی» محسوب داشته و تذکر داده است که وزن ندارند و مثلاً هنگام نشستن آنها بر قایق تغییری در وضع قایق در روی آب پیدا نمیشود، میتواند خصائص جسمانی خود را در دوزخ محفوظ دارند؛ دانه در این جا بصراحت میگوید که موهای سربک دوزخی را کنده و ازین‌داه بدوشکنجه داده و وی را بفریاد واداشته است (که خودش این فریاد را *Latrare* (عروسگان مینامد). هنوز مفسرین کمدی الهی برای این سؤال پاسخ قانع کننده ای نیافته‌اند.



گفتم : «بهر تقدیر باید نامت را بمن بگوئی ، و گرنه موئی بر سرت نمیگذارم .» (صفحه ۵۰۴)

---

## سرود سی و دوم

---

که یکی دیگر از دوزخیان بانگ برزد: «بوکا، ترا چه میشود؟  
دندان برهم زدنت بس نیست که پارس کردن پیشه کرده‌ای؟ مگر کدام  
شیطان بسراغت آمده است؟»

گفتم: «اکنون دیگر نیازی بسخن تو شرارت پیشه‌خائتم نیست،  
و خبرت را چنانکه باید بزندگان خواهم رساند تا مایه تنگت شود.»  
جواب داد: «برو گمشو، و هر چه میخواهی بگویی؛ اما اگر از  
اینجا بیرون روی، فراموش مکن که از این زبان دراز نیز یادی بکنی.  
وی در اینجا بخاطر پول فرانسویان در عذاب است، و تو میتوانی  
گفت که: - این فرد خاندان دوترا را در آنجا دیدم که گناهکاران را بدست  
سرما میسپزند<sup>۱</sup>. -

و اگر ترا از آن دیگران پرسند که در اینجایند، بدانکه اینک در  
کنارتست، آنکس از «بکریا»ها است که فلورانسین کلویش را بریدند<sup>۲</sup>؛

---

۱- Bocca اشاره به «بوکادیلی آباتی» از کوئلفهای برجسته، که در جنگ موتاپرتی  
(رجوع شود به صفحه ۲۱۷ شرح ۱) دست «یا کوپودیاتسی» پرچمدار سپاه فلورانس راقطع  
کرد، و در نتیجه پرچم فرو افتاد و سواران فلورانس که راهنمایی نداشتند بی تکلیف ماندند  
و در مقابل قوای «سیه‌نی» هاشکست خوردند. پس از بازگشت کوئلف‌ها بفلورانس در ۱۲۶۶  
وی از شهر تبعید و نفی شد.

۲ - Buoso da Duera، از کیبلین‌های معروف، که حاکم ناحیه کرمونا  
Cremona بود و هنگام حمله قوای شارل دوازدهم و بخاطر پولی که از او گرفته بود راه را بروی  
سربازان وی باز گذاشت. بنابراین در اینجا یک خائن کوئلف یک خائن کیبلین را معرفی می‌کند.  
«بخاطر پول فرانسوی‌ها می‌گرید» یعنی: کیفر رشوه خواری خود را در دوزخ پس میدهد.

۳- Tesauo dei Beccheria کشیش ناحیه «والامبروزو» و نماینده پاپ در  
ایالت توسکانا بود. وی متهم بدان شد که پس از تبعید بزرگان کیبلین در سال ۱۲۵۱،  
بگوئلف‌ها خیانت کرده و در پنهان با دشمنان ایشان ساخته است، بدین جهت فلورانس‌ها  
اورا سخت شکنجه دادند و بعد اعدامش کردند و پاپ بدین جرم ایشان را تکفیر کرد.  
از نظر تاریخی گناه این شخص محرز نشده است.

## دوزخ

و پندارم که «جانی دسولدانیر»<sup>۱</sup> نیز اندکی دورتر از اینجا در کنار «کانلونه»<sup>۲</sup> و «تبالدلو»<sup>۳</sup> بسر میبرد، و این همانکس است که چون «فائنتسا» در خواب بود، دروازه هایش را بگشود.

تازه این دوزخی را ترك گفته بودیم که دو روح یخ زده را در يك گودال دیدم. که سربلای برای آن دیگری کلاهی شده بود<sup>۴</sup>، و چونانکه بهنگام کرسنگی نان خورند، آنکس که سربالاتر داشت دندان در نقطه‌ای از سر آن دیگری که مخ و کرده بهم می‌پیوندند، فروبرد. بیکمان «تیدئو» در طغیان خشم خود شقیقه‌های «منالیپو» را بهمانسان جویده بود که این دوزخی این جمجمه و بقیه آنرا میجوید<sup>۵</sup>.

۱- Gianni de Soldanier(i) یکی از رؤسای کیبلین‌های فلورانس بود که هنگام شورش عمومی مردم این شهر، از دسته سیاسی خود کناره گرفت و بشورشیان پیوست دانته پادر کنار هم جای دادن این عده‌ای که بدسته‌ها و شره‌های خود خیانت کردند نشان میدهد که از دسته‌های سیاسی و شهرمعینی طرفداری نمی‌کند، بلکه اصولاً پیمان شکنی و خیانت به عهد و میثاق را گناه می‌شمارد.

۲- Canellone (که در اصل فرانسه کانلون Ganelon)، کسی که در نبرد رونسو (رجوع شود بشرح ۱ صفحه ۴۳۹) نشانمانی خیانت کرد و رولان را در معرض حمله مسلمانان اندلس قرار داد و ازین راه باعث قتل او و شکست قوای مسیحیان شد.

۳- Tebaldello تبالدلو مبرازی، از اهالی شهر فائنتسا Faenza بود. یکی از «کیبلین‌ها» موسوم به «لامبرناتسی» که خاندان او در سال ۱۲۷۴ از شهر بولونیا بدین شهر پناه آورده بود، با او شوخی زنده‌ای کرده بود که وی آنرا توهینی نسبت بخود میدانست. برای تلافی این شوخی، و بقصد انتقامجویی، وی در سحر گاهان روز ۱۳ نوامبر سال ۱۲۸۰ دروازه‌های شهر را بروی گونلف‌های بولونیا که شهر را در محاصره داشتند گشود و بدینتر تیب شهر خود را بدشمن سپرد. این انتقامجویی در ایتالیا سروسدای فراوان برآه انداخت و موضوع قطعه شعری شد که قبل از دانته سروده شده بود.

۴- یعنی: سربلای از آندو بمثل کلاهی در بالای سر آن دیگری قرار گرفته

بود.

۵- «استاسیوس» شاعر رومی قرن اول مسیحی (که نوشته‌هایش مکررات در کمدالپی مورد اقتباس و استفاده دانته قرار گرفته است) حکایت میکند که در دوره محاصره شهر تبه از بقیه در صفحه ۵۱۱





---

## سرود سی ام

---

گفتم : « تو که چنین ددمنشانه بدانکس که سر گرم خوردن اوئی  
کینه میورزی ، بمن بگوی که چرا چنین میکنی ،  
و درعوض پیمان میندم که اگر شکوهات بجای باشد ، چون بدانم  
که شما کیانید و گناه او چیست ، در جهان بالا پاداشت خواهم داد ،  
بدان شرط که این زبانی که با تو سخن میگوید از حرکت باز نمانده  
باشد . »

---

بقیه از صفحه ۵۰۸

طرف هفت پادشاه (سرود ۱۴ دوزخ مراجعه شود) تیدئو (Tydeus) (بیونانی) پادشاه « تبه » بدست مردی منالیپو Menalippo نام (بیونانی Menalippus) زخم خورد و هنگامیکه نزدیک به مرگ بود از کاپائثو (رجوع شود بسرود ۱۴) تقاضا کرد که سراین «منالیپوس» را بدو دهند ، وپیش از آنکه بمیرد این سر را جوید و قسمتی از آن را خورد .

۱- یعنی : دردنیای زندگان .

۲- در اینجامعروفترین «صحنه» کمدی الهی شروع میشود که با داستان فرانچسکا داریمینی (سرود پنجم دوزخ) عالیتترین ماجراهای این کتابند . این تمها موردی در کمدی الهی است که يك داستان واحد دوسرود مختلف را شامل میشود ، یعنی قسمت اول آن دريك سرود و قسمت دیگرش در سرود بعدی است . تقریباً همه دانته شناسان این صحنه را از نظر قدرت داستان پردازی و جلب توجه و انزجار خواننده ، از شاهکارهای ادبیات مغرب زمین شمرده اند .

# سرود سی و سوم

طبقه نهم دوزخ: خیانتکاران

منطقه دوم (بقیه): خائنین بوطن

منطقه سوم: میهمان گشان

قسمت اول این سرود به داستان مرگ غم انگیز «او کولینو» و فرزندانش اختصاص یافته، که یکی از دو معروفترین «داستان» دوزخ دانته است، و در آن طبق قانون تاوان محکومی که در زندگی قربانی اشتباهی خائنی شده در اینجا خود این ظالم را میخورد.

پس از دیدار او کولینو، ویرژیل ودانته به منطقه بعدی طبقه نهم میروند که خائنین به آئین میهمان نوازی بخصوص «میهمان گشان» در آن جای دارند. محکومین این قسمت جزئی از چهره خود را از یخ بیرون ندارند، و این آن نیمه ایست که چشمان ایشان در آن است، تا اشکی که ازین چشمها بیرون میآید یخ بزند و مانع بینایشان شود، زیرا اینان در زندگی عمداً چشم بر هم نهاده بودند تا نبینند که آن کس که ناجوانمردانه بدست یا بفرمان ایشان کشته میشود میهمانشان است. دوزخیان این قسمت دارای این امتیاز خاص و موحش و در سراسر «دوزخ» منحصر بفرد هستند که ممکن است روح آنها حتی در موقعیکه هنوز خودشان در روی زمین زنده اند بجهنم رود و بجای آن شیطانی در قالب زمینی ایشان جای گیرد تا بقیه ایام عمرشان را اداره کند.

## سرود سی و سوم

کناهار دهان خود را از خوردن غذای نفرت انگیز خویش باز -  
گرفت و آن را باموهای آن سری که نیمهٔ پسینش راجوبده بود پاک کرد؛  
سپس چنین گفت: «از من میخواهی که باز سخن از آن رنج  
تسلی ناپذیری گویم که حتی خیالش، پیش از آنکه لب بگفتار گشوده باشم،  
دلم راست بدرد میآورد.

اما اگر سخنان من بذری باشد که میوهٔ ننگ آن خائنی را  
که سرگرم جویدن اویم بیار آرد، خواهم گریست و سخن خواهم گفت.  
نمیدانم تو که ای واز کدام راه آمده‌ای؛ اما چون کلام ترامیشنوم،  
واقعاً چنین می‌پندارم که بایکی از مردم فلورانس سخن می‌گویم.  
قاعدتاً باید بدانی که من کنت او گولینو هستم، و این دیگری  
«روجیری» اسقف است؛<sup>۱</sup> و اکنون برایت خواهم گفت که چرا این چنین  
حق همسایگی را با او بجای می‌آورم.

---

۱ - Ruggieri و Ugolino - «کنته او گولینو دلا گرادسکا» یکی از اشراف  
بزرگ شهر پیزا Pisa و رئیس یکی از دو دستهٔ «گولف» های این شهر بود. رئیس دستهٔ  
دیگر از این گولفها برادرزادهٔ این کنت، نینو ویسکوتی Nino visconii بود که میان  
او و عمش اختلاف نظر شدید وجود داشت. کنت او گولینو برای اینکه از شر برادرزاده اش  
راحت شود و خود بتنهائی ریاست تمام گولف های شهر را بعهده گیرد، با «روجیر و  
دیلی اوبالدینی» رئیس دستهٔ سیاسی مخالف خود (کیلینها) که در عین حال اسقف شهر  
پیزا بود در نهان سازش کرد و با کمک او «نینو» را از کار برداشت و خود بتنهائی ریاست  
تمام گولفها را بعهده دارشد. اما اسقف از این فرصت برای درهم شکستن گولفها استفاده  
بفیه در صفحهٔ بعد

## دوزخ

تذکار این نکته بیفایده است که در آن دوران که هنوز بوی اعتماد داشتم ، بخاطر بدنهادی او زندانی شدم و بکام مرگ در افتادم .  
اما آنچه را که دانستش برایت ممکن نبوده است ، یعنی ماجرای تلخ مرگ مرا ، اکنون خواهی شنید و خواهی دانست که وی تا چه حد آزارم داده است .

شکافی باریک در دیواره آن قفسی که پس از من قفس گرسنگی نام گرفت<sup>۱</sup> ، و از این پس بسیار کسان دگر را زندان خواهد شد .  
چندین ماه را از روزنه خود نشانم داده بود<sup>۲</sup> ، که آن خواب ناگوار را دیدم که پرده آینده را در برابرم پاره کرد .  
در خواب ، این آدم را سردسته صیادان یافتم که در آن کوهستان که پزیران

### بقیه از صفحه قبل

کرد و کنت او گولینو را متهم بدان ساخت که چندی پیش از آن یکی از دره‌های مستحکم «پیزا» را در مقابل رشوه بقوای دوشهر «فلورانس» و «لوکا» که علیه شهر «پیزا» اتحاد داشتند واگذار کرده است ، مردم شهر که از طرف اسقف سخت تحریک شده بودند بکاخ کنت ریختند و او و دوپسرو دونواده‌اش را دستگیر کردند و اسقف این پنج نفر را در برج معروف گوالاندی Gualandi زندانی کرد . در ماه مه سال بعد از آن (۱۲۸۹) بفرمان او در این برج راتیغه کردند و این چند نفر در آنجا چندین روز با گرسنگی بسر بردند و عاقبت با شکنجه ورنج فراوانی که درین سرود استادانه از آن سخن رفته است جان سپردند .

۱- mnda ، کنایه از زندان تنگ - این برج «گوالاندی» را که کنت و کسانش در آن از گرسنگی مردند ، بعد از او «برج سنگی» torre della fame لقب دادند و هنوز هم بقایای آنرا بهمین نام میخوانند .

۲- یعنی : چندین ماه قمری گذشته بود . چنانکه گفته شد او گولینو در ژوئیه ۱۲۸۸ زندانی شد و در مه ۱۲۸۹ مرد ، یعنی ده ماه در زندان بسر برد .

۳- اشاره به «زوجیه‌رو» اسقف که اکنون در کنار اوست و همان کسی است که کنت او گولینو سرش را میخورد ، زیرا قانون دوزخ ایجاب میکند که اسقف که درین دنیا غذا را از قربانی خود دریغ داشته در آن دنیا خودش غذای این قربانی شود .

---

## سرود سی و سوم

---

را از دیدار «لوکا» یاز میدارد<sup>۱</sup>، بشکار کرک و کرک بچکان رفته بود،  
و دوشادوش ماده سگان لاغر اندام و چالاک و دست آموز او،  
«گوالاندی‌ها» و «سیسموندی‌ها» و «لانفرانکی‌ها» را دیدم که در صف  
مقدم و پیشاپیش دیگران جای داشتند<sup>۲</sup>.

پس از تعاقبی کوتاه، پدر و پسرانش<sup>۳</sup> را خسته یافتم، و کوئی  
دندانهایی تیز را دیدم که پهلوان آنانرا ازهم درید.

بامدادان فرا نرسیده بود که بیدار شدم، و پسرکان خویش را که در  
کنارم بودند شنیدم که در خواب میگریستند و نان میخواستند.

بسی سنگدلی، اگر از اندیشه آنچه در آن هنگام بدلم گذشت  
بتأثر نیامده باشی، و اگر از این بابت نگری، از چه میخواهی  
گریست؟

کم کم فرزندانم پیدا شدند و ساعتی که عادتاً برای ما خوراکی  
میاوردند فرا رسید. ماهمه بخاطر خوابی که دیده بودیم نگران بودیم،  
و در این هنگام صدای درزیرین برج موخس را شنیدم که میخکوبش  
میکردند؛ آنوقت، بی آنکه کلامی بگویم بچهره پسرکان خویش  
نگریستم.

من خود نمیگریستم، زیرا درونم ازسنگ بود. اما آنان میگریستند،

---

۱- اشاره بکوهستان سن جولیانو San Giuliano که میان دو شهر پیرا و لوکا

واقع است.

۲- گوالاندوها Gualandi و سیسموندوها Sismondia و لانفرانکوها Lanfranchi

سه خانواده اشرافی شهر «پیرا» بودند، که برای از بین بردن کنت او گولینوبا اسقف  
همدست شده بودند.

۳- اشاره بگرک و بچه‌هایش، که درحقیقت خود کنت و فرزندان اویند.

---

## دوزخ

---

و « آنسلموچوی »<sup>۱</sup> من گفت : - پدر ، ترا چه میشود که ما را چنین نگاه میکنی ؟ -

بناچار در تمام آن روز و در شبی که بدنبالش آمد ، نه اشکی ریختم و نه سخنی گفتم ، تا عاقبت خورشیدی دگر بر جهان تابیدن گرفت .

چون شعاعی ناچیز بر آن غمکده تافت<sup>۲</sup> ، بتماشای چهره<sup>۳</sup> آنچهار حالت خویشرا دریافتم ،

و از گرانی رنج هر دو دست را بدندان گزیدم ، و آنان پنداشتند که من بخاطر میل به خوردن چنین میکنم ؛ لاجرم از جای برخاستند و گفتند : - پدر ، رنج ما را بسیار کمتر خواهی کرد اگر به خوردن ما تن دردهی ؟

تو خود این گوشت‌های بیحاصل را بما داده‌ای ، و خود نیز آنها را از ما باز میتوانی ستاند .

آرام شدم تا بیش از آنشان نیاززده باشم ، و جملگی آنروز و روز دگر را خاموش ماندیم . ای سرزمین سنگدل ، چرا همانوقت دهان نگشودی ؟

چون روز چهارم فرا رسید ، « کادو »<sup>۴</sup> خود را بیپای من افکند و گفت : - پدرجان ، چرا یازیم نمیکنی ؟

---

۱ - Anselmuccio یکی از دو پسر کنت که در این هنگام پانزده ساله بود .  
« آنسلموچو » مخفف آنسلمو Anselmo است که نام اصلی این پسر بوده ، و میتوان آنرا « آنسلموی کوچولو » ترجمه کرد .

۲ - یعنی : وقتی که روز دوم شروع شد .

۳ - Gaddo یکی از پسران کنت .



« . . . بچشم خویش دیدم که آن سه تن دیگر نیز یکایک جان سپردند. » (صفحه ۵۱۹)

## سرودسی و سوم

این بگفت و بمرد ، و من در روز های پنجم و ششم ، همچنانکه تو در اینجایم بچشم می بینی ، بچشم خویش دیدم که آن سه تایی دیگر نیز یکایک جان سپردند .

آنگاه من که تقریباً نیروی بینائی را از کف داده بودم<sup>۱</sup> خود را بروی هریک از ایشان کشاندم ، و با آنکه مرده بودند ، دو روز پیاپی آنانرا بنام خواندم ؛ سپس گرسنگی از رنج قویتر شد<sup>۲</sup> .  
چون این بگفت ، با دبد گانی شرربار از نو دندان در آن جمجمه بخت بر گشته فرو برد و همچون سگی که استخوانی خاید بجویدن آن پرداخت .

آه ، ای پیزا ، ای مایه ننگ این سرزمین زیبائی که در آن پیوسته کلام si<sup>۳</sup> طنین افکن است<sup>۳</sup> ، اکنون که همسایگان در تنبیه تو تامل دارند ،

۱- یعنی ضعف مفرط قدرت بینائی را از دید گانم گرفته بود .

۲- Poscia'più' che ildolor' potè il digiuno این آخرین شعر داستان کند او گولینو و فرزندان او ، بسیار معروف است ، و چنانکه دیده میشود صورتی مبهم دارد و همین ابهام باعث شده که این شعر موضوع بحثها و گفتگوهای فراوان قرار گیرد که هنوز هم ادامه دارد . بطور کلی این جمله را بیکی ازین چهار صورت معنی کرده اند: الف) گرسنگی زندگی مرا پایان بخشید ، در صورتیکه درد و رنج قادر بدین کار نشده بود . ب) گرسنگی ، بر رنج دزون که باعث ادامه زندگانی من شده و هشت روز تمام بی خورد و خوراک بر بالای سر فرزندانم زنده نگاهم داشته بود غلبه کرد . ج) فرط رنج باعث شده بود که در دو روزه آخر با صدا کردن فرزندان خود و نوازش اجساد آنان تسلائی برای خویش بجویم ، گرسنگی زبانم را از حرکت بازداشت و این وسیله تسلا را نیز از من گرفت . د) گرسنگی باعث شد که گوشت آنها را بخورم . غالب مفسرین جدید دانته این فرضیه اخیر را رد کرده اند و بیشتر آنها فرضیه اول را با حقیقت نزدیکتر می شمارند ، زیرا با جریان کلی داستان بهتر وفق میدهد .

۳- اشاره بکشور ایتالیا - در ایتالیای کلمه si (بمعنای بلی ، چرا ، خود ، و نیز مرادف با on زبان فرانسه) پیش از هر کلمه دیگری بکار میرود ، بطوریکه غالباً ایتالیائی را زبان (lingua del si) si مینامند .



## دوزخ

کاش «کاپرارا» و «گورگونا» از جای بجنبند و سدی در مصب «آرنو»  
پدید آرند تا این رود جمله آن کسانرا که در درون باروهای تواند غرقه  
کند!<sup>۱</sup>

آخر، گیرم که چنانکه گوینده کنت او گولینو، خائنانه قلاع جنگی  
را بدشمن سپرده بود، ترا چه حق آن بود که پسرانش را بچنین شکنجه  
گرفتار آری؟<sup>۲</sup>

ای «تبه» نو<sup>۳</sup>، تازه جوانی ایمان سند بیگناهی‌شان بود، زیرا  
«اکوچونه» و «ایل بریگاتا» و آن دو تایی دیگر که پیش از این  
نامشان در سرود برده شد، بزهی نداشتند<sup>۴</sup>.

از آنجا دور شدیم و بجائی دیگر رسیدیم که قشر یخ کسانی  
دیگر را، نه تنها سر بیائین، بلکه سراپا و از کون سخت در میان  
گرفته بود<sup>۵</sup>.

---

۱- novilla Tebe یعنی شهر تب دنیای کنونی؛ اشاره بشهر پیزا که این  
جنایت در آن روی داده بود در متن و حواشی - رویدادهای گذشته این کتاب بعد کافی توضیح  
داده شده که شهر «تب» در یونان کهن صحنه جنایات و خیانتکاری های فراوان بود.

۲- Gorgona و Caprara دو جزیره در نزدیک مصب رود «آرنو» Arno  
سال ۱۳۰۰ هردو از تصرفات شهر «پیزا» بودند

۳- «کنت او گولینو» در سال ۱۲۸۴ یکی از قلاع مستحکم ایالت «پیزا» را  
به فلورانسها بخشید. زیرا در این تاریخ پیزا با جمهوری «جنوا» Genoa (ژن)  
در جنگ بود و کنت میخواست بدینوسیله بیطرفی فلورانس و لوکا را که متحدین جنوا  
بودند «خریداری» کند، و چنین نیز شد. ولی بعد از پیروزی چنانکه رسم است.  
این ضرورت از خاطرها رفت و کنت متهم بدان شد که از دشمنان پول گرفته و قلعه را  
بدیشان داده است.

۴- او کوچونه Ugoccione و بریگاتا il Brigate - دو نفر دیگر که قبلا  
نامشان مرده شده: آنسلموچو Anselmuccio و گادو Gaddo

۵- یعنی: از قسمت دوم طبقه نهم دوزخ که «انتورا» نام دارد، وارد قسمت  
سوم آن شدیم. نام این منطقه چنانکه بعد خواهد آمد «تولومشا» است که خائنین  
«میهمان کش» در آن جای دارند.

---

## سرود سی و سوم

---

در اینجا قطره های اشک خود آنها را از گریستن باز میدارند ، و درد و رنج که از دید کانشان راهی برای برون رفتن نمییابد ، دو باره راه درون را در پیش میگیرد تا پریشانیشان را افزون کند .

زیرا نخستین قطره های اشک بگرد هم میآیند و چون بلورین لبه کلاهی همه آن کودالی را که در زیر مژگان است پر میکنند . و با آنکه فرط سرما چهره مرا چون زخمی کبره بسته از هر احساسی محروم کرده بود ،

باز چنان پنداشتم که وزش بادی ملایم را احساس میکنم ؛ لاجرم گفتم : « ای استاد من ، این باد از کدامین سومیوزد ؟ مگر جمله بخارها در اینجا خاموش نشده اند ؟ »

و او بمن گفت : « بهمین زودی بدانجا خواهی رفت که دیدمات خود این پرسش ترا پاسخ گوید ، زیرا سر چشمه این نسیم را بچشم خواهی دید . »

یکی از درد کشان این زمهریر ، بر ما بانگ زد : « ای ارواحی که از فرط ستمکاری رهسپار واپسین منزل اسفل السافلینید ،

این پرده های گران را از برابر چهره ام بردارید ، مگر بتوانم پیش از آنکه قطره های اشکم از نو بیخ زنند ، دمی این دل را از آن غم جانکاهی که آکنده اش دارد تهی کنم . »

بدو گفتم : « اگر میخواهی چنین کنم ، خویش را بمن بشناسان ،

---

۱- دوزخی گمان میبرد که دانه و ویرزیل از قسمت سوم این طبقه بسمت قسمت چهارم و آخرین آن که « واپسین منزل دوزخ » است روانند تا در آنجا کیفر بینند . این همان قسمتی است که شیطان اعظم در آن است .

## دوزخ

و خود با عماق یخ فرو روم اگر بعد از پاسخ تو یخ را از برابر چهره ات  
بر ندارم!

چون این بشنید، جوابم داد: «من فراتهِ آلبریکو هستم؛ همان  
مرد میوه های باغ اهریمنیم<sup>۱</sup> که در اینجا آنچه را که کاشتم میدروم<sup>۲</sup>.»  
بدو گفتم: «شگفتا! پس تو اکنون مرده ای؟» و او بمن گفت:  
«از آنچه در دنیای بالا بر سر تنم آمده، بکلی بی خبرم<sup>۳</sup>،  
زیرا این «تولومئا»<sup>۴</sup> را این خاصیت است که بکرات روح کسان

۱- Frate Aiberigo یکی از افراد برجسته خانواده «مانفردی» شهر فانتسا  
Manfredi و رئیس کیمین های این شهر بود. در دوم ماه مه سال ۱۲۸۵ وی خویشاوند  
بزرگ خود ما نفردو و پسر او آلبرگنو Alberghetto را بضیافتی دعوت کرد، و در آن  
ضیافت ایشان را با خوراندن میوه های زهر آگین بقتل رسانید. اشاره او به مستخدمین که  
«اکنون میوه بیاورید» Vengano le frutta در واقع صدور فرمان قتل میهمانان بود،  
و از این بابت است که واته او را «مرد میوه های باغ اهریمنی» لقب داده است.  
۲- در اصل، این ضرب المثل آمده که در فارسی نامأنوس است che qui riPrendo  
dattero per figo (که انجیر داده ام و اینجا خرما میگیرم). این اصطلاح دانه، خود  
در ایتالیای امروزی غیر نامأنوس است، و بجای آن مثلی دیگر بدین مضمون رایج است  
که rendere pane per focaccia (نان گرفتن و کلوچه دادن).  
۳- اشاره بدانکه فرا آلبریکو در زمان سفر دوزخ دانه هنوز زنده بوده. دانه  
در اینجا فرضیه تازهای را بمیان میآورد که فنت مربوط بدوزخیان طبقه آخر جهنم است،  
و آن اینست که گاه ارواح محکومین این طبقه از دوزخ پیش از آنکه خود این محکومین  
در روی زمین مرده باشند بدانجا میروند. اندکی بعد، در متن کتاب، این نظریه بطور  
کاملتر تشریح میشود.

۴- Tolomea، نام قسمت سوم از طبقه نهم دوزخ. این نام از اسم Ptolemeo  
(بطلمیوس) پادشاه مصر آمده که (پمپه Pompeus) سردار و کنسول معروف روم را که  
پس از شکست از سزار بمصر پناه برده بود بقتل رسانید و از این راه «میهمان کش بزرگ»  
لقب گرفت. در عربی این کلمه را بصورت «بطلمیویا» در آورده اند.

## سرود سی و سوم

پیش از آنکه بادیست آتروپوس<sup>۱</sup> راهی شده باشد . بدان فرو افتد .  
و برای اینکه اشکهای یخ بسته را مشتاقانه تر از چهره‌ام بزدائی ،  
بدان که چون روح مرتکب گناهی از آنگونه شود .

که من کردم ، تن او بادیست شیطانی از وی ستانده میشود ، و از  
آن پس این شیطان چنین تنی را اداره میکند تا آنکه دوران مقدر  
زندگانش بسر رسد<sup>۲</sup> .

و روح او بدین لجه فرود می‌افتد ؛ و شاید هنوز هم در آن بالا  
تن خاکی این روحی که خود در پشت سر من یخ زده است در برابر  
مردمان باشد .

اگر توتازه بدینجا آمده باشی باید حقیقت امر را بهتر از من بدانی ،  
زیرا آن روح که می‌بینی روح «سربرانکادوربا» است<sup>۳</sup> ، و اکنون سالی چند

---

۱- Atropòs ، یکی از سه پری دوزخ ، که در میتولوژی یونان آنان را  
«پارکها» مینامیدند . مأموریت «آتروپوس» این بود که چون عمر کسی در روی زمین  
پایان میرسد ، ریسمانی را که رشته زندگی او بود و در صندوقچه‌ای در دنیای زیر زمین  
نگاهداری میشد پاره میکرد ، و این بی‌شبهت بافسانه‌های ما نیست که در آن «شیشه  
عمر» را می‌شکنند .

۲- اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا ، باب بیست و دوم) : «... اما  
شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت» ، و  
نیز (انجیل یوحنا ، باب سیزدهم) : «... پس لقمه را فرو برده به یهودای اسخریوطی  
پس‌رشمعون داد، بعد از لقمه شیطان در او داخل گشت» . - شاید این اختصاص طبقه  
نهم دوزخ ، گنایه از این باشد که کسی که یکبار خیانتی بزرگ کرد دیگر شایسته اعتماد  
نمیتواند بود .

۳- Set Branca d' Orià ، شوالیه اهل جنوا (Genoa) بود که از کبیلین‌های  
برجسته بود . در سال ۱۲۷۵ ، وی پدرزن خود میکله تسانکه Michele Zanche را  
(رجوع شود بسرود بیست و دوم دوزخ) بخانه خویش دعوت کرد و در حین غذا خوردن ،  
او و همراهانش را بدست گسان خود بقتل رسانید، و از آن پس مستقلاً فرمانروای Logodoro  
یکی از چهار بخش جزیره ساردنی شد . درین جریان برادرزاده وی نیز (که داتنه از او  
بعنوان یکی از نزدیکانش نام میبرد) شرکت داشت .

---

## دوزخ

---

است که وی درین زندان بسر میبرد .

گفتمش : « پندارم که مرا ریشخند میکنی ، زیرا » برانکادوریا «  
هنوز زنده است ، و میخورد و مینوشد و میخوابد و جامه بر تن میکند . »  
گفت : « هنوز » میکه تسانکه « در آن طبقه بالا به کودال پسر از  
قطران جوشنده بدچنگالان فرو نیفتاده بود<sup>۱</sup> .

که این روح شیطانی را در تن خاکی خویش نهاد و خود  
بدینجا آمد . و یکی دیگر از نزدیکان وی که در گناهش سهیم بود نیز  
چنین کرد .

اما اکنون دیگر دست پیش آر و دیدگان مرا بگشای . « و من  
دیدگان او را نگشودم ؛ و این نزاکتی بود که با او بی نزاکت باشم<sup>۲</sup> .  
آه ، ای جنوائی ها ، ای مردمی که از جمله فضایل بیگانه‌اید و با  
جمله رذائل آشنا ، چرا هنوز از صفحه زمین بر نیفتاده‌اید ؟

آخر نه من در قالب تبهکار ترین روح سر زمین رومانی<sup>۳</sup> یکی از  
شما را دیدم که روح او به بادافره کردارش در کوچیتو غوطه میخورد ،  
در حالیکه هنوز جسمش در روی زمین زنده بود ؟

---

۱ - اشاره به بولجیای پنجم طبقه هشتم دوزخ (سرورهای بیست و یکم و بیست  
ودوم).

۲ - *e cortesia fu lui esser villano* . . . مقصود آنست که با کسانی بدین  
پستی وبدنهادی وفا بعهد نباید کرد ، و اگر کسی با این گناهکاران که در داد گاه عدل  
الهی محکوم شده‌اند نزاکت بخرج دهد ، در واقع نسبت بخداوند بی‌نزاکتی کرده  
است .

۳ - جنوائی‌ها *Genovesi* ، اهالی جنوا *Genoa* (ژن) شهر و بندر معروف  
مغرب ایتالیا در کنار خلیج ژن .

۴ - اشاره به فراآلبریکو .

# سرودسی و چهارم

طبقه نهم دوزخ: خیانتکاران

منطقه چهارم: خائنین به ولینعمتان

خروج از دوزخ

ویرژیل و دانته به آخرین منزل سفر دوزخ خود رسیده‌اند. این منزل آخرین جالب‌ترین همه منازل این سفر است، زیرا «پادشاه دوزخ» یعنی شیطان بزرگ در آن جای دارد. این شیطان با قدغول آسای خود در وسط کوئی مجوف در چهارمین منطقه طبقه نهم یعنی قلمرو «یهودا» درست در وسط کره زمین ایستاده، چنانکه زهار او نقطه مرکزی کره خاک است. در این منطقه «یهودا» خائنین به اولیاء نعم و حق‌ناشناسان بزرگ بر می‌برند، و جملگی اینان چون سایر دوزخیان این طبقه در درون یخ هستند، بجز سه خیانتکاری که مستقیماً در دهانهای سه گانه شیطان جای گرفته‌اند و در معرض مخوفترین شکنجه‌های دوزخ قرار دارند. این سه نفر عبارتند از: یهودای اسخریوطی، پروتوس و کاسیوس که شرح احوالشان در متن سرود و حواشی خواهد آمد.

شیطان در اینجا دارای سه صورت و شش دست است که نشان جمع سه وجود در یک وجود است. این سه صورت سرخ و سیاه و زرد نماینده سه اصل غضب و کینه و جهلند که اساس هستی اهریمن بشماره یابند و در مقابل سه اصل: محبت بخشش و دانائی قرار دارند که ترکیب آنها اساس ذات یزدانی است. درین باره در شرح ۳ صفحه ۵۳۱ توضیح کاملتر داده شده است.

آخرین عمل «سمبولیک» این دو مسافر دوزخ، که شاید مهمترین کاردانه در جهنم باشد «سفر» او و ویرژیل در طول بدن شیطان برای خروج از دوزخ است. چنانکه گفته شد شیطان طوری قرار گرفته که نقطه مرکزی زمین در وسط بدن او است، بطوریکه نیمه پائین تنش در آن سوی نیمکره‌ها جای دارد. دانته پس از گذشتن از «مرکز ثقل» کره زمین، ناگهان با تعجب می‌بیند که همه چیز وارونه شده، منجمله پاهای شیطان رو ببالا قرار دارد، و آنوقت با توضیحی که ویرژیل می‌دهد متوجه میشود که اکنون در

---

## دوزخ

---

آن نیمکره دیگر بر میبرند ، بحقیقت این نیمکره ماست که واژگونه است ، و تا آنموقع زندگی زمینی دانه و سفر او بدوزخ همه در این نیمکره ای گذشته که نیمه زبرین کره خاک بشمار میآید . دانه متعجبانه بدین نکته دیگر نیز پی میبرد که سفر بیست و چهار ساعتی آنها در دوزخ در آغاز شب شنبه مقدس پایان یافته ، در صورتیکه وی ناکهان خود را در بامداد شنبه مقدس مییابد ، و در این جانیزیر ژیل بوی توضیح میدهد که اینان در آنسوی دیگر کره خاک قرار دارند ، که خورشید هنگام غروب در آن سو ، در اینجانب تازه طلوع میکند .

سپس دانه و ویرژیل در طول راه باریکی از مرکز زمین بسوی جزیره و کوه بزرگی که در بالای سرشان که درست در نقطه مقابل اورشلیم (یعنی مرکز نیمه ای از کره خاک که مسکن بشر است) قرار دارد ، براه می افتند . این کوه عظیم ، کوه برزخ است که هفت طبقه برزخ و بهشت زمینی در آن جای دارد ، و از این پس باید مسافرین بجای فرود آمدن پیوسته روبالا بروند . در مسیر آنها جویبار «لته» یا جویبار فراموشی جاری است که باید مسافران برزخ قبلا از آب آن بنوشند تا زندگانی گناه آلوده پیشین را از یاد ببرند . دانه و راهنمای او که فاصله سطح زمین تا مرکز ثقل آن ، یعنی سراسر قلمرو دوزخ را در بیست و چهار ساعت طی کرده بودند ، این بار در طول مسیر باریکی که آنها را از این مرکز ثقل برزخ میسرساند قدری سریعتر حرکت میکنند ، زیرا طی این مسیر در حدود بیست و یک ساعت طول میکشد ، و پس از این مدت دانه در بامداد روز یکشنبه مقدس ، یعنی روز عید رستاخیز خویشتن را در برزخ مییابد ، در حالیکه دشوارترین مرحله سفر خود یعنی دوزخ را در پشت سر گذاشته است .

## سرود سی و چهارم

« پرچمهای پادشاه دوزخ بسوی ما میآیند<sup>۱</sup>؛ اگر آنها را تشخیص  
میتوانی داد، فرا روی خویش بنگر». این سخنی بود که استاد من گفت.  
در برابر خویش منظره‌ای چون منظره آسیائی بادی یافتم که از خلال  
مه غلیظ یا تاریکی شب که نیمکره ما را فرا گرفته باشد، دیده شود.  
و آنگاه از تندی باد بیشت راهنمای خویش پناه بردم، زیرا که در  
آنجا مغازه‌ای<sup>۲</sup> جز این نبود.

بجائی رسیده بودم، و اکنون با بیم بسیار وصف آن‌را بنظم میآورم،  
که در آن جمله ارواح پوشیده روی بودند<sup>۳</sup>، اما همه آنها چون پسرکاهی  
در دزون شیشه‌ای، از ماورای حجاب دیده میشدند.  
برخی خفته و برخی ایستاده بودند، و از ایستادگان یکی بر روی

---

۱- «Vexilla Regis Prodeunt Inferni» جمله لاتینی که بهمان صورت  
اصلی در متن کتاب آمده است. این جمله مطلع سرود مذهبی معروف ونانسیوس فور  
توناتوس (Venantius Fortunatus) (بفرانسه و نانس فور تونا)، اسقف شهر پواتیه  
(Poitiers) فرانسه در قرن ششم مسیحی است؛ و هنوز هم در مراسم مذهبی روز صلیب مقدس (سوم  
مه) در کلیساها، کاتولیک خوانده میشود. در اصل سرود فقط سه کلمه اول آمده: Vexilla  
regis Prodeunt «پرچمهای پادشاه (اشاره به صلیب عیسی) پیش میآیند»، و داتته  
کلمه چهارمین یعنی Inferni (دوزخ) را از خود بدین جمله افزوده است؛ زیرا در این  
آخرین قسمت از آخرین طبقه دوزخ پرچمهای شیطان پادشاه دوزخ در برابر پرچم  
صلیب در امتزازند. این پرچمها بالهای شش گانه شیطان اعظمند که شرح آنها خواهد  
آمد.

۲- یعنی: پناهگاهی بغیر از این پیدا نمیشد.

۳- یعنی: سراپا در دزون یخ جای داشتند.



---

## دوزخ

---

سر و یکی دیگر بر سر پا بود و یکی نیز همچون کمانی سر و پا را بهم پیوسته داشت .

چون اندکی پیش رفتیم ، استاد من آن آفریده‌ای را که روزگاری مظهر زیبایی محض بود نشانم داد<sup>۱</sup> ،

و خود از برابرم بکنار رفت ، اما مرا برجای نگاه داشت و گفت :  
« این « دیته » است<sup>۲</sup> ، و این جایی است که در آن باید دلیری خویش را یکسره بمیدان آری<sup>۳</sup> . »

ای خواننده ، از من مپرس که در آن دم چسان تاب و توان از کف دادم . من وصف این حالت خویش را نمیکنم ، زیرا هر کلامی چنین توصیفی را قاصر خواهد بود .

نه مردم و نه زنده ماندم : و اکنون که این را دانستی ، اگر هوشمندی خود دریاب که من محروم ازین و محروم از آن ، چه حال داشتم .

سلطان دیار رنج<sup>۴</sup> نیمی از سینه خویش را ازین بدر آورده بود ، و من از درازا به غفرتی نزدیکترم .

---

۱- اشاره بشیطان ، که در زمانی که هنوز ملکی مقرب بود مظهر جمال محض بود .

۲- Dite - این کلمه که قبلا (سرودهای ۸ ، ۹ ، ۱۲ دوزخ) بعنوان نام «شهر- شیطان» بکاررفته ، در اینجا بعنوان نام خود شیطان آمده است .

۳- این آخرین قسمت طبقه نیم دوزخ یعنی آخرین قسمت جهنم است . این قسمت که اسم آن فقط یکجا در اواخر سرود میآید ، جودکا Giudecca (فامرویهودا) نام دارد و مخصوص دوزخیانی است که بولینعمتان خود خیانت میکنند . نام این منطقه از اسم «یهودا» یکی از حواریون عیسی گرفته شده که بیسی خیانت کرد و در مقابل پول وی را بدشمنانش نشان داد . روح این شخص پس از شیطان اعظم گناهکارترین روحی است که در دوزخ داته جای دارد .

۴- Lo' mperador del doloroso regno : شیطان اعظم .



سلطان دیار رنج ، نیمی از سینه خود را از یخ بدر آورده بود (صفحه ۵۲۸)

## سرودسی و چهارم

تا غفریتان ببازوان او ؛ و خود قیاس گیر که عرض و طول و قامت او بچه اندازه بود<sup>۱</sup>.

و اگر براستی وی پیش ازین بد انسان زیبا بود که اکنون زشت است، و با این همه در برابر آفرید کار خود روی ترش کرد<sup>۲</sup>، بسیار بجاست که وجودش زاینده جمله تباهی ها باشد.

چه بسیار شکستم آمد. که سرش را دارای سه صورت دیدم: یکی صورتی از روبرو که رنگی سرخ داشت.

و پس دو صورت دیگر که بدان پیوسته و از میان هر دو شانه بر آمده بودند، و هر سه در بالا بهم می پیوستند.

آن صورتی که در جانب راست بود رنگی میان زرد و سفید داشت و آن صورت دیگر که در سمت چپ بود برنگی چون چهره مردمان آن سرزمین بود که رود نیل از آن جاری میشود<sup>۳</sup>.

۱- مفسرین دانته برای تعیین طول قطعی قد شیطان از روی اطلاعاتی که دانته داده حسابهای مفصل و پیچیده کرده و بالاخره بدین نتیجه رسیده اند که قد این شیطان ۱۲۳۰ متر است که تقریباً ۶۰۰ متر آن در این سوی مرکز زمین و ۶۰۰ متر دیگرش در آن سوی دیگر قرار دارد. این نوع تحقیق بقدری کورکانه است که حتی خود دانته شناسان جدی نیز آن را شوخی گرفته است.

۲- در اصل: «ابرو درهم کشید»، یعنی عیان ورزید.

۳- درباره این «سه صورت شیطان» و مفهوم واقعی که دانته از این اشاره در نظر داشته بحث و تفسیر بسیار کرده اند. نظریه ای که منطقی تر بنظر می آید اینست که این سه چهره مظهر «تثلیث» الهی: (اب، ابن، روح القدس) است. بعضی نیز آنرا مظهر طبقات سه گانه گناهان دوزخ، یعنی گناهانی که در سرود اول دوزخ در قالب ماده کرک، شیروپلنگ نمودار شده اند، دانسته اند. از نظریه دست دیگر از مفسرین، این سه قیافه مظهر سه اصل اهریمنی: کینه، ضعف و جهلند، که نقطه مقابل سه صفت یزدانی: محبت، قدرت و دانائی بشمار میروند. در اینجا رنگ قرمز نشان کینه، سیاه نشان جهل، زرد نشان ناتوانی است. طبق یک تعبیر دیگر: رنگ قرمز مظهر غضب، زرد مظهر حسد، سیاه مظهر ضعف است. باز طبق یک تعبیر دیگر، این سه چهره مظهر مردم سه قاره جهان آن روزند: قرمز نماینده اروپائیه، زرد نماینده آسیائیه، سیاه نماینده افریقائیه. «سرزمینی که رود نیل از آن جاری میشود» اشاره به حبشه است که مردم آن پوست سیاه دارند.

---

## دوزخ

---

در زیر هر يك از این صورته‌ها ، دو بال بزرگ با پهنای و درازایی شایسته این چنین پرنده رسته بود : هر گزمن در روی دریا بادبانهای چنین ندیده‌ام .

این بالها را پری نبود ، زیرا همه از نوع بالهای خفاشان بودند ، و وی آنها را چنان بحر کت می‌آورد که پیوسته سه رشته باد از تنش روان میشد .

از سردی این بادها بود که سراسر کوچیتو یخ بسته بود ؛ وی با هرشش چشم خویش میگریست و قطره های اشکش همراه با کفی خونین که از دهانها برمی‌آمد ، بر روی هر سه چانه اش فرومیریخت .

در هر دهان خود گناهکاری را بدنشان گرفته بود ، و چون چرخي که بکار خرد کردن شاهدانه می‌رود و پرا خورد می‌کند ، چنانکه در آن واحد سه گنهگار را شکنجه می‌توانست داد .

برای آنکس که در دهان مقدم او بود ، همه این گزشهای دندان در برابر آن ضربتهای چنگالی که با دست شیطان بدو می‌خورد هیچ بود ، زیرا این ضربتها چنان سخت بود که گاه پوستش را از روی کرده میکند .

استاد گفت : داین روحی که به بدترین عذاب دوزخ گرفتار است یهودای اسخریوطی است که سر در کام شیطان و پای در بیرون دارد<sup>۱</sup> .

---

۱- «یهودا» (یهودای اسخریوطی Giuda Scariotto)، بزرگترین گناهگار دوزخ و محکوم به شدیدترین عذاب جهنم است . وی از حواریون عیسی بود ، ولی عیسی را خائنانه به فریسیان که دشمنان یهودی او بودند ، و بقوای رومی ، تسلیم کرد . سکه های پولی که درازای این خیانت گرفته بود در دستش بدل به لکه های خون شد ، و خودش هم در بقیه در صفحه ۵۳۵



. . . این یهودای استخریوطی است که سردزکام شیطان و پای دربیرون دارد .  
(صفحة ۵۳۲)

## سرود سی و چهارم

و از آندو تاي ديگر كه سردر پائين دارند ، آنكه از پوزه سياه  
شيطان فرو آويخته «بروتو» است<sup>۱</sup> ، - و بين كه چگونه پيچ و تاب ميخورد  
وسخني نميگويد - ؛  
و آنديگري «كاسيو» است كه چنين ستر مینماید<sup>۲</sup> . اما اکنون

بقیه از صفحه ۵۳۲

زمینی که با این سکه‌ها خریده بود بخاک افتاد و امعاش بیرون ریخت (انجیل، اعمال رسولان ، باب اول) - شرح خیانت یهودا در هر چهار انجیل آمده است (انجیل متی ، باب ۲۶) : « . چون وقت شام رسید عیسی با آن دوازده بنشست ... و گفت هر آینه بشما ميگويم كه يكي از شما مرا تسليم ميکند - پس آنها بغایت غمگین شده هريك از ایشان بوي سخن آغاز کردند كه خداوندا ، آیا من آنم ؟ و يهودا كه تسليم کننده وی بود بجواب گفت ای استاد آیا من آنم ؟ بوي گفت تو خود گفتی ... - و يهودا بدیشان نشانی داده گفته بود هر كه را بوسه زدم همانست او را محكم بگيريد ، در ساعت نزد عیسی آمده گفت سلام يا سيدی ، و او را بوسيد - آنگاه عیسی را گرفتند » . و نیز (انجیل مرقس ، باب ۱۳) : « . يهودا كه يكي از آن دوازده بود با گروهی بسیار با شمشیر ها و چوبها از جانب رؤسای كهپنه و كاتبان و مشايخ آمدند ، و يهودا گفت ياسيدي ياسيدي و ويرا بوسيد - ناگاه دستهای خود را بروی او انداخته و گرفتندش » . و نیز (انجیل لوقا ، باب ۲۲) : « . كه ناگاه جمعی آمدند و يكي از آن دوازده كه يهودا نام داشت برديگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را بوسد ، و عیسی بدو گفت ای يهودا آیا ببوسه پسرانرا تسليم ميكنی؟ » و نیز (انجیل یوحنا باب ۱۸) : « . آنگاه عیسی بر اینکه آگاه بود از آنچه ميبايست براو واقع شود ، بیرون آمده به ایشان گفت كه را مطلبید - باو جواب دادند عیسی ناسری را ؛ عیسی بدیشان گفت من هشتم و يهودا كه تسليم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود » .

۱ - Bruto (به لاتینی مار کوس یونیوس بروتوس Brutus) پسر خوانده سزار كه جمهوريخواه متعصبی بود ، و چون دریافت كه سزار قصد استقرار ديكتاتوری و لغو آزادیهای ملی را دارد با آنكه وی پدر خوانده او بود او را در بالای پله های سنای رم با ضربت خنجرى بقتل رسانید (سال ۴۴ پیش از میلاد مسیح) .

۲ - Cassio (به لاتینی کاسیوس Cassius) همداست بروتوس در توطئه ای كه بقتل سزار منجر شد - برای کسی كه امروزه «كمدی الهی» را ميخواند تعجب آور است كه این دونفر در آخرین طبقه دوزخ در کنار خائنی چون يهودا جای گرفته باشند و مجازاتی شدیدتر از تمام دوزخیان بشمار ديگر ببینند ، زیرا اینان نه تنها مستحق ملامت نیستند ، بلکه قهرمانانی هستند كه بخاطر حفظ آزادی و دفاع از آن در مقابل مردی كه قصد استقرار حكومت مطلقه داشته قد برافراشتند و بقیمت جان خود ازین آزادی دفاع

بقیه در صفحه بعد

---

## دوزخ

---

دیگر شب باز آمده<sup>۱</sup> و هنگام رحیل فرارسیده است ، زیرا دیدنیها را دیده ایم .

بدستور او دست بر گردنش افکندم ، و وی زمان و مکان مناسب را برگزید و در آندم که هرشش بال شیطان گشوده بود چنگ در پهلوی پریشم او زد و از تار موئی به تار موئی فرو آویخت ، و در فاصله میان موهای انبوه و قشریخ روپائین براه افتاد . و چون بدانجا رسیدیم که ران آدمی بدور خاصره میچرخد ، وی با خستگی و نگرانی سربسوی پای شیطان گرداند . و پس همچو آنکس که رو ببالارود از پشم های او در آویخت ، چنانکه پنداشتم که از نو بدوزخ باز میگردیم .

استاد من که چون خستگان نفس میکشید<sup>۲</sup> ، بمن گفت : «خود را نیک فرو آویز ، زیرا با چنین نردبانها است که باید این دیار زشتیها را ترك گوئیم .»

---

### بقیه از صفحه قبل

کردند . - ولی باید متوجه بود که دانه از نظر يك اروپائی قرن سیزدهم مسیحی و با نظر قرون وسطائی بدین امر نگاه میکند ، یعنی وی «امپراطور» و امپراطوری را ، چه رومی باشد و چه مسیحی ، مظهر خداوند و سزار را ، رومی یا ژرمنی ، برگزیده خدا برای اداره جهان می شمارد و معتقد است که «سلطنت و دیعه ای الهی است» و توطئه علیه آن یعنی مبارزه با ازاده و مشیت خداوندی . بدینجهت است که جرم برونوس و کاسیوس در نظر او مشابه با جرم یهودا است ، یعنی هر سه مظهر عصیان در مقابل اراده خداوند و خیانت بولینعمتند .

۱- «شب باز آمده» . . اشاره بدانکه سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ که در آغاز شب پیش شروع شده بود قریب پایان است و چند لحظه پیش برای انجام آن وقت باقی نیست .

۲- خستگی و ویرزیدل مربوط بدان نکته ایست که خود در سرود ششم انیس بدان اشاره میکند : «پائین رفتن به جهنم آسان است ، ولی از آن بازگشتن و بسمت روشنائی روز بالا آمدن ، رنج بسیار دارد» . از لحاظ تمثیلی این خستگی و ویرزیدل نشانه آنست که آسان میتوان گناهکار شد ، ولی ترك گناه مستلزم کوشش و پایداری بسیار است .

---

## سرود سی و چهارم

---

پس آنگاه از سوراخ صخره‌ای بیرون رفت و مرا در کنار آن نشانده،  
و خود با قدمهایی محتاطانه بجانب من آمد .

نظر ببالا کردم و پنداشتم که شیطان اعظم را بهمان صورت که  
ترکش گفته بودم باز خواهم دید ، و دیدمش که هر دو پا بجانب بالا  
داشت .

اما فقط آدمی کوتاه‌بین که نبیند من چه مرحله‌ای را در  
پشت سر نهاده بودم ، میتواند پنداشت که در آن هنگام احساس پریشانی  
میکردم .

استاد گفت : « بلند شو و بر پای خیز : راهی دراز در پیش داریم و  
جاده‌ای ناهموار ، و هم اکنون خورشید به نیمهٔ ثلث رسیده است . »  
جایگاه ما تالار کاخی نبود ، بلکه مغاره‌ای بود که زمینی پست و  
بلند داشت و هیچ فروغی بر آن نمیتافت .

برپای خاستم و گفتم : « استاد من ، پیش از آنکه ازین ورطه  
برون رفته باشیم ، کلامی چند بگویی تا از خطا بیرونم آورده باشی .  
آنهمه یخ بکجا رفت ؟ و این کس چگونه و از کجاست ایستاده است ؟  
و چسان در چنین کوتاه زمانی خورشید از شامگاهان به بامدادان رسید ؟ »

---

۱ - در علم هیئت قدیم ، « ثلث » را به فاصلهٔ بین ساعت ۶ و ۹ صبح اطلاق  
میکردند ، همچنانکه حد مقابل آن را « پاسی از شب » محسوب میداشتند . نیمهٔ ثلث  
یعنی تقریباً ساعت هفت و نیم بامداد . درین گفتهٔ ویرژیل یک نکتهٔ مهم مستتر است ،  
و آن اینست که بمحض اینکه آن دو نقطهٔ مرکزی زمین گذشته و وارد نیمکرهٔ دیگر  
شده‌اند ملاک روز و شب عوض شده ، یعنی خورشید که در نیمکرهٔ ما تازه غروب کرده و  
جای خود را به شب داده بود ، در این نیمکره تازه طلوع کرده و روز را با خود همراه  
آورده است . بنابراین دومافر ، بمحض گذشتن از نقطهٔ مرکزی زمین ، دوازده ساعت  
در زمان پیش افتاده‌اند . دانته خود این نکته را در متن سرود باختصار توضیح میدهد



---

## دوزخ

---

و او مرا گفت: «تو پنداری که هنوز در آنسوی مرکز زمینی، یعنی در همانجائی که من خویشتن را از پشمهای آن کرم ناپاک که جهان را سوراخ کرده<sup>۱</sup> فرو آویختم.

تا وقتی که فرود می‌آمدم، تو در آن نیمه‌ای بودی؛ اما در آن دم که خویش را واژگون کردم، تو از آن مرکز که جمله اجسام از هر جانب روی بدان دارند گذشتی،

و اکنون در درون نیمکره‌ای مقابل آن نیمکره هستی که خشکی فرویش پوشیده است، و روزگاری بر بلندترین نقطه آن، مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست، بشهادت رسید<sup>۲</sup>. تو اینک پای بر گوی کوچکی داری که نیمه دیگر «جودکا»<sup>۳</sup> بشمار است.

چون در آنجا غروب باشد، این جا بامداد است؛ و آن کس که از پشمهای خود برای ما نردبانی ساخت، همچنان در آن حال است که بود.

ازین جانب بود که وی از آسمان فرود افتاد، و زمین که در آغاز در این سو قرار داشت، ازبیم او دریا را حجاب خویش کرد و در نیمکره ما

---

۱- اشاره به شیطان که چنانکه اندکی بعد توضیح داده میشود، حفره دوزخ بر اثر سقوط او پدید آمده است.

۲- «مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست»: عیسی. - بلندترین نقطه نیمکره مسکون: اورشلیم که عیسی را در آن مصلوب کردند. - قبلا گفته شد که در جغرافیای دوزخ دانته، بیت المقدس مرکز دنیا و بلندترین نقطه آن است. اصل فکر مرکزیت اورشلیم از توراتست (کتاب حزقیال نبی، باب پنجم): «... خداوند یهوه چنین میگوید: من این اورشلیم را در میان امتهای فرادادم، و کشورها را بهر طرف آن».

۳- Giudecca، قلمرو یهودا.

## سرود سی و چهارم

جای گرفت ، و شاید که هم برای فرار از او بود که آن زمینی که در بالای  
سرمان می‌بینی ، بترك این مکان گفت و خود بی‌الافت<sup>۱</sup> .  
در فاصله‌ای از بعلزبول<sup>۲</sup> ، بدر ازای گورا<sup>۳</sup> ، مکانی است که آنرا  
بچشم نمیتوان دید ،

اما از صدای جویبار کوچکی پی بوجودش میتوان برد که از راه  
حفره‌ای باریک بدینجا سرازیر میشود ؛ و این همان حفره‌ایست که جریان  
جویبار باشیب ملایم خود در دل صخره پدید آورده است<sup>۴</sup> .

من و راهنمایم پای بدین راه پنهان نهادیم تا بدنمای روشنائی باز-  
گردیم ، و بی آنکه نفسی تازه کنیم ،

او از پیش و من از پس بجانب بالا رفتیم ، چنانکه عاقبت در  
آنسوی روزنه‌ای مدور زادگان زیبای آسمانرا دیدم ؛

---

۱- اشاره به کوهی که در بالای سراین دو ، از میان آبهای که سراسر نیمکره  
مقابل زمین را فرا گرفته‌اند ، سر بر آورده است و «برزخ» را که منزل آینده آنهاست  
تشکیل میدهد . مفهوم این گفته ویرژیل اینست که نیمکره کنونی ماقبل در آن طرف دیگر  
زمین قرار داشت ولی پس از هسیان شیطان سقوط او از آسمان ، خشکیهای آن جانب  
چنان بوحشت افتادند که بدرون آب فرورفتند و از این جانب دیگر سر بر آوردند ، و  
بنابراین ما اکنون در سطح نیمکره زیرین زمین زندگی میکنیم ، که مظهر تاریکی و  
گناه است .

۲- Belzebù «بعلزبول» یکی از نامهای شیطان در انجیل متی است (باب  
دوازدهم) : «.. لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخص (عیسی) دیوها را بیرون نمی‌کند  
مگر به یاری بعلزبول رئیس دیوها» .

۳- مراد از گرر «شیطان» سراسر دوزخ است ، که نیمی از داخل کره زمین  
را شامل می‌شود ، و مقصود از فاصله‌ای بدر ازای گورا «اینست که : اگر از مرکز کره  
زمین ، باندازه يك نیمکره در جهت عکس دوزخ پیش رویم ، ببرزخ خواهیم رسید» .

۴- «جویبار کوچک» ، اشاره به لته Leté رودخانه‌ای که در میتولوژی یونان  
«رودخانه فراموشی» بود و ارواح قبل از آنکه بدنیا بیایند کمی از آن مینوشیدند تا اسرار  
خدایان را فراموش کنند . و از نظر دانته وجود این رودخانه در برزخ این معنی رامی‌دهد  
که برای ورود به بهشت باید خاطره گناهان دوزخ بکلی محو شود .

---

## دوزخ

---

و در آنجا سر بر آوردیم تا ستارگان را بازبینیم<sup>۱</sup>.

---

۱- «ستارگان» le stelle - این کلمه است که دوزخ و برزخ و بهشت «کمدی الیبی» هر سه با آن ختم میشوند زیرا «ستاره» مظهر نور و فروغ خداوندی و نشان امید و اعتماد و پاکی است، و این «مقطع» این معنی را میدهد که باید بهر حال همچنان امیدوار بود. در این مورد بخصوص، این ستاره‌ها ستارگان شب عید «فصح» یا عید رستاخیزند که خود مظهر دیگری از امید و اعتماد است.





سربر آوریم تا ستارگانرا بازبینیم (۵۴۵)

